

ره‌رستگاری

جلد سوم

علی غضنفری

جلد سوم حاوی ۳۳ بحث، تحت عناوین ذیل:

- ۱ - قوام دین ۲ - خود شناسی
- ۳ - وظائف والدین ۴ - وظایف اولاد
- ۵ - زن در حیات بشری ۶ - مشورت
- ۷ - سؤال ۸ - حجاب
- ۹ - خصال مؤمن ۱۰ - علم اخلاق
- ۱۱ - اخلاق در اسلام ۱۲ - قهر و آشتی
- ۱۳ - استقامت و یکرنگی ۱۴ - جوان
- ۱۵ - تشویق و تنبیه ۱۶ - همسایه
- ۱۷ - روزی ۱۸ - تجارت
- ۱۹ - شکر ۲۰ - رهبران نوری و ناری
- ۲۱ - نیت ۲۲ - عمل
- ۲۳ - توبه ۲۴ - رجعت
- ۲۵ - عالم ذر ۲۶ - سفر آخر
- ۲۷ - احتضار ۲۸ - سكرات مرگ
- ۲۹ - ما و اموات ۳۰ - برزخ
- ۳۱ - آغاز مثبت و عقوبت ۳۲ - نامه اعمال
- ۳۳ - شفاعت

فهرست

- قوام دین ... ۲۱
- عالم عامل ناطق ... ۲۲
- غنی غیر بخیل ... ۲۳
- فقیر متدین ... ۲۴
- یک داستان ... ۲۵
- جاهل متعلم ... ۲۶

- خود شناسی ... ۲۹
- خصوصیات انسان ... ۳۰
- انواع نگرش‌های انسان ... ۳۰
- موانع بر سر راه معرفت ... ۳۲
- ۱ - خودپسندی ... ۳۲
- ۲ - خود کم بینی ... ۳۲
- ۳ - خود فراموشی ... ۳۳

معرفت خداوند ... ۳۴

عشق، اثر معرفت ... ۳۶

وظائف والدین ... ۳۹

وجود اولاد ... ۴۰

وظایف والدین ... ۴۱

بخش اول ... ۴۱

۱ - اذان ... ۴۱

۲ - تحنیک ... ۴۲

۳ - عقیقه ... ۴۲

۴ - ختنه ... ۴۲

۵ - نام نیک ... ۴۳

بخش دوم ... ۴۳

۱ - محبت به فرزندان ... ۴۳

۲ - تعلیم واجبات و فرائض ... ۴۴

۳ - تعلیم آداب و سنن ... ۴۵

۴ - تحمیل نمودن کاری که توان انجام آن را ندارند ... ۴۶

۵ - نگاه مساوی به فرزندان ... ۴۷

۶ - وفاء به عهد ... ۴۸

۷ - ازدواج فرزندان ... ۴۸

۸ - ترک تنبیه ... ۴۹

۹ - دعا ... ۴۹

۱۰ - ترک نفرین ... ۵۰

آفات محبت ... ۵۰

۱ - دل بستگی به اولاد ... ۵۱

۲ - افراط در محبت مشروع ... ۵۱

آثار ترک وظایف ... ۵۲

وظایف اولاد ... ۵۵

وظایف اولاد ... ۵۷

۱ - نیکی به والدین ... ۵۷

پدر یا مادر؟ ... ۵۸

- ۲ - احساس فروتنی ... ۶۱
- ۳ - خشوع در سخن گفتن ... ۶۱
- ۴ - دعا برای والدین ... ۶۱
- ۵ - پرداخت نفقه والدین ... ۶۲
- آثار احترام به والدین ... ۶۳
 - ۱ - رضایت الهی ... ۶۳
 - ۲ - پاداش و ثواب ... ۶۳
 - ۳ - کفاره گناهان ... ۶۳
 - ۴ - تقابل ... ۶۴
 - ۵ - افزایش روزی و عمر ... ۶۴
- گاو بنی اسرائیل ... ۶۴
- عقوق والدین ... ۶۵
- عقوق بعد از موت ... ۶۶
- آثار عقوق ... ۶۷
 - ۱ - تعجیل عقوبت ... ۶۷
 - ۲ - اجابت نفرین ... ۶۸
 - ۳ - سلب توفیق ... ۶۹
 - ۴ - عدم پذیرش اعمال ... ۶۹
 - ۵ - استشمام نمودن بوی بهشت ... ۷۰
- پدران روحانی ... ۷۰

زن در حیات بشری ... ۷۱

- زن در گذشته ... ۷۱
- زن در حجاز ... ۷۱
- زن در یونان ... ۷۲
- زن در روم ... ۷۲
- زن در استرالیا ... ۷۲
- زن در هند ... ۷۲

زن در ایران ... ۷۳
زن در جوامع کنونی غرب ... ۷۳

زن نزد یهود و مسیحیت ... ۷۴

زن از دیدگاه اسلام ... ۷۵

احترام زن در قرآن ... ۷۶

احترام زن در روایات ... ۷۶

شبّهات ... ۷۷

۱ - قوام مرد بر زن ... ۷۷

۲ - مشورت با زنان ... ۸۱

۳ - ارث زن ... ۸۳

۴ - عده وفات ... ۸۵

۵ - تعدد زوجات ... ۸۶

خاتمه ... ۸۹

مشورت ... ۹۳

اثرات مشورت ... ۹۴

۱ - مانع استبداد ... ۹۴

۲ - امداد الهی ... ۹۴

۳ - احترام به غیر ... ۹۵

۴ - هدایت به راه صلاح ... ۹۵

۵ - نتیجه‌ای مطلوب‌تر ... ۹۵

۶ - پشتوانه محکم ... ۹۶

۷ - مصونیت از عوارض ندامت ... ۹۶

شیوه مشورت ... ۹۷

مشاور ... ۹۷

۱ - با تقوا باشد ... ۹۷

۲ - مجرب باشد ... ۹۸

۳ - عاقل باشد ... ۹۸

لزوم ارشاد ... ۹۹

تفسیر آیه شریفه ... ۱۰۰

سؤال ... ۱۰۳

انگیزه سؤال ... ۱۰۴

- ۱- خودنمایی ... ۱۰۴
- ۲- تحقیر دیگران ... ۱۰۵
- ۳- ایجاد وسوسه و دو دلی ... ۱۰۵
- ۴- جاسوسی ... ۱۰۵
- ۵- لجاجت ... ۱۰۶
- ۶- تعلیم ... ۱۰۷
- مسئول ... ۱۰۷
- شیوه سؤال ... ۱۰۸
- جواب سؤال ... ۱۰۹
- شیرینی لا ادری ... ۱۱۰

حجاب ... ۱۱۳

- ۱- حجاب خودبینی ... ۱۱۳
- ۲- حجاب آراء فاسده ... ۱۱۴
- ۳- حجاب معاصی ... ۱۱۴
- حجاب و پوشش ... ۱۱۴
- حجاب وقار است ... ۱۱۵
- منشاء بی حجابی ... ۱۱۶
- استعمار ... ۱۱۷
- عدم غیرت ... ۱۱۹
- عدم توجه به مسائل زناشویی ... ۱۲۱
- آثار بی حجابی ... ۱۲۱
- الف - اثرات اجتماعی ... ۱۲۱
- ب - اثرات اخروی ... ۱۲۲

خصال مؤمن ... ۱۲۵

- سنّت اول: کتمان سر ... ۱۲۵
- سنّت دوم: مدارا با مردم ... ۱۲۸
- سنّت سوم: صبر در مشکلات ... ۱۳۰

علم اخلاق ... ۱۳۳

نفس ... ۱۳۴

مراتب نفس ... ۱۳۵

صعود و نزول ... ۱۳۵

الف - مراتب نفس عالی ... ۱۳۵

ب - مراتب نفس دانی ... ۱۳۷

نمودار مراتب نفس ... ۱۳۹

پیدایش ملکه ... ۱۴۱

قوای روح ... ۱۴۱

مراحل کسب ملکات فضیلت ... ۱۴۲

۱ - علم ... ۱۴۲

۲ - اراده ... ۱۴۳

۳ - عمل ... ۱۴۳

تقسیمات ... ۱۴۴

اخلاق در اسلام ... ۱۴۵

هدف اخلاق ... ۱۴۸

قدرت اخلاق ... ۱۴۹

مقدمات مخلّق شدن ... ۱۵۱

۱ - تفکر ... ۱۵۲

۲ - شناخت امراض ... ۱۵۲

۳ - تجارب دیگران ... ۱۵۳

۴ - همنشین خوب ... ۱۵۴

۵ - حمل بر صحت ... ۱۵۴

قهر و آشتی ... ۱۵۷

عوامل اختلاف ... ۱۵۸

۱ - ستم و ظلم ... ۱۵۸

۲ - مزاح بی مورد ... ۱۵۸

٣- اختلاف سليقه ... ١٥٨

حل اختلاف ... ١٥٩

- ۱- اهمیت اتحاد ... ۱۵۹
- ۲- قبح تفرقه ... ۱۶۰
- ۳- استحکام بنیان دوستی ... ۱۶۱
- ۴- شناخت عوامل اختلاف ... ۱۶۱
- وصلت مجدد ... ۱۶۲
- ۱- وظیفه طرفین ... ۱۶۲
- ۲- وظیفه عمومی ... ۱۶۳
- مصالحه ... ۱۶۴
- استقامت و یکرنگی ... ۱۶۵
- اهمیت یکرنگی ... ۱۶۶
- ملون ... ۱۶۷
- یاران علی علیه السلام ... ۱۶۹
- محک تجربه ... ۱۷۱
- آثار استقامت ... ۱۷۲
- استقامت پیامبر ... ۱۷۳
- جوان ... ۱۷۷
- زینت جوان ... ۱۷۸
- ۱- تحصیل علم ... ۱۷۹
- ۲- کار و فعالیت اجتماعی ... ۱۷۹
- ۳- عبادت ... ۱۸۰
- ۴- استغفار ... ۱۸۱
- ۵- انس با قرآن ... ۱۸۲
- ۶- احترام به والدین ... ۱۸۲
- ۷- همنشینی ... ۱۸۳
- ۸- پرهیز از غرور ... ۱۸۴
- ۹- ازدواج ... ۱۸۴
- ۱۰- شکر نعمت‌های الهی ... ۱۸۵

تشویق و تنبیه (تبشیر و تندییر) ... ۱۸۷

ابشار و تندییر در تبلیغ ... ۱۸۹

تشویق و تنبیه ... ۱۸۹

نقش تشویق و تنبیه در تربیت ... ۱۹۰

ضابطه تشویق و تنبیه ... ۱۹۰

دو اصل مهم ... ۱۹۲

تشویق و تنبیه در قرآن ... ۱۹۳

الف - تشویق ... ۱۹۳

ب - تنبیه ... ۱۹۴

همسایه ... ۱۹۵

حدود همسایه ... ۱۹۶

حقوق همسایگان ... ۱۹۷

۱ - توجه به وضعیت زندگی وی ... ۱۹۷

۲ - اعطاء محقرات ... ۱۹۸

۳ - همدلی و همدردی ... ۱۹۹

آزار همسایه ... ۱۹۹

روابط همسایگان در زمانه ما ... ۲۰۱

همسایگی خداوند ... ۲۰۱

روزی ... ۲۰۳

اقسام روزی ... ۲۰۴

آفات روزی ... ۲۰۶

۱ - حرص در طلب ... ۲۰۷

۲ - روزی نامشروع ... ۲۰۸

۳ - اندوه برای رزق فردا ... ۲۰۸

۴ - روزی مانع عبادت ... ۲۰۹

۵ - کثرت اندوزی ... ۲۰۹

بسط و اقباض روزی ... ۲۱۰

عوامل کثرت روزی ... ۲۱۱

رزق موعود ... ۲۱۳

تجارت ... ۲۱۵

بازار ... ۲۱۶

آداب تجارت ... ۲۱۷

۱ - فقه بازار ... ۲۱۷

۲ - میل میزان ... ۲۱۸

۳ - پرهیز از بیع گُتره‌ای ... ۲۱۹

۴ - اقاله ... ۲۱۹

۵ - مساهله ... ۲۲۰

۶ - ممالسه ... ۲۲۱

شرایط تاجر ... ۲۲۲

۱ - توجه به خداوند ... ۲۲۲

۲ - راستگویی ... ۲۲۲

۳ - پرهیز از سوگند ... ۲۲۳

۴ - پرهیز از غش ... ۲۲۳

۵ - رعایت انصاف ... ۲۲۴

۶ - پرهیز از احتکار ... ۲۲۴

۷ - تلاش به میزان سرمایه ... ۲۲۵

۸ - پرهیز از ربا ... ۲۲۵

تجارت دیگر ... ۲۲۶

شکر ... ۲۲۷

مراتب شکر ... ۲۲۸

۱ - شکر زبانی ... ۲۲۹

۲ - شکر جوارحی ... ۲۳۰

۳ - شکر قلبی ... ۲۳۰

موانع شکر ... ۲۳۱

۱ - عدم شناخت منعم ... ۲۳۱

۲ - فراوانی نعمت ... ۲۳۱

عواقب ناشکری ... ۲۳۳

- ۱ - استدراج ... ۲۳۳
- ۲ - سلب نعمت ... ۲۳۴

رهبران نوری و ناری ... ۲۳۹

رهبری در عصر غیبت ... ۲۴۰

وظیفه ما در این عصر ... ۲۴۱

نوری و ناری ... ۲۴۲

رهبران نار ... ۲۴۲

رهبران نور ... ۲۴۵

داستان سوده ... ۲۴۶

مقابله با رهبران ناری ... ۲۴۸

نیت ... ۲۵۱

نیت‌المؤمن خیر من عمله ... ۲۵۴

پاداش نیت بی عمل ... ۲۵۶

آثار نیت خالص ... ۲۵۶

۱ - رحمت خداوند ... ۲۵۷

۲ - اصلاح امور ... ۲۵۷

۳ - سلامت قلب ... ۲۵۷

۴ - عصمت ... ۲۵۷

۵ - روزی ... ۲۵۸

۶ - و در قیامت... ... ۲۵۸

نیت در مباحات ... ۲۵۸

عمل ... ۲۶۱

اهمیت عمل ... ۲۶۲

عمل و قیامت ... ۲۶۳

دوام عمل ... ۲۶۵

اخلاص ... ۲۶۶

شروط دیگر ... ۲۶۷

پذیرش سخت ... ۲۶۸

توبه ... ۲۷۱

۱۔ اتمام حجّت ... ۲۷۲

- ۲ - سلب اختیار انسان ... ۲۷۲
- ۳ - وجود برخی بی‌گناهان ... ۲۷۳
- ۴ - عمر معین ... ۲۷۳
- ۵ - افزایش بار ... ۲۷۳
- ۶ - تولد اولاد صالح ... ۲۷۴
- و‌جوب توبه ... ۲۷۴
- توبه مقبول ... ۲۷۵
- مژده‌ای دیگر ... ۲۷۸
- عامل پذیرش توبه ... ۲۷۹
- مقام تائب ... ۲۸۰
- شرایط توبه ... ۲۸۲
- ۱ - پشیمانی از گذشته ... ۲۸۲
- ۲ - عزم بر ترک ... ۲۸۳
- ۳ - رد حق‌الناس ... ۲۸۳
- ۴ - قضای مافات ... ۲۸۴
- ۵ - تبدیل گوشت حرام ... ۲۸۴
- ۶ - چشاندن سختی عبادت بجای لذت‌گناه ... ۲۸۴
- آثار توبه ... ۲۸۵
- اثر وضعی ... ۲۸۶
- رجعت ... ۲۸۷
- دلایل رجعت ... ۲۸۸
- ۱ - عقل ... ۲۸۸
- ۲ - حیات مجدد انسان‌ها در اقوام گذشته ... ۲۸۸
- ۳ - آیات قرآن کریم ... ۲۹۱
- ۴ - روایات ... ۲۹۵
- هدف از رجعت ... ۲۹۷
- پاسخ به چند شبهه ... ۲۹۸

عالم ذر ... ۳۰۱

عالم ذر ... ۳۰۲

دلایل اثبات ... ۳۰۳

۱ - امکان عقلی ... ۳۰۳

۲ - دلالت آیه ... ۳۰۴

۳ - روایات ... ۳۰۴

ردّ شبهات ... ۳۰۶

سفر آخر ... ۳۰۹

فلسفه مرگ ... ۳۱۰

یاد مرگ ... ۳۱۱

۱ - احیاء قلب ... ۳۱۱

۲ - ساده شدن سختی‌ها ... ۳۱۲

۳ - قناعت ... ۳۱۲

۴ - جلای قلب ... ۳۱۲

۵ - بهشت برزخی ... ۳۱۲

درخواست مرگ ... ۳۱۳

استعداد ... ۳۱۴

ترس از مرگ ... ۳۱۶

احتضار ... ۳۱۹

عدیله ... ۳۱۹

حمام منجاب ... ۳۲۳

رؤیت آینده ... ۳۲۴

درخواست بازگشت ... ۳۲۵

حسرت ... ۳۲۶

حتمی بودن مرگ ... ۳۲۷

فواید ندانستن وقت مرگ ... ۳۲۹

سکرات مرگ ... ۳۳۱

اسباب سهولت ... ۳۳۳

۱ - قطع علاقه به اموال ... ۳۳۳

۲- کاستن گناهان ... ۳۳۳

۳ - صله رحم و نیکی به والدین ... ۳۳۴

مرگ کافر ... ۳۳۴

مرگ مؤمن ... ۳۳۵

قابض ارواح ... ۳۳۷

کیفیت قبض روح ... ۳۳۸

مرگ ناگهانی ... ۳۳۹

ما و اموات ... ۳۴۱

زندگی و مرگ واقعی ... ۳۴۲

تشییع ... ۳۴۴

آداب تشییع ... ۳۴۵

تدفین ... ۳۴۶

زیارت قبور ... ۳۴۷

عقاید ابن تیمیه ... ۳۵۱

برزخ ... ۳۵۳

برزخ در قرآن ... ۳۵۴

برزخ در اخبار و احادیث ... ۳۵۸

محل استقرار ارواح ... ۳۶۰

ارتباط ارواح با دنیا ... ۳۶۲

آغاز مثبت و عقوبت ... ۳۶۵

مَنْ رَبُّكَ؟ ... ۳۶۶

عذاب قبر ... ۳۷۰

فشار قبر ... ۳۷۱

نعمت ... ۳۷۳

تعلیم ... ۳۷۴

نامه اعمال ... ۳۷۷

نامه‌های فردی و اجتماعی ... ۳۷۹

نویسندگان اعمال ... ۳۸۱
نامه‌ای کامل ... ۳۸۲
آثار اعمال ... ۳۸۳
تعدی نمی‌شود ... ۳۸۵
یمین و یسار ... ۳۸۶
عکس‌العمل انسان هنگام رؤیت نامه ... ۳۸۶

شفاعت ... ۳۸۹
شفاعت نزد شیعه و سنت ... ۳۹۰
اهمیت شفاعت ... ۳۹۱
شافعین ... ۳۹۵
محدوده شفاعت ... ۳۹۸
شفاعت شونندگان ... ۳۹۹
محرومین از شفاعت ... ۴۰۰
۱ - مشرکین ... ۴۰۰
۲ - غیر معتقد به شفاعت ... ۴۰۰
۳ - مستخف به نماز ... ۴۰۱
۴ - معاندان با اهل بیت ... ۴۰۱
شبهات و ایرادات ... ۴۰۱
منابع و مأخذ ... ۴۰۵

قوام دین

قال علی علیه السلام: قوام الدین بآربعة، بعالم ناطقٍ مُستعملٍ له، و بغيری لا یبخلُ بفضله علی اهل دین الله، و بفقیر لا یبسعُ آخرته بدنیاه، و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم.^۱

دین به مجموعه‌ای از قوانین گفته می‌شود که از سوی خداوند به وسیله پیامبر برگزیده‌اش برای همه خلائق برای بیان اعمال و رفتار فردی و اجتماعی آنان ابلاغ شده است. آنچه را که دین دنبال می‌کند، سوق انسان به سوی هدف متعالیه از خلقت او که همانا تقرب به سوی معبود است، می‌باشد.

همه ادیان و شرایع الهی بر کره خاکی در طول اعصار گذشته به واسطه محدودیت قوانین و ناممکن بودن عمل به آنها در زمانی غیر از زمانه خودشان، یا به طور کلی از بین رفته‌اند و یا چون مسیحیت و یهودیت، جزء کالبدی خشک و بی‌روح، چیزی از آنها به جای نمانده است. تنها دینی که به واسطه قوانین مترقی و مطابق با فطرت انسانی، با گذشت زمان، همواره به پیش می‌رود، دین مبین اسلام است.

^۱ - دین بر چهار پایه برپا است، به عالم سخنوری که علمش را به کار گیرد و به ثروتمندی که فضلش را از اهل دین خدا دریغ ندارد و به فقیری که آخرتش را به خاطر دنیا نفروشد و به نادانی که از تعلّم علم، تکبر نورزد **خصال** صدوق، ج ۱، ص ۱۹۷.

شرایع و قوانین این دین چه از نظر کمی و شاخ و برگ‌های وسیع آن، و چه از نظر کیفی و تالکؤ و نورانیت آن قابل مقایسه با هیچ آئینی نبوده و هیچ مرامی توان مقابله با مستوای عالی و سطح رفیع آن را ندارد. یگانه شرط بقاء این دین عمل است، عمل به قوانین دین، آن را تثبیت نموده و موجبات ترویج آن را فراهم می‌سازد. بی‌تردید غیر از محدودیت قوانین، آنچه سایر ادیان گذشته و شرایع آسمانی پیشین را از بین برده است، عمل نمودن به دستورات آنها بوده است. مولای بیان، علی بن ابیطالب علیه‌السلام قوام و ایستایی دین را منوط به تحقق چهار شیوه در راستای عمل به دین می‌داند که عبارتند از:

عالم عامل ناطق

اولین رکن دین، عالمی است که دو وصف را در خود تحقق بخشیده باشد، نخست اینکه به علم خود عمل کند، و دوم آنکه علم خویش را بیان نموده و به دیگران برساند. علم و دانش در مکتب اسلام اهمیت زیادی دارد، به طوری که عالم و غیر عالم و حتی مؤمن عالم و مؤمن غیرعالم قابل قیاس نیستند.

... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...^۱

... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.^۲

عالمی، رکن دین را بر پاداشته است که به علم خود عمل کند و آنکه به علم خویش عمل نکند، در واقع عالم نیست.

قال علی علیه‌السلام: مَا عِلْمَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ.^۳

علاوه اینکه عالم بایستی بین مردم باشد، حوائج آنها را درک کند و مطابق نیازهای خلائق، علوم خویش را ابراز دارد و آنکه علم خود را در این حال کتمان کند، باز مثل این است که اصلاً علمی ندارد.

^۱ - سوره زمر، آیه ۹ آیا برابرند دانایان و نادانان؟

^۲ - (سوره مجادله، آیه ۱۱) خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، ترفیع می‌دهد و به آنان که علم به آنها داده شده است درجاتی مرحمت می‌فرماید و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید آگاه است.

^۳ - آنکس که عمل به علم خود نمی‌کند عالم نیست غررالحکم.

قال علی علیه السلام: مَنْ كَتَمَ عِلْمًا فَكَانَهُ جَاهِلًا بِهِ.^۱

و چه زیبا رسول مکرم صلی الله علیه و آله خصوصیات عالم را یک جا در این روایت جمع فرموده است. **يَنْبَغِي لِلْعَالِمِ أَنْ يَكُونَ قَلِيلَ الضَّحْكِ كَثِيرَ التُّبْكَاءِ لَا يُمَارِحُ وَلَا يُصَاخِبُ وَلَا يُمَارِي وَلَا يُجَادِلُ، إِنَّ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِحَقٍّ، وَإِنْ صَمَتَ صَمَتَ عَنِ الْبَاطِلِ، وَإِنْ دَخَلَ دَخَلَ بِرَفْقٍ، وَإِنْ خَرَجَ خَرَجَ بِحِلْمٍ.**^۲

حکیمی، علماء را بر سه دسته تقسیم نموده است، عده‌ای چون مورچه فقط می‌اندوزند و انبار می‌کنند، دسته‌ای چون کرم ابریشم از کسی چیزی فرا نگرفته و فقط از خود می‌بافند و در نهایت در پیله خودبافته، می‌میرند، و برخی دیگر چون زنبور، بهترین شیر را از گل‌ها اخذ و عسل می‌سازند.

از اهمیت والای عالم عامل ناطق، همین بس که جان او همواره از ناحیه کج‌اندیشان و معاندان در خطر است و تاریخ گذشته خوب گواهی در این باره می‌باشد، چنانچه «محمد بن مکی دمشقی عاملی» معروف به شهید اول، به دار آویخته شد، «زین‌الدین علی بن احمد عاملی» معروف به شهید ثانی را گردن زدند و سر او را نزد سلطان وقت به هدیه بردند، «بوزرجمهر» را آن قدر زندان کردند تا بدنش پوسید، و «سهروردی» را توبره آهک و زرنیخ بر سرش گذاشتند و به این شیوه فجیع، او را شهید نمودند و... بر همین اساس، علم نیز دائماً در حال هجرت است، روزی در بغداد بود و سپس نجف و اینک در شهر قم.

غنی غیر بخیل

دومین رکن دین، ثروتمندی است که قدر ثروت خود را بدانند، نسبت به بندگان خدا بخل نورزد، از اموال خود انفاق نماید و حقوق بندگان را رد کند. حبّ و عشق به ثروت چشم بصیرت انسان را از کار می‌اندازد. و مشغول شدن به دنیا انسان را از آخرت باز می‌دارد.

^۱ - کسی که علمی را مخفی بدارد، همانند آن است که بدان جاهل باشد بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶۷.

^۲ - سزاوار است که عالم کم بخندد و بسیار بگیرد، مزاح ننماید و صیحه نکشد و مراء و جدال ننماید، اگر سخن می‌گوید به حق گوید و اگر سکوت می‌کند از باطل ساکت باشد، اگر در امری داخل می‌شود به مدارا و اگر خارج می‌گردد به حلم و بردباری باشد کنز العمال، ۲۹۲۸۹.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَن رَّأَهُ اسْتَعْنَى.^۱

زیرا یکی از انواع مستی در کنار مستی شراب و مستی مقام و مستی جوانی، مستی ثروت است.

قال علی علیه السلام: اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ سَكْرَةِ الْغِنَى فَإِنَّ لَهُ سَكْرَةً بَعِيدَةً الْإِفَاقَةَ.^۲

ولی با این وصف، ثروت می تواند یار انسان و کمک کار او برای رسیدن به فیض آخرت باشد.

قال رسول الله ﷺ: نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى التَّقْوَى اللَّهُ الْغِنَى.^۳

بر این اساس، ثروت محک سنجش انسان است.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ثروت، جوهره انسان را آشکار می سازد، آدمی مطابق جوهره و سرشتش با پول رفتار می کند.

قال علی علیه السلام: أَلْمَالُ يُبْدِي جَوَاهِرَ الرِّجَالِ وَ خَلَائِقِهَا.^۴

ناگفته نماند منظور از بخیل نبودن، اعطاء حقوق واجبه چون خمس و زکات و نذورات واجبه، و نیز انفاق های مستحبی می باشد.

فقیر متدین

یکی دیگر از ارکان چهارگانه دین، فقیری است که دین خود را به دنیا نفروشد.

فقر از بلاهای بزرگ و امتحان های شدید الهی است.

فقر در روایات گاهی قریب کفر شمرده شده است.

قال رسول الله ﷺ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَيْعْدِلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ.^۵

^۱ - (سوره علق، آیات ۶ و ۷) به یقین انسان طغیان می کند از اینکه خود را بی نیاز ببیند.

^۲ - به خدا پناه برید از مستی ثروت، زیرا که آن مستی عجیبی است که به هوش آمدن از آن بسیار بعید است **غررالحکم**.

^۳ - ثروت، یاور خوبی است برای تقوای الهی پیشه کردن **فروع کافی**، ج ۵، ص ۷۱.

^۴ - ثروت جوهره انسان ها و طینت آن ها را برملا می کند **غررالحکم**.

^۵ - خدایا پناه می برم به تو از کفر و از فقر، کسی عرض کرد: آیا این دو عدل هم هستند؟ حضرت فرمود: بلی **کنز العمال**، ۱۶۶۸۷.

و گاهی از آن به مرگ اکبر تعبیر شده است.

قال الصادق عليه السلام: الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ.^۱

ولی در عین حال، کسی که بر آن صبر کند، و از این امتحان فائق آید، سرنوشتی درخشان دارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْفَقْرُ شَيْنٌ عِنْدَ النَّاسِ وَ زَيْنٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۲

و نیز آن حضرت در وصف خود فرموده است:

الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ.^۳

و این سرنوشت درخشان در انتظار فقیری است که دین خود را به دنیا نفروشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: طُوبَى لِلْمَسَاكِينِ بِالصَّبْرِ وَ هُمْ الَّذِينَ يَرَوْنَ مَلَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.^۴

فقیری که فقر خود را پنهان داشته و در پس پرده عفاف زینت بخشد.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ الْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.^۵

یک داستان

وجوهات اهالی نیشابور معادل سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم، جمع گردید تا به حضور امام مفترض الطاعة ببرند.

شخصی به نام «محمد بن علی نیشابوری» مأمور این کار گشت، صاحبان اموال، هفتاد مسئله را نوشتند و مهر و موم نمودند و به محمد گفتند: هر کس به مسائل جواب داد امام

^۱ - فقر، مرگ اکبر است بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۴۸.

^۲ - فقر نزد مردم عیب و نزد خداوند در روز قیامت زینت است همان، ج ۷۲، ص ۴۹.

^۳ - فقر، مایه افتخار من است و من به آن مباحثات می‌ورزم همان، ص ۵۵.

^۴ - خوشا به حال فقرایی که بر فقر خود صابرند، آنانند که ملکوت آسمانها و زمین را می‌نگرند همان، ص ۱۵.

^۵ - (سوره بقره، آیه ۲۷۳) انفاق خاص شما بایستی برای فقرائی باشد که در راه خداوند در تنگنا قرار گرفته‌اند، توان مسافرت نداشته، و از شدت خویشنداری، مردم آنها را غنی تصور می‌کنند، آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی، آنان هرگز با اصرار از مردم چیزی نمی‌طلبند، و هر چه در راه خدا انفاق کنی، خداوند بدان آگاه است.

است و اموال باید به وی داده شود. حین خروج از شهر، پیرزنی به نام شطیطه، که چرخ‌ریسی می‌کرد، چهار درهم و یک تکه لباس دادند و گفتند: حساب خمس امسال من است. محمد بن علی وارد مدینه شد و متوجه شد امام صادق علیه‌السلام از دنیا رفته است، خلائق وی را به عبدالله افطح، معرفی کردند، محمد به حضور عبدالله فرزند امام صادق علیه‌السلام رسید و گفت: از مسائلی که با خود آورده‌ام خبر بده. عبدالله از چنین درخواستی ناراحت شد و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند! وی از مجلس بیرون رفت و مضطرب بود که با این پول‌ها چه کند، به چه کسی بسپارد، در این افکار بود که غلامی نزد او آمد و گفت: محمد بن علی، مولایت را اجابت کن. گفت: مولایم چه کسی است؟ غلام پاسخ داد: موسی بن جعفر علیه‌السلام است. همین که محمد بر امام علیه‌السلام وارد شد، امام فرمود: نامه‌ات را بگشا که جواب را در همان نامه نوشته‌ام.

سپس فرمودند: ۴۰ درهم و ی کفن به شطیطه بدهید، او نوزده روز بعد از ورودت به نیشابور می‌میرد، نماز نخوانید که خودم می‌آیم اما تو اظهار آشنایی نکن.

محمد گوید به نیشابور رفتم و قضیه را به شطیطه گفتم. وقتی جسد را به قبرستان می‌بردیم آقا را دیدم، وقتی لحد چیده می‌شد چیزی از جیب مبارک درآوردند و لای کفن گذاشتند، آن ذره‌ای از تربت امام حسین علیه‌السلام بود.

عثمان، ابوذر را از مدینه به شام تبعید کرد. معاویه برای وی ۲۰۰ اشرفی فرستاد، ابوذر پولها را برگرداند و قبول ننمود. زرارۀ از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، از آن حضرت نقل می‌کند: همان شب که ابوذر پولها را رد کرد، گرسنه بر زمین سرگذاشت.

جاهل متعلّم

رکن چهارم دین رانادانی برپا می‌دارد که در پی فراگیری علم باشد. چون اسلام برای نفس علم و آگاهی ارزش زیادی قائل است و طلب علم مقدمه فراگیری است بر این اساس، طلب علم را نیز لازم می‌داند و با دستوراتی سعی در تشویق و ترغیب مردم به سوی آن می‌نماید. به روایاتی، ذیل عناوین زیر توجه کنید:

۱ - طلب علم فریضه است.

- قال الصادق عليه السلام: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ.^۱
- ۲ - طالب علم هر قدمی که بر می‌دارد در راه خدا است.
- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ.^۲
- ۳ - طالب علم با انبیاء یک درجه فاصله دارد.
- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ طَلَبَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ، كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ.^۳
- ۴ - ملائک برای طالب علم بال می‌گشایند.
- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ تَبَسُّطُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَجْنِحَتَهَا وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ.^۴
- ۵ - بهشت در جستجوی طالب علم است.
- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ كَانَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَانَتْ الْجَنَّةُ فِي طَلْبِهِ.^۵
- ۶ - تملق از صفات ناپسند و زشت است الا در طلب علم.
- قال علي عليه السلام: لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ التَّمَلُّقُ وَ لَا الْحَسَدُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ.^۶
- در پایان این مبحث و در خاتمه تفسیر حدیث حضرت امیر علیه السلام، لازم به ذکر است که، شیوه چینش این چهار رکن در روایت، بیانگر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که حضرت به علم می‌دهد، زیرا که اولین و آخرین رکن از این چهار ستون، به علم و دانش اختصاص یافته است.

^۱ - یادگیری علم در هر حالی فریضه است بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۲.

^۲ - کسی که به دنبال علم رفته است تا بازگشتش در راه خداوند قدم برداشته است کنز العمال، ۲۸۷۰۳.

^۳ - کسی که بایی از ابواب علم را مطالعه کند تا شریعت اسلام را زنده بدارد، بین او و بین انبیاء یک درجه در بهشت فاصله است همان، ۲۸۸۳۳.

^۴ - ملائک بال‌های خود را برای طالب علم می‌گسترانند و برای او استغفار می‌کنند همان، ۲۸۷۴۵.

^۵ - کسی که علم را طلب کند، بهشت وی را طلب می‌نماید همان، ۲۸۸۴۲.

^۶ - تملق و حسد از اخلاق انسان با ایمان نیست مگر در طلب علم همان، ۲۹۳۶۴.

خود شناسی

قال علی علیه السلام: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.^۱

یکی از ضرورت‌های اخلاقی در اسلام خودشناسی است به طوری که آن را از افضل معارف معرفی نموده‌اند.

قال علی علیه السلام: أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ، مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ.^۲

نتیجه چنین معرفتی نیل به فوز عظمی و رسیدن به هدف اساسی خداوند از خلقت بشر است.

قال علی علیه السلام: نَالَ الْفَوْزُ الْأَكْبَرُ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ نَفْسِهِ.^۳

و کسی که خود را بشناسد که از چه خلق شده است، چگونه آفریده شده است، الآن در چه حدی است، بقاء وی به چه چیزهایی بستگی دارد، فردا کجا خواهد رفت، کجا وی را خواهند برد؛ کافی است برای اینکه خداوند خود را بشناسد و عظمت او را درک کند. مگر می‌شود نظم دقیق در وجود خود، و سنخیتی بی‌بدیل در میان اعضاء خویش را بنگرد و به ناظمی قدرتمند که چنین نظمی محصول اوست، پی نبرد.

^۱ - کسی که خود را بشناسد، خداوند خویش را حتماً خواهد شناخت *غیرالحکم*.

^۲ - بالاترین معرفت‌ها این است که انسان خود را بشناسد *همان*.

^۳ - آنکس به رستگاری برتر نائل شده است که بر شناخت خود چیره شود *همان*.

خصوصیات انسان

انسان موجودی است دارای چهار خصلت:

- ۱ - علم و تعقل؛ برخلاف سایر موجودات، انسان قدرت یادگرفتن ندانسته‌ها و توان تجزیه و تحلیل آنها را داراست. راه سعادت و پیشرفت را می‌تواند بفهمد و تمیز آن از راه ضلالت برای او امکان‌پذیر است.
 - ۲ - تمایل و غرایز؛ میل‌ها و غریزه‌های موجود در مخلوقات، به شکل دیگری در انسان وجود دارند، امیال جنسی، احتیاج به آب و غذا و مسکن، همزیستی با انسان‌های دیگر و انس با برخی از آنان، طبع اجتماعی، و... از ویژگی‌های انسان محسوب می‌شوند.
 - ۳ - اختیار؛ قدرت اختیار حَسَنٌ یا قَبِيحٌ را تنها به انسان داده‌اند، خداوند متعال این نعمت بزرگ یعنی اختیار و حق انتخاب را به همه موجودات ارزانی نداشته است و تنها انسان به عنوان سرآمد خلایق از چنین موهبتی برخوردار است..
 - ۴ - تحول‌پذیری؛ دیگر از ویژگی‌های انسان استعداد، تغییر و تحول روحانی است. خلقت انسان به صورتی نیست که اگر راهی را طی کرد، مجبور شود تا به آخر بپیماید، بلکه همیشه و در همه حال راه بازگشت و امکان تغییر مسیر وجود دارد.
- این چهار خصوصیت در انسان، وی را از سایر موجودات چون موجودات مجرد و یا سایر جانداران و جانوران، متمایز می‌سازد.

انواع نگرش‌های انسان

چهار نوع نگرش برای انسان در رابطه با دنیا متصور است.

- ۱ - دنیا‌گريزانه؛ عده‌ای چون مرتاضان هندی، راه تحصیل حقایق را در چشم پوشی مطلق از لذت‌ها می‌دانند، اینان روزها و ماهها و حتی سال‌ها شدیدترین وضعیت و سخت‌ترین مسیر ریاضت را بر خود هموار می‌سازند. هر شبانه روز به مکیدن خرمایی اکتفاء کرده و حتی با زحمت فراوان، شرایطی را برای مکانیسم بدن خود ایجاد می‌کنند که بتوانند مدت‌ها نفس خود را حبس کنند، و نفس نکشند. برخی از فرقه‌های متصوفه که زندگی را با فقر و هلاکت طی می‌کنند شبّه‌هایی از اعمال و افعال مرتاضان هندی را

در زندگی خود ترویج می‌دهند.

۲ - دنیا گرایانه؛ در این نگرش، انسان همه چیز را در دنیا خلاصه می‌بیند، به طوری که جز دنیا و مظاهر آن به هیچ چیز بهاء نمی‌دهد، توجه چنین انسانی به علم و هنر و... با محوریت لذت است و لذت‌طلبی، مبدأ و مقصد هر کاری می‌باشد.

۳ - سکولاریستی؛ عده‌ای هم بر این عقیده‌اند که دین با دنیا در تضاد نیست، بلکه دین با لذت دنیا کاملاً هماهنگ می‌باشد. اینان می‌گویند بهشت موعود ادیان همین رفاه مادی انسان در قرن اخیر است. این عقیده در آغاز برای محدود ساختن نفوذ کلیسا و مقامات مسیحی، ایجاد شد ولی بعدها دایره‌اش توسعه پیدا کرد و به برتری دادن به عقل در مقابل دین و جدا دانستن آن دو از هم انجامید. استعمال این واژه هم اکنون به این معناست که مدیریت بر جامعه، کار دانش است. و ادیان در آن نقشی ندارند.

۴ - عقل محوری؛ این نگرش، نگرش ادیان الهی است. این دیدگاه می‌گوید شهوت و غضب را در تحت سیطره عقل قرار ده، حائل مرگ و حجاب زندگی را بردار، تا خدا را بشناسی و در نتیجه به خدا واصل گردی.

امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.^۱

طبق این دیدگاه نه تنها سختی و مشقت قابل تحمل است، بلکه باید آن را برای رسیدن به هدف لازم دانست. در این وادی ایثار، بردباری، اغماض و... از اجناس پرقیمت و کبر، کینه و انتقام از بی‌ارزش‌ترین کالاهاست.

با توجه به خصوصیتی که برای انسان گفته شد، هم‌نوا شدن با این نگاه برای انسان، کار ساده‌ای نیست، این نگرش طبیعتاً با موانعی برخورد می‌کند لذا در مرحله اول باید موانع را شناخت و آنها را مرتفع نمود.

^۱ - من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز زجر و ذلت نمی‌بینم بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲ و ۳۸۱؛ ج ۷۸، ص ۱۱۷.

موانع بر سر راه معرفت

۱ - خودپسندی

خود را نیک دیدن موجب می‌شود جنبه‌های منفی شناخته نشده و چنین غفلتی اولین سد راه اصلاح نفس است.

خودپسندی و عجب موجب می‌شود سیئات، به صورت حسنه جلوه‌گر شوند و راه اصلاح هرگز آشکار نشود.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...^۱

امام باقر علیه‌السلام عجب را چنان معرفی می‌کند که گویی با معرفت نفس در تضاد کامل است و لذا می‌فرماید: راه نجات از عجب این است که خود را بشناسی، پس علاوه بر اینکه خودپسندی مانع معرفت است، معرفت نفس نیز موجب زوال این رذیله می‌گردد.

سَدُّ سَبِيلِ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.^۲

بلی اگر انسان به خود بنگرد و معرفت به خود یافته و خود را بشناسد، هرگز مرتکب خودبینی نمی‌گردد.

قال علی علیه‌السلام: ما لِإِبْنِ آدَمَ وَ لِلْعُجْبِ أَوْلُهُ نُطْفَةٌ قَدِيرَةٌ وَ آخِرُهُ جَيْفَةٌ مَذِيرَةٌ وَ هُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ الْعَذْرَةَ.^۳

۲ - خود کم بینی

خودکم بینی و حقارت نفس نیز موجب نشناختن جنبه‌های قوی و در نتیجه بارور نشدن آنها می‌شود، نقاط ضعیف و منفی چنین انسانی بزرگ جلوه می‌کند و او فرصت توجه به جهات مثبت خویش و ترویج و ترقی آنها را نمی‌یابد.

^۱ - (سوره فاطر، آیه ۸) آیا کسی که عمل زشت وی برایش آراسته شده و آن را خوب می‌بیند، همانند کسی است که هر چه هست همان را می‌بیند؟ خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند.

^۲ - معرفت نفس موجب بستن راه عجب می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴.

^۳ - فرزند آدم را چه رسد به عجب؟ کسی که آغازش نطفه‌ای گندیده و آخرش لاشه‌ای ناپاک و بین این دو هم گند حمل می‌کند! غرر الحکم.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلَالَهُ نَفْسَهُ.^۱

پیشوایان دین، خود کم بینی و ذلت نفس را برای مؤمن تجویز ننموده اند.

قال الصادق عليه السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ...^۲

۳ - خود فراموشی

انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است، پرداختن بیش از حد نیاز به بعد جسمانی و حیوانی، مانع توجه به خوی انسانی می شود، و انسان را از انسانیت خود بیگانه می نماید.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: از کسی تعجب می کنم که چیزی را گم کرده و کوی و برزن را می پوید تا آن را پیدا کند، خاشاک را کنار می زند تا آن را بیابد، در حالی که خود را گم نموده و هیچ بهایی به آن نمی دهد.

عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا.^۳

سرنوشت چنین انسانی از دو راه خارج نیست.

یا غرق در گناه و معاصی و لغزش های مختلف می شود، و به مثابه حیوان و یا بدتر از آن می گردد.

قال علی عليه السلام: قَبِيحٌ بِذِي الْعَقْلِ أَنْ يَكُونَ بَهِيمَةً وَ قَدْ أَمَكَّنَهُ أَنْ يَكُونَ إِنْسَانًا.^۴

و یا سرگردان و متحیر می ماند و احساس پوچی کرده و البته نتیجه آن همان ورود در معاصی به شیوه دیگر است.

قال علی عليه السلام: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ ارْتَكَبَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ.^۵

^۱ - خداوند همه چیز را به مؤمن تفویض فرموده و اختیار همه چیز به وی داده است، مگر ذلت نفس خود را مشکوه الأنوار، ۲۴۵.

^۲ - سزاوار نیست مؤمن خود را خوار و ذلیل کند بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۹۳.

^۳ - تعجب می کنم کسی که دنبال گمشده اش می گردد ولی خود را گم کرده و آن را نمی جوید غرر الحکم.

^۴ - زشت است انسان عاقل چون چهارپایی شود، در حالی که می تواند انسان باشد شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۶.

^۵ - کسی که به خود توجه نکند، در تاریکی ها متحیر و در مهلکه ها غوطه ور می ماند، و شیاطین او را در مسیر گمراهی و طغیان به پیش می برند و اعمال ناشایست وی را جلوه می دهند نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۵۷ به ترتیب صبحی صالح.

سه عنصری که بیان شد، موانعی هستند که انسان را از شناخت نفس باز می‌دارند، اگر این موانع برطرف شوند، نور حق در قلب انسان متجلی شده و آدمی با یاری جستن از همان نور، راه معرفت را می‌یابد و بدان واصل می‌شود.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: ایمان در ابتدا ذره‌ای نور است که هر چه ایمان انسان قوی‌تر شود آن نور بیشتر و فروزنده‌تر می‌شود.

إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا أزدَادَ الْإِيمَانُ أزدَادَتِ اللَّمُظَةُ.^۱

معرفت خداوند

اگر انسان خود را بشناسد،

۱ - با خود به مجاهده بر خواهد خواست.

قال علی علیه‌السلام: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا وَ مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا.^۲

۲ - به چیزی دل نخواهد بست.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ لَمْ يُهِنِّهَا بِالْفَانِيَاتِ.^۳

۳ - همه چیز را خواهد شناخت.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ اِنْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ.^۴

۴ - از خدای خویش خائف خواهد بود.

أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةٌ لِنَفْسِهِ، أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ.^۵

۵ - و او را خواهد شناخت.

^۱ - ایمان در آغاز به صورت نقطه‌ای سفید در دل آشکار می‌شود، و هر چه ایمان افزوده شود، آن نقطه سفید گسترش می‌یابد **نهج البلاغه**، غریب کلامه، کلام ۵.

^۲ - کسی که خود را بشناسد با نفس خود مجاهده خواهد کرد و آنکس که نفس را نشناسد آن را به حال خود خواهد گذاشت **غررالحکم**.

^۳ - هر که نفس خود را بشناسد، به چیزهای فانی شدنی خوارش نسازد **همان**.

^۴ - کسی که خود را بشناسد، به نهایت هر معرفت و علمی رسیده است **همان**.

^۵ - معرفت و شناخت نفس برای کسی بیشتر است که از پروردگارش بیشتر بهراسد **همان**.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.^۱

۶- و او را خواهد دید.

البته نه با چشم ظاهری که او جسم نیست و چشم فقط امور جسمانی را می‌بیند،

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۲

بلکه با چشم دل.

«حلی» از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: آیا رسول خدا، خداوند را دیده است؟ امام می‌فرماید:

نَعَمْ رَأَاهُ بِقَلْبِهِ، فَأَمَّا رَبَّنَا جَلَّ جَلَالُهُ فَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، حَدَقَ النَّاطِرِينَ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ أَسْمَاعُ

السَّامِعِينَ.^۳

«ذعلب» از حضرت امیر علیه‌السلام می‌پرسد: آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ او در پاسخ می‌فرماید:

لَمْ أَكُنْ بِالَّذِي أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ.

ذعلب می‌پرسد: چگونه دیدی؟ و امام می‌فرماید:

لَمْ تَرَهُ الْعَيْونُ بِمُشَاهِدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.^۴

این روایت در نهج‌البلاغه چنین آمده است:

سئل علی بن ابی طالب علیه‌السلام ذعلب الیمانی: هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه‌السلام: أفأعبدُما لا أرى؟

قال ذعلب: كيف تراه؟ فقال: لا تُدْرِكُهُ الْعَيْونُ بِمُشَاهِدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.^۵

همین سؤال از امام باقر و امام صادق علیه‌السلام نیز شده و چنین جواب‌هایی از آنان نیز نقل گردیده است.^۶

^۱ - کسی که خود را بشناسد، حتماً خدای خود را خواهد شناخت همان.

^۲ - (سوره انعام، آیه ۱۰۳) چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او با خبر از دقائق موجودات است.

^۳ - بلی او را با قلب خویش می‌دید زیرا چشم‌ها خداوند جل جلاله را نمی‌بینند وی بر همه چشم‌ها احاطه دارد و گوش هیچ شنونده‌ای بروی احاطه ننموده است بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵۴.

^۴ - ذعلب می‌گوید: ای امیرمؤمنان آیا خداوند را دیده‌ای؟ حضرت می‌فرماید: وای بر تو ای ذعلب، خدایی را که نینم عبادت نمی‌کنم. عرض می‌کند: چگونه او را دیدی؟ برای ما توضیح ده، حضرت می‌فرماید: وای بر تو، چشم‌ها با مشاهده نمی‌بینند، لکن قلبها به حقایق ایمان، او را می‌بینند و درک می‌کنند همان، ص ۲۷.

^۵ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۸ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۷۹ به ترتیب صبحی صالح.

^۶ - بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۶ و ۲۳.

عشق، اثر معرفت

و چون انسان خدای خویش را بشناسد، به او ملحق می شود و به او می پیوندد و از هر چیز که غیر اوست جدا می گردد و منقطع می شود.

اللَّهُمَّ هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أُنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ^۱.

^۱ - خدایا انقطاع تام از ما سوی خودت را به ما ببخش و چشم دلمان را به نور نگاه رحمتت روشن بدار تا حجابهای نور را پاره کنند و به معدن عظمت و فیض تو متصل گردند **مفاتیح الجنان**، مناجات شعبانیه.

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

و هرگز از او جدا نخواهد شد.

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات خمسه عشر، مناجات «محبّین» می فرماید:

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا، وَمَنْ ذَا الَّذِي آتَسَّ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَى عَنْكَ جِوَلًا.^۱

آنجاست که خداوند از رگ گردن نزدیک تر درک می شود.

... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.^۲

حضرت موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام با اینکه می داند خداوند قابل رؤیت جسمانی نیست ولی در طور

سینا به او عرض می کند:

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ....

و جواب می شنود:

... قَالَ لَنْ تَرَانِي....^۳

او هرچند که می داند به غیر این پاسخ را نخواهد شنید، اما می پرسد، تا لذت شنیدنش را بیابد، چرا که

سخن گفتن با معشوق، به هر چه که باشد غنیمت است.

^۱ - خدایا، کیست که شیرینی محبت تو را چشید و به سوی دیگر رفت و کیست که به قرب تو مأنوس شد و روی تافت **مفاتیح الجنان**، مناجات خمسه عشر.

^۲ - سوره ق، آیه ۱۶ ما به انسان از رگ گردنش نزدیک تریم.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۱۴۳) هنگامی که موسی به میعادگاه آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خود را به من نشان ده تا تو را ببینم. گفت هرگز مرا نخواهی دید.

که بیزد این تمنا ز جواب لن ترانی

چو رسی به طور سینا آرنی بگوی و مگذر
آرنی کسی بگوید که تو را ندیده باشد
تو که با منی همیشه دگر این چه لن ترانی^{۵۰}

^{۵۰} - این دو بیت به شکل‌های دیگر هم قابل قرائت است ولی حسن این صورت که ما نگاشته‌ایم به نظر جالب‌تر می‌رسد و مضمون عالی‌تری پیدا می‌کند.

ندیدی خدا به موسی فرمود: ای موسی چه در دست داری؟ و موسی به جای اینکه تنها در یک کلمه بگوید عصا است، شروع به سخن می‌کند و یک مقاله جواب می‌گوید:

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْسُبُ بِهَا عَلٰى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ
اٰخِرٰى.^۱

بلی نهایت معرفت نفس، وصال به دوست و قرب به خداوند و خشوع در مقابل اوست.

^۱ - (سوره طه، آیات ۱۷ و ۱۸) خدای فرمود: چه در دست راست تو است ای موسی؟ موسی عرض کرد: این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندان فرو می‌ریزم و کارهای دیگری هم با آن انجام می‌دهم.

وظائف والدین

قال علی علیه السلام: اَكْرَمُوا اَوْلَادَكُمْ وَ اَحْسِنُوا اَدَابَهُمْ يُغْفَرُ لَكُمْ.^۱

فرزند صالح گلی از گل‌های بهشت است گلی است که خداوند بین بندگانش قسمت نموده است و سعادت مرد در این است که فرزندی شایسته داشته باشد.

حضرت زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام، درخواست داشتن چنین فرزندی از خدای متعال نموده است.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.^۲

مستفاد از اخبار این است که ایجاد کانونی گرم در خانه همراه با تربیت گفتاری و عملی، فرزندان را در مسیر اصلاح قرار خواهد داد. اسلام برای رسیدن به این اهمیت، قبل از ازدواج به آینده فرزند می‌اندیشد و طی دستوراتی مرحله به مرحله، انسان مراعات کننده را به همان مهم یعنی داشتن فرزند صالح می‌رساند. شیوه انتخاب همسر، معیارهای لازم در همسر، آداب تشکیل مجالس عقد و عروسی، شیوه معاشرت با همسر، آداب آمیزش، اعمال زمان بارداری، دستورات زمان ولادت، وظایف در مقابل نوزاد، آداب شیر دادن، آداب بازی کودکان، وظایف معنوی و مادی والدین بعد از زمان

^۱ - ترجمه و آدرس روایت خواهد آمد.

^۲ - (سوره آل عمران، آیه ۳۸) (در کنار محراب و هنگام دیدن نعمت بهشتی نزد مریم بود که) زکریا خدای خویش را خواند و گفت: خدایا از سوی خودت فرزندی شایسته به من عطا فرما که تو شنونده دعا هستی.

طفولیت و... دستوراتی برای نیل به این هدف می‌باشند. ما در این گفتار به بررسی اهمیت وجود اولاد و وظایف والدین در قبال فرزندان که منتهی به داشتن اولادی صالح می‌شوند، خواهیم پرداخت. امید که عواقب زشت اولاد ناصالح که گاهی شرف و انسانیت پدر و مادر را بر باد می‌دهد و از هر مصیبتی بدتر می‌باشد، انگیزه‌ای قوی در والدین برای انجام وظایفشان ایجاد کند.

قال علی علیه‌السلام: **وَلَدُ السُّوءِ يَهْدِمُ الشَّرْفَ وَ يَشِينُ السَّلْفَ**^۱.

وجود اولاد

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ لَمْ يَمْتَنِهِ حَتَّى يُرِيَهُ الْخَلْفَ^۲.

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید، شخصی گفت من از داشتن فرزند کوتاه می‌آمدم تا اینکه روزی در عرفه جوانی را در کنار خود دیدم که دعا می‌کرد و می‌گریست و می‌گفت: خدایا، ای پروردگرم، پدر و مادرم را پدر و مادر را، (دریاب) وقتی این را شنیدم به داشتن فرزند رغبت نمودم.^۳ در میان فرزندان، برتری با دختران است. اسلام ضمن بیان این ارجحیت، اکراه در داشتن دختر را مکروه و ناپسند دانسته و به ذکر علت ارجحیت دختر می‌پردازد:

قال الصادق علیه‌السلام: **الْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَ الْبَنُونَ نِعْمَةٌ وَ الْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا وَ النَّعْمَةُ يُسْأَلُ عَنْهَا**^۴.

در حالات امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که آن حضرت هنگامی که مژده تولد فرزند به وی می‌دادند، از پسر و دختر بودن بچه سؤال نمی‌نمود و تنها می‌پرسید: آیا سالم است؟ و اگر

^۱ - فرزند بد، شرف انسان را نابود ساخته و مایه لکه‌دار شدن آبروی گذشتگان است **مستدرک الوسائل**، ج ۱۵، ص ۲۱۵.

^۲ - وقتی خداوند بخواهد به بنده‌اش خیری برساند وی را نمی‌میراند تا فرزندانش را ببیند **وسائل الشیعة**، ج ۱۵، ص ۹۶.

^۳ - **همان**، ص ۹۵.

^۴ - دختران، حسنه و پسران، نعمتند. بر حسنات ثواب داده می‌شود و از نعمت‌ها باز خواست می‌شود **همان**، ص ۱۰۳.

جواب مثبت می شنید می فرمود:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْ مِنِّي خَلْقًا مَشَوْهَا.^۱

رسول خدا در مورد کسی که دو خواهر یا دو دختر داشته باشد بشارت بهشت داده است.

مَنْ كَانَ لَهُ أُخْتَانِ أَوْ بَنَاتَانِ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِمَا كُنْتُ أَنَا وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ.^۲

و سپس به دو انگشت سبابه و وسط خود اشاره نمود.

آن حضرت، لطف و رحمت خداوند نسبت به اناث را بیشتر دانسته است.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْأُنثَى أَرْقٌ مِنْهُ عَلَى الذَّكَورِ.^۳

وظایف والدین

وظایف والدین در قبال فرزندان را می توان به دو بخش تقسیم نمود. قسمی از وظایف اموری هستند که در همان آغاز تولد فرزند بایستی انجام گیرد، و دسته ای دیگر مواردی هستند که غالباً نقش تربیتی مستقیم دارند.

بخش اول

۱- اذان

اولین وظیفه والدین در بدو تولد فرزند، قرائت اذان و اقامه در گوش نوزاد می باشد.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ وَكَدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَدِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيَقُمْ فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى فَإِنَّهَا عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۴

^۱ - سپاس خداوند که از من فرزندی معیوب خلق نفرمود همان، ص ۱۴۳.

^۲ - کسی که دو خواهر یا دو دختر دارد و به آنها نیکویی کند او و من در بهشت مانند این دو انگشت کنار هم هستیم مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

^۳ - خداوند متعال دختران را نسبت به پسران بیشتر مورد رحمت و ملاحظت قرار می دهد وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۰۴.

^۴ - کسی که فرزندی برای وی به دنیا می آید در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بخواند که آن موجب مصونیت از شیطان رجیم است وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۲ - تحنیک

مستحب است قبل از خوراندن شیر، مقدار کمی عسل یا خرما یا آب فرات و یا تربت امام حسین علیه السلام در دهان طفل بگذارند و البته کسی که متصدی چنین کاری می شود از بندگان شایسته خداوند باشد.

قال الصادق علیه السلام: حَنَّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ أَمَانٌ.^۱

۳ - عقیقه

عقیقه در روایات خیلی مورد تاکید قرار گرفته است و حتی در برخی احادیث، تعبیر وجوب آن بکار رفته است. البته این دسته از احادیث شدت استحباب آن را متذکر می شوند. روایت ذیل به طرق مختلف از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

كُلُّ مَوْلُودٍ مَرْتَهِنٌ بِالْعَقِيقَةِ.^۲

حتی اگر برای کسی هنگام تولد عقیقه ننموده اند، شایسته است وی در ذبح عقیقه برای خود کوتاهی نکند. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام «عمر بن یزید» می گوید: به امام عرض کردم من نمی دانم پدرم برای من عقیقه کرده است یا نه، امام علیه السلام به من امر فرمود که عقیقه کنم، من هم با اینکه پیرمرد بودم برای خودم عقیقه کردم.^۳

۴ - ختنه

هر چند زمان ختنه تا بلوغ می تواند به تأخیر بیفتد، اما ختنه در روز هفتم ولادت، مورد تاکید روایات قرار گرفته است.

قال رسول الله علیه السلام: إِخْتِنُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْهَرُ وَ أَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ.^۴

^۱ - اولاد خود را با تربت امام حسین علیه السلام تحنیک کنید که موجب امان است مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۳۸.

^۲ - هر نوزادی در گرو عقیقه است وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۲.

^۳ - همان، ص ۱۴۵.

^۴ - فرزندانان را در روز هفتم ختنه کنید که گوشت آنها را پاکیزه تر کرده و سریع تر می رویند همان، ص ۱۶۵.

۵ - نام نیک

اسلام اهمیت زیادی برای اسم نیک فرزندان قائل است، امروزه تا حدی حکمتی از حکمت‌های تاکید اسلام در این رابطه مشخص شده است و آن تاثیر بسزای اسم در آینده اخلاقی فرزند است.

قال علی علیه السلام: **وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ وَ يَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ**^۱.

خوشبختانه الگوهای کامل ایمانی در دین ما بسیارند و لذا شایسته نیست مسلمان و مؤمن، این اسوه‌های کمال را رها کرده و سراغ اسم‌هایی افسانه‌ای که هیچ واقعیتی نداشته و تخیلی بیش نیستند، برود. «ربعی بن عبدالله» به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: اسم فرزندان من اقتباس از اسم شما و پدران شماست. آیا این سودی دارد؟ امام علیه السلام فرمودند: آیا دین چیزی جز محبت به ما آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هست؟

بخش دوم

۱ - محبت به فرزندان

یکی از وظایف مهم والدین، محبت به فرزندان است. عشق و علاقه به فرزندان در اسلام مورد تاکید قرآن کریم و فرمایشات اهل‌البیت علیهم السلام قرار گرفته است.

محبت به فرزندان، محیط خانواده را استحکام می‌بخشد، روحیه تعاطف بین تمامی اعضای خانواده را قوی می‌نماید، احساس نیاز به مشورت را در فرزندان زنده کرده و مانع کجروی آنها می‌گردد.

رفتار پدر و مادر بایستی به صورتی باشد که فرزندان، آنها را یگانه مشاور صادق و امین برای خود تصور کنند، حرف زدن با بچه‌ها، از تجربیات گذشته برای آنها تعریف نمودن و... مایه‌های امید را در دل فرزندان ایجاد می‌کند. پدری که منزل تنها محل طعام و

^۱ - حق فرزند بر پدر آن است که اسم نیک بر وی بگذارد، نیک ادبش کند و قرآن تعلیمش دهد **نهج البلاغه**، حکمت ۳۹۱ به ترتیب فیض الاسلام و ۳۹۹ به ترتیب صبحی صالح.

خوابش باشد و ارتباطی با فرزندان نداشته باشد، از فرزندان خود آنچه انتظار دارد، نخواهد دید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **إِنَّ اللَّهَ لَيْرْحَمَ الْعَبْدَ لَشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَدِهِ**.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: شخصی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت من تاکنون هرگز هیچ بچه‌ای را نبوسیده‌ام، وقتی وی رفت پیامبر به اصحاب فرمودند:

هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.^۲

روزی پیامبر امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می‌بوسید. «افرع بن حابس» عرض کرد: من ده پسر (فرزند) دارم و هیچ کدام را نبوسیده‌ام. پیامبر فرمود:

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ.^۳

امام صادق علیه السلام در ثواب بوسیدن فرزند به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مَنْ قَبَلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً.^۴

۲ - تعلیم واجبات و فرائض

تعلیم واجبات و فرائض دینی از وظایف مهم پدر و مادر است. والدین نباید در یاد دادن قرآن کریم و علوم مربوط به آن، ایجاد محبت با اهل بیت علیهم السلام با بیان فرمایشات آنان، تعلیم مسائل فقهی لازم و مبتلی به فرزند، کوتاهی کنند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعَ سِنِينَ وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَى تَرْكِهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا وَ فَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرًا**.^۵

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **مَنْ قَبَلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً، وَ مَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ مَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دَعَى بِالْأَبْوَيْنِ فَيُكْسِيَانِ حَلِيَّتَيْنِ يُضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وَجْهَ أَهْلِ الْجَنَّةِ**.^۶

^۱ - خداوند به بنده‌اش به خاطر محبت زیاد بنده به فرزندش رحم می‌کند و **وسائل الشیعة**، ج ۱۵، ص ۲۰۱.

^۲ - این مرد که الان نزد من بود، اهل آتش است **همان**، ص ۲۰۲.

^۳ - کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد **همان**، ص ۲۰۳.

^۴ - کسی که فرزندش را ببوسد خداوند برای او حسنه‌ای می‌نویسد **همان**، ص ۲۰۲.

^۵ - بچه‌ها را در هفت سالگی دستور به اقامه نماز دهید و آنها را در نه سالگی اگر ترک نماز کردند تنبیه کنید و در ده سالگی رختخواب آنها را جدا نمایید **مستدرک الوسائل**، ج ۱۵، ص ۱۶۰.

^۶ - کسی که فرزندش را ببوسد، خداوند حسنه‌ای در نامه عمل وی بنویسد و کسی که او را خوشحال کند، خداوند در قیامت او را خوشحال خواهد ساخت و کسی که او را تعلیم قرآن دهد، والدین خود را در بهشت می‌خواند و دو حلیه بر آنها می‌پوشاند که از نور آنها صورت‌های اهل بهشت روشن می‌شود **فروع کافی**، ج ۶، ص ۴۹.

و عنه صلى الله عليه وآله ایضا: اَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ، حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ.^۱
روی عن النبی صلى الله عليه وآله: انه نظر الى بعض الاطفال فقال: وَيَلُّ لِأَطْفَالِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ. فقیل یا رسول الله مِنْ آبَائِهِمْ الْمُشْرِكِينَ؟ فقال: لا مِنْ آبَائِهِمْ الْمُؤْمِنِينَ، لا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئاً مِنَ الْفَرَايِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُمْ بِعَرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنِّي بَرَاءٌ.^۲

۳ - تعلیم آداب و سنن

علاوه بر تعلیم واجبات، فرزند بایستی از تربیت صحیح و شیوه آداب و معاشرت برخوردار باشد. شیوه حرف زدن با مردم، شیوه غذا خوردن در مجالس، نشست و برخاست و... از جمله اموری است که والدین مکلف به تعلیم آن به فرزندان هستند.

قال علی علیه السلام: لَأَنْ يُؤَدَّبَ أَحَدُكُمْ وَ لَدَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِنِصْفِ صَاعٍ كُلَّ يَوْمٍ.^۳

حدیثی که در آغاز بحث عنوان شد بر همین مطلب دلالت می کند.

اَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرَ لَكُمْ.^۴

البته نباید از نظر دور داشت که مادران در تربیت فرزندان مسؤولیت بیشتری دارند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَ الْاِمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَ الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَ الْمَرْئَةُ

^۱ - بر سه خصلت اولاد خود را تربیت کنید: ۱ - محبت پیامبرتان، ۲ - محبت اهل بیت، ۳ - قرائت قرآن **کنز العمال**، ۴۵۴۰۹.

^۲ - روایت شده است که حضرت رسالت صلى الله عليه وآله به برخی از اطفال نگاهی کرد و فرمود: وای بر اطفال آخر الزمان از شر پدرانشان. اصحاب عرض کردند: از شر پدران مشرک آنها؟ فرمود: خیر از شر پدران مؤمن آنان! از واجبات چیزی به آنها نمی آموزند و وقتی فرزندان چیزی یاد می گیرند، آنها را مانع شده و به قلبی از دنیا راضی می شوند. من از آنها و آنها از من بیزارند بر دین من نیستند (**مستدرک الوسائل**، ج ۱۵، ص ۱۶۴).

^۳ - اینکه یکی از شما فرزندش را ادب کند برای او بهتر است از اینکه هر روز ۱/۵ کیلو طعام صدقه دهد **وسائل الشیعه**، ج ۱۵، ص ۱۹۵.

^۴ - فرزندان را احترام و نیک ادب کنید تا بخشیده شوید **همان**.

رَاعِيَةً عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ...^۱

۴ - تحمیل نمودن کاری که توان انجام آن را ندارند

پدر و مادر نبایستی آنچه را که در ذهن خود بافته‌اند، بالاچار از فرزندان خود بخواهند. آنها تنها می‌توانند فرزندان خود را، مجبور به انجام طاعت و عبادت و ترک معاصی کنند. بنابراین شایسته است والدین در انتخاب نوع بازی، رشته تحصیلی، شغل همسر و... فرزندان را آزاد بگذارند و صرفاً به مشاوره دلسوزانه با آنان بسنده کنند. اجبار فرزند به کاری که از وی ساخته نیست، یا موجب اختلاف و نزاع شده و حرمت والدین شکسته می‌شود، و یا برای جوان عقده‌ای می‌گردد که به سادگی قابل رفع نیست.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَوَلَدَهُ عَلَىٰ بَرٍّ، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ يُعِينُهُ عَلَىٰ بَرٍّ، قَالَ: يَقْبَلُ مَيْسُورَهُ وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ وَ لَا يَرْهَقُهُ وَ لَا يُحْرِقُ بِهِ...^۲

آری متأسفانه عامل بسیاری از مشکلاتی که برخی فرزندان برای والدین ایجاد می‌کنند، پدر یا مادر یا هر دوی آنها هستند، ندانم کاری‌ها و انتظارات بیجای آنان، جوان را از آنچه می‌بایست باشد جدا می‌سازد، والدین بهتر است موقعیت فرزندان خود را درک کنند و بیش از آنچه که هستند از آنان چیزی نخواهند. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَىٰ آدَابِكُمْ فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ.^۳

^۱ - بدانید همه شما نگهبان و مسؤول رعیت و زیردستان خود هستید. امیر، نگهبان مردم و درباره مردم مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، مرد، نگهبان خانه و مورد سؤال از آنهاست، زن نیز نگهبان اهل و عیال شوهرش و فرزندان وی بوده و در مورد آنها مورد بازخواست قرار می‌گیرد **ارشاد القلوب**، ص ۱۸۴.

^۲ - خداوند رحمت کند کسی را که فرزندش را بر یاری و نیکی به خودش کمک کند، راوی عرض می‌کند: چگونه؟ حضرت می‌فرماید: عمل اندکش را بپذیرد و از آنچه توان ندارد بگذرد و او را به زحمت نیندازد و به آنچه نمی‌تواند انجام دهد ایراد نگیرد **وسائل الشیعه**، ج ۱۵، ص ۱۹۹.

^۳ - فرزندان را اجبار به آداب خودتان نکنید، چرا که آنها در زمانی غیر از زمانه شما متولد شده‌اند **شرح نهج البلاغه** ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۲.

۵ - نگاه مساوی به فرزندان

اگر فرزندان بر هم مزایایی دارند، مثلاً یکی با تقواتر است و یا یکی اهل علم و دانش است و... ترجیح او مانعی ندارد. اما در غیر این صورت مخصوصاً در سنین پایین‌تر بهتر آن است که به همه فرزندان با یک دید نگاه نمود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌مردی را دید که از دو پسرش، یکی را بوسید و دیگری را اعتنا نکرد. حضرت فرمود:

فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؟^۱

آن حضرت در روایت دیگر فرموده‌اند:

إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ.^۲

ترجیح یکی از فرزندان بر دیگری، روحیه حسادت را در فرزندان و احیاناً فخرفروشی را زیاد می‌کند. آنکه مورد محبت قرار می‌گیرد فخر می‌فروشد و دیگری در پی کشیدن نقشه برای خاموش کردن موج حسادت خود است. بنابر آنچه که در تاریخ آمده است، یکی از علت‌هایی که باعث شد فرزندان یعقوب علی نبینا و آله و علیهم‌السلام همه با هم علیه برادرشان اجتماع کنند و حيله نمایند و به قصد قتل، وی را از منزل بیرون برند و در نهایت به چاه بیندازند و بفروشند، محبت بیشتر حضرت یعقوب به یوسف نسبت به سایر برادرانش بوده است.

این مسئله در تورات بدین شکل آمده است:

و اما اسرائیل فاحبّ یوسف اکثر من سایر بنیه لانه ابن شیخوخته فصنع له قمیصاً ملوناً، فلما رأى اخوته ان اباهم احبه اكثر من جميع اخوته ابغضوه و لم يستطیعوه ان یکلموه بسلام.^۳

^۱ - چرا به طور مساوی با آنها رفتار نکردی؟ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۲.

^۲ - بین فرزندان به عدالت رفتار کنید همان طوری که دوست دارید به شما در نیکی و مرحمت به عدالت رفتار کنند کنز العمال، ۵۳۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۹۲.

^۳ - یعقوب، یوسف را بیش از سایر برادران دوست می‌داشت زیرا وی در کهنسالی نصیب یعقوب شده بود. او برای یوسف پیراهن رنگین تهیه دید، وقتی برادران دیدند که پدرشان بیشتر از همه آنها به یوسف علاقه‌مند است، بغض وی را در دل گرفتند چنانچه حتی قدرت سلام بر وی را نداشتند تورات، سفر تکوین، صحاح ۳۷ به نقل از تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

۶ - وفاء به عهد

تمام حالات و گفتار پدر و مادر برای فرزند درس است و او آنچه را ببیند می‌آموزد. بچه‌هایی که در طفولیت مرتکب گناه می‌شوند، غالباً همان عمل را از بزرگترها دیده‌اند. وفای به عهد، یکی از محسنات اخلاقی است. پدری و یا مادری که به فرزندش وعده‌ای می‌دهد و نمی‌تواند اجابت کند. باید به شکلی منطقی وی را قانع کند و الا همین عمل یعنی بی‌وفایی از بچه نیز، ابتدا در محدوده‌ای کوچک و سپس بزرگ‌تر صادر می‌شود.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَحِبُّوا الصَّبِيَانَ وَارْحَمُوهُمْ وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فَفُوا لَهُمْ فَاتَّهَمُوا لَا يَرُونَ إِلَّا أَنْكُمْ تُرْزِقُونَهُمْ^۱

۷ - ازدواج فرزندان

یکی دیگر از وظایف والدین این است که مقدمات ازدواج فرزندشان را فراهم کنند.

قال علی علیه السلام: مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدَةِ ثَلَاثَةٌ: يُحْسِنُ اسْمَهُ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ^۲.

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در مورد حق دختر بر پدر می‌فرماید:

... وَ يُعَجِّلُ سِرَاحَهَا إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا^۳.

فراموش نشود که اگر فرزند در حد ازدواج باشد، و والدین با اینکه توان ازدواج فرزندشان را دارند کوتاهی نمایند، در گناه احتمالی فرزند شریک هستند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ بَلَغَ وَكَدَهُ النِّكَاحَ وَ عِنْدَهُ يَنْكِحُهُ فَلَمْ يَنْكِحْهُ ثُمَّ أَحَدَّثَ حَدَّثًا فَالِإِثْمِ عَلَيْهِ^۴.

^۱ - بچه‌ها را دوست بدارید و بدان‌ها رحم نمایید و اگر به آنها وعده‌ای دادید وفا کنید، چون آنها شما را روزی رسان خود می‌بینند **وسائل الشیعة**، ج ۱۵، ص ۲۰۱.

^۲ - حق فرزند بر پدرش سه چیز است، اسم نیک بر وی بگذارد، قرآن به وی تعلیم دهد و ازدواج او را تدارک ببیند **همان**، ص ۲۰۰.

^۳ - و تعجیل کند در ارسال وی بسوی خانه شوهرش **همان**، ص ۱۹۹.

^۴ - کسی که فرزندش به حد نکاح رسیده و توان ازدواج فرزندش را دارد و ازدواج او را راه‌اندازی نکند و جوان او مرتکب گناهی شود، گناه جوان بر دوش وی است **کنز العمال**، ۴۵۳۳۷.

۸ - ترک تنبیه

آزار بدنی اولاد و تنبیه آنها در حدی که اهمیت مسئله‌ای را متوجه شود مشکلی ندارد. ولی بایستی اولاً همیشگی و دائمی نباشد، زیرا در این صورت بچه در مقابل تنبیه واکنش می‌شود و دیگر هیچ اثری بر وی نخواهد داشت و ابهت تنبیه خواهد شکست. ثانیاً بایستی به حد سرخ و کبود و سیاه شدن صورت و بدن نرسد.^۱

علاوه اینکه تنبیه بدنی در سن خاصی نافذ است، و آن حدی است که بچه موعظه را متوجه نمی‌شود، تنبیه می‌تواند عامل تربیتی باشد. ولی بعد از آن زمان، تنبیه بدنی نه تنها قدرت تربیتی خود را از دست می‌دهد بلکه آثار منفی گسترده‌ای نیز دارد.

۹ - دعا

از جمله دعاهای مستجاب دعای والدین برای فرزندان است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ وَالِدٌ لَوْلَدِهِ، وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِإِخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، وَ الْمَظْلُومُ، يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَنْتَصِرَنَّ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ.**^۲

یکی از مجروحین جنگ هشت ساله ایران و عراق به وسیله خمپاره‌ای که به سنگرش خورد، تمام صورتش مجروح شد، همه از شیوه جراحی صورت متعجب بودند، چرا که همه صورت جراحی برداشته و به همه نقاط آلاچشمانش ترکش اصابت نموده بود. تنها کسی که تعجب نمی‌کرد خود وی بود، او می‌گفت: من همواره عصاکش پدر نابینایم بودم و او گاهی برایم دعا می‌کرد و می‌گفت: پسرم امیدوارم کور نشوی، سلامت چشم من از آن دعاست.

^۱ - اگر صورت سرخ شود ۱/۵ مثقال و اگر کبود گردد ۳ مثقال و اگر سیاه شود ۶ مثقال شرعی طلا دیه دارد؛ و اگر چنین حالاتی در سایر اعضاء بدن ایجاد شود، مقادیر مزبور نصف می‌شود.

^۲ - چهار عده دعایشان برگردانده نمی‌شود، پیشوای عادل، پدر برای فرزند، برادر دینی برای برادرش در غیبت او، مظلومی که به وی ستم شده است، خداوند متعال می‌فرماید: به عزت و جلالم تو را و لو بعد از زمانی یاری خواهم کرد **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۷۲.

۱۰ - ترک نفرین

نفرین‌های والدین می‌توانند تاثیر مهمی در زندگی آتی فرزندان داشته باشند و چه بسا نفرینی چون الهی ذلیل شوی، الهی بمیری، الهی نعش تو را... به زودی اثر نماید و والدین را در عزا بنشانند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِيَّاكُمْ وَ دَعْوَةَ الْوَالِدِ فَإِنَّهَا أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ**^۱

هر چند این حدیث شریف به ظاهر تنها نفرین پدر را در بر می‌گیرد، اما بنابر آنچه از گذشته آموختیم، نفرین مادر نیز همین حال را دارا است.

^۱ - از نفرین پدر بهره‌ایز که آن از شمشیر تیزتر است همان، ص ۸۴.

گرچه صد بارت زند چون عقرب جراده نیش
کاخ کسری پیش آه او نباشد گاه بیش
هر که قلب مهربان مادر خود کرده ریش
نزد مردم گر که گرگی، نزد مادر باش میش

هان مکن نفرین مادر، در حق فرزند خویش
آه مادر بر کند سد سکندر را ز جای
روی خوبی را نخواهد دید هرگز در جهان
بوسه زن بر پای مادر، خاطرش آور به دست

قطب راوندی در **قصص الانبیاء** از امام ششم علیه السلام در این باره، داستان «جریح عابد» را نقل کرده است.
این داستان را در مبحث بعدی، ذیل «اجابت نفرین» ببینید.

آفات محبت

هر چند محبت به فرزندان بسیار مورد تاکید قرار گرفته است، اما با توجه به اینکه هر چیزی آفتی دارد،
برای محبت نیز دو آفت متصور است.

۱ - دل بستگی به اولاد

قلب، حرم خاص معبود واقعی است و تنها جایگاه اوست.

قال الصادق علیه السلام: **الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تَسْكُنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ**.^۱

عشق و علاقه به هر چیزی بایستی در طول این عشق واقعی قرار داشته و غیر از خدای واحد هیچ چیزی برای غلظه موضوعیت نداشته باشد. بلکه اگر انسان به برخی همانند والدین، معلم، زن، فرزند و دوستان احترام می‌گذارد و محبت می‌نماید، بدان جهت است که او دستور داده است. اگر دوستی و محبت به «ماسوی الله» در کنار عشق به «الله» قرار گیرد، آن دیگر یگانه پرستی نیست نوعی بت پرستی است. قرآن کریم چنین عشقی را مانع یاد خدا می‌داند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۲

و در آیه دیگر به بی‌فایده بودن اولاد در قیامت اشاره می‌فرماید:

لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.^۳

۲ - افراط در محبت مشروع

آن حد از محبت که به خاطر انجام فرمان خدا صورت می‌گیرد، نیز بایستی از حد اعتدال نگذرد تا مبادا موجب مغرور شدن فرزند گردد. افراط در محبت حالت سستی و خمودگی برای فرزند ایجاد می‌کند، چنین فرزندى هیچ‌گاه نخواهد توانست در جامعه روی پای خود بایستد و به تنهایی به خود اتکاء کند.

شَرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَا الْبِرَّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ شَرُّ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَا التَّقْصِيرَ إِلَى الْعُقُوقِ.^۴

^۱ - قلب، حرم خداست، در حرم خدا غیر خدا را راه ندهید بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

^۲ - (سوره منافقون، آیه ۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال و فرزندان، شما را از یاد خداوند غافل نکنند و کسانی که چنین نمایند، زیانکارند.

^۳ - (سوره ممتحنه، آیه ۳) هرگز بستگان و فرزندان در روز قیامت سودی به حال شما نخواهند داشت، میان شما جدایی می‌اندازند و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

^۴ - بدترین پدران، آنانند که محبت و نیکویی آنها منجر به افراط گردد و بدترین فرزندان، آنانند که کوتاهی آنها در احترام به والدین منجر به عقوق شود تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.

از سویی دیگر، چه بسا جدا شدن در لحظات آخر عمر از فرزندى که به وی بیش از حد متعارف محبت شده است، مشکل می‌گردد، و همین حالت در آن لحظات حساس موجبی است برای اغواء شیطان و نگرفتن فیض ربّ و عنایت صاحبان مقام و وجیهان نزد حق.

آثار ترک وظایف

فرزندان، مایه آزمایش والدین هستند.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.^۱

أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.^۲

این دو آیه شریفه، اشاره به نکته‌ای مهم دارند و آن اینکه اموال و اولاد، وسیله و ابزار آزمایش هستند و آدمی بدان‌ها در محک آزمون قرار می‌گیرد.

موفقیت در این امتحان، بستگی به نوع ارتباط آدمی با آنها دارد، و بنابراین هرگونه افراط در عشق و محبت به اولاد و علاقه و وابستگی به آنها نوعی شکست در این امتحان محسوب می‌شود.

علاوه اینکه تفریط و بی‌توجهی به اولاد و انجام ندادن وظایف خود در مقابل فرزندان نیز شکستی بزرگ در امتحان الهی بوده و سرانجام تلخی خواهد داشت.

آری، همان طوری که بی‌احترامی فرزندان به والدین موجب عاق آنها می‌شود، والدین نیز اگر وظایف خود را انجام ندهند، عاق فرزندان می‌گردند.

قال رسول الله ﷺ: يَلْزَمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدُ لَهُمَا مِنَ الْعُقُوقِهِمَا.^۳

و عاق فرزند، مورد عنایت خداوند قرار نخواهد گرفت.

فرزندان در دستان پدر و مادر امانتند، امانات را بایستی اکرام و احترام کرد و سالم به

^۱ - (سوره انفال، آیه ۲۸) بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم کسی که از عهده امتحان برآید نزد خداوند است.

^۲ - (سوره تغابن، آیه ۱۵) اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و اجر و پاداش عظیم، نزد خداوند است.

^۳ - همان طوری که پدر و مادر می‌توانند عاق فرزند نمایند فرزند هم می‌تواند والدین را عاق کند وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۹.

مقصد رسانید. خداوند متعال برای اکرام به امانت خویش ثوابی عطا می فرماید که قابل قیاس با هیچ چیزی نیست.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَاراً يُقَالُ دَارُ الْفَرَحِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَرَّحَ الصَّبَّانَ.^۱

^۱ - بهشت را جایگاهی است که آن را جایگاه فرح می گویند و وارد آن نمی شود مگر کسی که بچه ها را خوشحال کرده باشد **کنز العمال**، ۶۰۰۹.

وظایف اولاد

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ.^۱

در اینکه لقمان پیامبر بوده است یا نه، باید گفت که: با مطالعه تاریخ زندگی و تبلیغ پیامبران الهی در می‌یابیم که همه پیامبران در این وصف شریک بودند که می‌خواستند قوم و مردم خود را از ظلمت و جهل رهایی دهند و از انحرافات اعتقادی چون شرک و بت‌پرستی نجات بخشند در حالی که آنچه در حالات لقمان می‌بینیم، صرفاً سفارشات مخصوص به فرزندش می‌باشد نه یک تبلیغ کلی اعتقادی. بر این اساس می‌توان گفت که وی از پیامبران الهی نبوده بلکه عالم بزرگ قدر و معلمی مهربان بوده است و سفارش‌هایی زیبا به فرزند نموده که زیبایی سفارشاتش و اهمیت آنها موجب شده است خداوند برای پند و اندرز به انسان‌ها آنها را بیان فرماید. همین مدعی را روایتی منقول از حضرت پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به اثبات می‌رساند.

حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ حَسَنُ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَ مَنْ عَلِيهِ بِالْحِكْمَةِ.^۲

^۱ - (سوره لقمان، آیه ۱۴) ما به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش در دوران بارداری هر لحظه زحمت تازه‌ای متحمل می‌شود و دوران شیرخوارگی دو سال طول می‌کشد، (سفارش نمودیم که) شکر من و پدر و مادرت را بجای آور، که بازگشت همه به سوی من است.

^۲ - حقیقت آن است که لقمان پیامبر نبود، بلکه بنده‌ای پرتفکر بود، یقینی والا داشت، خدای را دوست می‌داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت، لذا به وی حکمت عطا فرمود **مجمع البیان**، ج ۴، ص ۳۱۵.

آنچه از تاریخ زندگی این بزرگ مرد میدان امر به معروف و نهی از منکر و نیز عرصه تربیت فرزند، به دست می‌آید این است که وی سیاه‌پوستی آفریقایی بوده و به واسطه عرفان و شناخت نسبت به خداوند متعال و عبادت و راز و نیاز، درهای معرفت بر وی گشوده می‌شود و آنچه را که دیگران نمی‌دانسته‌اند، وی بدان‌ها راه یافته است. همان طور که به اجمال بیان کردیم، علت ذکر نصایح وی به فرزندش در قرآن، دو چیز می‌تواند باشد که عبارتند از:

۱ - لقمان در نصایح خود به نکات مهمی چون مذمت شرک، امر به معروف و نهی از منکر، صبر در مقابل شداید، حساب سخت قیامت و رجوع انسان‌ها به خداوند، اشاره نموده است، و این نکاتی اساسی در تربیت فرزند بوده و شدت اهتمام او را به تزکیه فرزندش می‌رساند.

۲ - لقمان معصوم نبوده است و از این نظر که شخصی غیر معصوم تا این مقدار نسبت به مسائل اعتقادی و اخلاقی ریزبین باشد موجب اتمام حجت است بر کسانی که می‌گویند اعمال نیک و عبادات و طاعات معصومین علیهم‌السلام معلول عصمت آنان است لذا اساساً با معصومین علیهم‌السلام قابل قیاس نیستیم. این عده در می‌یابند که غیر معصوم نیز می‌تواند در اوج عزت و شکوه نزد خداوند قرار گیرد و مورد ستایش حضرت احدیت واقع شود.

علاوه اینکه اصل ادعای این گروه باطل است. زیرا به عکس آنچه که اینان گفته‌اند، عصمت معصوم، معلول افعال و اراده نیک معصومین است و آنان با اعمال شایسته خود، ظرفیت عصمت را در خود ایجاد نموده‌اند. در سوره لقمان در لابلای سفارش‌های لقمان به فرزندش، خداوند مسئله احترام به والدین را به میان می‌آورد و ضمن برشمردن نعمت‌ها و فیوضات، تا آن حد پدر و مادر را اعزاز و اکرام می‌نماید که شکر زحمات آنان را در کنار شکر نعمت‌های خود قرار می‌دهد.

أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ.

در این مقوله به حول و عنایت الهی بر آنیم که گوشه‌ای از وظایف اولاد را در قبال والدین

برشماریم.

وظایف اولاد

وظایف فرزندان در قبال پدر و مادر عبارتند از:

۱ - نیکی به والدین

وَصَيِّئًا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا...^۱

یکی از ارزش‌های اخلاقی در زندگی حضرت یحیی و عیسی علی نبینا و آله و علیهما السلام این بود که آنها نسبت به والد و والده خود نیکوکار بودند:

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا.^۲

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا.^۳

برّ به معنای صحرا و خشکی وسیع و در مقابل دریا استعمال می‌شود (برّ و بحر) این واژه با برّ هم خانواده است، بنابراین برّ نیز بایستی به معنای خیر وسیع باشد. طبعاً واژه خیر چنین مفهومی وسیع را نمی‌رساند. علاوه اینکه «برّ» به عمل نیکی می‌گویند که فاعل با قصد و اراده انجام می‌دهد، ولی «خیر» احتیاج به قصد ندارد، هرگونه عمل خیری ولو سهواً خیر است. با این بیان یعنی دقت در واژه‌های به کار رفته در آیه، گستره نیکی به والدین روشن‌تر شد، و البته همان طوری که نیکی فرزند بایستی وسیع و در همه زمینه‌ها باشد در جانب پدر و مادر نیز محدود به حد خاصی نیست و هر نوع پدر و مادری را شامل می‌شود.

قال الباقر عليه السلام: ثلاثٌ لمَّ يجعلَ اللهُ لِأحدٍ فيهنَّ رُحمةً، أداءُ الأمانةِ إلى البرِّ و الفاجرِ، و الوفاءُ بالعهدِ للبرِّ و الفاجرِ، و برُّ الوالدَيْنِ برِّينِ كانا أو فاجرَيْنِ.^۴

^۱ - (سوره عنکبوت، آیه ۸) ما به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.

^۲ - (سوره مریم، آیه ۱۴) او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و جبار و عصیان‌گر نبود.

^۳ - (سوره مریم، آیه ۳۲) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است.

^۴ - سه چیزند که خداوند رخصتی استثنایی در آنها قرار نداده است و عمومیت دارند: ۱ - أداء امانت به نیکوکار و فاسق، ۲ - وفا به عهد نسبت به نیکوکار و فاسق، ۳ - نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا فاسق (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۶).

تنها یک مورد از اطاعت پدر و مادر استثناء شده است که والدین به فرزند دستور انجام گناه یا ترک واجب دهند.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَآتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ...^۱

این آیه شریفه ما را متوجه این نکته می‌کند که رابطه با پدر و مادر نباید از ارتباط با خداوند قوی‌تر باشد، بلکه اساساً ارتباط با والدین به خاطر دستور خداوند است و تنها در مواردی است که او دستور دهد.

پدر یا مادر؟

البته تا حدی که انسان توانایی دارد بایستی نیکی به پدر و مادر را جمع کند و نسبت به هر دو نیکوکار باشد ولی در شرایطی که نیکی به یکی موجب تعدی به دیگری می‌شود و به هیچ وجه قابل جمع نیست، نیکی به مادر اولویت دارد. و این به خاطر زحمت طاقت‌فرسای مادر در ایام بارداری و زایمان و نیز زمان حضانت است.

وَوصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا...^۲

دستور به احسان والدین در ابتدای آیه و بیان زحمت‌های مادر پس از آن، مویدی برای ترجیح اطاعت وی در صورت تعارضش با اطاعت پدر است.

مردی خدمت رسول مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و عرض کردند: گناهی نیست که مرتکب نشده باشم، آیا توبه دارم؟ حضرت فرمود: پدر و مادرت زنده‌اند؟ جواب داد: پدرم در قید حیات است، حضرت فرمود: برو به او نیکی کن. وقتی او از محضر حضرت خارج شد و رفت، حضرت به اصحابش فرمود: اگر مادرش زنده بود بهتر بود.

^۱ - (سوره لقمان، آیه ۱۵) و هرگاه پدر و مادر تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری، از آنها پیروی منما ولی با آنها در دنیا رفتار شایسته‌ای داشته باش و از راه کسانی پیروی بنما که به سوی من آمده‌اند.

^۲ - (سوره احقاف، آیه ۱۵) ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و دوران حمل و از شیرستاندن وی سی ماه به طول می‌انجامد.

لو كانت أُمَّة^۱

«ابوالقاسم کوفی» در کتاب الاخلاق می‌نویسد: مردی خدمت پیامبر رسید و گفت مادرم پیر شده است، او را بر دوش می‌کشم و غذایش می‌دهم و کثافت را با دست خود از او دور می‌کنم و چهره‌ام را به خاطر حیا از وی و اکرام او بر می‌گردانم. آیا این اعمال من در احترام گذاری به او کفایت می‌کند؟ حضرت فرمودند: خیر چون شکم او ظرف تو بود، و پستان وی محل نوشیدن تو بود، و پاهای وی کفش تو بود، و دست او از تو نگهداری می‌کرد. و دامنش محل و مکان حفظ تو بود، اینها را برای تو انجام می‌داد و آرزوی زنده ماندن تو را داشت ولی تو اینها را انجام می‌دهی و آرزوی مرگش را داری.^۲

«زکریا بن ابراهیم» به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: من نصرانی بودم و مسلمان شدم، والدینم هنوز نصرانی هستند، من با آنها هستم و غذا می‌خورم؟ حضرت پرسید: گوشت خوک می‌خورند؟ عرض کرد: خیر، لمس هم نمی‌کنند. فرمودند: مانعی ندارد به مادرت بنگر و به وی نیکی کن و اگر از دنیا رفت امورش را به کسی واگذار مکن. مادرش چون اکرام مضاعفی از پسر دید علت آن را جويا شد. زکریا مادر خود را از دستور امام صادق علیه‌السلام آگاه نمود، مادر چون اسلام را چنین دید به حقانیت آن پی برد و مسلمان گشت.^۳

یحیی دولت‌آبادی داستانی را در وصف محبت واقعی مادر به فرزند به شعر در آورده است.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

^۲ - همان.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۰۸.

عمر او بود فزون از پنجاه
یک پسر داشت شرور و خودخواه
بی خبر از شرف و عزت و جاه
یک گره بسته زرگناه بگناه
بکنند صرف عمل‌های تباه
گفت رو، که گناه است گناه

مادری پیر و پریشان احوال
زن بی‌شوهر و از حاصل عمر
روز و شب در پی اوباشی خویش
دیده بود او ببر مادر پیر
شبی آمد که ستاند آن زرّ
مادر از دادن زرّ کرد ابا

بهر دامادیت انشاءالله
آن گره بسته زرخواه مخواه
بود از چاره چو دستش کوتاه
سخت چندانکه رخس گشت سیاه
بر سر دوش و بیفتاد براه
کز جنایت نشود کس آگاه
تا نماید به ته چاه نگاه
نالہ زار حزینی ناگاه
آه فرزند نیفتی در چاه

این ذخیره است مرا ای فرزند
حمله آورده پسر تا گیرد
مادر از جور پسر شیون کرد
پسر افشرد گلوی مادر
نیمه جان پیکر مادر بگرفت
برد در چاه عمیقی افکند
شد سرازیر پس از واقعه او
از ته چاه به گوشش آمد
آخرین گفته مادر این بود

احترام به خاله هم به واسطه مادر، مورد سفارش اولیاء دین است، در این خصوص به این روایت که امام صادق علیه السلام نقل نموده است، توجه فرمایید:

شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من دختری داشتم، بزرگش کردم تا بالغ شد روزی لباس و زیور بر او پوشاندم و با خود بر لب چاهی قدیمی بردم و در چاه پرت کردم، کفاره این گناه من چیست؟ حضرت پرسید: مادرت زنده است؟ گفت: خیر. فرمود: خاله زنده داری؟ عرض کرد: بلی. فرمودند: به وی نیکی کن. وی به منزله مادر است و کفاره گناه تو می شود.

فَأَبْرِهَا فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ يُكْفَرُ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ.^۱

در خاتمه این قسمت از بحث، ذکر این نکته لازم است که نیکی منحصر به زمان حیات پدر و مادر نیست، بلکه اگر پدر یا مادر در قید حیات نباشند باز هم نیکی به آنها از طریق انجام اعمال خیر و اهداء ثوابش به آنان، لازم است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سَيِّدُ الْأَبْرَارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَجُلٌ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا.^۲

^۱ - به خالات نیکی کن که وی به منزله مادر است و موجب کفاره عمل تو می شود همان، ص ۲۱۵.

^۲ - در روز قیامت آقای نیکوکاران کسی است، که به پدر و مادر خویش بعد از مرگشان نیکی کند بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۶.

۲ - احساس فروتنی

این وظیفه و سایر وظایف دیگر در زیر چتر وظیفه اول قرار می‌گیرند و هر کدام به نوعی نیکی به والدین محسوب می‌شوند. ولی به واسطه اهمیت این عناوین، هر کدام را جداگانه مطرح می‌کنیم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جواب سؤال کسی که پرسید حق پدر بر فرزند چیست؟ فرمودند:

لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَنْسِبُ لَهُ.^۱

۳ - خشوع در سخن گفتن

شیوه سخن گفتن با پدر و مادر بایستی مؤدبانه و همراه با اکرام و احترام باشد.

قال الصادق عليه‌السلام: اذْنِي الْعُقُوقِ افٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ شَيْئاً أَهْوَنُ مِنْهُ نَهَى عَنْهُ.^۲

۴ - دعا برای والدین

آیات شریفه ذیل به سه وظیفه فوق دلالت می‌نماید:

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.^۳

و البته وظایفی که در این آیه است تنها مخصوص زمانی نیست که والدین، موهبتی به فرزند داشته باشند، بلکه حتی اگر پدر و مادر در حق فرزند خود ظلم و ستم روا داشته

^۱ - با نامش وی را صدا نزنند، جلو پایش راه نرود، قبل از او نشیند و کاری نکند که مردم پدرش را به جهت وی بد بگویند **مستدرک الوسائل**. ج ۱۵، ص ۱۹۹.

^۲ - پایین‌ترین درجه عقوق «اف» است و اگر خداوند چیزی پایین‌تر از آن را می‌دانست، بی‌تردید از آن نهی می‌فرمود لذا چیزی پایین‌تر از آن وجود ندارد و از ضعیف‌ترین حد بی‌احترامی نهی شده است (**همان**، ص ۱۹۱).

^۳ - (سوره اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴) پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید و به والدین نیکی کنید، هرگاه یکی یا هر دوی آنان پیر شدند، کمترین اهانتی به آنان روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و بزرگووارانه به آنها بگو و بال‌های تواضع خود را از روی محبت و لطف در برابر آنان بگستران و بگو: پروردگارا همان‌گونه که مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده (بدیهی است خطاب آیه به مؤمنین است نه پیامبر، چه اینکه پدر و مادر آن حضرت در زمان نزول آیه، حیات نداشتند. علاوه اینکه مورد، مخصص نمی‌باشد).

باشند باز حقوق آنان کاسته نمی‌شود. صحبت در این مورد را به بخش‌های آتی واگذار می‌کنیم.

۵ - پرداخت نفقه والدین

همان گونه که نفقه فرزندان بر والدین (والد) واجب است و تا زمانی که فرزندان به حد رشد نرسیده و توان امرار معاش ندارند، این وجوب باقی است، نیز نفقه والدین در زمان ناتوانی آنها از کسب معیشت، بر فرزندان واجب می‌باشد.

در سفینه‌البحار آمده است: جوانی صاحب مکنت که به پدر پیر و تهیدستش کمک نمی‌نمود، اموالش ضایع شد و چنان فقیر گشت که به نان شبش محتاج شده و بدنش نیز مریض و بیمار گردید. رسول خدا درباره وی خطاب به مردم فرمود:

يَا أَيُّهَا الْعَاقُونَ لِلْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ إِعْتَبَرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّهُ كَمَا طُمِسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَمْوَالِهِ فَكَذَلِكَ جُعِلَ بَدَلُ مَا كَانَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مِنَ الدَّرَجَاتِ مُعَدًّا لَهُ فِي النَّارِ مِنَ الدَّرَكَاتِ.^۱

گویند: جوانی نزد قاضی شکایت برد که برادرم در نفقه پدر مرا یاری نمی‌کند، قاضی برادرش را احضار کرد و از آن مرافعه سؤال نمود. وی گفت: در فلان سال قحطی، ما دو برادر، پدر و مادرمان را تقسیم کردیم، مادرم سهم من شد و پدرم سهم برادرم و ما مکلف بودیم نفقه سهمیه خود را بپردازیم، از اقبال خوب من! مادرم مرد!!! حال هم در نفقه پدر وظیفه‌ای ندارم چون مرگ مادر شانس خود من بوده است.

باید متوجه بود، همه وجود فرزند از آن پدر است، او وسیله حیات فرزند می‌باشد، اف بر دنیایی که فرزند در مقابل پدر و مادر خویش چنان کبر و نخوت و حرص و آز داشته باشد که حاضر نشود نفقه وی را پرداخت کند. مردی خدمت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌رسید و گفت: پدرم اموال مرا غصب نموده است، حضرت در جواب فرمودند:

^۱ - ای کسانی که عاق پدران و مادران شده‌اید، عبرت بگیرید. شما بدانید همان طوری که اموالش در دنیا نابود شد، به جای درجاتی که قرار بود در بهشت به او در صورت یاری والدین اعطا کنند، درکات جهنم برای او مهیا می‌گردد **سفینه‌البحار**، ج ۲، ص ۲۱۳.

أَنْتَ وَمَالِكَ لِأَيِّكَ.^۱ آثار احترام به والدین

۱- رضایت الهی

رضایت خداوند در گرو رضایت والدین است.

قال رسول الله ﷺ: رَضِيَ الرَّبُّ فِي رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَ سَخَطَ الرَّبُّ فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ.^۲

۲- پاداش و ثواب

اکرام به والدین با اینکه وظیفه شرعی است، از پاداش الهی بی بهره نمی باشد.

قال رسول الله ﷺ: مَا مِنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى وَالِدَيْهِ نَظَرَ رَحْمَةٍ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ حِجَّةً مَبْرُورَةً. قِيلُ يَا

رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ نَظَرَ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ؟ قَالَ: وَإِنْ نَظَرَ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ.^۳

و نیز آن حضرت فرموده است:

الْنَّظْرُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ عِبَادَةً، النَّظْرُ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ وَ فِي الْمُنْصَحْفِ وَ فِي الْبَحْرِ.^۴

۳- كفاره گناهان

یکی از اثرات نیکی به پدر و مادر، آمرزش گناهان و آسان بودن حساب قیامت است.

قال رسول الله ﷺ: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ صَلَّةُ الرَّحِمِ يَهْوِنَانِ الْحِسَابَ.^۵

^۱ - تو و اموال تو ملک پدرت هستی کُنْزُ الْعَمَالِ، ۴۵۹۴۱.

^۲ - رضای خداوند در رضایت والدین و خشم خداوند در خشم آنهاست مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

^۳ - هیچ کسی نیست که نگاه رحمت‌آمیز به والدین خود کند، مگر اینکه خداوند به اندازه هر نگاه، حج قبول شده‌ای در نامه اعمال او می‌نویسد، اصحاب عرض کردند: هر چند در روز صدار نگاه کند؟ حضرت فرمود: هر چند در هر روز صد بار نگاه کند همان، ص ۲۰۴.

^۴ - نگریستن به سه چیز عبادت محسوب می‌شود و آن سه عبارتند از: صورت پدر و مادر، قرآن و دریا بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۶۸.

^۵ - نیکی به پدر و مادر و صلۀ ارحام، حساب قیامت را سبک می‌گرداند مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۴ - تقابل

کسی که به پدر و مادر خود نیکی کند، فرزندان نیز در آینده به آنان نیکی خواهند کرد و کسی که عاق والدین شود، فرزندان خودش نیز به وی بی‌احترامی خواهند نمود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **بُرُوا آبَائَكُمْ يُبْرِكُمْ أَبْنَاءُكُمْ**.^۱

و حضرت امیر علیه السلام نیز فرموده است:

مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَرَّهُ وَكَدَّهُ.^۲

۵ - افزایش روزی و عمر

رعایت احترام والدین، علاوه بر پاداشهای معنوی، نعمتهای دنیوی چون افزایش روزی و نیز طولانی شدن عمر، را در پی دارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمِدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَ يَبْسُطَ رِزْقَهُ فَلْيَصِلْ أَبَوَيْهِ وَ لِيَصِلْ ذَا رَحِمِهِ**.^۳

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَطْوَلَ النَّاسِ عُمُرًا فَلْيَبِرَّ وَالِدَيْهِ وَ لِيَصِلْ رَحِمَهُ وَ لِيَحْسُنْ إِلَى**

جَارِهِ.^۴

گاو بنی اسرائیل

بر اساس آیات ۶۹ تا ۷۳ سوره بقره و آنچه در تفسیر آن آیات آمده است، یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل ثروتی هنگفت داشت و از نعمت فرزند محروم و تنها وارث

^۱ - به پدر و مادر خود نیکی کنید تا فرزندانان به شما نیکی کنند همان، ص ۱۷۵.

^۲ - کسی که به پدر و مادرش نیکی کند، فرزندانش به وی نیکی می‌کنند همان، ص ۱۷۸.

^۳ - کسی که طولانی شدن عمر و وسعت رزق، خوشحالش می‌کند، به پدر و مادر و نیز به ارحامش صلّه کند همان، ص ۲۰۲.

^۴ - کسی که می‌خواهد نسبت به سایر افراد، طولانی‌ترین عمر را داشته باشد به پدر و مادر نیکی و به ارحام صلّه و به همسایگان احترام کند همان، ص ۱۷۵.

ثروت عمده وی برادر زاده‌اش بود. او هر قدر صبر کرد تا عمویش بمیرد فایده نداشت تا اینکه نقشه قتل عمویش را کشید و قصدش را عملی نمود و جسدش را بین بنی‌اسرائیل رها کرد و برای پرده‌پوشی یا به طمع گرفتن دیه‌اش نزد حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام آمد و شکوه نمود که عمویش کشته شده و قاتل او نامعلوم است.

البته در برخی تفاسیر، رد تقاضای ازدواج پسر عمو با دختر عمو از سوی عمویش نیز به عنوان علت قتل وارد شده است.

به هر حال حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام منتظر وحی الهی بود، آنگاه فرمود: گاوی را ذبح کنند و قسمتی از بدن گاو را به میت بزنند تا حقایق را افشاء نموده و قاتل را معرفی کند. بنی‌اسرائیل دائماً از نشانه‌های گاو بهانه می‌تراشیدند و آن قدر سؤال کردند و آن قدر مشخصات گاو زیاد شد تا اینکه گاوی را با چنین اوصافی با زحمت بسیار و با پول گزافی تهیه نمودند. صاحب این گاو نسبت به پدر خویش بسیار احترام روا می‌داشت او با پدرش تجارت می‌نمود. روزی معامله‌ای پر سود به وی روی آورد ولی چون پدرش خوابیده بود حاضر نشد او را بیدار کند و کلید انبار را از وی طلب نماید و از معامله گذشت.

وقتی پدر بیدار شد و مطلب بر وی آشکار گردید، به پاس عمل نیک فرزندش، گاوی را به وی می‌بخشد. و این گاو همان است که بنی‌اسرائیل نشانه‌های آن را از پیامبرشان گرفته بودند و با سنگین‌ترین بهاء خریدند. پیامبر مکرم اسلام در این باره می‌فرماید:

أَنْظُرُوا إِلَى الْبُرِّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِهِ.^۱

عقوق والدین

یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره که وعده آتش بر فاعل آن داده شده است، عقوق والدین می‌باشد.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَ عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ.^۲

و ايضاً عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ آذَى وَالِدَيْهِ فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مُلْعُونٌ.^۳

^۱ - نگاه کنید که نیکی با اهل خود چه می‌کند تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۸۸.

^۲ - بزرگ‌ترین کبائر، شرک به خداوند و عقوق والدین است مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۹۳.

^۳ - کسی پدر و مادرش را بیازارد، مرا آزار داده است و کسی که مرا بیازارد، خداوند را آزار داده است و آزار دهنده خداوند ملعون و مطرود است همان.

بدخلقی کردن، چهره برگرداندن، صدا بلند نمودن، همه از موارد و مصادیق عقوق شمرده می‌شود و نهایتش زدن آنان است. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَرَبَ وَالِدَهُ أَوْ وَالِدَتَهُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَقَّ وَالِدَيْهِ.^۱

گویند: کسی پدر خود را می‌زد، مردم رسیدند و مانع وی شدند، جوان صدا بلند کرد و گفت: چه زمانه‌ای شده است؟ یعنی کسی حق زدن پدر خود را ندارد!!!

حتی اگر پدر و مادر در حق فرزند خود ستم روا داشته باشند و به فرزند ظلم نموده باشند باز هم یک نگاه خشم آلود فرزند، عاق محسوب می‌شود.

قال الصادق علیه‌السلام: مَنْ نَظَرَ إِلَى أَبِيهِ نَظَرَ مَاقَاتٍ لَهُمَا وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ الصَّلَاةَ.^۲

عقوق بعد از موت

نیکی به حیات پدر و مادر بستگی ندارد، لذا فرزندی که در حیات پدر و مادر به آنها احترام گذاشته ولی بعد از مماتشان آنها را فراموش نموده باشد، پدر و مادر ممکن است او را عاق نمایند و نیز ممکن است فرزند در حیات والدین عاق شده باشد ولی بعد از ممات آنان، کردار غلط گذشته خود را اصلاح کرده و در عبادات، انفاق و... والدین را شریک نموده باشد، چه بسا چنین کسی نظر والدین را در مورد خود تغییر داده باشد و در قیامت جزء عاق شده‌گان نگردد.

قال الباقر علیه‌السلام: إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ بَارًّا بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَقْضِي عَنْهُمَا دَيْنَهُمَا وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَاقًا وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقًا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارًّا بِهِمَا فَإِذَا مَاتَا قَضَى دَيْنَهُمَا وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارًّا.^۳

^۱ - ملعون است، ملعون است، کسی که پدر یا مادرش را بزند، مطرود است، مطرود است، کسی که عاق والدین شود همان، ص ۱۹۴.

^۲ - کسی که به پدر و مادرش در حالی که آنان به وی ظلم کرده و ستم روا داشته‌اند، به خشم بنگرد، خداوند نمازش را قبول نمی‌فرماید **وسائل الشیعة**، ج ۱۵، ص ۲۱۷.

^۳ - گاهی ممکن است فرزندی در حیات پدر و مادر نسبت به آنها نیکوکار باشد، سپس پدر و مادر از دنیا روند و فرزند قرض‌های آنها و سایر واجبات ترک شده آنها را جبران ننماید و برای آنها استغفار نکند و خداوند او را عاق والدین بنویسد. و گاهی ممکن است فرزندی در طول حیات پدر و مادر عاق آنها باشد و به آنها نیکویی نکند و وقتی مردند، دیون آنها را پرداخت کرده و برای آنها استغفار نماید و خداوند او را در نامه عملش نیکوکار بنویسد **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۵۹.

«ابو سعید مالک بن ربیعہ» می گوید: در خدمت پیامبر بودیم که مردی از بنی سلمه وارد شد، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت، آیا بعد از مرگ والدین، حقی بر اولاد باقی مانده است که لازم باشد انجام دهند؟ حضرت در پاسخ او فرمودند:

نَعْمَ، الصَّلَاةُ عَلَيْهِمَا، وَ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمَا، وَ اِنْفَاذُ عَهْدِهِمَا مِنْ بَعْدِهِمَا، وَ صِلَةُ الرَّحِمِ الَّتِي لَا تُوصَلُ اِلَّا بِهَما، وَ اِكْرَامُ صَدِيقِهِمَا.^۱

یکی از مواردی که موجب خوشحالی پدر و مادر از دنیا رفته می شود، احترام فرزند به برادران والدین یعنی عموها یا دایی های تنی یا ناتنی خودش می باشد.

قال الرضا عليه السلام: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِلَ أَبَاهُ فِي قَبْرِهِ، فَلْيَصِلْ أَخَوَانَ أَبِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.^۲

آثار عقوق

برخی از آثار و عواقب عقوق والدین را می توان از لابلای مباحث گذشته بیابیم و اینک به چهار نمونه دیگر اشاره کنیم.

۱ - تعجیل عقوبت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُهَا وَ لَا تُؤَخَّرُهَا إِلَى الْآخِرَةِ، عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ الْاِحْسَانِ.^۳

وارد شده است که، هنگام ورود حضرت یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام به مصر، یوسف به

^۱ - آری، پنج وظیفه باقی می ماند و آنها عبارتند از: نماز برای آنان، استغفار و طلب رحمت آنان از خدا، وفاداری به پیمان ها و عقودشان، صلح ارحامی که تنها سبب رحم بودنشان والدین هستند، اکرام و احترام دوستانشان الترعیب، ج ۳، ص ۳۲۲.

^۲ - کسی که دوست دارد به پدرش در قبر صلح کند، بعد از مرگ او به عموهایش برادران پدرش کمک نماید (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۰۴).

^۳ - در عقوبت سه گناه تعجیل شده و تا آخرت به تأخیر نمی افتد، آنها عبارتند از: عقوق والدین، ظلم و ستم به مردم، کفران نعمت احسان همان، ص ۱۸۹.

استقبال پدر رفت. وقتی یعقوب پسرش را بعد از چهل سال فراغ دید از اسب پیاده شدند ولی اطرافیان یوسف و حشمت وزارت، مانع پیاده شدن یوسف شدند. همین باعث شد که به او خطاب رسد: دست خود را باز کن، یوسف چنین کرد و نوری از دستانش ساطع شد. عرضه داشت: خدایا این چه نوری بود؟ خطاب رسید: نور نبوت بود. به واسطه چنین عملی در مقابله با پدرت، کسی از فرزندان تو نبی نمی‌شود. به همین جهت نسل رسالت در یکی از برادران دیگر یوسف (لاوی) که گفته بود، یوسف را نکشید و بلکه در چاه بیندازید، ادامه یافته است.

۲- اجابت نفرین

امام صادق علیه‌السلام از جمله دعاهای مستجاب را دعا و نفرین پدر برای فرزندش می‌داند.

دَعَاءُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ إِذَا بَرَّهُ وَ دَعْوَتُهُ عَلَيْهِ إِذَا عَقَّهُ^۱

در میان بنی اسرائیل عابدی مشغول عبادت در صومعه خود بود، روزی مادرش نزد وی آمد. عابد مشغول دعا و راز و نیاز بود، هر چه مادر صدا می‌زد، عابد اعتناء نمی‌کرد، و به اصطلاح عشق مناجات را با چیزی معاوضه نمی‌نمود. بار آخر مادر چون جواب فرزند را نشنید از بی‌اعتنائی فرزند ناراحت شد و نفرین کرد و گفت: به روزی بیفتی که بی‌عفتها برای تماشای تو بیایند. چوپانی در آن حوالی مشغول چراغ گوسفندانش بود چشمش به دختری که به مزرعه می‌رفت افتاد نگاه چشم به تمایل دل کشیده شد.

^۱ - از جمله سه دعاهایی که نزد خداوند در حجاب قرار نگرفته و به اجابت می‌رسد، دعای پدر برای فرزند نیکوکار و نفرین برای فرزند عاق می‌باشد همان، ص ۱۹۰.

که هر چه دیده بیند دل کند یاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

چوپان وی را تهدید کرد و مرتکب گناه شد، مدتی از این جریان گذشت و شکم دخترک هر روز برآمده‌تر می‌شد، خانواده‌اش فهمیدند و بالاخره وی را وادار به سخن گفتن کردند، گفتند: از کیست؟ گفت: مردی در فلانجا. وقتی آنجا رفتند دیدند کسی غیر از

عابد زندگی نمی‌کند، وی را آوردند و نشان دختر دادند دختر دید او نیست ولی با خود فکر کرد پس چه کسی بوده و او چه بگوید، لبان را جنباند و گفت: خود اوست. حاکم دستور داد صومعه‌اش را ویران کردند و ریسمان بر گردنش انداختند و در شهر می‌گرداندند، بی‌عفتها همه برای تماشای او دست و پا می‌شکستند، یاد نفرین مادرش افتاد. چون دل با مادرش صاف نمود، مادر صدا بلند کرد که پسر من بی‌گناه است، گفتند: دختر اقرار کرده و شهادت داده است. مادرش به یکباره گفت: از بچه پرسید! گفتند: بچه که متوجه نیست، گفت: پرسید. مادر خود نیز از ته دل حاجت خویش را به خدای عرضه کرد، بچه به حرف آمد و گفت: پدر من فلان چوپان است و «جریح عابد» از من بری است. بار دوم پرسیدند، باز تکرار نمود. رفتند چوپان را آوردند وی به گناه خویش اقرار نمود، خواستند عابد را اکرام کنند، صومعه‌اش را بسازند و... گفت: می‌روم خدمت مادر می‌کنم.

۳ - سلب توفیق

تنها داشتن امکانات مادی، برای رسیدن به مقاصد دنیوی و اخروی کافی نیست، بلکه تحقق هر امری محتاج به توفیق معنوی در انجام آن است.

قال الرضا عليه السلام: حَرَّمَ اللَّهُ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْخُرُوجِ مِنَ التَّوْفِيقِ لِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...^۱

۴ - عدم پذیرش اعمال

اعمال عاق پذیرفته نشده و در قیامت نیز قابلیت بخشش ندارند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يُقَالُ لِلْعَاقِ اِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي لَا اَغْفِرُ لَكَ.^۲

^۱ - خداوند عقوق والدین را حرام ساخت زیرا موجب می‌شود که توفیق طاعت و عبادت خداوند سلب گردد بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۷۵.

^۲ - به عاق گفته می‌شود: هر آنچه خواهی عمل کن که من تو را نمی‌بخشم همان، ص ۸۰.

۵ - استشمام نمودن بوی بهشت

امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی قیامت بپا می شود، پوششی از پوشش های بهشت کنار می رود و بوی بهشت از فاصله ۵۰۰ سال به مشام می رسد و همه این بو را احساس می کنند، مگر یک دسته. راوی می گوید: از امام پرسیدم آن یک دسته کیانند؟ امام علیه السلام فرمود:

الْعَاقُ لِوَالِدَيْهِ.^۱

پدران روحانی

ذکر این نکته در خاتمه بحث لازم است که پدر در کسی که موجب ایجاد نطفه می شود، خلاصه نمی گردد، بلکه پدر زن هم به واسطه اینکه ثمره زندگی خود را در اختیار دامادش قرار داده است، پدر محسوب می شود، کما اینکه معلم هم پدر علمی می باشد.

الْأَبَاءُ ثَلَاثَةٌ أَبٌ وَوَلَدٌكَ، وَ أَبٌ زَوْجَكَ، وَ أَبٌ عَلَّمَكَ.

در صدر پدران جامعه، پدران روحانی قرار گرفته اند. کسانی که انسان را از جهل و نادانی به در آورده اند و نور حکمت بخشیده اند و موجب هدایت او شده اند، آنان پدران روحانی و علمی انسان شناخته می شوند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أبا الحسنِ ألا وِإني و أنتَ أبوا هذهِ الأمةِ، فمن عَنَّا فَلَعَنَهُ اللهُ عَلَيْهِ.^۲

^۱ - عاق پدر و مادر وسائل الشيعية، ج ۱۵، ص ۲۱۶.

^۲ - ای علی، آگاه باش که من و تو، دو پدران این امت هستیم، پس کسی که ما را عاق کند از رحمت خداوند به دور است بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۴۵.

زن در حیات بشری

... وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ.^۱
در این مبحث به حول و عنایت الهی به بررسی دیدگاه اسلام در مورد زن می‌پردازیم و قبل از آن نگاهی اجمالی به وضعیت زن در گذشته و حال می‌افکنیم.

زن در گذشته

زن در حجاز

اعراب جاهلیت، دختران را از ترس اسیری و فقر زنده به گور می‌نمودند. قرآن کریم این عمل زشت آنان را چنین مذمت نموده است:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
أَيُّمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ.^۲

^۱ - (سوره غافر، آیه ۴۰) هر کس کار شایسته انجام دهد چه مرد باشد و یا زن در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می‌شود و در آن جا روزی بی‌حسابی به آنها داده خواهد شد.

^۲ - (سوره نحل، آیات ۵۸ و ۵۹) هرگاه یکی از آنها را به دختر بشارت دهند، صورتش سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد و به خاطر آن بشارت بد از قبیله خود متواری گشته و نمی‌داند آیا او را با ننگ و عار نگه دارد یا در خاک پنهانش نماید چه حکم بدی است.

روزی عربی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گناهی کرده‌ام آیا توبه دارد؟ و آنگاه گناه خود را چنین شرح داد: مسافرت بودم همسرم بچه زائید، وقتی از سفر برگشتم، گفتم: مرده است، بعد از سه سال روزی دختری در خانه دیدم، گفتم: از کیست؟ زخم گفتم: دختر خودمان است، همان است که سه سال پیش در سفر بودی زائیده بودم، به امانت سپردم که بزرگ شود، شاید ببینی و از قتل آن درگذری. من چیزی نگفتم. روزی او را با خود به صحرا بردم چاله‌ای کندم دختر را در چاله انداختم وی شیرین‌زبانی می‌کرد و من خاک می‌ریختم. می‌گفتم: مگر چه کرده‌ام؟ ولی من توجه نمی‌نمودم، اکنون نمی‌دانم خدا مرا می‌بخشد یا نه! رسول خدا به شدت متأثر شدند و سیلاب اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: از من دور شو تا شومی تو مرا نگیرد.

زن در یونان

ازدواج در یونان اجباری بود، و زن حق ارث و طلاق نداشت، او به مثابه یک کالا مورد داد و ستد قرار می‌گرفت. زن را با گندم و حبوبات معاوضه می‌نمودند، و جزء به همین اندازه ارجی به او نمی‌نهادند.

زن در روم

دختر از خود اراده‌ای نداشت و پدر حق داشت او را بفروشد و یا قرض بدهد و حتی به کرایه بسپارد. خرید و فروش دختران و به رهن سپردن آنان قبحی نداشت.

زن در استرالیا

زن چون حیوان اهلی بود و در برخی نقاط هنگام قحطی از گوشت وی استفاده می‌شد.

زن در هند

هندوها هنگام مردن مرد، جسد زنش را می‌سوزاندند، که البته اکنون نیز مطابق آئینشان می‌بایست چنین کنند ولی قوانین دولتی مانع آنها می‌شود. وقتی شعله آتش

میت بلند می‌شد زن وظیفه داشت خود را به شعله آتش شوهر اندازد و دراز بکشد تا بدن وی در کنار شوهرش خاکستر شود و البته اگر زنی توان چنین کاری نمی‌داشت، می‌بایست سر بتراشد و از آن منطقه بیرون رود.

زن در ایران

زن حق اظهار نظر نداشت و از ارثیه محروم بود. ازدواج وی بالاجبار صورت می‌پذیرفت. نکاح شغار و به اصطلاح زن به زن، بدون قرار دادن مهر، عادی بود. در قتلها و خونریزیها، زن مرغوبترین کالا برای اهداء به اولیاء مقتول بود. آن زن در منزل جدید هیچ اعتباری نداشت و چون به جای خون آمده بود، از هر نوع بدرفتاری در حق وی خودداری نمی‌کردند.

زن در جوامع کنونی غرب

هر چند به ظاهر، جوامع غربی به زن به عنوان یک انسان مستقل می‌نگرند، و برای او استقلال رأی، استقلال در تفکر و... قائلند اما همه اینها زیر چتر مادی بودن وی قرار گرفته است. بنابراین دیدگاه، زن به واسطه وجود قوه ارضاء غرایز مرد در وی، یک وسیله‌ای است برای کامیابی و خوشگذرانی و یا ابزاری است برای دستیابی به مطامع اقتصادی. به همین خاطر گروهی برای رسیدن به اهداف خود و سیطره‌ای محدود یا نامحدود بر انسان‌ها از زن بهره می‌برند و در همین مسیر و تنها به همین جهت برای وی احترامی شایان قائل هستند. سیاستمداران، برای سیطره ملت‌ها از زن استفاده می‌کنند، و با ارضاء میل جنسی مخالفین خود، به اهداف از قبل معین شده نزدیک‌تر می‌شوند.

هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود اسپانیا که قرن‌ها تحت حکومت اسلامی بود و مسیحیت با انواع حربه‌های نظامی و جنگ‌های پی در پی قادر به تسخیر آن نگردید، به یکباره زنان اروپایی را وارد کشور اسلامی اسپانیا نمودند و شیوع فساد و فحشای جنسی با دخترکان

بزرگ کرده اروپایی موجب هدم اسلام در آن منطقه گردید و اکنون اسپانیا، با وجود آثار گسترده اسلامی باقیمانده از آن اعصار کشوری اسلامی شمرده نمی‌شود.

بازرگانان و تاجران برای فروش کالاهای خود از زن بهره می‌برند، صدای زیبای آنها در تبلیغ کالاها، چهره آراسته و بدن عریان زن در کنار اجناس و یا به عنوان خدمه فروش و یا حداقل عکس وی بر کالا موجب جلب مشتری می‌شود.

ساخت ترانه‌ها و فیلم‌ها، نیز شیوه‌ای دیگر از بهره‌بری از زن در تمدن غرب است. کاباره‌ها، دانس‌ها و... میلیاردها ثروت را در یک شب نصیب ثروت‌اندوزان می‌نمایند، دولت‌ها نیز برای کلوپها و خانه‌های فساد و فحشا، جواز کسب صادر می‌کنند و مراکز اداری هم عوارض و مالیات خاصی بر آنها وضع می‌نمایند.

زن نزد یهود و مسیحیت

در کتاب‌های یهود و مسیحیت تعابیر خشنی در مورد زن به کار رفته است که متأسفانه برخی عبارات آنها قابل توجیه نیست.

کتاب «القرآن و القصة الحدیثه» به گوشه‌هایی از نظرات و عقاید پیروان امروزی این دو دین، در مورد زن پرداخته است، که به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود.

«المحامي» نویسنده این کتاب بخشی از «سفر ایوب» از کتاب تورات را چنین نقل می‌کند:

المرئة اشد مرارة من الموت، و لا ینجو من شرها الا الرجل الذی یحبّه الله، و کل الف رجل ینجو رجل واحد و لکن لا توجد امرئة طيبة علی وجه الا طلاق.^۱

و نیز به نقل از «قدیس ترتولیان» از علماء مسیحیت آورده است:

المرئة هی مدخل الشیطان الی قلب الرجل و نفسه و هی تخالف دائماً تعالیم الله و تغری الرجل علی الخروج عن دینه.^۲

^۱ - تلخی زن، از مرگ بدتر است و هیچ مردی جز آن کس که خداوند وی را دوست داشته باشد، از شرّ وی خلاص نمی‌گردد، و از هر هزار مرد، یک مرد چنین نجات نمی‌یابد، و البته یک زن شایسته در تمام گیتی یافت نمی‌شود.

^۲ - زن راه عبور و ورود شیطان است، او قلب و نفس مرد است و دائماً با تعالیم الهی به مخالفت بر می‌خیزد، و مرد را وادار می‌کند که از دین خود دست بردارد القرآن و القصة الحدیثه محمد کامل حسن المحامی، ص ۱۴۱.

زن از دیدگاه اسلام

زن از دیدگاه اسلام چون مرد موجودی دو بعدی است، و در کنار بعد جسمانی وی، و مهمتر از آن بعد روحانی او قرار گرفته است و همان گونه که مرد برای ترویج بعد روانی خود باید اندیشه کند و آن را به کار بندد، زن نیز همان طور بایستی در مسیر وارستگی روان خود تلاش نماید.

اکنون و به عنوان مقدمه بحث، به دو نمونه از دیدگاه مساوی اسلام به مرد و زن توجه کنید.

زن همانند مرد مورد خطاب خداوند قرار گرفته و به مخاطب شدن وحی الهی مزین شده است.

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ افْنِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.^۱

وَ اَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.^۲

زن نیز چون مرد موظف به انجام عبادات و واجبات است.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۳

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَامِنَهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.^۴

^۱ - (سوره آل عمران، آیات ۴۲ و ۴۳) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان برتری داده است، ای مریم به شکرانه این نعمت برای پروردگارت خضوع و سجده نما و با رکوع کنندگان رکوع کن.

^۲ - سوره قصص، آیه ۷ ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی وی را در دریا افکن و نترس و غمگین نباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم.

^۳ - سوره نحل، آیه ۹۷ هر کس کار شایسته انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است او را به زندگی پاک زنده می داریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالشان خواهیم داد.

^۴ - (سوره بقره، آیه ۳۵) و گفتیم ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از نعمت های آن بخورید، ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

احترام زن در قرآن

زن محور سکون و آرامش است، چنانچه در آیه ذیل صریحا بدان اشاره شده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...^۱

همین مضمون در سوره روم، آیه ۲۱ نیز آمده است.

نهایت اینکه در قرآن، «انسان» مطرح است، نه زن و نه مرد. در سوره الرحمن که عروس قرآن شمرده می‌شود، چنین آمده است:

الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.^۲

خداوند معلم است و رحمانیت خود را تدریس می‌کند و بنابر اینکه هر معلمی رشته خود را تدریس می‌کند، سرلوحه صفات خداوند، رحمانیت اوست. او انسان را خلق نموده، مخلوق در این آیه، نه زن است و نه مرد، بلکه انسان است. خداوند به او یعنی انسان، بیان آموخته است. محور و معیار اساسی در همه جا انسان است نه چیز دیگر.

از سوی دیگر، انسان دارای دو حیث است، حیث جسمانی و حیث روحانی. بی‌تردید انسانیت انسان به روان اوست و روان همه انسان‌ها یکی است و مذکر و مؤنث ندارد، تذکیر و تأنیث از عوارض جسم است و روح مجرد که اندام ندارد مذکر و مؤنث هم ندارد.

احترام زن در روایات

در اخبار و احادیث، پیرامون شیوه صحیح معاشرت با زنان دستوراتی مهم وارد شده است که نمونه‌هایی از آنها را آورده‌ایم.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَخْبَرَنِي أَخِي جِبْرَائِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يُوصِينِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَجِلَّ لِرِزْوَجِهِنَّ أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفَّ.^۳

و ايضاً عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي.^۴

^۱ - (سوره اعراف، آیه ۱۸۹) اوست خدایی که شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید.

^۲ - (سوره رحمن، آیات ۱ تا ۴) خداوند رحمن قرآن را تعلیم نمود، انسان را آفرید و به او بیان آموخت.

^۳ - برادرم جبرائیل به من خبر داد و چنان در مورد زنان، مرا سفارش کرد که گمان کردم بر شوهرش جایز نیست به وی اف بگوید مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

^۴ - بهترین شما بهترین شما برای زانتان است و من نسبت به شما بهترین برای همسرانم هستم مکارم الاخلاق، ص ۲۱۶.

قال علی علیه السلام: وَ إِنَّهُنَّ أَمَانَةُ اللَّهِ عِنْدَكُمْ فَلَا تُضَارُّوهُنَّ وَلَا تَعْضِلُوهُنَّ.^۱

شبهات

همانطوریکه دیدیم، اسلام برای زن، ارزشی والا قائل بوده و قداستی مضاعف به وی بخشیده است. اما با این وصف دستوراتی که وجهه عملی در جزئیات شریعت داشته و در این اوامر برای زن نقش دوم در نظر گرفته‌اند، موجب ایجاد شبهاتی شده است. در این قسمت از مبحث، پنج شبهه از شبهات مطرح شده در جامعه را در همین مورد، برای تنویر اذهان بیان نموده و جواب خواهیم گفت.

۱- قوام مرد بر زن

صریح آیات قرآن و بسیاری از روایات حکایت از قوام و برتری مرد بر زن دارد. قبل از هر چیز به دو آیه ذیل توجه کنید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...^۲
... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۳

اینک در پاسخ این شبهه به چند مطلب توجه کنید.

۱- زن و مرد دو موجود مستقل هستند، دو مقوله از هم جدا، با مکانیسم‌های مختلف ظاهری و باطنی می‌باشند. این دو اگر با هم باشند می‌توانند حوائج و نیازهای دیگری و نیز خود را تأمین کنند. زن هم نیاز مرد را تأمین می‌نماید و هم حاجت و نیاز خود را و همین طور مرد. هر انسانی یک دسته نیازهای فردی و اجتماعی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، ارضاء

^۱ - زنان امانت خداوند نزد شما هستند، پس آنها را آزار نرسانید و بر آنها سخت‌گیری نکنید مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۱.

^۲ - (سوره نساء، آیه ۳۴) مردان سرپرست زنانند به خاطر برتری‌هایی که خداوند به آنها داده است و به خاطر انفاق اموال.

^۳ - (سوره بقره، آیه ۲۲۸) و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است و مردان بر آنها برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.

میل جنسی، مهر و عطوفت، وجود یک تکیه‌گاه سالم، دفع تجاوز به حریم‌های وی، رفع موانع و مشکلات زندگی و... دارد.

این نیازها جز با وصلت زن و مرد به شکل متعارف برآورده نمی‌گردد و چنانچه بیان نمودیم، تنها حاجت و نیاز این دو، امیال جنسی نیست و لذا هیچ‌گاه نیاز آنان با فحش‌های جنسی برآورده نمی‌شود. چه اینکه چنین نوعی از ارضاء جنسی در واقع کوبیدن شهوت جنسی است نه ارضاء آن، زیرا آثار زیانبار روانی شهوترانی و فحشاء، مانع از ایجاد حالت سرور حاصله از ارضاء طبیعی می‌گردد.

به هر حال زن و مرد مکمل یکدیگرند و وجود هر کدام بدون دیگری نقصی آشکار است، چه اینکه تعادل و توازن در طبیعت به وجود هر دو نیازمند است، بداهت این نکته چنان است که کسی را یارای تشکیک در آن نیست و سؤال از اینکه چرا خداوند این دو موجود را گوناگون خلق کرده. مثل این است که پرسیده شود چرا همه عالم نبات نیست؟ و جماد و حیوان چرا خلق شده؟ و یا چرا انسان همه‌اش مغز نیست؟ و سایر اعضاء چرا به وجود آمده است!!

۲ - مطلب دوم اینکه هر واحد اجتماعی محتاج به ریاست و حکومتی است که نظم و انضباط اجتماعی بیافریند. واحد اجتماعی خرد و کلان بدون نظم، از هم پاشیده می‌شود. نظم نیز مرهون وحدت تصمیم‌گیری است.

جامعه‌ای که فرد واحدی بر آن حکومت نکند، جامعه‌ای منضبط نیست. جهان امروز را مشاهده کنید، ملت‌هایی که ریاست رئیسی واحد را پذیرفته‌اند، آرامش دارند و از نعمت امنیت برخوردارند، اما کشورهای که چند رئیس بر آنها حکومت می‌کند و یا جوامعی که قدرتمندان آن برای کسب منسب به جان هم افتاده‌اند، جامعه‌ای منظم نیست و هر روز آشوبی چه در صحنه سیاست و یا اقتصاد و فرهنگ صورت می‌پذیرد و جامعه را دچار کشمکش فیزیکی و یا جنگ روانی می‌نماید.

خداوند متعال در اثبات وحدانیت خالق هستی می‌فرماید:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...^۱

^۱ - (سوره انبیاء، آیه ۲۲) اگر در آسمان و زمین جزء «الله» خدایان دیگری می‌بود نظام جهان به هم می‌خورد.

جهانی که خدای واحد داشته باشد منظم است، نظم موجود در هستی، در گردش کرات، در چرخه حیات و... حکایت از وحدت خالق می‌کند.

با بیان این دو مقدمه، از آنجا که خانواده کوچکترین واحد اجتماعی است، حصول این نتیجه قطعی می‌گردد که در خانواده هم می‌بایست یک نفر ریاست خانواده را بر عهده بگیرد.

حال چه کسی؟ مرد یا زن؟

مکانیسم بدن زن و مرد مختلف است. خداوند متعال برای اینکه این دو بتوانند نیازهای یکدیگر را تکمیل کنند، برای هر کدام محسناتی خلق نموده است. یکی احساسات قوی دارد چون با فرزندان در ارتباط بیشتری است، دیگری عواطفش بدان حد نیست و نسبتاً ضعیف محسوب می‌شود، چون با اعمال خشن و زبر، بیشتر مرتبط می‌باشد. به این مثال توجه کنید.

مرد و زن، کودک بیمار خود را نزد پزشک می‌برند، پزشک آمپول تجویز می‌کند. کودک بیمار که از شدت بیماری آه و ناله‌اش بلند بود، با دیدن آمپول، هراس بیشتری می‌یابد.

حال چه کنند؟ آمپول را تزریق کنند یا نه؟ مرد با قوت و قدرت، مقدمات تزریق را مهیا می‌کند، ولی آنچه در ته قلب زن می‌گذرد آن است که درمانی دیگر یافت شود و آمپول نزنند و البته در مورد درمان دیگر نیز همین ماجرا تکرار می‌شود.

حال صحیح است بگوییم پدر، فرزندش را دوست ندارد که چنین با صعوبت فرزند را روی تخت تزریقات و یا زیر تیغ جراح قرار می‌دهد؟

آیا صحیح است بگوییم مادر و تنها او، بچه را دوست دارد و رفتن خاری ضعیف را به بدن فرزند تحمل نمی‌کند، چه رسد به تزریق و تیغ و قیچی جراحی؟

خیر اینها هر دو بچه را دوست دارند، هر دو برای سلامتی وی تلاش می‌کنند. اما احساسات قوی مادری قادر نیست آه بچه را بشنود، و اکنون را می‌بیند و اشک‌های حلقه زده در چشم فرزند را. و پدر به آینده چشم دوخته است و سلامت کامل او.

البته همین احساس قوی و روح پر از عاطفه مادر است که «نه ماه» سنگینی بچه را در شکم تحمل می‌کند و درد زائیدن را نیز که سختی و شدت آن را جز زنان نمی‌دانند،

برخود گوارا می‌بیند و دو سال بچه را در دامنش نگه می‌دارد. و شب‌ها یک پلک را به هم می‌نهد و با پلک دیگر نظاره‌گر بیداری بچه و آماده شنیدن صدای گریه اوست، تا به سینه‌اش بچسباند و مهر خودش را با شیر وارد جانش کند.

در سنگینی درد زایمان همان بس که در روایات آمده است، زنی که از شدت درد زایمان بمیرد با شهداء محشور می‌شود و لذا بهشت بر او واجب است.

قال الرضا علیه‌السلام: **أَيُّمَا أُمْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي وَلَادَتِهَا حَشَرَهَا اللَّهُ مَعَ الشُّهَدَاءِ**^۱

خداوند متعال در وجود هر کدام از دو جنس مرد و زن حسناتی را آفریده است که یا در دیگری نیست و یا به شدت ضعیف است.

زن با احساسات شدید چون گل، محتاج پناهگاهی چون تیغ است که وی را از شر دشمنان و دغل‌پیشگان مصون نگه دارد، و بنیه دفاعی مرد و روح قوی وی چنین حاجتی را ارضاء می‌کند. وی بیشتر از زن با اجتماع درگیر است، اما زن به واسطه احساس لطیف، بدن نحیف، ایام حمل و حیض و عفت و حیا و... همیشه قادر به حضوری چون مرد در اجتماع نیست، بر این اساس مرد، سردی و گرمی زمانه را بیشتر چشیده و در برابر مشکلات اجتماعی تاب مقاومت بیشتری دارد، از این رو در کانون خانواده ریاست به عهده او گذاشته شده است.

البته آنچه را که گفتیم اگر در کنار شیوه اعمال ریاست مرد در خانواده بر طبق روایات و احادیث قرار بدهیم، متوجه این نکته می‌شویم که ریاست در خانواده، یک ریاست قهری نیست، بلکه بایستی توأم با صلح و صفا و سازش باشد.

۱ - مرد حق ندارد خارج از وظایف چیزی را از زن بخواهد و او را به کاری اجبار نماید.

۲ - مرد حق تنبیه بدنی زن را ندارد که اگر چنین کند و صورت زن سرخ، کبود یا سیاه شود بایستی به ترتیب ۱/۵ - ۳ - ۶ - مثقال طلا به عنوان دیه پرداخت کند و البته اگر موضع ضرب غیر صورت و چهره باشد، این ارقام نصف می‌گردد.

تنبیه بدنی پایین‌تر از سرخ شدن بدن، به طوری که رنگ پوست تغییر نکند، تنها در موارد نشوز و به صورت محدود جایز است.

^۱ - هر زنی در حال وضع حمل بمیرد خداوند او را با شهدا محشور می‌کند مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۷۹.

قال رسول الله ﷺ: فَأَيُّ رَجُلٍ لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَالِكَ خازن النَّيرانِ، فَيَلْطِمُهُ عَلَى حَرِّ
وَجْهِهِ سَبْعِينَ لَطْمَةً فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

۳ - پرداخت مهریه، نفقه و ... لازم است به شکل قانونی و خشک نباشد. بلکه می‌بایست توأم با گذشت و
ایشار صورت گیرد.

آیات و روایاتی که در این خصوص آمده است، گویای این قضیه است که محیط خانواده، محیط اجرای
قانون خشک نیست و

با این بیان که ما در تفسیر آیه شریفه عرض نمودیم، در می‌یابیم که قوام مرد بر زن و برتری وی چیزی
مطابق و مقتضای حکم عقل است و همه زنان معقول هم آن را می‌پذیرند و توجیهات واهی و بی‌اساس
برخی که اصل قوام را زیر سؤال می‌برند و با انگشت گذاشتن به برخی مثال‌ها چون فعالیت زنان در بیرون
منزل، تهیه نفقه از سوی آنها و غیره می‌خواهند حکم کلی الهی را مخدوش کنند، حکایت از جهالت و
نادانی آنان نسبت به آیات و اخبار و یا عنادشان با دین می‌نماید و بس. البته ناگفته نماند که همیشه در
سنجش بین دو چیز، بایستی معیار سنجش واحد باشد والا چنین قیاسی نامعقول است. به عنوان مثال،
می‌شود گفت: این گوهر از آن گوهر بهتر یا بدتر است. ولی نمی‌توان گوهر را با آب مقایسه کرد و گفت:
گوهر بهتر است یا آب؟ اینها دو مقوله از هم جدا می‌باشند. زن و مرد نیز چنینند. سؤال از اینکه کدام بهتر
از دیگری است، سؤال بجائی نیست، اینها دو موجود مستقل و هر کدام مکمل دیگری می‌باشند. و هر دو
برای تکمیل هم لازمند. مرد بدون زن و نیز زن بدون مرد، عضوی ناقص بوده و چرخه طبیعت را متوقف
می‌نماید.

۲ - مشورت با زنان

در برخی روایات وارد شده است که با زنان مشورت نکنید. اکنون سؤال این است که آیا این روایات،
شخصیت زن را مورد نکوهش قرار نمی‌دهند؟

^۱ - هر مردی همسر خود را یک سیلی بزند خداوند عز و جل به خازن آتش دستور می‌دهد که هفتاد سیلی با آن گرما و حرارت در جهنم به صورتش
بزند همان، ج ۱۴، ص ۲۵۰.

هر چند پاسخ این شبهه از لابلای مطالب گذشته به دست می‌آید، اما ذکر نکات ذیل در این رابطه ضروری به نظر می‌رسد.

می‌توان به این روایات از دو دیدگاه نگاه کرد و البته این دو با هم منافاتی ندارند. اول آنکه: احساسی و عاطفی بودن زن موجب می‌شود که او نتواند در امور اجتماعی رأی ثابتی را ارائه دهد. مثلاً مرد می‌خواهد وارد یک کار حساس شود، ممکن است زن مانع و عواقب سوء احتمالی آن را در نظر بگیرد و یا ممکن است چشم به آثار دنیوی آن خیره کند و از خطرات و عواقب دردناک احتمالی آن غافل شود.

دوم آنکه: لطافت جسم و روح زن و عظمت او در پیشگاه خداوند به حدی است که اسلام نمی‌خواهد او وارد مسائل و مشکلات اجتماعی روزمره شود.

زن بایستی ریشه‌های جامعه را اصلاح کند که اگر ریشه اصلاح شود، جامعه آینده سعادت‌مند می‌شود. و بر همین اساس زن باید هم و غم خود را در تربیت اولاد بکار گیرد، فرزندی که زنان و مردان آینده‌اند. بی‌تردید کودکان امروز، همان تربیت‌ها را در آینده از خود بروز می‌دهند که از مادر خود گرفته‌اند و هر آنچه که انجام می‌دهند غالباً اثر شیر و نیز تربیتی است که در گذشته یافته‌اند.

به همین خاطر، اسلام قضاوت و شهادت زن را در اموری که مربوط به زنان نیست قبول نمی‌کند، تا این روح لطیف وارد مسائل خشن و سخت حقوقی و کیفری نگردد و از لطافت آن کاسته نشود.

مضافاً بر آنچه گفته شد، شاید بتوان گفت، ادله عدم جواز از مشورت با زنان از برخی زنان متدین و عاقل و کاردان و مدیر و مدبر منصرف است. و مؤید این انصراف غالبیت نبود چنین اوصافی در ظرف بیان این ادله می‌باشد. چه اینکه در آن اعصار، غالب زنان از فهم والایی برخوردار نبودند، ولی در اعصار بعد، زنان متدینه گاهی پا را فراتر از مردان گذشته و در مسیر اسلام تلاش‌های مهمی انجام داده‌اند و تعقل را در کنار تدین خود به اثبات رسانیده‌اند.

سخن را در این مقوله با مزاحی پایان می‌بریم.

گویند: کسی صندوقی پر از «به» کرد تا نزد حاکم به رشوه برد و حاکم به سود او حکم کند. زنش گفت: «به» گران است، «انجیر» بپر که ارزانتر است. مرد چنین کرد ولی از قضاء وقتی نزد حاکم رسید که برخی نزد حاکم بودند و حاکم می‌خواست عدالت خود را برای آنها توصیف کند. حاکم با دیدن صندوق رشوه نگاهی به اطرافیان انداخت و به خادم دستور داد انجیرها را به صورت مرد زدند، وی در زیر باران انجیر که به سر و صورتش می‌خورد شکر خدای به جا می‌آورد. به وی گفتند: چرا شکر می‌گویی؟ گفت: برخی می‌گویند حرف زن را گوش ندهید، من اطاعتش کردم و سود بردم، اگر با «به» به من می‌زدند سالم نمی‌ماندم!

۳- ارث زن

... لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ...^۱

برخلاف ایده برخی تمدنها که می‌گویند اموال والدین بایستی به سازمان‌های عام‌المنفعه داده شود، اسلام آن را حق طبیعی اولاد و سایر وراثت می‌داند و به آنان منتقل می‌گرداند. دین مبین اسلام، شیوه تقسیم ارث را دقیقاً معین نموده است و ضمن طبقه‌بندی بازماندگان به سه طبقه، خصوصیات و ویژگی هر طبقه و مقدار ارثیه آنها را نسبت به کل اموال تعیین کرده است. یکی از این دستورات، که برگرفته از آیه فوق می‌باشد، این است که سهم پسر دو برادر سهم دختر می‌باشد و خواهران سهمیه‌ای مطابق نصف برادران خواهند داشت. ظاهر این حکم برای کسانی که از اسلام و قوانین آن آگاهی ندارند، نوعی تبعیض محسوب می‌شود، اما با دقت در مطلب مشخص می‌شود این حکم یکی از مترقی‌ترین احکام حقوقی دین اسلام می‌باشد. دقت کنید:

یکی از وظایف واجب مردان پرداخت نفقه زنان است. بر مرد واجب است نفقه همسرش را مطابق شأن او از خوراک، پوشاک، مسکن و حوائج و نیازهای ضروری دیگر پرداخت

^۱ - (سوره نساء، آیات ۱۱ و ۱۷۶) بهره مرد به اندازه ارثیه دو زن است.

نماید و حتی اگر زن بتواند نفقه خویش را تأمین کند، باز از وجوب پرداخت تمام نفقه بر مرد چیزی کاسته نمی‌شود. و علاوه اینکه پرداخت نفقه فرزندان نیز بر عهده پدر می‌باشد.

از آنچه بیان شد در می‌یابیم که آنچه مرد از ارثیه به دست آورده است، بایستی صرف خود و فرزندان و همسر نماید و آنچه زن از ارثیه تحصیل نموده است، ملک طلق خود وی و در اختیار اوست و کسی را در آن سهمی نیست. مرد ۳۲ ملک خود را بایستی در همه خانواده تقسیم نماید و زن علاوه بر سهمیه قطعی خود، صاحب قسمی از سهم مرد هم می‌شود.

مضافاً اینکه: مرد هنگام ازدواج بایستی مهریه پرداخت کند ولی زن مهریه را تحصیل می‌نماید. ثالثاً نفقه برخی دیگر چون پدر و مادر فقیر بر عهده پسر است. نیز قسمی از اموال به واسطه صلّه ارحام و... از ملک مرد کم می‌شود و... .

اینها همه از ثروت مرد می‌کاهد ولی چیزی از ثروت زن کم نمی‌گردد. اینک منصفانه قضاوت کنید، کدامیک بیشتر عایدشان می‌شود زن یا مرد؟

گویند: شخصی به عالمی رجوع کرد و از ظلم خداوند به زنان شکوه نمود و قضیه ارث را به میان آورد، آن دانشمند، ابعاد مسئله را برای شاکی روشن ساخت و لزوم پرداخت نفقه را بر مرد توضیح داد. هنوز سخن وی به پایان نرسیده بود که شاکی به سخن آمد و گفت: آقا شکوه‌ای دیگر دارم و آن اینکه چرا خداوند به مردان ستم روا داشته است!!!

از همه اینها گذشته، احکام و فروع دین تعبدی هستند و فلسفه دقیق همه آنها بر ما روشن نیست و متأسفانه آن زمان که بودند کسانی که می‌توانستند مردم از علم آنها بهره ببرند، خلاق بجای استفاده از علومشان، در مقابلشان ایستادند و شمشیر کشیدند و اینک نیز وزر و وبال گناهانمان باعث غیبت آخرین آنها گشته است. امید که او هر چه سریع‌تر بیاید و جهان را با نور خود روشن نموده و همه مشکلات و از جمله مشکلات علمی را مرتفع فرماید.

۴ - عده وفات

شبهه‌ای دیگر که در اینجا مطرح می‌شود فلسفه عده وفات به میزان چهار ماه و ده روز برای زنانی است که مطلع از مرگ شوهر خود شوند.

نگاهی به وضعیت زن جاهلی و نیز زنان در سایر آئین‌های ابراهیمی و غیر ابراهیمی که نکاتی از آن گذشت، گوشه‌ای از حکمت این دستور را مبرهن می‌سازد.

آتش زدن زن و یا دفن او با شوهر پس از مرگ او، حبس او در محلی تا اینکه زمان مرگش برسد، پرهیز از هرگونه آرایش و زیور و لباس پاکیزه در تمام عمر بعد از فراق همسر و... گوشه‌هایی از جنایاتی است که بر زن هموار می‌کردند.

اسلام بر همه اینها خط بطلان کشید و تنها برای حفظ حریم زوجیت و احترام به همسر، مدت چهار ماه و ده روز از زمانی که خبر مرگ همسر به وی رسید، می‌بایست آرایش نکنند، ساده زندگی نمایند، شکل سوگواری به خود بگیرد و از ازدواج مجدد خودداری کند.

وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ^۱

این حکم در صدر اسلام وجدی و نشاطی زایدالوصف بین زنان ایجاد کرد، زنانی که آن همه محدودیت داشتند، اینک از آزاد شدن خود بسیار شادمان بودند.

بنابر آنچه در تاریخ آمده است، روزی یکی از زنان به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و عرض کرد: آیا اجازه می‌دهید بعد از مرگ همسرم سرمه بکشم و خود را آرایش نمایم و ازدواج کنم؟

حضرت در پاسخ وی فرمود: شما زنان، موجودات عجیبی هستید، تا قبل از اسلام عده وفات را در سخت‌ترین شرایط و گاه تا آخر عمر تحمل می‌کردید و حتی خود را نمی‌شستید، و اینک حکم اسلام را که تنها چهار ماه و ده روز است، برای حفظ حرمت

^۱ - (سوره بقره، آیه ۲۳۴) کسانی که از شما می‌میرند و زنانی بجا می‌گذارند، آن زنان می‌بایست چهار ماه و ده روز انتظار کشند، و هر وقت مدت سرآمد، با کی نیست که آنچه می‌خواهند در مورد خود به طور شایسته انجام دهند و خداوند به آنچه انجام می‌دهید عالم است.

زوجیت و حریم خانواده سخت می‌دانید!

۵ - تعدد زوجات

اسلام ازدواج مرد را با چهار زن دائم در یک زمان جایز شمرده است.

... فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا...^۱

به زعم برخی این حکم اسلام ملایم با خواسته زن نیست، چرا که غالب زنان بدترین بلای نازل شده بر خود را داشتن هوو می‌دانند.

قبل از پاسخ به این شبهه، توضیح ذیل ضروری به نظر می‌رسد.

این حکم به نحوی که در شبهه آمده است یله و رها نیست، بلکه شرایط و ضوابطی دارد و اساسی‌ترین شرط آن همانست که در ادامه آیه شریفه آمده است.

... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...

حکم تعدد زوجات در مقررات اسلام مشروط به آن است که مرد بین زوجات به عدالت رفتار کند، نفقه زنان را عادلانه بپردازد، در هم‌خوابی اعتدال را مراعات نماید، در ابراز محبت به آنها، به همه با یک چشم بنگرد و رفتاری مساوی داشته باشد.

البته اعتدال در محبت قلبی به واسطه برخی امتیازات یکی بر دیگری، چه بسا ممکن نباشد، قرآن کریم در آیه ۱۲۹ همین سوره می‌فرماید:

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِن تَصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا.^۲

با ملاحظه این توضیح در بیان پاسخ شبهه به این مقدمات توجه کنید.

۱ - مرگ و میر مردان نسبت به زنان به واسطه حوادث و اتفاقات، جنگ‌ها و... بسیار بیشتر است. این امر در کنار کثرت زنان بی‌شوهر و نوزادان اناث، تعادل مطلوب جامعه را

^۱ - (سوره نساء، آیه ۳) با زنان پاک ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر... اگر می‌ترسید بین همسران به عدالت رفتار نکنید، تنها به یک همسر اکتفاء نمائید.

^۲ - (سوره نساء، آیه ۱۲۹) شما هرگز نمی‌توانید محبت قلبی یکسانی به زنان داشته باشید، هر چند در این کار تلاش کنید، ولی نباید آنگونه باشید که تمایل خود را به طور کلی متوجه یک طرف نموده و دیگری را چون معلق واگذارید و اگر راه اصلاح و پرهیزکاری پیشه کنید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

بر هم می‌زند، بدبختی است اگر هر مرد نتواند بیش از یک همسر برگزیند، جمع‌کثیری از زنان بی‌شوهر می‌مانند و قادر به رفع نیاز فطری خود از راه مشروع نیستند، این زنان یا دچار بیماری روانی می‌شوند و یا به فحشاء روی می‌آورند، چیزی که در برخی جوامع غربی به وضوح قابل رؤیت است و البته رعایت عفت برای مدتی طولانی هر چند محال نیست اما سخت است.

۲ - رغبت مردان جوان به برخی از زنان که به علل گوناگون همسران خود را از دست داده‌اند و بیوه شده‌اند، کم است، بی‌توجهی به قانون تعدد زوجات باعث می‌شود این دسته از زنان همواره بی‌شوهر باقی بمانند.

۳ - یکی از بیماری‌های روانی زنان مخصوصاً در عصر صنعت «سردمزاجی» است، این بیماری امروزه به شکل معضل اجتماعی درآمده و اساس کانون خانواده را در معرض خطر جدی و بلکه انحطاط کامل قرار داده است و ریشه بسیاری از موارد عدم تفاهم اخلاقی گشته است. این بیماری مزمن به این وسعت در خصوص مردان وجود ندارد.

۴ - میل جنسی زنان بعد از اشتعال، قوی‌تر از مردان است ولی بروز این میل در مردان بسیار قوی‌تر می‌باشد، به طوری که همین نمایش ظاهری باعث شده است برخی خیال‌کنند شهوت مردان بیش از زنان است. بر همین اساس غالباً مردانند که شهوت خود را آشکار می‌سازند و حتی در میان حیوانات، غالباً جنس نر در پی ماده است.

۵ - زن در برخی ایام چون ایام عادت ماهانه و نفاس، ممنوعیت عمل جنسی دارد، ولی در میان مردان، چنین محدودیت‌هایی وجود ندارد.

۶ - میل جنسی مردان از نظر سنی طولانی‌تر است و غالباً زنان در سنین معین میل خود را به آمیزش از دست می‌دهند و یا حداقل کم رغبت می‌شوند.

در پی ذکر این مقدمات اینک در پاسخ شبهه باید گفت:

این شبهه تنها پرداخته همسر اول و نگاه به حکم اسلام از زاویه دید اوست، او به واسطه غیرت خود که از عشق بیکران به شوهرش، سرچشمه گرفته است، می‌خواهد معشوق او نیز تنها وی باشد و بس. و لذا ورود هر کسی را به این حریم، بدترین ستم به خود می‌داند.

اسحاق بن عمار می‌گوید:

قلت لابی عبدالله علیه السلام: المرءة تغار علی الرجل تؤذیه، قال: ذاک من الحب^۱.

بنابراین ممنوعیت تعدد زوجات رعایت نسبی خواسته زن است، ولی آیا تنها او صاحب حق در این ماجرا است؟ خیر، او تنها ذی حق در این میدان نیست، مرد نیز حقی دارد، زن‌های دیگر که امید به ازدواج دارند، بر همه جامعه حقی دارند، آیا رعایت حقوق آنها لازم نیست؟ و آیا با این وصف، انحصارطلبی زن اول مشروع است؟ و آیا عقل و خرد عقیده تمامیت خواهی او را تحسین می‌کند؟

قال علی علیه السلام: لا غیرة فی الخلال^۲.

قال الباقر علیه السلام: غیرة النساء الحسد، و الحسد هو أصل الکفر، إن النساء إذا عرن غضبن و إذا غضبن کفرن إلا المسلمات منهن^۳.

بی تردید عاقلانه‌ترین راه، رعایت هر سه حق است. و این راهی است که اسلام آن را مطرح ساخته است. در قانون تعدد زوجات اسلام، حق همسر اول کاملاً مراعات شده و می‌بایست شوهر بین همسران در شئون مختلفی به عدالت رفتار کند، و با آمدن همسر دوم، اولی را رها ننماید، آنها را مثل هم بپسندد، نفقه هم طراز به آنان بپردازد، عدالت در هم‌خوابی را رعایت کند، و حق ابراز محبت قوی‌تر و بیشتر نسبت به یکی در مقابل سایر زوجات را ندارد. در این صورت حق مرد نیز رعایت شده است، او نیز در ایام ممنوعیت زن از آمیزش جنسی، و نیز در مواردی که زن کم‌میلی مقطعی یا دائمی می‌یابد، می‌تواند میل جنسی خود را به طریق صحیح ارضاء نموده، نه فشار روانی بر خود تحمیل کند و نه به فحشاء روی آورد و هرزگی پیشه نموده و نوامیس دیگران را هتک کند.

حق بیوه‌زنانی که به هر علتی شوهر خود را از دست داده‌اند و نیز حق زنانی که به جهت عوامل مختلفی مورد رغبت کمتری قرار می‌گیرند، و نیز دخترانی که به واسطه کثرت

^۱ - به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زن بر شوهرش غیرت می‌ورزد و بدین واسطه موجبات اذیت او را فراهم می‌سازد؟ حضرت فرمودند: این ناشی از شدت عشق زن به شوهرش است **وسائل الشیعة**، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

^۲ - غیرت ورزی در حلال، مشروع نیست **مستدرک الوسائل**، ج ۱۴، ص ۲۳۷.

^۳ - غیرت زنان، حسد بوده و آن ریشه کفر است، زنان چون غیرت ورزند خشمگین شوند و چون خشم بگیرند کفر ورزند مگر آنان که تسلیم حکم خداوند و فرامین اویند **وسائل الشیعة**، ج ۱۴، ص ۱۱۰.

اناث نسبت به ذکور بی‌همسر مانده‌اند، نیز رعایت شده است و آنان نیز از نعمت همسر برخوردار می‌شوند. و لذا می‌توان گفت که قانون تعدد زوجات در اسلام، از مترقی‌ترین قوانین مدنی اسلام است. و هر قدر بر میزان فحشاء و فساد در جوامعی که از وجود این قانون محرومند، افزوده می‌شود، ارزش قانون اسلام آشکارتر می‌گردد.

«گوستاولوبون» مورخ مشهور فرانسوی می‌گوید: قانون تعدد زوجات اسلام که به صورت محدود و مشروط است، یکی از مزایای این آیین شمرده می‌شود. ما در غرب، وحدت همسر را فقط در کتاب قانون می‌بینیم، و الاً قابل انکار نیست که در معاشرت‌های واقعی اثری از این قانون دیده نمی‌شود، راستی من متحیرم که تعدد زوجات مشروط و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه کم دارد؟ بلکه من می‌گویم اولی از هر جهت برتر و بهتر از دومی است.^۱

خاتمه

نتیجه بحث اینکه، زن و مرد دو موجود مستقل و در عین حال مکمل یکدیگر هستند، این دو در پیشگاه خداوند مسئولیت‌هایی دارند، آنکس که مسئولیت‌های خویش را به درستی انجام داد، برتر بوده و هر کس وظایف خویش را ترک کرد بدتر است. چرا که معیار اساسی تمیز بین انسان‌ها، فقط و فقط تقوا است و نه هیچ چیز دیگر.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.^۲

و لذا یک زن با تقوا از هزاران مرد فاسق و فاجر برتر است. «بلقیس» ملکه سبا وقتی نامه حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه‌السلام را دریافت کرد و به حقانیت پیامبر خدا پی برد، تسلیم شد و مملکت خود را در اختیار حضرت گذاشت. ولی خسرو پرویز پادشاه ساسانی

^۱ - تاریخ تمدن، ترجمه گیلانی، ص ۵۰۹، به تفسیر نمونه ذیل آیه نساء رجوع کنید.

^۲ - (سوره حجرات، آیه ۱۳) ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرمی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است.

وقتی نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دریافت کرد، به خشم شد و کبر و غرور، مانع تعقل او گشت. این عمل وی موجب خواری و زبونی ایرانیان و تحمل سخت‌ترین جنگ‌ها و شکست‌ها و دورماندن چندین ساله از منابع هدایت گردید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَلْمَرْتَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ.^۱

البته هر کدام از این دو انسان بایستی در طول حیات، وظیفه اساسی خود را از یاد نبرند، جا به جا شدن وظایف این دو که محور تمام هستی شمرده می‌شوند، ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره خانواده و اجتماع وارد می‌سازد و مخالف صریح با چهره‌ای است که قرآن کریم از این دو موجود ترسیم فرموده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا لِلنِّسَاءِ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.^۲

در پایان این مبحث، چند تن از زنان شایسته عالم و در رأس آنها حضرت صدیقه طاهره علیه السلام را فهرست نموده‌ایم.

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیه السلام که در شأن او کافی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: پدرت به فدای تو «فِدَاكِ أَبُوكِ».

خدیجه همسر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که تمام اموال خود را برای ترویج دین خرج نمود.

مریم بنت عمران که خداوند او را بر همه زنان تا عصر خودش ترجیح داده است.

آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون، او وقتی معجزات حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را دید، به وی ایمان آورد. فرعون دستور داد دست و پاهایش را بستند و در زیر آفتاب، سنگی بزرگ بر سینه‌اش افکندند و بدین صورت او را به شهادت رساندند.

هاجر مادر حضرت اسماعیل که نسل پیامبران از اوست، حضرت ابراهیم علیه السلام او را در وادی مکه که هیچ ساکنی نداشت قرار داد و او با صبر و تحمل خود، آیین یکتاپرستی را در حجاز بنا نهاد.

^۱ - یک زن صالح از هزار مرد ناصالح برتر است **ارشاد القلوب**، باب ۵۱.

^۲ - (سوره نساء، آیه ۳۲) برتری‌هایی که خداوند به برخی نسبت به بعضی دیگر عطا فرموده است، درخواست نکنید. مردان نصیبی از کسب خویش و زنان را نصیبی است از آن، و از فضل خدا بطلبید که او بر هر چیزی توانا است.

زینب بنت علی علیه السلام که عامل اساسی بقاء نهضت امام حسین علیه السلام بود. رحیمه همسر حضرت ایوب که صبری کم‌نظیر در امتحانات شدید همسرش نمود. امسلمه و ام‌ایمن همسران پیامبر اسلام که به واسطه دفاع از ولایت، مورد آزار و قطع حقوق قرار گرفتند. **فضه** خادمه حضرت زهرا علیه السلام که ۲۰ سال فقط با قرآن پاسخ می‌گفت. **حُسنیه** و مناظره طویل او در بیان اثبات ولایت حضرت امیر علیه السلام که در آخر حلیه‌المتقین آمده است. زبیده که تنها به واسطه شیعه بودنش منصور دوانیقی او را طلاق گرفت. **همسر زهیر بن قین** که شوهر را برای رفتن به حضور امام حسین علیه السلام ترغیب می‌کرد. مادر وهب که سر فرزند شهید خود را به سوی خیام کوفیان انداخت و آنچه را در راه خدا داده بود پس نگرفت. **حرّه** دختر حلیمه سعدیه که فضل علی علیه السلام را نزد دیکتاتور زمان، حجاج بن یوسف بیان کرد و هراسی از حجاج خون‌آشام به خود راه نداد. خوله که به همراه چند زن مسلمان، اسیر رومیان شدند، پطرس برادر فرماندار شام از او خواستگاری کرد و وعده آزادی و مستغلات داد. خوله گفت: به خدا سوگند تو را به شبانی شتران و گوسفندان خود نمی‌پذیرم. زینب فواز نویسنده و شاعر لبنانی متولد ۱۲۶۲، کتب زیادی نگاشته است. از جمله کتابهای او «الدرالمنثور فی طبقات ربات الخدور» است که ۴۵۶ زن شایسته را در آن معرفی نموده است. یک زن آمریکایی مسئول امور زنان در نمایشگاه شیکاگو آمریکا از او پرسیده است: چرا شما در نمایشگاه‌ها حاضر نمی‌شوید و آثار خود را عرضه نمی‌دارید؟ وی در جواب به ارزشی که اسلام برای عفت زن قائل است اشاره کرده و گفته است: زن مسلمان باید خود را از نامحرم محفوظ بدارد و در مسافرت بایستی همراه محارمش باشد، لذا ما در چنین مجالسی حاضر نمی‌شویم.

مشورت

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لو كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.^۱

اهمیت مشورت بر کسی پوشیده نیست. تنها کسی که غنی و بی‌نیاز از همه چیز و از جمله مشورت است، خداوند متعال می‌باشد. او که گذشته و حال و آینده مخلوقان را یک جا می‌بیند و هستی برای او صفحه‌ای بیش نیست، محتاج به مشاوره با کسی در تشخیص مصلحت آینده نمی‌باشد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.^۲

و البته هر آن کس که با آن مبدأ ارتباط داشته باشد، به وسیله فیض او می‌تواند از سایر خلایق بی‌نیاز شود. و اما دیگر انسان‌ها به مقتضای اینکه آدمی فقر محض است و یک ثانیه بعد را نمی‌تواند ببیند و نیازهای واقعی خود را نمی‌تواند به عیان درک کند، برای رسیدن به راه درست و مسیر دلخواه از مشورت با دیگران غنی و بی‌نیاز نیست و البته اگر مشورتش به نتیجه‌ای نرسید، می‌بایست با خالق عقول به مشاوره برخیزد و از او تبارک و تعالی، خیر خود را بطلبد.

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی، و اگر خشن و سنگ‌دل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برای آنان آموزش بطلب و در امور با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، بر خداوند توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد.

^۲ - (سوره فاطر، آیه ۱۵) ای مردم شما نیازمند به خداوند و او به تنهایی، بی‌نیاز از همه و قابل ستایش است.

قال رسول الله ﷺ: مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ إِسْتِخَارَتُهُ اللَّهَ وَرِضَاهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ وَ مِنْ شِقْوَةِ ابْنِ آدَمَ تَرْكُهُ إِسْتِخَارَةَ اللَّهَ وَ سَخَطُهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ.^۱

با بیان این مقدمه به بررسی مشورت مصطلح، یعنی شور با مردم و ابعاد مختلف آن می‌پردازیم.

اثرات مشورت

مشورت از جهات مختلف، منافع متعددی دارد، که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌شود.

۱- مانع استبداد

یکی از عوامل سقوط اخلاقی «خودرأیی» است. انسان مستبد در آراء، که تنها نظر خویش را می‌پسندد و نظر خود را برخاسته از عقل کل معرفی می‌کند، از بسیاری از معاصی چون عجب و کبر و حسد، مصون و محفوظ نیست و بدان‌ها آلوده می‌باشد و البته عمل وی به دور از لغزش نیز نمی‌باشد.

قال علی علیه السلام: مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ زَلَّ.^۲

مشورت، مانع استبداد در آراء شده و بر حالت خضوع و خشوع انسان در مقابل عقول دیگر می‌افزاید.

۲- امداد الهی

مشورت، امداد الهی را در پی دارد، زیرا همیشه و همه جا، دست قدرت الهی، هدایت‌گر جماعت است و او جماعت مؤمنین را تنها نخواهد گذاشت. پیامبر خدا ﷺ بارها مردم را به جماعت می‌خواند و از تکروی منع می‌فرمود:

إِيهَا النَّاسُ، عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ.^۳

^۱ - از سعادت بنی آدم طلب خیر وی از خداوند و رضایت او به حکم الهی است، و از شقاوت وی ترک طلب خیر از خداوند و نپسندیدن حکم خداوند است بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۹.

^۲ - کسی که رأی خویش را بیستندد، خواهد لغزید غرر الحکم.

^۳ - ای مردم بر شما باد همراهی با جماعت و بپرهیزید از تفرقه و گوشه‌گیری کنز العمال، ۲۰۶.

و بسیار از وی شنیده شده است که می فرمود:

يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ.^۱

۳ - احترام به غیر

مشورت نوعی احترام به شخصیت دیگران است، همین قدر از احترام موجب افزایش محبت‌ها و جلای دوستی‌ها می‌شود. مؤمنی که مورد شور برادر دینی خود قرار می‌گیرد، اطمینانش به وی زیاد شده و نسبت به او نوعی آرامش خاطر را احساس می‌نماید و البته یکی از حقوق مؤمنین نسبت به هم، مشورت با یکدیگر می‌باشد.

۴ - هدایت به راه صلاح

مشورت، انسان را به طرف راه صلاح می‌کشاند، یا بدان نزدیک می‌نماید و یا حداقل از ضررهای ممکن و محتمل می‌کاهد.

قال رسول الله ﷺ: ما مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرَّشْدِ.^۲

۵ - نتیجه‌ای مطلوب‌تر

معلوم است چند عقل اگر با هم جمع شوند و همه در یک موضوع فکر کنند، به نتیجه‌ای بیش از حاصل یک عقل عادی می‌رسند.

قال علي عليه السلام: مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءً بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ.^۳

انسان با مشورت خود با دیگران، عقول آنها را به عقل خود اضافه کرده و علوم و تجارب آنان را اخذ می‌کند.

قال علي عليه السلام: حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ

^۱ - دست قدرت خداوند با جماعت است همان، ۲۰۲۴۱.

^۲ - کسی نیست که با دیگری مشورت کند مگر اینکه به سوی راه صحیح هدایت شود تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۸۴.

^۳ - کسی که با عقلاء مشورت کند، به وسیله نور عقل‌های آنان روشنایی اخذ نموده است غرر الحکم.

الْحُكَمَاءُ^۱

۶ - پشتوانه محکم

در کارهای زیربنایی و مهم و در دودلی‌ها و تردیدهای حاصله برای انسان، مشورت با دیگران و اعمال نظر مشورتی می‌تواند پشتوانه‌ای محکم باشد.

قال علی علیه السلام: لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ^۲.

و نیز فرموده است:

لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ^۳.

۷ - مصونیت از عوارض ندامت

اگر انسان در کاری که در پیش گرفته به هدف دلخواه نرسد، خود را ملامت می‌نماید و این ملامت و سرزنش، عواقب جنبی خطرناکی برای روح و روان وی به دنبال دارد. ملامت و سرزنش خود در امور دنیوی یکی از عمده علت‌های رواج خودکشی، خودخوری، افسردگی، حالت یأس و گوشه‌گیری می‌باشد. حال اگر کسی در کارش مشورت نماید و به هدف نرسد، چون نرسیدن به هدف را، منحصرأ نتیجه اعمال عقل خود نمی‌داند، لذا خود را ملامت نمی‌کند و یا حداقل کمتر سرزنش می‌نماید، و عاقبت سوء سرزنش‌هایش، او را تهدید نمی‌نماید.

قال علی علیه السلام: الْمُشَاوَرَةُ رَاحَةٌ لَكَ وَ تَعَبٌ لِغَيْرِكَ^۴.

بنابراین اگر بعد از مشورت موفقیتی حاصل شد، از تمجید، چیزی کاسته نمی‌شود ولی

^۱ - لازم است که عاقل، آراء عقلا را به رأی خود اضافه نماید و علوم حکماء را به علم خویش بیفزاید همان.

^۲ - پشتوانه‌ای محکم‌تر از مشاورت نیست (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۱۳ به ترتیب صبحی صالح).

^۳ - هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست (همان، حکمت ۵۱ به ترتیب فیض الاسلام و ۵۴ به ترتیب صبحی صالح).

^۴ - مشورت برای تو مایه راحتی و برای غیر تو مایه رنج است غررالحکم.

اگر چنین نتیجه‌ای عاید نگردید، موجب ندامت و ملامت زیان‌آور نمی‌شود.

شیوه مشورت

در حوادث زمانه، اگر انسان نتواند راه را به درستی و به روشنی تشخیص دهد، لازم است از شخصی که توانایی یاری فکری او را دارد کمک گیرد.

قال علی علیه‌السلام: إِذَا أَنْكَرْتَ مِنْ عَقْلِكَ شَيْئاً فَاقْتَدِرْ بِرَأْيِ عَاقِلٍ يُزِيلُ مَا أَنْكَرْتَهُ.^۱

امام ششم شیعه علیه‌السلام در بیان چگونگی مشورت با غیر می‌فرماید:

إِذَا أَرَدْتَ أَمْرًا فَلَا تُشَاوِرْ فِيهِ أَحَدًا حَتَّى تُشَاوِرَ رَبَّكَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ أَشَاوِرُ رَبِّي، قَالَ: تَقُولُ:

أَسْتَخِيرُ اللَّهَ مِثَّةً مَرَّةً، ثُمَّ تُشَاوِرُ النَّاسَ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْرِي لَكَ الْخَيْرَةَ عَلَى لِسَانِ مَنْ أَحَبَّ.^۲

مشاور

اهمیت مشورت موجب شده اهل بیت صلی‌الله‌علیه‌وآله، حدود و ثغور مشورت را کاملاً بیان نموده و اوصاف مشاور را مطرح فرمایند.

اینک به چند نمونه از اوصاف مشاورین توجه کنید.

۱ - با تقوا باشد

مشاوری که از خدا نهراسد، امیدی به بیان راه صحیح از وی نیست، لذا اولین شرط مشاور، با تقوا بودن وی است.

قال علی علیه‌السلام: شَاوِرٌ فِي حَدِيثِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ.^۳

قال الصادق علیه‌السلام: شَاوِرٌ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ.^۴

^۱ - اگر نزد خود چیزی را ناپسند می‌دانی، از نظر خردمندی پیروی نما تا تو را از آنچه بد می‌دانی جدا کند همان.

^۲ - اگر کاری داشتی، با احدی قبل از خداوند مشورت منما، راوی می‌پرسد: چگونه با خداوند مشورت کنیم؟ حضرت فرمود: صد بار می‌گویی: «استخیرالله» از خداوند طلب خیر می‌نمایم، سپس با مردم مشورت می‌کنی، خداوند بر زبان آنکه او بخواهد، خیر را جاری خواهد ساخت مکارم‌الاخلاق، ص ۳۱۸.

^۳ - با کسانی مشورت کن که از خداوند بترسند بحار‌الأنوار، ج ۷۵، ص ۹۸.

^۴ - با کسانی در امور مشورت کن که از خداوند بترسند همان.

۲ - مجرب باشد

وصف دوم مشاور، با تجربه بودن وی است. بنابراین هر کس عمر بیشتری را سپری کرده و سردی و گرمی بیشتری را چشیده است، و یا در کار مورد نظر، بیشتر وارد شده است، برای شور ارجحیت دارد.

قال علی علیه السلام: خَيْرٌ مَنْ شَاوَرْتَ ذُوَّ النَّهْيِ وَالْعِلْمِ وَأَوْلَاوُا التَّجَارِبِ وَالْحَزْمِ.^۱

۳ - عاقل باشد

مشاور بایستی عاقل و خردمند باشد.

قال علی علیه السلام: شَاوِرْ ذُوِي الْعُقُولِ تَأْمَنُ مِنَ الزَّلَلِ وَالنَّدَمِ.^۲

مشاور عاقل هر چند هم دشمن باشد از دوست نادان بهتر است.

قال علی علیه السلام: اسْتَشِرْ عَدُوَّكَ الْعَاقِلَ وَاحْذَرْ رَأْيَ صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ.^۳

از کلمات گهربار حضرت امیر علیه السلام استفاده می شود که از مشورت نمودن با چهار کس بپرهیز:

۱ - بخیل؛

لَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا فَيَغْدِلَ بِكَ عَنِ الْقَصْدِ وَيَعِدُكَ الْفَقْرَ.^۴

۲ - ترسو؛

لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ.^۵

۳ - کذاب؛

لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.^۶

۴ - مستبد؛

^۱ - بهترین مشاور کسی است که صاحب خرد، علم، تجربه و آگاهی باشد **غیرالحکم**.

^۲ - با صاحبان خرد مشورت نما، تا از لغزش و پشیمانی محفوظ مانی **همان**.

^۳ - با دشمن عاقل خود مشورت نما و از رأی دوست نادان خود بپرهیز **همان**.

^۴ - بخیل را در مشورت خود داخل مکن که تو را از راه راست باز داشته و به فقر وعدهات می دهد مانع صدقه و انفاق می شود (**همان**).

^۵ - ترسو را در مشورت خود داخل منما، که تو را در کارت سست می گرداند و کوچک را بزرگ جلوه می دهد **همان**.

^۶ - با دروغگو مشورت مکن، که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را دور می گرداند **همان**.

مشاوری که تنها رأی خود را رأی صواب می‌داند، قابل مشورت نیست، بنابراین مشاور می‌بایست نظر خویش را بگوید و طرف را به پذیرش آن مجبور ننماید.

حضرت امیر علیه‌السلام به ابن عباس که نظریه‌ای مشورتی را به امام گفته بودند، فرمود:

لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي.^۱

لزوم ارشاد

واجب است اگر کسی به شما اعتماد نمود و شما را مشاور خود خواند و امری را با شما در میان گذاشت، اولاً جز حق نگویی و جز به مصلحت او نیندیشی و حق نعمتی بزرگ و موهبتی عظیم که خداوند به تو داده و آن عقل و خرد تو می‌باشد، اداء کنی.

قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: إرشادُ المُستشيرِ قضاءٌ لِحَقِّ النِّعْمَةِ.^۲

ثانیاً، اگر توانایی حل مشکل او را و ارائه طریق صحیح را نداری او را به کس دیگر راهنمایی نمایی، هیچ‌گاه برای مخفی ماندن عجز خود، موجبات تحیر و احیاناً ضلالت او را فراهم نکنی، که باز همان امام هم‌ام فرموده است:

حَقُّ المُستشيرِ إِنْ عَلِمْتَ لَهُ رَأياً أَسْرَتْ إِلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَرْشَدْتَهُ إِلَى مَنْ يَعْلَمُ.^۳

که اگر غیر این دو طریق صورت پذیرد، خیانت در مشورت نموده‌ای و چه خیانتی بزرگ‌تر از خیانت مشاور امین.

قال علي عليه السلام: خِيَانَةُ المُستشيرِ مِنَ أفضَحِ الأُمُورِ وَ أَعْظَمِ الشُّرُورِ وَ مُوجِبُ عَذَابِ السَّعِيرِ.^۴

چنین کسی را خداوند در دنیا به سلب عقل و خردش مکافات می‌کند.

^۱ - تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم بگیرم ولی اگر برخلاف رأی تو تصمیم گرفتم باید اطاعت کنی نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۳ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۳۲۱ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - هدایت آنکه از تو مشورت می‌خواهد، بجا آوردن حق نعمت است بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۴۱.

^۳ - حق مشورت کننده آن است که اگر نظری داری به او بگویی، و اگر نداری وی را به کسی که بتواند او را یاری دهد دلالت کنی همان، ج ۷۴، ص ۸.

^۴ - خیانت به کسی که تسلیم شده، یا با تو مشورت کرده از دردناک‌ترین امور، و بزرگترین زشتی‌ها و موجب عذاب دوزخ است غررالحکم.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يُمَخِّصْهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَهُ اللَّهُ لَبَّهُ.^۱

تفسیر آیه شریفه

شکست قریش در جنگ بدر که با کشته شدن هفتاد نفر و اسیر شدن همین عده از آنها همراه بود، ضربه‌ای هولناک بر آنها وارد ساخت.

آنان که غوغایی جزء فتح در سر نداشتند، وقتی به این شکست سخت دچار شدند و به مکه بازگشتند، عزاداری را تحریم کردند و گریه بر کشتگان را ممنوع شمردند، همبستری با زنان را جایز ندانستند، تا مبادا آتش خشمشان نسبت به مسلمین فروکش کند و یک صدا فریاد انتقام سردادند و حدود یک سال بعد با پنج هزار نیروی رزمی سواره و پیاده به همراه بت‌ها و زنانشان و به فرماندهی ابوسفیان به قصد مدینه از مکه خارج گشتند.

پیامبر خدا با نامه عمویش عباس از حرکت قریش مطلع شد. آن حضرت پس از دریافت اخبار دقیق از کم و کیف سربازان دشمن، جلسه‌ای با مسلمانان تشکیل داد و مسئله را مطرح نمود و به شور نشست.

عده‌ای چون «عبدالله بن ابی» گفتند: در داخل شهر با قریش روبرو شویم، بهتر است. هر خانه‌ای سنگری است، کوچه‌های تنگ، ما را یاری می‌کند و حتی مردان ضعیف و زنان نیز می‌توانند ما را یاری دهند.

برخی چون «سعد بن معاذ» حماسه‌سرایایی کردند و ماندن در شهر را مطابق شأن خود نپنداشتند و جنگ را در بیرون مدینه پیشنهاد کردند. طبیعی است که این عده به واسطه روحیه حماسی و شهادت‌طلبی فزونی گرفتند، و گروه اول را در اقلیت قرار دادند.

پیامبر خدا ﷺ با اینکه با گروه اول موافق بود ولی به خاطر احترام به مشورت و رأی اکثریت، نظر گروه دوم را به عنوان نظر نهایی اعلام نمود. سپاه اسلام آماده حرکت شد و در احد موضع گرفت.

^۱ - کسی که برادر مؤمنش با وی مشورت کند و او وی را به درستی نصیحت نکند، خداوند خردش را از او بگیرد بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه تیرانداز مأمور نمود تا شکاف کوه را پاسداری کنند و به هیچ وجه موقعیت خود را رها نسازند، تا مبادا دشمن از پشت سر حمله کند.

سپاه قریش فرا رسیدند، آنان با تشویق بت‌ها و هلهله زنان و وعده‌های آنها وارد کارزار گشتند و مسلمین صدای الله‌اکبر بلند نمودند.

در همان لحظات آغازین، آثار پیروزی مسلمانان ظاهر شد، و قریش پا به فرار گذاشتند. پاسداران دره چون فتح را قطعی دیدند، به طمع غنائم از دره پایین آمدند و دستور فرمانده خود را نادیده گرفتند، به طوری که جز ده نفر در کنار فرمانده کسی باقی نماند.

قریش شکست خورده کوه را دور زدند و چون دره را خلوت دیدند عبدالله و یارانش را شهید و مسلمانان دیگر که مغرور از پیروزی شده بودند، از هر سو مورد تاخت و تاز قرار دادند.

عده‌ای شهید شدند، حمزه سیدالشهدا، بر خاک غلطید. فریاد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کشته شده بلند گشت و جز تعداد اندکی از مسلمین که از حضرت دفاع می‌کردند، بقیه پا به فرار نهادند.

هر چند مقداری از حادثه شکست احد با تعقیب کفار جبران شد، اما چنان سایه‌ای شوم بر مسلمین انداخت که آثار آن سال‌های سال باقی ماند.

به هر حال در پی شکست طرح مشورتی، زمزمه‌های مخالفت با مشورت شروع شد، مسلمانان می‌گفتند: اگر پیامبر نظر خود را اعمال می‌کرد، بهتر بود و لذا به شدت از مشورت بیزار گشتند و آن را جایز نمی‌دانستند.

آیه آغاز بحث، بعد از این واقعه نازل شد. در این آیه شریفه توهم عدم جواز مشورت بر طرف شده و خداوند، امر به مشورت را بیان می‌فرماید.

البته امر در این آیه که به دنبال چنین توهمی است،^۱ دلالت بر وجوب مشورت ندارد و بلکه تنها جواز آن را مطرح می‌نماید.

در آیه ذیل نیز، مشورت به عنوان یکی از صفات مؤمنین و متوکلین به خداوند ذکر شده است.

^۱ - چنین امری در اصول فقه، امر عقیب توهم حذر نامیده می‌شود و جز به معنای کلی امر که همان جواز باشد دلالت ندارد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۱

در انتهای این مبحث لازم است یادآوری شود که مشورت در مبنای اعتقادی، مثلاً تعیین خلفا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نبوده، چه اینکه امام جامعه می‌بایست از سوی خداوند و فرستاده او معین گردد و هدایت جامعه نباید تابع مطامع اشخاص شود.

^۱ - (سوره شوری، آیه ۳۸) کسانی که دعوت پروردگارش را اجابت کرده و نماز بیای می‌دارند و در کارها با خودشان مشورت می‌کنند و آنچه را که به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌نمایند.

سؤال

... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.^۱

غیر از خداوند متعال که علم وصف ذاتی اوست، هیچ‌کدام از مخلوقین، علم به تمام اشیاء را ندارند، حتی وجود مقدس معصومین علیهم‌السلام به صورتی هستند که اگر از خدای عزّ و جل علم به چیزی را بخواهند، دریافت خواهند کرد و خدای به آنها اعطاء خواهد نمود. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ.^۲

بر این اساس و با توجه به اهمیتی که علم و دانش در اسلام دارد و ماندن بر جهل و نادانی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است، لازم است هر کس مجهولات خود را برطرف نماید. یکی از راه‌های برطرف شدن مجهولات و رفع شکوک و ابهامات، سؤال است و لذا دین مبین اسلام به سؤال نیز به عنوان مقدمه علم، اهمیت به سزایی داده است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال را کلید گنجینه علم معرفی نموده است.

الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمِفْتَاحُهَا السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ، فَإِنَّهُ يُوجِرُ فِيهِ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْ

^۱ - (سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷) اگر نمی‌دانید از اهل ذکر (آگاهان) بپرسید.

^۲ - اگر امام علی‌السلام بخواهد چیزی را بداند خداوند به وی تعلیم می‌دهد **اصول کافی**، ج ۱، ص ۲۵۷.

الْمُعَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ^۱

حضرت امیر علیه السلام نیز سؤال را کلید قلبها معرفی نموده است.

الْقُلُوبُ أَفْئَالٌ وَ مَفَاتِحُهَا السُّؤَالُ^۲

و در روایت ذیل به پرسش از واجبات دینی امر می نماید.

سَلْ عَمَّا لَا بُدَّ لَكَ مِنْ عَمَلِهِ وَلَا تُعْذِرْ فِي جَهْلِهِ^۳

اینک پس از ذکر نکاتی در خصوص اهمیت سؤال، به بررسی بیشتر موضوع می پردازیم.

انگیزه سؤال

سؤال به معنای طلب و درخواست است و نوعی کرنش را نسبت به شأن و مقام مسئول دربر دارد و لذا بایستی به انگیزه و علتی صورت پذیرد. در این قسمت از بحث، چند انگیزه از انگیزهها و عوامل سؤال مطرح می شود.

۱ - خودنمایی

گاهی عامل سؤال، خودنمایی است و شخص می خواهد به وسیله سؤال خود را معرفی کند. گاهی انسان سؤال را برتر از علم مسؤل یا حاضران در جلسه مطرح می نماید تا دیگران به علم او پی برند، چنین سؤالی، به دور از آثار علمی بوده و حکایت از باطن غیر سالم سائل می نماید. اینگونه پرسشها اگر مضر نباشند هرگز نافع نیستند.

قال رسول الله ﷺ: أَكْثَرُ النَّاسِ ذُنُوباً يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَكْثَرُهُمْ كَلَاماً فِيمَا لَا يُغْنِيهِ^۴

^۱ - علم را گنجیههایی است و کلید آن سؤال می باشد، سپس بپرسید خداوند شما را رحمت کند که در پرسش، چهار کس مأجور است و آنها عبارتند از: سؤال کننده، سؤال شوند، شنونده، کسی که آنها را دوست دارد (کنز العمال، ۲۸۶۶۲؛ با اختلاف اندک در بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۴۴).

^۲ - دلها قفلهایی هستند که کلید آنها سؤال است غرر الحکم.

^۳ - هر آنچه بجا آوردن آن بر تو لازم است و با نداشتن آن عذرت پذیرفته نیست، پرسش نما همان.

^۴ - بیشتر گناهان انسان در روز قیامت به واسطه سخنان زیاد آنهاست که به آنها نفعی نرساند کنز العمال، ۸۲۹۳.

۲ - تحقیر دیگران

گاهی انگیزه سؤال سائل تحقیر دیگران است. سائل می‌خواهد با سؤال خود، جهل و نادانی دیگران را ثابت کند، چنین سؤالی از هدفی شوم ناشی شده است.

۳ - ایجاد وسوسه و دودلی

گاهی عامل سؤال و هدف از آن ایجاد تردید و دودلی است. قرآن کریم، سؤال معاندین از قیامت را از این سنخ سؤالات می‌داند. کفار با اینکه می‌دانستند و می‌دانند باید برنامه‌ای برای محاسبات باشد و وقوع قیامت حتمی است، می‌پرسند:

يَسْئَلُ آيَانَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ^۱

معاد از اصول اعتقادی اسلام و در کنار مبدأ و توحید، محور اساسی همه شرایع الهی است. و لهذا هرگونه پرسشی در این زمینه از سوی خلاق می‌بایست مطرح گردد و صاحبان علم و اندیشه موظفند جواب استدلالی و برهانی دهند. ولی طرح سؤالهای اعتقادی در مجامعی که کسی یارای پاسخگویی نیست و به قصد ایجاد شبهه و تردید در اذهان مطرح می‌شود، چیزی جز توطئه دشمنان دین نمی‌باشد.

۴ - جاسوسی

قرآن کریم گاهی عامل سؤال را، حفظ جان و یا کمک به دشمن معرفی نموده است. قرآن در تصویر چهره منافقین در جنگ احزاب می‌فرماید: آنها از شدت ترس از جنگ، چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخد... اینان به صورتی هستند که اگر لشکر دشمن برگردد به میان اعراب بادیه می‌روند و دائماً از شما خبر می‌گیرند تا مبادا دشمن به آنها نزدیک شود.

... يَوَدُّوْا لَوْ اَنْهَمْ بَادُوْنَ فِي الْاَعْرَابِ يَسْتَلُوْنَ عَنْ اَنْبَاِكُمْ...^۲

^۱ - (سوره قیامت، آیه ۶) می‌پرسد، قیامت چه زمانی خواهد بود؟

^۲ - (سوره احزاب، آیه ۲۰) آنها چنان وحشت زده‌اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکر دشمن، باز هم خیال می‌کنند نرفته‌اند، و اگر بار دیگر احزاب برگردند، دوست دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه مخفی شده و از شما خبر بگیرند.

۵ - لجاجت

گاهی انگیزه سؤال لجاجت است. سائل تنها برای اطفاء لجاجت خود سؤال می‌کند و غرضی غیر از این ندارد. همچون بنی اسرائیل که با مشکلی برخورد کردند و وقتی که دستور ذبح گاو رسید، این قدر با پیامبرشان از در لجاجت وارد شدند و پی در پی سؤالات بی‌ربط نمودند تا دایره را بر خود بسیار ضیق کردند.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در همین خصوص فرموده است.

أَنَّهُمْ أَمَرُوا بِأَذْنِي بَقْرَةٍ وَ لَكِنَّهُمْ لَمَّا شَدَّوْا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ، شَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.^۱

قرآن کریم دستور می‌دهد که از چیزی که جواب آن ناراحت کننده است، نپرسید و با پرسش بیجا، تکلیف را خود دشوار نسازید..

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ...^۲

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا... وَ عَفَا عَنْ أَشْيَاءٍ رَحْمَةً مِنْهُ لَكُمْ مِنْ غَيْرِ نَسْيَانٍ فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا.^۳

تفسیر مجمع‌البیان در ذیل آیه‌ای که گذشت، به نقل روایتی می‌پردازد و می‌نویسد:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، از وجوب حج سخن فرمودند، «عکاشه بن محسن» و یا «سراقه بن مالک» برخاست و گفت: آیا همه ساله واجب است؟ پیامبر اعتنایی نفرمود، وی دوباره تکرار کرد، باز اعتنایی نشد، تا اینکه برای بار سوم سؤال خود را تکرار نمود، آنگاه پیامبر فرمودند:

وَيَحْكُ، وَ مَا يُؤْمِنُكَ أَنْ أَقُولَ نَعَمْ، وَ اللَّهُ لَوْ قُلْتُ نَعَمْ، لَوَجَبَتْ، وَ لَوْ وَجَبَتْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَ لَوْ تَرَكْتُمْ لَكَفَرْتُمْ.

فَأَتْرُكُونِي مَا تَرَكْتُمْ، وَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سْؤَالِهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ عَلَيَّ أَنْبِيَائِهِمْ

^۱ - آنان به کمترین گاوای مأمور بودند، ولی وقتی بر خودشان شدت گرفتند، خداوند نیز بر آنها سخت گرفت تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۹

^۲ - (سوره مائده، آیه ۱۰۱) ای مؤمنین، از چیزهایی که اگر جوابشان را بشنوید ناراحت می‌شوید، سؤال نکنید.

^۳ - خداوند حدودی را برای شما مشخص فرموده، از آن تجاوز نکنید، و از چیزهایی به مقتضای رحمتش عفو فرموده، بدون اینکه فراموش کرده باشد، پس خود را به زحمت نیندازید کنز العمال، ۹۸۰.

فَإِذَا أَمَرْتُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَإِذَا نَهَيْتُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ.^۱

۶ - تعلیم

تنها انگیزه مثبت سؤال، یادگیری است، و سؤال باید منحصرأً برای فراگیری مطالب جدید یا تکمیل نواقص و یا رفع شکوک و ابهامات صورت پذیرد. حضرت امیر علیه السلام در پاسخ کسی که مسئله‌ای پیچیده را پرسید، فرمودند:

سَلُّ تَفْقَهُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعَنَّتَا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنَّتِ.^۲

مسئول

بعد از بیان مطالبی پیرامون انگیزه‌های سؤال، حال جای بحث از این موضوع است که سؤال نزد چه کسی مطرح شود؟ و مجهولات را از چه کسی باید پرسید؟

پاسخ این سؤال را می‌توانیم در تفسیر آیه‌ای که در ابتدای بحث گذشت بیابیم.

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.^۳

آیه شریفه، اشاره به اصل عقلایی لزوم رجوع جاهل به عالم دارد و این اصل، قاعده‌ای عقلی بوده و شرع، آن را می‌پسندد. بنابراین در هر موضوعی، جاهل بایستی از عالم به آن موضوع سؤال کند.

اهل کتاب در تحقیق پیرامون حقانیت اسلام به علماء کبار و برجسته خود رجوع کنند، مسلمین می‌بایست بهترین قوانین را از قرآن اخذ نموده و بهترین اسلوب زندگانی را

^۱ - وای بر تو، چه چیزی تو را مصون داشته از اینکه بگویم «بلی» به خدا سوگند اگر بگویم بلی واجب می‌شود و اگر واجب شود توان آن را نداشته، و به جا نمی‌آورد و کافر می‌شود. آنچه را که نگفتم، مرا رها کنید و از آن نپرسید. همانا اقوام گذشته به خاطر کثرت سؤالشان و اختلافشان با پیامبرانشان هلاک شدند، هرگاه به چیزی شما را دستور دادم، به قدر توان بیاورید، و اگر نهی کردم از آن اجتناب کنید تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۰.

^۲ - برای کسب علم، پرسش نما و نه برای بهانه‌جویی و ایجاد درد سر، که همانا نادانی که در پی یادگیری باشد، شبیه عالم است ولی عالمی که در پی خلاف‌گویی باشد چون جاهل بهانه جو است نهج البلاغه، حکمت ۳۱۲ به ترتیب فیض الاسلام و ۳۲۰ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - آدرس و ترجمه آیه گذشت.

بایستی از معصومین علیهم السلام جویا شوند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه، اشاره به خود کردند و فرمودند:

نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ^۱

در مورد مسائل روزمره نیز همین مسئله باید رعایت شود. برای مثال، نیازهای کشاورزی و صنعتی را باید از یک مهندس خبره در همان فن پرسش نمود و مسائل طبابت را از پزشک ماهر و با تجربه، مسائل فقهی را از فقیه اعلم و... لذا پرسیدن مثلاً حکم غنا و موسیقی و حدود و ثغور آن از کسی که با مفاهیم فقهی نامأنوس است همانند پرسش از امراض بدن از خباز و خیط است.

شیوه سؤال

شیوه طرح سؤال از اهمیت والایی برخوردار است. کیفیت طرح، زبان طرح، زمان و مکان طرح و... اینها همه در جواب صحیح دخیل هستند.

اولاً: سؤال بایستی نیک بیان شود که بیان نیک سؤال، نصف علم شمرده شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ^۲**

ثانیاً: نرم و ملایم مطرح گردد و از خشونت پرهیز شود. قرآن کریم، صدا بلند کردن در محضر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را تحریم فرموده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ^۳

و نیز خداوند در بیان سفارشهای لقمان حکیم به فرزندش می فرماید:

وَ اقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ^۴

ثالثاً: سؤال می بایست کوتاه و مفید باشد و ایجاز بلاغی در سؤال رعایت شود.

^۱ - ما اهل ذکر هستیم تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰.

^۲ - نیکویی سؤال، نصف علم است - نصف دانستن، در نیکویی پرسش نهفته شده است **کنز العمال**، ۲۹۲۶۲.

^۳ - (سوره حجرات، آیه ۲) ای مؤمنین، صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید، آن گونه که برخی از شما با خود حرف می زنند، مبدا اعمال شما نابود شود در حالی که نمی دانید.

^۴ - (سوره لقمان، آیه ۱۹) در راه رفتن اعتدال نما و از صدای خود بگاه، که بدترین صداها صدای الاغ است.

قال علی علیه السلام: خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا يُمَلُّ وَلَا يَقِلُّ.^۱

رابعاً: سؤال بایستی چند پهلو نباشد، از شیء واحد بوده و محدوده آن معین باشد، به طوری که در یک کانال خاص قرار گرفته و راه بیان جواب‌های متناقض مسدود گردد.

جواب سؤال

همان طوری که در آغاز سخن هم بیان نمودیم، عالم مطلق خداوند عز و جلّ است.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.^۲

و البته کسی که از ناحیه او مأذون باشد، به اندازه اذن وی می‌تواند عالم به حقائق شود. به همین علت است که حضرت امیر علیه السلام می‌فرمود:

إِيَّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْتِي السَّمَاءَ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ.^۳

«ابن ابی الحدید معتزلی» می‌گوید: تمامی انسان‌های عالم اتفاق نظر دارند در اینکه، احدی از صحابه و علماء، سخنی مثل فرمایش حضرت امیر علیه السلام نداشته‌اند، و «ابن عبدالبر» در کتاب استیعاب خود به این مطلب تصریح نموده است.

أَجْمَعَ النَّاسُ كُلَّهُمْ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَا أَحَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ عَبْدِالْبَرِّ الْمُحَدَّثُ فِي كِتَابِ الْاِسْتِيعَابِ.

بنابراین اگر از کسی سؤال پرسیدند و جواب آن را ندانست، نبایستی توجیه کند، و یا مجهولات را تکرار نماید، و یا جواب ناپسندی دهد، بلکه بدون هیچگونه ابایی می‌بایست بگوید، جواب این سؤال را بلد نیستم.

قال علی علیه السلام: لَا يَسْتَحْيِي الْعَالِمُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا عِلْمَ لِي بِهِ.^۴

و باز در جای دیگر، این پاسخ را نصف علم می‌داند.

^۱ - بهترین سخن، سخنی است که شنونده را خسته نسازد و از گوینده نکاهد **غیرالحکم**.

^۲ - (سوره فاطر، آیه ۳۸) خداوند از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه و آنچه را که در درون دلهاست می‌داند.

^۳ - ای مردم، پیش از آنکه مرا نیابید، آنچه می‌خواهید بپرسید که من به راه‌های آسمان از طرق زمین آگاه‌ترم **نهج البلاغه**، خطبه ۲۳۱ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۸۹ به ترتیب صبحی صالح.

^۴ - اگر چیزی از عالم و دانشمند سؤال شد و جواب آن را نمی‌دانست، از گفتن نمی‌دانم حیا نکند **بحار الأنوار**، ج ۲، ص ۱۱۹.

قَوْلٌ لَا أَعْلَمُ، نِصْفُ الْعِلْمِ^۱

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله «نمی‌دانم» را جز علم شمرده است.

الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ، كِتَابٌ نَاطِقٌ وَ سُنَّةٌ مَا ضَبِيَّةٌ وَ لَا أَدْرِي^۲

ناگفته نماند بیان این جمله «خدا داناتر است = الله اعلم» در پاسخ پرسشی که انسان جواب آن را نمی‌داند، برای علما و دانشمندان جایز و برای غیر آنها مجاز نیست، چون معنای این عبارت این است که من دانا هستم و خدا داناتر است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ أَعْلَمُ، وَ لَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ^۳.

«فلاماریون» می‌گوید: جهل ما چنان است که من می‌توانم ده سال از مجهولاتی سؤال کنم که همه بی جواب باشند.

گویند پیرزنی از شیخی بر منبر، مسئله‌ای پرسید. شیخ گفت: ندانم. پیرهزن گفت: پس چرا سه پله بالاتر نشسته‌ای؟ شیخ جواب داد: سه طبقه را به قدر علمم ساخته‌اند، اگر به اندازه جهلم می‌خواستند پله بسازند، بایستی سر به تریا می‌کشید!

شیرینی لا ادری

علماء وارسته در مورد سؤالی که از آن آگاه نبودند یا در لحظه سؤال، حضور ذهن نداشتند، و یا دچار شک و شبهه می‌شدند، به سادگی می‌گفتند: نمی‌دانم.

بعد از ارتحال صاحب الجواهر «آیت‌الله محمد حسن نجفی قدس سره» جمعی به «شیخ مرتضی قدس سره» گفتند: شما واجد مرجعیت هستید، رساله بدهید تا مردم از شما تقلید کنند. آن جناب فرمودند: کسی از من قوی تر هم وجود دارد، وی در مباحثه از من قوی تر بود. گفتند: کیست؟ فرمود: سید العلماء بابلی. به خدمت او رسیدند و از وی استمداد

^۱ - اینکه بگویی نمی‌دانم، نصف علم است غرر الحکم.

^۲ - علم سه چیزاند: ۱ - کتاب ناطق قرآن، ۲ - سنت جاری (قول نقل و تقریر پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و البتة ائمه معصومین علیهم‌السلام)، ۳ - نمی‌دانم (کنز العمال، ۲۸۶۶۰).

^۳ - عالم می‌تواند در پاسخ مسئله‌ای که نمی‌داند، بگوید خدا داناتر است، ولی جاهل، نمی‌تواند در پاسخ آن چه را که نمی‌داند همان را بر زبان آورد بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۷۷.

رساله نمودند، فرمود: چه کسی شما را به اینجا دلالت کرده؟ مردم گفتند: شیخ مرتضی، فرمودند: به شیخ بگویید من دیگر آن سیدالعلماء گذشته نیستم، او مرده است، من مدت‌ها است که به مسائل روز مردم می‌پردازم و گاهی در طول یک هفته وقت خواندن صفحه‌ای از کتاب را ندارم. فاصله من و تو این قدر نبود که با این وصف باز هم من اعلم باشم.

شیخ انصاری قدس سره وقتی مورد سؤال قرار می‌گرفت و جواب را نمی‌دانست بلند می‌گفت: ندانم ندانم ندانم. شهید مطهری قدس سره می‌گوید: روزی در یکی از خیابان‌های نجف از عرض خیابان رد می‌شدم، یکی سر رسید و پرسید: غسل جنابت مربوط به تن است یا جان. گفتم: نیت می‌خواهد مربوط به جان و چون شستشو لازم است مربوط به تن، همین منظور توست. گفتم: نه جواب درست بده. گفتم: نمی‌دانم چه منظوری داری. گفتم: اگر نمی‌دانی پس چرا این عمامه را سرگذاشتی.

حجاب

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.^۱

حجب به معنای منع و ستر آمده است و حجاب چیزی است که مانع دیدن بیننده شود. این لغت در موارد مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرد و البته با هر قیدی از قیود استعمال گردد، برطبق معنای همان قید، مطلبی را افاده می‌نماید، به سه نمونه از موارد مختلف استعمال حجاب توجه کنید.

۱ - حجاب خودبینی

شیطان همیشه تمایلات انسان را به او یادآور می‌شود و او را به این وسیله از ترقی باز می‌دارد.

قال علی علیه السلام: الْأَعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْأُرْدِيَادِ.^۲

عجب، پوششی بر نواقص انسان می‌اندازد تا روح انسانی از آنها غافل شده و چه بسا نقیصه‌های روانی یعنی گناهان را وصف کمال بشمارد و چون شرط اصلاح، علم به فساد

^۱ - (سوره احزاب، آیه ۵۹) ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو، روسری‌های بلند بر خود افکنند، این کار برای تمیز دادن آنها و اینکه مورد آزار قرار نگیرند بهتر است، خداوند همواره غفور و رحیم است.

^۲ - عجب، مانع زیاد شدن می‌شود (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۹۱).

و آگاهی نسبت به نواقص است، آن عیوب هرگز اصلاح نمی‌شوند.

قال علی علیه السلام: مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْمَعَايِبُ.^۱

۲ - حجاب آراء فاسده

گاهی انسان به چیزی علاقه‌مند می‌شود و بدان عشق می‌ورزد بطوریکه محبتش از حال اعتدال خارج می‌گردد. چنین عشق و محبتی، حجابی در مقابل دل انسان قرار می‌دهد که چشم دلش نبیند و گوش آن نشنود.

قال علی علیه السلام: مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَغْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ.^۲

۳ - حجاب معاصی

گناه نیز حجاب دل است. هرگناهی پوششی بر دل می‌گذارد و چشم و گوش دل را از کار می‌اندازد، اگر این گناه با آب توبه شستشو داده شد، حجاب برداشته می‌شود و الا استقامت انسانی که دلش در حجاب واقع شده، در مقابل خواسته‌های شیطانی کاسته شده و شرایط تحقق معاصی بعدی آسان‌تر می‌گردد. و به آن حد می‌رسد که:

... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.^۳

حجاب و پوشش

اما حجاب در اصطلاح به معنای ستر و پوشش اندام زن از دید و نظر نامحرم است. خداوند در مرد و زن، میل و رغبت به جنس مخالف را آفریده است تا با ارضاء به شیوه‌ای

^۱ - کسی که از خود راضی باشد، عیوبش آشکار می‌گردد غررالحکم.

^۲ - هر کسی به چیزی عشق ورزد، همان چیز چشم او را کور و قلبش را بیمار می‌نماید، وی با چشم معیوب می‌نگرد و با گوشی غیر شنوا می‌شنود نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۰۹ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) آنها دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان همچون چهارپایانند، بلکه آنها گمراه‌ترند. آنان همان غافلاتند.

که او خود بیان فرموده، نسل بشر منقرض نگردد. بدیهی است برای اینکه این میل در حد اعتدال قرار گیرد، حدود و ثغور آن معین شده تا هم اثر مثبت ذکر شده را داشته باشد و هم از عوارض منفی مصون بماند. یکی از این آداب و شرایط، پوشش بدن زن از نامحرم است، چنین حجابی موجب می‌شود که عفت زن محفوظ بماند و از کید شیاطین و سوسه‌گر، صدمه نبیند.

حجاب وقار است

پیشانی، پا و دست انسان حجاب ندارند، اینها از اجزاء خشن بدن محسوب می‌شوند اما اجزاء لطیف بدن، چون مغز، قلب، چشم، در یک یا چندین حجاب واقع شده تا از گزند عوارض محیطی در امان بمانند. زن نیز موجودی ارزشمند و لطیف است و بر همین اساس باید در حجاب بماند تا به دور از دستبرد کینه‌توزان بیگانه، به زندگی پرثمر خویش ادامه دهد، زندگی و حیاتی که بقاء آینده را عهده‌دار است. به یاد داشته باشید، هیچ‌گاه بر یک وسیله حمل شن و سنگ چادر نمی‌نهند، چادر خاص وسیله نقلیه مدرن است، چه اینکه دومی مورد هوس دزدان و سارقان است نه اولی.

تکه‌های آهن پاره در گوشه حیاط خانه یا انباری جای گرفته‌اند، هر وقت به کار آیند، از آنها استفاده لازم برده می‌شود و آنگاه که مورد استفاده نبودند در همان محل رها می‌گردند. اما یک گوشواره یا انگشتری از جنس طلا، در جعبه مناسب با روپوشی از پنبه و مخمل و در صندوق مناسب قرار داده می‌شود، چرا که این ارزش دارد، زینت است، بهای سنگین در برابرش پرداخت شده، اما اولی نه، ابزار است، وقتی نیاز را برطرف کرد، به گوشه‌ای پرت می‌شود.

به این مثال توجه کنید:

ماه شب چهارده، در روز هم دیده می‌شود، اما آن درخشندگی و جذآبیت را ندارد. ولی آنگاه که شب پرده سیاه خود را می‌کشد، همان قرص در حجاب شب می‌درخشد و

خلاق را شیفته خود می‌سازد.

سر آن سرسبزی بستان شود
پرورش کی یافتندی، زیرکان

دانه چون اندر زمین پنهان شود
زر و نقره گر نبودندی نهران

منشاء بی‌حجابی

علت‌های مختلفی را می‌توان برای بی‌حجابی و ترویج آن در جوامع کنونی جستجو نمود، که قبل از بیان برخی عوامل به آغاز پیدایش بی‌حجابی در ایران می‌پردازیم.

رضا شاه پهلوی سفری به ترکیه داشت. این مسافرت آثار مخربی بر جامعه اسلامی ایران گذاشت. او بعد از بازگشت از ترکیه در صدد اجرای برنامه‌هایی طبق برنامه‌های کمال‌پاشا در ترکیه شد و لذا در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ کشف حجاب را اعلام نمود.

پس از این اعلامیه، پوشیدن چادر ممنوع شد و مأمورین دولت در کوچه‌ها و خیابان‌ها چادرها را از سر زنان بیرون می‌کشیدند. این قانون هر چند با عکس‌العمل شدید مؤمنین و متدینین روبرو گشت، ولی وسوسه‌های ابلیس در ظرفهای مستعد فرنگ مآب، به سرعت تأثیر نمود و فرهنگ برهنگی در تمام کشور و مخصوصاً شهرهای بزرگ رواج پیدا کرد.

رضا شاه به دو شهر مذهبی قم و مشهد هم رحم ننمود. وی همسر و مادر بی‌پوشش خود را به قم فرستاد و مسجد گوهرشاد را در پی سخنرانی شیخ بهلول در نقد لباس متحدالشکل و اجباری، ممنوعیت لباس روحانیت و کشف حجاب، به توپ بست.

فرزند وی سیاست خشن پدر را از راه ورود فرهنگ مبتذل در سطح وسیعی و از طریق رادیو و تلویزیون، جراید، سینماها، برپاساختن کازینوها و کاباره‌ها ترویج داد و دیری نپایید که تمام نقاط کشور را متأثر آثار شوم خود نمود. تنگاتنگ شدن ارتباطات، مسافرت‌های خارج از کشور و افزایش مراوده‌ها، ورود بیگانگان به کشور به بهانه‌های مختلف از جمله رویت آثار باستانی مزید بر علت گشت.

البته علل دیگری را می‌توان برای شیوع بی‌حجابی در ایران جستجو نمود که برخی از آنها را بررسی اجمالی می‌نمائیم.

استعمار

سالیان دراز، دولت‌های زورمدار بر مردم کشورهای فقیر سیطره داشتند. آنها با زور و قلدری به این کشورها می‌تاختند و حاکمین مورد نظر خودشان را بر آنها قرار می‌دادند و ثروت‌های آنها را چون زالو می‌مکیدند. مدت‌ها از این شیوه استعماری گذشت تا اینکه ملتها یکی پس از دیگری بیدار شدند و در مقابل متجاوزین ایستادند و آنها را از ممالک خود اخراج نمودند. استعمارگران چاره را در این دیدند که برای استثمار ملتها، شیوه خود را عوض کنند، آنها از طریق ترویج فرهنگ برهنگی، عناصر اساسی ملتها یعنی جوانان را هدف تیرهای زهرآگین خود قرار دادند و با ترویج فساد و فحشاء برای بار دیگر آنها را از ثروت‌هایشان غافل نمودند.

کشور اسپانیا که آن روز اندلس نامیده می‌شد، در سال ۷۱۱ میلادی توسط مسلمین فتح شد. حدود هشتصد سال اسلام بر آن حکومت می‌کرد که هنوز هم آثار اسلامی و بناها و معماری اسلامی در جای جای آن به چشم می‌خورد.

بارها مسیحیان بر این کشور تاختند، اما مسلمانان مقاومت نمودند و آنها را وادار به هزیمت می‌کردند و شکست می‌دادند.

تا اینکه دخترکان بی‌پوشش اروپایی را روانه اسپانیا نمودند، جوانان چشم طمع دوختند و در نهایت مرتکب فحشا شده و این معصیت چنان سریع رواج یافت که دامن سردمداران را هم آلوده ساخت و آنگاه که درخت از داخل تهی شد، یک حمله نظامی در سال ۱۴۹۲ میلادی مسلمین را از پای درآورد، صد هزار نفر کشته شدند، و بقیه تسلیم گشتند و زندگی نکبت‌باری را در تحت حکومت مسیحیت آغاز نمودند، اینان نیز یا به تدریج کشته می‌شدند و یا به دین مسیحیت می‌گرویدند. پس از مدتی مسیحیان به آنها نیز رحم ننمودند و دین آنها را تقیه حساب کرده و همه را از دم تیغ گذرانده یا به مهاجرت وادار نمودند و از آن تاریخ تا کنون اثری از حکومت اسلامی در اندلس نیست.^۱

به شیوه نابودی اسلام در اندلس به نقل از کتاب تمدن اسلام و عرب توجه کنید:
«گوستاولوبون» فرانسوی می‌نویسد: در سال ۱۴۹۲ که «فردیناند» (رهبر نظامی

^۱ - تمدن اسلام و عرب، ص ۳۳۵ به بعد.

مسیحیان) اسپانیا را از اعراب گرفت، در ابتداء به اعراب در زبان و مذهب آزادی داد ولی در سال ۱۴۹۹ پیمانی را که در این باره با مسلمانان بسته بود شکست و شروع به تعدی و آزار آنها نمود و بالاخره منجر به ریشه کم کردن آنها شد، مسیحیان، نخست مسلمانان را وادار به قبول کردن دین مسیح کردند، سپس محکمه‌های تفتیشی تشکیل دادند و به بهانه اینکه اینها واقعاً به دین مسیح در نیامده‌اند، دستور سوزاندن این مسیحیان تازه وارد را دادند، و البته این کار به تدریج صورت می‌گرفت، زیرا نمی‌توانستند چندین میلیون عرب و مسلمان را به یکباره بسوزانند. از این رو کشیش بزرگ طلیطله (یکی از شهرهای اسپانیا) که در ضمن رئیس محکمه‌های تفتیش نیز بود، دستور داد تمام عربهایی که دین مسیح را نپذیرفته‌اند از پیر و جوان و زن و مرد و کوچک و بزرگ همه را گردن بزنند.

راهب دومینکی «بلیدا» به این هم اکتفا نکرد و دستور داد هر چه عرب هست حتی آنهایی که مسیحی شده‌اند گردن بزنند، زیرا او می‌گفت: محال است اعرابی که مسیحی شده‌اند از روی حقیقت و صداقت به این دین گرویده باشند، پس بهتر است همه را بکشیم تا خدا در عالم آخرت میان آنها حکومت کند و هر کدام را که به راستی به دین نصرانیت در نیامده‌اند داخل جهنم کند. اگر چه این رأی را جامعه کشیشان پسندیدند ولی دولت اسپانیا مصلحت ندید آن را انجام دهد، زیرا از مقاومت اعراب و مسلمانان اندیشناک بودند، ولی در عوض دولت در سال ۱۶۱۰ میلادی دستور داد تمام مسلمانان از اسپانیا بیرون روند و مهاجرت کنند.

مسلمانان که با این دستور ناچار به جلای وطن گشتند، در سر راه که می‌خواستند از اسپانیا مهاجرت کنند بیشترشان به دست مسیحیان کشته شدند، بلیدا راهب مزبور در اینجا نتوانسته است خوشحالی خود را مکتوم دارد، و با نهایت مسرتی که از نوشته‌اش ظاهر می‌شود، نوشته است: سه چهارم این مهاجرین در اثنای مهاجرت کشته شدند. و او همان کسی است که از یک کاروان یک صد و چهل هزار نفری از مهاجرین مسلمان سر راه آفریقا یک صد هزار نفرشان را به قتل رساند.

در نتیجه به فاصله چند ماه زیاده از یک میلیون مسلمان از اسپانیا بیرون رفتند، و

چنانچه بسیاری از دانشمندان تاریخ‌نویس مانند «سدیلو» گفته‌اند: از زمانی که فردیناند اسپانیا را فتح کرد تا آخرین مهاجرت مسلمانان، سه میلیون نفر از نفوس اسپانیا کاسته شد و قتل‌عام «سان بارتلمی» در برابر این کشتارهای دسته‌جمعی و بیرحمانه، افسانه کوچکی بیش نیست.

این بود سرنوشت یک ملت مسلمان که سال‌ها در سایه طرفداری از دین و آیین خود به بزرگترین قدرت‌ها رسیدند و عالی‌ترین نمونه‌های تمدن را از خود بیادگار گذاردند، ولی از آن ساعتی که گناه در میان آنها شایع شد و دست از احکام مقدس اسلام برداشتند و آنها را پشت سر انداختند، اسباب نابودیشان فراهم شد و دشمن بر آنها مسلط گردید و به فجیع‌ترین وضعی رهسپار دیار نابودی گشتند.^۱

همین شیوه، یعنی رواج فحشاء از سوی بلعم‌باغورا در میان لشکریان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام، دیده می‌شود.

وی مبلغ احکام حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام بود و در پیشگاه خداوند ارزشی والا داشته و مستجاب الدعوه نیز بود است. بعد از فریب خوردنش به وسیله مردم خود، و سلب مقام و عزتش در درگاه الهی، دستور داد دخترکان بزک شده را به سوی لشکر پیامبر خدا روان دارند، تا بدین‌وسیله سپاه او را در هم شکنند.

عدم غیرت

یکی از صفات محموده برای مردان، غیرت است و البته قبل از هر کسی وصف خداوند متعال می‌باشد.

قال الصادق علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ غَيُّورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُّورٍ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمُ الْفَوَاحِشِ ظَاهِرُهَا وَ بَاطِنُهَا.^۲

غیرت برای آدمی جزء ایمان شمرده می‌شود.

^۱ - همان.

^۲ - خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد، و اینکه ظاهر و باطن فحشا را حرام فرموده از غیرت اوست (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۸).

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ.^۱

و آنکه غیرت ندارد، قلبی مقلوبه داشته و حکمتی را در خود باقی نگذاشته است.

قال الصادق عليه السلام: إِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنكُوسُ الْقَلْبِ.^۲

غیرت چیست که آن قدر در اخبار و احادیث بدان اهمیت داده شده است؟

غیرت اصطلاحی به این معناست که مرد، خود به خود دارای حالتی باشد که اجازه ندهد ناموس وی ملعبه دست دیگران قرار گیرد، و آن کس که ناموس خود را برای چشم‌چرانی و لذت جنسی در اختیار غیر قرار می‌دهد، بی‌غیرت یا دیوث نامیده می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَلَا دَيْوُثٌ.^۳

با این بیان واضح شد که یکی از عوامل بی‌حجابی و بی‌عفتی، بی‌غیرتی مردان است. جوان غیور، مرد غیور، هیچ‌گاه نه به نوامیس کسی چشم می‌دوزد و نه نوامیس خود را عریان در منظر نامحرمین قرار می‌دهد، تا آنان چشم به همسر و خواهرشان بدوزند و بر این معصیت، قهقهه مستانه سر دهند. چنین برنامه‌ای برخلاف مقتضای عقل و خلاف مکتب آل‌البیت علیهم‌السلام است.

آمده است: شبی حضرت امیر علیه‌السلام و فرزندان آن حضرت، راهی زیارت قبر مطهر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شدند. در نزدیکی‌های مدفن مبارک، حضرت امیر سریع‌تر جلو رفتند، و شعله چراغ را خاموش نمودند، حسنین علیهم‌السلام از حکمت کار پدر پرسیدند؟ حضرت فرمود: تا چشم نامحرمی به خواهرتان نیفتد.

نیز یکی از همسایگان حضرت امیر علیه‌السلام می‌گوید: من که همسایه حضرت بودم، نفهمیدم دختری در خانه دارد، نه او را دیده‌ام و نه صدایش را شنیده‌ام.

^۱ - همانا غیرت جزء ایمان است من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۸۱.

^۲ - وقتی مرد غیرت نوزد، قلبی واژگون دارد وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۰۸.

^۳ - بوی بهشت از مسیر پانصد سال قابل استشمام است و آن را عاق پدر و مادر و نیز دیوث نمی‌بویند من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۸۱.

عدم توجه به مسائل زناشویی

یکی از عوامل مهم بی‌حجابی، توجه غیر صحیح یا بی‌توجهی به مسائل زناشویی و احکام و آداب آن است. زن و شوهر وقتی نتوانند، همدیگر را درک کنند و نیز ارزش خود را نفهمند، و از جزئیات زناشویی در تکامل روحانی خود استفاده نبرند و نیز هنگامی که لذت‌های جسمانی خویش را نادیده گیرند و ارضاء جنسی نشوند، به دیگران پناه می‌برند، و در کوچه و خیابان و یا شب نشینی‌ها به ارضا خود به وسیله چشم‌چرانی، و یا بگو و بخند با نامحرمان می‌پردازند. زنان نیز خود و زیورهایشان را که شوهرانشان به آنها بی‌علاقه شده‌اند، به دیگران نشان می‌دهند تا به وسیله چشمان دیگران، و ابراز محبت و عشق آنان و اهمیت دادن از سوی آنان، نقص محبت شوهران به خود را جبران نمایند.

آثار بی‌حجابی

الف - اثرات اجتماعی

برهنگی و بدتر از آن، بدحجابی که نوعی تمسخر به حجاب است، موجب تحریک احساس بینندگان می‌شود و هیجان روانی ایجاد می‌کند، همان چیزی که بنابه گفته روانشناسان، اعصاب را مختل می‌سازد و باعث انواع بیماری‌های جسمی و روحی می‌گردد. افزایش فحشاء، بالا رفتن آمار طلاق، عدم احساس امنیت، فروپاشی کانون خانواده و زدودن محبت در آن، ابتدال و سقوط ارزش زن، انحراف اخلاقی مرد و... از دیگر اثرات بی‌حجابی است و البته همه اینها در جوامع بی‌حجاب به شکل ملموس دیده می‌شود.

پرده زنه‌ار میفکن زرخ همچو قمرت
تا مبادا بزند دیده ناکس نظرت

برخی برای توجیه برهنگی می‌گویند: حجاب مانع ورود زن به عرصه اجتماع و فعالیت اجتماعی می‌گردد و پوششی که زن بر قامت خود می‌اندازد، موجب می‌شود که نتواند برخی کارها را به سادگی انجام دهد و... اما ناگفته پیداست که این توجیهاات واهی‌تر و سست‌تر از آن است که به آنها پرداخته شود. زیرا اولاً: چه بسیارند زنان عقیفه و

موجب‌های که در مشاغل اجتماعی مشغول فعالیت هستند و هیچگاه پوشش، مانع کار آنها نشده و اصلاً کار بی پوشش را نمی پذیرند.

ثانیاً: زن هر فعالیت اجتماعی را بپذیرد، اساسی ترین نقش وی در محیط خانواده است. همسر داری و تربیت فرزندان، وظیفه اصیل زن شمرده می شوند، وظایفی که هیچ کسی قادر به انجام آن نیست، به طوری که کوتاهی در همسر داری، محیط خانواده را خشک و بی روح نموده و قصور در تربیت فرزندان و سپردن آنها به کانون های تربیتی، قابل قیاس با تربیت کودک در دامن مادر نیست. طبیعی است پذیرفتن فعالیت اجتماعی از سوی زن بایستی جایگزین وظیفه اصیل او نشود و طبعاً بهادادن بیش از حد به فعالیت اقتصادی اجتماعی، وی را از وظیفه اساسی اش باز می دارد.

قالت فاطمة عليها السلام: ما من شيء خیر للمرأة من أن لا ترى رجلاً ولا يراها.^۱

ب - اثرات اخروی

روایات و احادیث در مورد آثار اخروی بی حجابی بسیار است و اینجا به بیان نمونه ای بسنده می کنیم.
قال رسول الله صلى الله عليه وآله: صنفان من أهل النار، قوم معهم سيئات كأذناب البقر يضربون بها الناس، ونساء كاسيات عاريات... مميلات مائلات رؤسهن كأسنمة البخت الحائلة لا يدخلن الجنة ولا يجدن ريحها.^۲
قال علي عليه السلام: يُظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَهُوَ شَرُّ الْأُزْمِنَةِ، نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ عَارِيَاتٍ، مُتَبَرِّجَاتٌ مِنَ الدِّينِ، دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ، مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ، مُسْتَحِيلَاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ.^۳

^۱ - چیزی بهتر از این برای زن نیست که مردی را نبیند و مردی او را نبیند مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۲.

^۲ - دو دسته از اهل آتش می باشند، گروهی که تازیانه ای چون دم گاو همراه دارند و خلاق را با آن می زنند و دسته دوم زنان برهنه اند زنانی که لباس رقیق و بدن نما می پوشند آنها که به گناه میل دارند، موی سر خود را چون کوهان شتر بلند نموده اند، آنها داخل بهشت نمی روند و بوی آن را احساس نمی کنند صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۸۰.

^۳ - در آخر الزمان و قریب به قیامت که بدترین زمانه است، زنانی بی پوشش و بی دین ظاهر می شوند، آنها در هر فتنه ای داخل و به گناه متمایل و به سوی لذات و تجملات سبقت گیر بوده و محرمات را بر خود حلال نموده اند، آنان در جهنم جاودان خواهند بود من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴۷.

در پایان مبحث، ضمن توجه مجدد به آیه ای که در ابتدای بحث گذشت به آیه ذیل نیز توجه کنید.
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...^۱

^۱ - سوره نور، آیه ۳۱ و به زنان با ایمان بگو چشمان خود را از نگاه نامحرم باز گیرند و دامن خویش را حفظ کنند و زینت‌های خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار ننمایند.

خصال مؤمن

قال الرضا عليه السلام: لا يكون مؤمن مؤمناً حتى يكون فيه ثلاث خصال، سنة من ربه و سنة من نبيه و سنة من وليه، فأما السنة من ربه فكتمان السرّه، و أما السنة من نبيه فمداراة الناس، و أما السنة من وليه فالصبر في البأساء و الضراء^۱.

در این روایت سه ویژگی از ویژگی‌های مؤمن، شمرده شده است. خصلت‌هایی که هر کدام از خصائل بارز خداوند تبارک و تعالی و پیامبر وی و نیز اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌باشند.

امام رضا علیه‌السلام در این خبر گرانسنگ، چه در مورد خداوند عزّ و جلّ و چه درباره پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام انگشت روی ویژگی‌های مهم و حاوی پیامی از دستورات اساسی آنان گذاشته است. اکنون با این مقدمه به بررسی حدیث می‌پردازیم.

سنت اول: کتمان سرّ

سنت اول، سنت خداوند تبارک و تعالی است و آن کتمان اسرار می‌باشد، خداوند متعال تمام گناهان خلائق را می‌بیند و بر همه آنها پوششی گذاشته است تا کسی به آنها پی نبرد.

^۱ - مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در وی باشد، خصلتی خدایی و خصلتی پیامبری و خصلتی امامی، خصلت خدایی کتمان اسرار است. خصلت پیامبری مدارا نمودن با مردم می‌باشد و خصلت امامی صبر در مصائب و سختی‌هاست عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹؛ ج ۷۸، ص ۳۳۴.

حضرت موسیٰ علی نبینا و آله و علیه‌السلام برای نماز استسقاء و طلب باران حرکت کرد، بعد از انجام مراسم عبادت و دعا و استغاثه به درگاه خداوند، به وی خطاب رسید که دعای تو به خاطر یک گنهکار در میان حاضرین اجابت نمی‌شود. معلوم است این مسئله چقدر بر پیامبر خدا و یاران صدیق وی گران تمام می‌شود. طبیعی است که عده‌ای سست ایمان، متزلزل می‌گردند و برخی که متأسفانه در هر زمانی یافت می‌شوند، منتظر چنین شکستی هستند تا با استهزاء و تمسخر نسبت به مؤمنین، باطن خبیث خود را آرامش دهند و سخنی چند برای مجالس شب‌نشینی خود بیابند.

حضرت عرضه داشت: آن کیست؟ آن شخص کیست تا بلکه به وسیله‌ای به وی اعلام نمایم و از مجلس خارجش کنند و هیبت دین خدا و وجهه اولیاء او لطمه نبیند. اما خداوند که خود را ستار عیوب می‌داند، قطعاً چنین افشاگری رسواکننده‌ای را انجام نخواهد داد. بلکه او می‌خواست این نکته به طور عمومی اعلام شود تا گنهکار خود بفهمد. وقتی این خطاب از سوی پیامبر به خلائق رسید، شخص فاسق به سرعت مرجع ضمیر را درک کرد. او خود به نفس خویشتن آگاه بود و اصولاً انسان، کاملاً خود را می‌شناسد هر چند به واسطه نوازش وجدانش، اعمال خود را توجیه کند و بهانه‌های واهی آورد.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ.^۱

مانده بود چه کند، بماند ممکن است وضع بدتر شود، بپاخیزد همه وی را خواهند شناخت، به یکباره از صمیم قلب روی به خدای آورد و با تمام وجود به خداوند پناهنده شد و از او آمرزش طلبید، و آن مبداء تمام فیض و آن قدرت لایتناهی که تنها هدفش هدایت مخلوقش می‌باشد، توبه او را پذیرفت و دعای پیامبرش را به اجابت رسانید.

چنانچه در برخی تفاسیر، ذیل آیه شریفه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...^۲

^۱ - (سوره قیامت، آیات ۱۴ و ۱۵) بلکه انسان خودش از وضع خود آگاهست، هر چند به ظاهر عذرهایی بیاورد.

^۲ - (سوره تحریم، آیه ۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید به سوی خداوند توبه‌ای چون نوح (توبه‌ای خالص) نمایند که پروردگارتان شما را ببخشد.

آمده است، نصح نام مردی است که به واسطه داشتن قیافه‌ای زنانه، در حمام عمومی زنان دلاکی می‌نمود، طبیعی است گناه چنین کسی تا به چه اندازه است. این گناه خاص لحظه‌ای از عمر نیست، بلکه گوشت و پوست و هر آنچه که دارد به خاطر ارتزاق از حرام، آلوده می‌شود.

روزی گوهری از جواهر بزرگ‌زاده‌ای در حمام گم شد، همه جا را جستجو کردند، هر چه در حمام بود زیر و رو نمودند، اما پیدا نشد، ناگزیر مجبور شدند تنها پوشش زنان را جستجو نمایند، نصح که خود را در یک قدمی رسوایی عظیم دید و چون از همه جا قطع امید کرده بود، از ته دل به خدا توجه نمود و از این گناه بزرگ به او پناه برد. حال آیا می‌شود و آیا شده است آن پناه بی‌پناهان کسی را از درگاه خویش براند، کلاً، هنوز از این اتصال و ارتباط چیزی نگذشته بود که جارچی صدا بلند کرد و اعلام پیداشدن گوهر نمود. نصح که از یک بدنامی هولناکی نجات پیدا کرده بود، این نعمت خداوندی را فراموش ننموده بی‌درنگ به رخت کن رفت، لباس خود را پوشیده و سر به بیابان گذارد و چنان بر دوش خود خاک حمل می‌کرد تا گوشت بدن از حرام به دست آمده‌اش آب گردد و جانی نو بیابد.

آری این صفت یعنی رازداری، سنت الهی است، سنتی که موجب شده است انسان‌های گرگ‌گونه و میش صفت را تحت یک عنوان و زیر یک سایه قرار دهد تا انس و عطوفت میان انسان‌ها از بین نرفته و به واسطه وجود اجسام یکسان، ارواح پوشیده شده و مخفی مانده بر دیگران همچنان در پس پرده باقی بماند. تا بلکه آدمی در فراز و نشیبها پی به خطای خود ببرد و به سوی حق برگردد و از سویی زندگی اجتماعی انسانها از هم پاشیده نشود.

بر همین اساس، بر هر مسلمان و مؤمنی لازم است که این ویژگی الهی را سرلوحه زندگی خود قرار دهد و این رنگ الهی را بپذیرد. راز کسی را فاش ننماید و محرم اسرار دیگران شود.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...^۱

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۳۸) رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی برتر.

سنت دوم: مدارا با مردم

سنت دوم، سنت پیامبری است و آن مدارا نمودن با مردم است. خار مغیلان خاری است کج و درشت، این خار در آغاز سبز است و پس از مدتی سیاه رنگ و یا سرخ تیره می‌شود و بین مکه و مدینه از آن فراوان است. می‌گویند وقتی به بدن فرو رود جای آن همانند جای زنبور ورم می‌کند، اهل مکه در مسیر راه پیامبر، این خارها را می‌نداختند تا پیامبر اذیت شود و بر سر او شکمبه گوسفند می‌ریختند تا بلکه از ادعای خویش دست بردارد. روزی پیامبر سراغ یک یهودی که وی را آزار می‌داد گرفت، گفتند: بیمار شده است. حضرت، و جمعی از اصحاب به عیادت او رهسپار شدند، زن یهودی پشت در آمد، وقتی پیامبر خود را معرفی کرد، زن متحیر و هراسان نزد شوهر رفت و گفت: پیامبر و مسلمان‌ها برای عیادت تو آمده‌اند. دنیا بر یهودی تیره و تار گشت، مانده بودند چه کنند، در باز نکنند، چنین عملی زشت و قبیح است و نزد آنان مرسوم نیست، و اگر باز کنند با این رسوایی چگونه پیامبر را ملاقات کنند. در این تحیر بودند که یهودی به زن گفت: دستاری بر صورت‌م انداز و در را باز کن. وقتی پیامبر وارد شد و سلام کرد، عرضه داشت: یا رسول‌الله، حرف نمی‌زنم مگر اینکه مسلمان شوم... .

این رفتار و اخلاق پیامبر بود که خداوند به وی مدال افتخار مرحمت فرمودند:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۱

سایر پیامبران الهی نیز به نوبه خود هیچگاه مدارا با خلائق را نادیده نگرفته‌اند، به عنوان مثال حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه‌السلام ۹۵۰ سال دین خدای را تبلیغ نمود، در حالی که بنابر آنچه در تاریخ آمده است، حدود ۷۰ نفر به وی ایمان آورده بودند و یا حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام با قومی چنان لجوج مدارا می‌کرد که در هر امری بهانه‌های پی در پی می‌آوردند، آنان پس از آنکه کرامات و معجزات مختلف را از پیامبر دیدند و از دست فرعون رها گشتند و فرعونیان را غرق در رود نیل مشاهده نمودند، درخواست بت نمودند تا

^۱ - سوره قلم، آیه ۴ تو اخلاق عظیمی داری.

مشغول ستایش شوند و... .

ولی این ویژگی در وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به شکل اکمل و اتم وجود داشت. امام رضا علیه السلام در این روایت، خصلت دوم مؤمن را مدارای با خلاق می‌داند. مؤمن نیز بایستی رنگ پیامبری داشته باشد و با خلاق و مخصوصاً زبردستان، اهل منزل، دوستان و نزدیکان، همکاران، با گذشت و رأفت و رحمت اسلامی رفتار نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله عاقل‌ترین مردم را مداراترین با آنها می‌داند و امام ششم علیه السلام مدارا با خلاق را ثلث عقل دانسته است.

أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَةً لِلنَّاسِ.^۱

مُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلُثُ الْعَقْلِ.^۲

گاه یک اخلاق خوش، جوانی هرزه را به دامن دین جذب می‌کند و از ورطه هلاکت نجات می‌دهد، و گاه یک اخلاق تند، جوانی را از مسیر قرآن و هدایت خارج نموده و از دین بیزار می‌نماید. البته نبایست ایمان وی چنان ضعیف باشد که حرفی مخالف با عقیده‌اش را نتواند تحمل کند، ولی به هر حال، انسانهای با تجربه در قبال وی وظیفه‌ای دیگر دارند، باید دقت کنند که موجبات گمراهی او فراهم نشود. در حالات میرزا علی قاضی قدس سره آمده است، روزی مشغول خرید کاهو بود و او کاهوهای زرد را جدا می‌کرد و در ترازو می‌گذاشت. طلبه‌ای متوجه شد و علت را جويا گشت. میرزا فرمود: برای ما خیلی فرق ندارد که کاهوی خشن و یا لطیف بخوریم ولی فروشنده بی‌بضاعت است و این نوعی کمک به اوست. کظم غیظ و فرونشاندن خشم تحت همین مقوله می‌گنجد و آن خود نوعی مدارا با انسان‌ها است. به این دو روایت در این زمینه توجه کنید.

قال الصادق علیه السلام: مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُمِضِيَهُ أَمْضَاهُ، أَمَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رِضًا.^۳

و نیز فرموده است:

^۱ - عاقل‌ترین مردم کسی است که بیشتر با خلاق مدارا کند بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۵۲.

^۲ - مدارا با مردم ثلث عقل است تحف العقول، ص ۴۲۷.

^۳ - هر که خشمی فرو خورد، با اینکه می‌توانسته آن را اعمال کند و قدرت انتقام داشته است، خداوند روز جزا دل او را از رضای خودش پر نماید اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، ح ۱۷۹۵.

مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزًّا وَ جَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

سنت سوم: صبر در مشکلات

سنت سوم، صبر در مقابل ناملايمات است. امام هشتم عليه السلام ویژگی عمیقی را به عنوان ویژگی ائمه اطهار عليه السلام بیان فرموده است، خصلتی که در تمامی لحظات زندگی ائمه طاهرين به چشم می خورد، خصلتی که شیعه را ماتم زده در مجالس عزا نموده و غم زده در مجالس ولادتها می کند به طوری که در ولادت علی عليه السلام و فرزندانش و نیز ام الائمه الطاهرين حضرت صدیقه طاهره عليه السلام و ام المصائب حضرت زینب عليه السلام اشک در چشمان مریدانشان حلقه می زند.

۲۴ سال و اندی خانه نشینی عدل و تحمل حکومت جهل و بیداد و ناعدالتی و در نهایت فساد اجتماعی و تراج دادن بیت المال مسلمین، چیزی سهل و آسان نیست.

حضرت امیر عليه السلام خود این مصیبت عظمی را چنین بیان می فرماید:

أَمَا وَللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ (ابن ابی قحافه) وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتَ عَنْهَا كِشْحًا وَ طَفَقْتُ أَرْتَسِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيئَةِ عَمِيَاءٍ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَجْحَى، فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا.^۲

صبر زهرا عليه السلام هم خود سخنی دراز دارد، زنی که چند روز از ارتحال پدرش نگذشت، بجای عرض تسلیت به وی، بر در خانه اش می ریزند و دری که پیامبر هنگام سفر، آخرین

^۱ - هیچ بنده ای خشم خود را فرو نخورد، مگر اینکه خداوند، عزت او را در دنیا و آخرت بیفزاید همان، ح ۱۷۹۴.

^۲ - به خدا سوگند ابوبکر ردای خلافت پوشید در حالی که می دانست من مانند محور سنگ آسیاب هستم برای گردش امور، سیل ها و چشمه های علم از من جاری و مرغان دور پرواز به افکار بلند من نمی رسند، پس من ردای خلافت را دور انداختم و دامن خود را کنار گرفتم در حالی که در این اندیشه بودم که با دست تنها بیا خیزم یا در محیط پهراس و اضطراب و ظلمت صبر کنم، محیطی را که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا آخرین لحظات زندگی رنج می دهد، در نهایت دیدم صبر بهتر است پس صبر کردم، در حالی که خاشاک در چشم و استخوان در گلو بودم، چون می دیدم میراثم را به یغما می برند نهج البلاغه، خطبه ۳، موسوم به خطبه شقشقیه.

درگاهی بود که از آن خارج می‌شد و هنگام مراجعت اولین دری بود که بر آن وارد می‌گشت، آتش می‌زنند، فرزندش را شهید می‌کنند، و با لگد و تازیانه به او حمله‌ور و همسرش را برای بیعت به مسجد می‌برند. صبر امام حسن علیه‌السلام بر مکرهای معاویه بن ابوسفیان و بر پیمان شکنان پول‌پرست و بر همسری ناموافق، و سرکشیدن کاسه زهر از دست وی، اشک هر منصفی را جاری می‌سازد.

صبر امام حسین علیه‌السلام بر ظلم و ستم معاویه و سپس یزید، خود سخنی مفصل است، لحظه لحظه حرکت او از مدینه به سوی مکه، ناتمام گذاشتن حج، حرکت به سوی کوفه به دعوت مردم آنجا، شنیدن خبرهای ناگوار در طول مسیر، کاسته‌شدن تعداد کاروانیان در هر لحظه، مقابله سپاه حر، منزل کردن در دشت نینوا، آوردن زنان و کودکان به دامن خطر، محاجه دشمن با وی، بستن آب، شنیدن صدای تشنگی کودکان و اطفال، شهادت یاران و اصحاب و بنی‌هاشم، در زیر تیغ و چکمه دشمن قرار گرفتن، و آگاهی به آنچه از غبار اسارت بر چهره زنان و دختران مانده بر خیمه‌ها می‌نشیند، چیزی نیست که انسان عادی را از پای در نیاورد. اما او راست قامت تا به آخر ایستاد و صبری بر نفس خود تحمیل کرد که تا ابد و بالحقیقه کسی را یارای توصیف شدن به این واژه نباشد.

و نیز سایر ائمه اطهار هر کدام چه در مقابل حکومت‌های طاغی و چه در محدودیتشان در جهت رساندن احکام خداوند به خلایق تشنه معارف، صبر نمودند، و در نهایت، صبر امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه بر زمان غیبت و طولانی‌شدن آن و احوال‌شیعیان که خود حدیثی مفصل دارد.

این ویژگی که از خصال ائمه اطهار علیهم‌السلام بایستی خصلت هر مؤمن و هر شیعه‌ای که دم از پیروی آنان می‌زند باشد. شیعه بایستی خود را در کوران حوادث نبازد، در مقابل سختی‌ها رکون نکند، در مقابل جباران و ستمگران سر فرود نیاورد، همانند کوه، راسخ و استوار بایستد و فریب زمانه و اهل آن را نخورد... انشاءالله.

علم اخلاق

و نَفْسٍ و ما سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَهَا.^۱

اخلاق را از دو جهت می‌توان مورد کنکاش قرار داد. بخشی را اصطلاحاً علم اخلاق گویند. این قسم حاوی مباحثی کلی بوده و به تحلیل و تفسیر اخلاق می‌پردازد. در بخش دیگر، جزئیات مباحث اخلاقی مطرح شده و خوبی‌ها و بدی‌ها بیان می‌گردند و شیوه عمل و نیز داروی علاج قبیح، مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنچه که ما در این مقوله در پی آن هستیم علم اخلاق یا فلسفه اخلاق است.

اخلاق جمع خُلُق است و آن همان صورت باطنی انسان می‌باشد. کما اینکه خُلُق، صورت ظاهری وی است. به بیان دیگر همان طوری که می‌دانیم انسان از دو جزء جسم و روح ترکیب یافته است. ویژگی‌های بخش جسمانی را اصطلاحاً خُلُق گویند و خصوصیات جنبه روحانی را خُلُق نامند.

بر این اساس اخلاق مجموعه قوانین و دستورات در قالب بایسته‌ها و نبایسته‌ها است که آفات و امراض نفسانی را معین نموده و راه درمان آنها و رسیدن به محسنات را بیان می‌دارد و لذا موضوع علم اخلاق «نفس انسان» است.

^۱ - (سوره شمس، آیات ۷ تا ۱۰) سوگند به جان و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته، سپس فجور و تقوا را را به او الهام نموده است، هر کس نفس خود را پاک کرد، رستگار شد و هر کس آن را با گناه آلوده کرد، محروم و نومید گشت.

نفس

چنانچه گفتیم موضوع علم اخلاق نفس است و آن عبارت از جوهری ملکوتی و غیر جسمانی است که برای انجام امور یا ترک چیزی، جسمانیات یعنی اعضا و جوارح را به خدمت می‌گیرد. مراد از نفس، همان سرشت و نهاد و ضمیر انسانی است که انسان بودن انسان به همان مرتبط است. بر این اساس، نفس، روح و قلب هر سه یک چیزند و فرق آنها اعتباری است. فارابی می‌گوید:

إِعْلَمُ أَنَّ الرُّوحَ وَ النَّفْسَ وَ الْقَلْبَ وَاحِدًا بِالذَّاتِ وَ يَخْتَلِفُ بِالْإِعْتِبَارَاتِ، فَبِالْإِعْتِبَارِ أَنَّهُ مَبْدَأٌ لِلْحَيَوَةِ يُقَالُ لَهُ الرُّوحُ، وَ بِإِعْتِبَارِ أَنَّهُ مُدَبِّرٌ يُقَالُ لَهُ النَّفْسُ، وَ بِإِعْتِبَارِ أَنَّهُ تَارَةٌ يُعْتَرَضُ عَنِ الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ إِلَى الْعَالَمِ الْعُلْوِيِّ وَ أُخْرَى بِالْعَكْسِ يُقَالُ لَهُ الْقَلْبُ.^۱

علت غیر جسمانی بودن نفس این است که اولاً: برخی امور برای جسم مشقت‌زا و سختی آور است ولی برای نفس حالت انبساط و نشاط می‌آورد. از جمله این امور را می‌توان کمالات اخلاقی را نام برد. و البته اینها اموری جسمانی و مادی نیستند.

ثانیاً: حواس پنجگانه، راه ارتباطی جسم با خارج است. از سوی دیگر که نفس هم مدرک می‌باشد و راه ادراکی وی صرفاً حواس ظاهری نیست، بلکه نفس برای ادراک می‌بایست حواس را به خدمت گرفته و آنها را تجزیه و تحلیل کند و این همان معنای مجرد است.

ثالثاً: جسم، هر لحظه در حال تغییر است، سلول‌های جسمی هر هفت سال و یا بیشتر، یک بار به طور کلی عوض می‌شوند ولی نفس، غیرقابل تغییر است و پیر که‌نسال امروز همان جوان دیروز می‌باشد.

رابعاً: حواس ظاهری گاهی خطا می‌کنند، و آنکه خطا آنها را درک می‌کند چیزی ماوراء جسم می‌باشد و آن همان نفس است.

^۱ - روح و نفس و قلب ذاتاً یک چیزند و به حسب اعتبار مختلف می‌باشند، به اعتبار اینکه مبداء حیات می‌باشد روح می‌گویند و به اعتبار اینکه قدرت تدبیر دارد نفس می‌نامند و به اعتبار اینکه دگرگون می‌شود قلب گفته می‌شود اثنی عشریه.

مراتب نفس

برای نفس انسان دو افق متصور است، افق عالی و افق سافل یا دانی. و آن نفسی که هیچ‌گونه حالتی را نپذیرفته و از جهات علو و دنو، خالی است نفس سویه نامیده می‌شود.

افق عالی، مرز عالم انسان و ملکوت است و بعد از آن وارد عالم فرشتگان می‌شود، انسان توان آن را دارد که از عالی‌ترین مرحله بگذرد و حتی عالم فرشتگان را در نوردد و بجایی برسد که ملائک توان رفتن به آنجا را ندارند. همان طوری که جبرئیل امین علیه‌السلام در شب معراج به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: اگر اندکی بالاتر روم می‌سوزم.

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَهُ لَا حَتَرَقْتُ.

افق دانی مرز عالم انسان و حیوان است، انسانی که با وجود قوای مدرکه، به این مرحله برسد از حیوان پست‌تر و بدتر تلقی می‌شود.

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.

صعود و نزول

هر کدام از دو افق عالی و دانی، دارای هفت مرتبه هستند که اینک با توضیحی مختصر، بیان می‌شوند.

الف - مراتب نفس عالی

۱ - نفس لوامه؛

در آغاز حرکت، دل انسان نمرده است و از حالت تنبّه برخوردار است، این دل، وی را قبل از گناه و حین گناه و بعد از آن ملامت و سرزنش می‌کند به همین جهت این نفس را، وجدان بیدار نیز می‌نامند.

و لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.^۱

۲ - نفس منیبه؛

منیب از انابه به معنای گریه و زاری است، یعنی نفس بعد از ملامت و نشان دادن قبح گناه به گنهکار، وی را به توبه و انابه وادار می‌سازد. این نفس را نفس تائبه نیز می‌گویند.

^۱ - (سوره قیامت، آیه ۲) سوگند به وجدان بیدار.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ.^۱

۳ - نفس سلیمه؛

انابه و توبه بعد از گناه و یا قبل از گناه و به خاطر افکار پریشان، نفس را سالم و پیراسته از رذائل می گرداند. چنین نفسی را اصطلاحاً نفس سلیمه می نامند.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.^۲

۴ - نفس زکیه؛

بعد از مراحل سابق، روح آماده پذیرش زیورها و فضائل اخلاقی می گردد. چنین نفسی که در مرحله تزکیه بعد از تخلیه به سر می برد، نفس زکیه نامیده اند.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا.^۳

۵ - نفس مطمئنه؛

در پی مراحل قبل، روح انسان به مرحله سکون و آرامش می رسد. چنین نفسی همه چیز را به خدا سپرده و اختیاری را برای خود بی اذن ربّ نمی بیند. و بر همین اساس محکم و استوار بوده و ضعف و ترس در آن راه ندارد. این نفس را، نفس مطمئنه گویند.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...^۴

۶ - نفس راضیه؛

در این مرحله انسان هر تلخی و شیرینی را و هر سختی و گشایشی را، خیر محض می داند و راضی به رضای اوست بلکه هر آنچه که از ناحیه او رسد نعمت می شمارد.

... إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً...^۵

۷ - نفس مرضیه؛

مرحله نهائی نفس عالی، آن است که مورد رضایت حقّ جلّ و علی قرار گیرد، که البته این مرتبه، مرحله کمال نفس است.

^۱ - سوره ق، آیه ۳۳ آن که به خدا باز می گردد و پیمان ها را حفظ می کند، کسی است که از خداوند در نهان می ترسد و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر می شود.

^۲ - (سوره شعراء، آیه ۸۹) مگر کسی که با قلب سلیم سوی خداوند آید.

^۳ - سوره شمس، آیه ۹ هر کس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شد.

^۴ - سوره فجر، آیه ۲۷ ای روح آرام.

^۵ - سوره فجر، آیه ۲۸ خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد.

... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^۱

ب - مراتب نفس دانی

۱ - نفس اماره؛

این مرتبه از نفس، قدم اول سقوط است، نفس در مراحل اولیه، گناهان و مفسد را مزین و نافع جلوه می‌دهد و آدمی را به آنها امر می‌نماید.

... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...^۲

۲ - نفس غافله؛

پیروی از هوای نفس پس از اندک مدتی موجب می‌گردد دل انسان غافل گردد و غفلت روح را دربر گیرد چنین نفسی دیگر متوجه حق نمی‌شود و وجدان را خاموش می‌سازد و در زیر غبار آلودگی قرارش می‌دهد.

... وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ.^۳

۳ - نفس مدسوسه؛

مدسوسه به معنای آمیخته شده است، چنین نفسی با زشتی معصیت آمیخته شده است، گناه برای این نفس جنبه عرضی ندارد، بلکه مخلوط و ممزوج با نفس گشته است.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا.^۴

۴ - نفس مریضه؛

نفس آمیخته با گناه به حدی می‌رسد که گناه چون یک سلول فاسد می‌خواهد سایر قسمت‌ها را از بین برد و لذا اگر این نفس باز نگردد، بوسیله همان معاصی گذشته که زمینه‌ساز خطاهای آینده می‌باشد، مریض و بیمار می‌شود.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ.^۵

^۱ - (سوره مائده، آیه ۱۱۹) هم خداوند از آنها و هم آنها از خداوند خشنودند، این رستگاری بزرگی است.

^۲ - (سوره یوسف، آیه ۵۳) همانا نفس، بسیار به بدی امر می‌کند.

^۳ - (سوره یونس، آیه ۹۲) بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

^۴ - سوره شمس، آیه ۱۰ و آنکس که نفس خود را با گناه آلوده نمود، محروم و نا امید شد.

^۵ - (سوره توبه، آیه ۱۲۵) و اما آنهایی که قلوبشان مریض است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده و کافر از دنیا رفتند.

۵ - نفس قاسیه؛

گاهی نفس انسانی در اثر کثرت گناه و معصیت و بیماری ممتد، سخت و خشن می‌گردد، به طوری که از دلخراش‌ترین صحنه‌ها احساس شادمانی می‌کند.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...^۱

۶ - نفس مطبوعه؛

قلبی که قسی شده چون به مرحله‌ای رسیده که به بازگشت آن امیدی نیست بر او مهر می‌زنند که چیزی از بیرون داخل آن نشود و توان پذیرش هیچ رحمتی را نداشته باشد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ...^۲

۷ - نفس مقلوبه؛

آخرین مرحله و نهایت سقوط قلب و روح، رسیدن نفس به حد نفس مقلوبه است. چنین نفسی دیگر هیچ‌گاه امکان رهایی ندارد، چون ظرف حکمت نبوده و فیض را به سوی خود جلب نمی‌کند و هر آنچه که تاکنون بدست آورده ناپود ساخته و اعمال نیک گذشته‌اش حبط شده است.

و نُقِلُّبُ أَقْبِدَتْهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ...^۳

بعد از بیان مراتب شقاوت و سعادت، به سه روایت در این زمینه توجه کنید:

قال علی علیه‌السلام: أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ لَذَّةً فَإِنَّهُ لَلَّذَّةِ بَاقِيَةٌ.^۴

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَا: جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْأَعْرَاضُ عَلَى الذَّنْبِ.^۵

و اَيْضاً عَنْهُ صلى الله عليه وآله: ثَلَاثَةٌ لَا يُخَالِفُهُمُ الْأَلْشَقِيُّ، الْعَالِمُ الْعَامِلُ وَ اللَّيْبِبُ الْعَاقِلُ وَ الْإِمَامُ الْمُقْسِطُ.^۶

^۱ - (سوره بقره، آیه ۷۴) پس دل‌های شما بعد از این واقعه چون سنگ یا سخت‌تر از سنگ، سخت گردید.

^۲ - (سوره بقره، آیه ۷) خداوند بر دل‌ها و گوش‌های آنها مهر نهاده است.

^۳ - (سوره انعام، آیه ۱۱۰) ما دل‌ها و چشم‌های آنها را واژگون می‌سازیم.

^۴ - سعادت‌مندترین مردم کسی است که لذت فانی دنیا را به خاطر لذت باقی آخرت، ترک نماید (غرر الحکم).

^۵ - علامت شقاوت چهار چیز است: خشکی چشم، سختی دل، حرص زیاد در طلب مال، اصرار بر گناه بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۲.

^۶ - سه عده جزء شقی احدی با آنها مخالفت نمی‌کند، عالم عامل، خردمند عاقل، امام عادل تنبیه الخواطر، ص ۳۶۱.

نمودار مراتب نفس

ملکوت

سعادت

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا ۖ - مرضيهمَنْ صَانَهَا رَفَعَهَا

۶ - راضيه

۵ - مطمئننه

۴ - زكيه

۳ - سلميه

۲ - منييه

۱ - لوامه

وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْتَهَا قَالَ عَلِيٌّ ۖ:

فَالْتَهَمَهَا فُجُورُهَا وَ تَقَوَّيْتَهَا نَفْسٌ سَوَّيْتَهَا النَّفْسَ لَجُوهْرَةً ثَمِيْنَةً

۱ - اماره

۲ - غافلۀ

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا ۚ - مدسوسهوَ مَنْ اِبْتَدَلَهَا وَضَعَهَا

۴ - مريضه

۵ - قاسيه

۶ - مطبوعه

۷ - مقلوبه

شقاوت

بهائم

پیدایش ملکه

نفس انسان در آغاز خلقت از هر عیب و نقصی خالی است و همانند زمین حاصلخیز، مستعد برای پذیرش هر نوع بذری می‌باشد. و البته استعدادهای شقاوت و سعادت به وسیله عوامل متعددی از جمله وراثت در او نهفته شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ**.^۱

ولی این استعداد به مرحله فعلیت نرسیده است.

وَاللَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...^۲

قال علی علیه السلام: **إِنَّمَا قَلْبُ الْخَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ**.^۳

هر عملی که انسان آن را تکرار کند و بدان مداومت ورزد، همان به صورت ملکه در روح او رسوخ می‌نماید و گاه بدون اراده همان عمل از او صادر می‌شود، به طوری که جدا شدن انسان از آن عادت، بسی دشوار است.

قال امام العسکری علیه السلام: **رَدُّ الْمُعْتَادِ عَنْ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ**.^۴

اگر این ملکه از طریق اعمال حَسَن، محقق شده باشد فضیلت و الا شقاوت نامیده می‌شود. آنکه در قوس صعود قرار داشته، ملکه فضیلت و آنکه در مراتب نزول واقع شده، ملکه شقاوت و رذیلت نامند.

قوای روح

قوای روح عبارتند از: قوه عقلیه، قوه غضبیه و قوه شهویه. این سه قوه هر کدام حالت اعتدالی دارند که همان عدل است و حالت افراط و تفریط که هر دو ظلم محسوب می‌شوند. لذا هر کدام از قوا در هر موردی با یک فضیلت و دو رذیلت توأم هستند.

به عنوان مثال، درک صحیح، حالت اعتدال قوه عقلیه است و دخالت در غیر موارد

^۱ - سعادت‌مند کسی است که در شکم مادرش سعادت‌مند بوده و شقی آن کسی است که در بطن مادر شقی بوده باشد **کنز العمال**، ۴۹۰.

^۲ - سوره نحل، آیه ۷۸ و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود، در حالی که هیچ چیزی را نمی‌دانستید.

^۳ - قلب جوان چون زمین خالی است، هر بذری در آن پاشیده شود می‌پذیرد **نهج البلاغه**، نامه ۳۱.

^۴ - باز گرداندن معتاد از عادتش همانند اعجاز است **بحار الأنوار**، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

مربوط به خود یا تنها خود را مُدْرک و مفهم دانستن، حالت افراط آن و سفاهت و بلاهت، حالت تفریط عقل می‌باشد. حالت اعتدال قوه غضبیه، فعل و انفعال مطابق عقل و عدل است و ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق خداوند و خود و یا غیر، افراط بوده و انظلام و ستم‌پذیری، حالت تفریط آن می‌باشد. حالت اعتدال قوه شهویه، ارضاء خواسته‌های مشروع و مورد نیاز فطری تن می‌باشد و هرزگی، حالت افراط و سستی، حالت تفریط آن می‌باشد. بر این اساس، تمامی حسنات اعتقادی، عبادی، اخلاقی و معاملی در مفهوم اعتدال سه قوه و تمامی گناهان و معاصی و رذایل از همه ابواب، در زیر مجموعه افراط و تفریط سه قوه می‌گنجند.

مراحل کسب ملکات فضیلت

برای کسب مراحل فضیلت و ایجاد ملکه فضایل، سه مرتبه بایستی طی شود.

۱ - علم

مرتبه اول، علم و دانش است تا علم نباشد عمل هم شکل نمی‌گیرد. البته مراد از علم، خواندن و نوشتن نیست که اشکال شود برخی نمی‌توانند بخوانند و بنویسند اما مخلوق به اخلاق الهی هستند؛ بلکه منظور دانستن است، حال از هر راهی حاصل شود خواه با مطالعه به دست آید یا تجربه و یا علم الهی به وی الهام شده باشد. در قرآن کریم سه بار تزکیه که حاصل عمل است، بر علم مقدم شده است^۱ ولی یک بار علم مقدم گشته است.^۲

علت تقدیم عمل، اهمیت آن است و علت تقدیم علم، سیر طبیعی مسئله است زیرا تا علم نباشد، عمل هم صادر نمی‌گردد.

۲ - اراده

^۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

^۲ - سوره بقره، آیه ۱۲۹.

بعد از علم و آشنایی به مصالح و مفاسد امور و نیز حسنات و رذایل، نوبت آن می‌رسد که سالک اراده راسخی بر ترک رذیله و فعل حسنه داشته باشد، چه اینکه علم بی اراده صادر نمی‌شود و اگر صادر شود روان را متأثر نساخته و ارزشی ندارد.

۳ - عمل

این مرحله مرحله دشورای است، چنانچه در اخبار و احادیث «جهاد اکبر» شمرده شده است و خود دارای چند مرتبه است.

الف: تخلیه

در آغاز بایستی ظرف دل را از معاصی و گناهان و شبهات اعتقادی و عملی خالی ساخت، ظرف پر از گناه جایی برای فضیلت ندارد، و اگر داشته باشد، به سرعت فضیلت را متعفن می‌سازد.

الْقُلُوبُ كَالْأَوَانِي فَإِذَا كَانَتْ مَمْلُوءَةً بِالْمَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْهَوَاءُ.^۱

برای تحقق این مرتبه بایستی اولاً: گناه را شناخت، ثانیاً: ریشه‌ها و عوامل آن را جستجو کرد، ثالثاً: درمان مناسب تهیه دید، و رابعاً: آن درمان را بکار برد. این چهار حالت همان حالاتی هستند که در درمان بیماری‌های جسمی نیز به کار می‌روند.

ب: تصفیه

بعد از بیرون نمودن سموم و آفات و گناهان، بایستی دیواره‌های دل را لای‌روبی کرد و از رسوبات پاکسازی نمود.

ج: تخلیه

پس از طی دو مرتبه قبل، نوبت به زینت دادن دل و مصفا کردن آن به عطر فضایل می‌باشد. در پایان این مقوله شمه‌ای از تقسیمات مباحث اخلاقی مطرح می‌گردد.

تقسیمات

^۱ - قلب‌ها همانند ظروف هستند، وقتی ظرف پر از آب باشد، هوا وارد آن نمی‌شود.

علوم اخلاقی در یک نگاه کلی به دو دسته اخلاق نظری و عملی تقسیم می‌شوند. اخلاق نظری حاوی مطالب و تئوریهای اخلاقی می‌باشد و اخلاق عملی چنانچه از اسمش پیداست، عمل به بایسته‌ها و نبایسته‌ها می‌باشد.

هر دو بخش فوق گاه نگاه به فرد دارند و گاه به جامعه نظر دوخته‌اند. و لذا هر دو قسم، به اخلاق فردی و اجتماعی تقسیم می‌گردند.

در یک نگاه دیگر، علوم اخلاقی را می‌توان به علوم عامه و خاصه تقسیم نمود. علوم عامه شامل تمامی مباحث و سرفصل‌های اخلاقی است ولی علوم خاصه بررسی اخلاق نظری و عملی در مورد قشر خاص و جمعیتی مشخص است. به عنوان مثال: غیبت، دروغ، حسن سیرت و عدالت از اخلاق عامه محسوب می‌شوند و عناوینی چون ذی‌طلبگی، اخلاق پزشکی، اخلاق اداری و اخلاق خانواده که توجه به قشری خاص از جامعه دارد، اخلاق خاصه نامیده می‌شود.

در نگرش چهارم علوم اخلاقی به دو بخش اساسی حسنات و رذایل تقسیم می‌شوند. حسنات، متکفل صعود و رذایل، عامل سقوط انسان می‌باشند.

اخلاق عملی در این مجموعه به دو بخش اخلاق طبیعی و فطری و نیز اخلاق اکتسابی تقسیم می‌گردد.

اخلاق در اسلام

قال علی علیه السلام: نظامُ الدینِ مُخالفةُ الهوی و التَّنْزَهُ عَنِ الدُّنْیَا.^۱

در وجود بشر علاوه بر قوه تفکر و تعقل، غرائز و تمایلات گوناگونی خلق شده است، و طبیعتاً به خاطر اختلاف جهت آنها، نزاع برتری جوئی حتمی خواهد بود.

عقل و خرد میل دارد انسان را به سوی کمال سوق دهد، و غرایز، خوی حیوانی را ترویج می‌دهند. در این گیر و دار، عقل محتاج نیرویی است که بتواند انسان را به سوی هدف غایی سوق دهد، و از کجروی یا سقوط باز دارد. متکفل این امر، اخلاق عملی است.

در اینکه ارزش‌های اخلاقی فطری هستند، و خداوند متعال انسان را صاحب محسنات اخلاقی و پویای آن خلق نموده تردیدی وجود ندارد. اما صحبت اینجاست که مبنای اخلاق بایستی بر چه پایه‌ای استوار باشد تا اخلاق فطری باقی ماند.

۱ - برخی بر این عقیده‌اند که اخلاق بر پایه علم و دانش، چنین هدفی را دنبال می‌کند، انسان اگر بر قدرت علمی خود بیفزاید، علم را سخوی موجب می‌شود خوبی‌ها و بدی‌ها را از هم تمیز دهد و راه صلاح و مصلحت خود را در هر زمینه‌ای بیابد.

این نظریه، به طور کلی، نظریه خوبی است. علم و دانش می‌تواند انسان را آگاه و عالم به

^۱ - نظام و آرایش دین به این است که انسان مخالفت با هوای نفس کند و از دنیا پرهیز نماید **غررالحکم**.

حسنت و قبائح نماید و طبیعی است تا علم و دانش نباشد، شناخت حسنت و رذایل اخلاقی میسر نیست. ولی علم و دانش صرفاً اخلاق علمی را به دنبال دارد نه اخلاق عملی را. و لذا دانش نمی‌تواند مانع انجام قبائح و باعث انجام حسنت گردد. نمونه‌های زیادی را در جامعه سراغ داشته و داریم که با اینکه حسنت را به دقت می‌شناسند، اما دوری می‌گزینند، و رذایل را با علم به آنها انجام می‌دهند. همه دانشمندان علوم تجربی به وضوح وجود قدرت خداوند را در تمام پدیده‌ها احساس می‌کنند. اما بسیاری از آنها ملحدند. یهود علم قطعی به رسالت نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت ولی چون منفعت مادی خود را در خطر دید، مادی‌گرایی در کنار حسادت مانع پذیرش حق از سوی وی شد. بسیاری دانشمندانی که از مضرات الکل، مواد افیونی، شهوترانی جنسی و همجنس‌گرایی سخن فراوان گفته‌اند و جاذب‌ترین مقاله‌ها را در کنفرانس‌ها ارائه داده‌اند، ولی خود در خلوت‌ها و جلوت‌ها آن کار دیگر می‌کنند. کم نیستند دانشمندانی که اختراع و اکتشاف داشتند ولی ثمره زحمت خود را هلاکت جوامع قرار داده و موجبات نابودی بشر را فراهم آورده‌اند.

۲ - عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان با مشاهده موارد نقض عدیده در نظریه اول، نگرشی دیگر یافته‌اند. اینها معتقدند که اخلاق بر پایه عقل می‌تواند هدف غایی انسان یعنی تکامل او را تضمین کند. این نظریه هرچند از برخی اشکالات نظر اول مصون است اما خود بی‌اشکال نیست، زیرا عقل و خرد به تنهایی قدرت مقابله در برابر موج شهوت و غضب و وسوسه شیطان را ندارد. هیجان شهوت و غلغله غضب وقتی بخروشد، نفس اماره را به ستوه می‌آورد و سرا پای انسان را متزلزل ساخته و تا وادار به گناهش نکند فرو نمی‌نشیند. و در همه این حالات عقل، در پستی‌مخفی شده است و قدرت ظهور نمی‌یابد. و البته گاهی به ندرت قبل و یا بعد از گناه سر برمی‌آورد و ملامتی به اندازه قدرتش از خود صادر می‌نماید.

۳ - دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که بایستی از کودکی چنان قبایح و حسنت را برای کودک طرح نمود و به وی القاء کرد که او عادت نماید و حُسن حَسَن و قبح قبیح برای او

ملکه شود. چنین کودکی در سنین بالا مرتکب گناه نمی‌شود و از محسنات دور نمی‌ماند. این نظریه صرفاً وجود ذهنی دارد و بس. در خارج هیچ مصداقی برای چنین تزی یافت نمی‌شود، زیرا اولاً: کودک قادر به درک همه قیایح نیست، مثلاً کودک بدی رشوه را درک نمی‌کند چون او هنوز در دو راهی آن گناه قرار نگرفته است تا محتاج به دادن یا دریافت رشوه شود. ثانیاً: یک القاء کودکانه تنها در حد خود با ارزش است، این القاء ساده نمی‌تواند در برابر موج سرکش شهوت و غضب بایستد و سرخم نکند.

۴ - دسته دیگر، اخلاق بر پایه عرفان و شهود را پیشنهاد می‌نمایند، شهود آثار افعال نیک و بد، عامل مهمی است برای ترک بدی‌ها و انجام خوبی‌ها.

اگر انسان، نهایت دروغ را که خشم و سخط ربّ و دوری از رحمت او می‌باشد به عیان ببیند، هرگز مرتکب آن نمی‌شود، و اگر رضایت خداوند از انفاق به مستمند و قرب به رحمت او را مشاهده کند، هرگز از آن جدا نخواهد شد.

طبیعی است این نظریه کاملی است ولی در عین تکمیل بودن، و رساندن انسان به غایت مطلوب، قابل‌تعلیم و تعلّم نیست. این نظریه راهی بس طولانی را پیش روی انسان قرار می‌دهد و طبعاً همه خلایق قادر به پیمودن این راه دراز و تحمل سختی‌های آن برای وصال به نتایج بزرگش نیستند. به بیان دیگر، این طریقه به عنوان شیوه‌ای فراگیر در جامعه نمی‌تواند نقشی داشته باشد، علاوه اینکه شهود منوط به طی مقدماتی است و عمده سخن ما پیرامون تحصیل همان مقدمات می‌باشد. مضافاً اینکه مدعیان دروغین این سیر بسیارند، خیل وسیعی از اینان طبل‌های توخالی بیش نیستند و خود را به آن وادی زده تا ممری برای ارتزاق یافته و مقامی برای خود جعل کنند و بی‌تردید از انواع معاصی در خفیات خودداری نمی‌کنند. چه اینکه سالکان این نظریه، دهانی دوخته دارند و حاضر به برملا ساختن نتایج کار خود نیستند.

آنکه را اسرار حق آموختند مَهر کردند و دهانش دوختند

۵ - نظریه پنجم، تز اخلاق بر پایه مذهب را طرح می‌کند. بنابراین نظریه، بایستی

اعتقادات مذهبی در انسان قوی شود تا ارتباط با مبدء هستی بخش تقویت یابد، چشم واقع بین، حقایق را نظاره کند، سپس برای رسیدن به آن هدف از نیروی عقل و تدبیر و تربیت بهره گیرد. مطابق این نظریه، نیروی بالابرنده همان اعتقادات مذهبی است که هر چه قوی تر و راسخ تر باشد، سرعت بیشتری به انسان اعطا می کند. در میان مکاتیب الهی، دین اسلام بر اهمیت مسائل اخلاقی تاکید بیشتری دارد، این دین با بیان تشویقها و تنذیرها، ثواب برجسته متخلفین به اخلاق الله را بیان می دارد و عقاب در راه ماندگان و واپس گرایان و متخلفین را مطرح نموده و بدین سان در تمام آنات و لحظات حیات، انسان را با بیمها و نویدها از غفلت و رکود باز می دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله علت بعثت خود را تتمیم مکارم اخلاقی می داند.

بُعِثْتُ لِأَتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^۱

و قرآن کریم او را کامل ترین مجموعه اخلاقی معرفی نموده است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۲

و از سوی دیگر در میان علوم اسلامی، اخلاق عملی به عنوان لازم ترین علم دانسته شده است.

قَالَ الْكَاطِمُ عليه السلام: أَلْزَمَ الْعِلْمَ لَكَ مَا ذَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ.^۳

زیرا که شرافت هر علمی به موضوع آن ارتباط دارد و موضوع علم اخلاق، روان و نفس انسانی است و چیزی عظیم تر از او برای انسان وجود ندارد، بلکه انسانیت انسان به همان است.

هدف اخلاق

^۱ - برای تتمیم مکارم اخلاقی برانگیخته شده ام **سفینه البحار**، ج ۱، ص ۴۱۰.

^۲ - (سوره احزاب، آیه ۲۱) همانا رسول خدا برای شما سرمشق نیکویی است، برای آنان که به رحمت خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را بسیار یاد می نمایند.

^۳ - لازم ترین علم برای تو، علمی است که تو را به سوی اصلاح روح و روانت ببرد **بحار الأنوار**، ج ۱، ص ۲۲۰.

هدف علم اخلاق آن است که سه قوه عقل، غضب و شهوت از قوای روح را در حد تعادل نگه داشته و از افراط و تفریط بازشان دارد. و به عبارت دیگر هدف علم اخلاق، ایجاد ملکه عدالت در قوای نفس است. عدالت، شقوق مختلفی دارد؛ برترین و بالاترین و حد اعلای عدالت مربوط به ذات اقدس الهی می‌باشد که صلاح و فساد خلق را تشخیص می‌دهد و هر آنچه مصلحت بداند جعل نموده و آنچه که مصلحت نداند دفع می‌گرداند.

حد وسطای عدالت، مخصوص بندگان برگزیده خداوند یعنی پیامبران الهی و در پی آنها اوصیاء آنان می‌باشد و پایین‌ترین درجه عدالت، عدالت عموم مردم نسبت به دیگران و نسبت به خود است، که البته بالاترین حد این قسم از عدالت، ایجاد ملکه عدالت است و همان غایت و هدف علم اخلاق می‌باشد. بنابراین بیان، قلّه اخلاق حسنه عدالت و انتها و پایین‌ترین مرحله تمام رذائل، ظلمت محض می‌باشد و لذا ظلم و عدل همیشه در مقابل یکدیگرند.

وصف عدالت در چهار چیز تجلی می‌یابد و تمام حسنات اخلاقی تحت این چهار واقع می‌شود و آنها عبارتند از:

- ۱ - حکمت که تعلّم، تعقل، تذکر، تحفظ و ذکا، زیر مجموعه آن را تشکیل می‌دهند.
 - ۲ - شجاعت که حلم، شهامت، تواضع، حمیت، رقت و نفس مطمئن، در تحت آن واقع شده‌اند.
 - ۳ - عفت که حیا، صبر، قناعت، وقار و حریت را در ذیل خود جای داده است.
 - ۴ - سخا که ایثار، عفو، مروّت، طلب اوصاف حسنه و مواساة را به عنوان شقوق فرعی به همراه دارد.
- البته رذایل اخلاقی در اضداد عدالت متجلی است و لذا از بیان تقسیم مجددی برای آن خودداری می‌کنیم.

قدرت اخلاق

علم اخلاق می‌تواند دگرگونی‌های عظیمی در فرد و به تبع آن، در جامعه ایجاد کند؛

می‌تواند فاحشه هرزه‌ای چون شعوانه بصریه را آدم نماید. می‌تواند راهزن شروری چون فضیل عیاض را عالم و زاهد و عابد کند، می‌تواند نصوح را مثل تائب واقعی کرده و او را قابل مدح در قرآن گرداند، می‌تواند فاحشه زمانه پیامبر یهود را در سلک اولیاء خداوند قرار دهد.

اما آیا می‌تواند طبیعت انسانی و ذات انسانی را دگرگون نماید؟

همان طوری که مثال‌های بالا و ده‌ها مثال دیگر از آن جمله را به خاطر داریم که از پرتگاه شقاوت قد کشیده و به سعادت عظمی رسیده‌اند، مثال‌های زیادی نیز وجود دارد که با وجود همه شرایط ظاهری بازگشت، ذره‌ای از شقاوت آنها کاسته نگشت، ابوجهل و ابولهب هرگز ایمان نیاوردند، ابوسفیان در زمان نصب عثمان به خلافت گفت: نه بهشتی است و نه جهنمی، هدف ما حکومت بود و اکنون ای آل‌امیه آن را مانند توپ به هم پاس دهید.

وجه جمع این موارد به چیست؟ چرا مصلحی فاسد و فاسدی مصلح می‌شود؟ چرا حرّ باز می‌گردد، عمر سعد و یزید نه و...؟

بنابر آنچه از آیات و اخبار و احادیث آل‌البیت علیهم‌السلام به دست می‌آوریم، طبیعت فاسده و ذات فاسده هیچ‌گاه اصلاح نمی‌شود و به اصطلاح ذات انسانی هیچ‌گاه دگرگون نمی‌گردد و اساساً تغییر ذات محال بوده چرا که موجب انقلاب ذات است. به بیان ساده‌تر، تخم مرغ اگر پوسته آن خونی باشد قابل طهارت است اما اگر اساس آن گندیده شود، دیگر علاجی ندارد و او دیگر جوجه نمی‌شود، زیرا استعداد آن را ندارد.

در جوهره حرّ بن یزید ریاحی جوهره سعادت و بازگشت وجود داشته است ولی در جوهره عمر سعد، شقاوت نهفته شده و آن ذات شقی اصلاح نمی‌شود. البته ناگفته نماند که انسان با افعال خود و یا بر اثر وراثت و ژنتیک، چنین سعادت و شقاوتی را ایجاد کرده است و بر دل خود موجبات مهر خوردن را فراهم نموده است و لذا بر خلاف عقیده جبری مسلک‌ها که می‌گویند انسان بی‌تقصیر است بایستی گفت عامل پیدایش شقاوت و سعادت انسان و نسل‌های آتی وی، خود اوست.

اکنون به این آیات و احادیث بنگرید.

قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَنْتَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مَدَّ بَرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.^۱

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الْإِنْسَانُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.^۲

از این روایت استفاده می شود، همان طوری که معدن دگرگون نمی شود و معدن طلا تبدیل به نقره نمی گردد، ذات انسانی نیز قابل تغییر نیست و البته این ذات چون معدن در دل زمین، مخفی است و برای هر کسی به سهولت آشکار نمی شود.

به این روایت نیز از آن حضرت توجه کنید:

إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدِّ قُوَّهُ وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَدِّ قُوَّهُ فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جُبِلَ عَلَيْهِ.^۳

امام صادق علیه السلام در همین باره می فرماید:

إِزَالَةُ الْجِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ الْقَلْبِ عَنْ مَوْضِعِهِ.^۴

طبق این دو روایت نیز، اخلاق جبلی و فطری انسان قابل دگرگونی نیست. و البته روایت ذیل نیز به همین معنا توجه دارد. مطابق این حدیث طبیعت فاسد با فساد مانوس است و استعداد و لیاقت جذب حکمت را ندارد.

قال امام الهادی علیه السلام: الْحِكْمَةُ لَا تُنَجِّعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ.^۵

مقدمات مخلّق شدن

در پایان این بحث، چند نکته که در متخلّق شدن به اخلاق الهی مؤثرند بیان می داریم و

^۱ - (سوره نمل، آیات ۸۰ و ۸۱) تو هرگز نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند فراخوانی، و نیز نمی توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، تو فقط می توانی سخنت را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم می باشند.

^۲ - انسان ها معادنی چون معدن های طلا و نقره هستند جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۴.

^۳ - اگر شنیدید کوهی از جای خود حرکت کرده آن را تصدیق کنید ولی اگر شنیدید کسی از خلقتش بازگشته، آن را تصدیق ننمایید چون او به زودی به سوی خلقت جبلی و فطری خود برمی گردد همان.

^۴ - حرکت کوه از محل خود آسان تر است از میل قلب از جایگاه خودش (از حالت خودش) (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۴۰).

^۵ - حکمت در طبیعت فاسده نفعی نمی رساند همان، ص ۳۷۰.

از خداوند تبارک و تعالی توفیق راهیابی به خلقی که او برای خلقتش می‌پسندد خواستاریم.

۱ - تفکر

مرحله اول پرهیز از ردائیل، تفکر است. تفکر مفاسد گناه، آثار وضعی و یا تکلیفی آن، تاثیر گناه در دور شدن از مبدأ فیض، عامل مهمی برای منع از صدور گناه می‌باشد. تفکر در عظمت کسی که گناه در محضر او انجام می‌گیرد، عظمت خداوندی که خالق جهان و انسان است و انسان را در افعالش آزاد خلق نموده تا به میل خود راه ثواب یا خطا را بپیماید، نیز می‌تواند به مقتضای رعایت شرایط و معدات ارتباط عبد و معبود، آدمی را از آلودگی به گناه دور کند.

۲ - شناخت امراض

قبل از درمان باید درد را شناخت تا بتوان با آن مقابله نمود در امراض جسمی برای تشخیص مرض، انسان به دو گونه عمل می‌کند، گاهی قبل از مرض متوجه استعداد بدن برای مرض می‌شود ولی گاهی بعد از بیمار شدن و سرایت بیماری به اعضای مختلف، از آن آگاه می‌گردد. مراجعه به طبیب در هر دو صورت مفید است اما شخص اول راه آسان‌تری را برای درمان خود می‌پیماید.

امراض روحی نیز به همان دو صورت معالجه می‌شوند، ولی مهم در اینجا شناخت مرض است، چیزی که در امراض جسمی چه بسا از اهمیت کمتری برخوردار باشد، و غالب امراض جسمانی به سادگی قابل شناخت می‌باشند. زیرا در آنجا طبیب غالباً مرض و یا آثار آن را به چشم ظاهر می‌بیند. اما در امراض روانی، رؤیت مرض برای همه و هر چشمی امکان‌پذیر نیست، لذا تشخیص مرض بسی دشوار است، و تا مرض مشخص نشود، درمان هم یافت نمی‌شود. علاوه اینکه بیماری جسمانی چون عضوی را از کار می‌اندازد و یا ایجاد درد و ناراحتی می‌کند، وجود آن غیر قابل انکار است، اما کم نیستند کسانی که بیماری حتمی روحانی خود را انکار می‌کنند و یا حتی نشانه صحت

می‌پندارند. و چه بسا انسان، بزرگترین قبایح را مرتکب می‌شود ولی با توجیحات آن را حسنه می‌داند. بنابراین قدم دوم در این راه، تقبل مرض و پذیرش آن است. سومین نکته در بیماری روحانی، شناخت منشأ بیماری است. گاهی منشأ بیماری وراثت است، برخی بیماری‌ها ریشه ژنتیکی دارند، جدا شدن انسان از این نوع بیماری کار دشواری بوده و دفع چنین بیماری و مرضی به مؤونه‌ای بیشتر نیاز دارد. گاهی نیز منشأ بیماری محیط است، روح لطیف انسانی از محیط اثر می‌پذیرد و موثرات بد، در روح ایجاد بیماری می‌نمایند. و برخی دیگر از امراض، از بیماری‌های دیگر منشعب می‌شوند به عنوان مثال، حسادت شخص نسبت به دیگری از خود بزرگ‌بینی او منشأ شده است. اگر آن بیماری ریشه‌ای درمان گردد، امراض روبنائی خود به خود مرتفع می‌گردند. به هر حال برای شناخت امراض باید:

۱ - مرض را شناخت تا قابل پیشگیری باشد و اگر با روح و روان آمیخته شده است، راه معالجه‌اش معین گردد.

۲ - مرض را به عنوان بیماری روانی پذیرفت و نبایست با توجیحات واهی خود را سالم جلوه داد.

۳ - بایستی منشأ اصلی بیماری اعم از وراثت، محیط و یا عوامل دیگر کشف شود.

۳ - تجارب دیگران

استفاده از تجارب دیگران نقش حساسی در زندگی آتیه انسان دارد، چرا که انسان بیشتر از یک عمر ندارد، و اگر بخواهد در این عمر تجربه تحصیل کند، وقت به کارگیری آنها را نخواهد داشت و عمری دیگر به وی اعطا نمی‌شود، پس چه بهتر است در این عمر واحد، از تجارب دیگران بهره برد و همان‌ها را بکار گرفت که در این صورت انسان در واقع دو عمر نموده است. کسی که وقایع تاریخی گذشته را می‌خواند و می‌شنود و از آن مطلبی یاد می‌گیرد و به کار می‌بندد، در واقع عمر همان افراد مورد خطاب اولیه را دارد. به هر حال، این مطلب بایستی به عنوان اصل اساسی زندگی تلقی شود که نبایست برای

دیگران عبرت گشت و موجب تجربه دیگران شد. بلکه بایستی از تجارب دیگران و گذشتگان سود جست و آن را به کار بست.

۴ - همنشین خوب

دوست شایسته، همنشین خوب و همسر لایق می‌توانند تاثیر عمیقی در اخلاق انسان ایجاد کنند. دوستی که عیب‌های انسان را مخفی می‌کند و به او نمی‌گوید، دوستی که تنها عیوب را می‌شمرد و حسنات انسان را نمی‌بیند، دوستی که اصولاً کاری به اخلاق و معاشرت ندارد و عامل دوستی ارتباط محدود دیگری بوده است؛ این سه، دوست لایق نیستند. دوست آن است که ضمن رعایت احترام و آداب دوستی، عیوب دوست خود را بیان دارد و در جهت رفع آنها حرکت کند.

سرشت انسان به صورتی است که خوبی‌ها و بدی‌های اطراف را به سرعت جذب می‌نماید، به حدی که مجالست در انسان‌های کامل هم اثر می‌گذارد، لذا پرهیز از مجالست با کسانی که به ظاهر اخلاقی ناشایست دارند و یا ظاهری شایسته ولی سیرتی آلوده یافته‌اند، واجب اخلاقی محسوب می‌شود.

همسر نیز از این دایره خارج نیست، چه اینکه او مدتی بیشتر و لحظاتی حساس‌تر با همسر خود به سر می‌برد و ارتباطی قوی‌تری با او دارد به همین جهت، تاثیر و تاثیر عمیق‌تر می‌گردد. یکی از راه‌های متخلّق شدن به اخلاق الهی، گزیدن همسر شایسته است، همسری که دست انسان را گرفته و بالا برد. چه بسیاری از جوانان پاک دامن و عفیف و عقیفه‌ای که بعد از ازدواج آلوده شده‌اند، دختران محجبه‌ای که در خانواده شوهر به واسطه محیط فاسد زندگی جدید، ناز و کرشمه و قهقهه و نیز حضور با چهره‌ای بزک کرده و بدنی نیمه عریان در کنار نامحرمان برای وی عادی شده است.

۵ - حمل بر صحت

آخرین نکته‌ای که اینجا عنوان می‌شود پیرامون نحوه ارتباط انسان با اعمال و رفتار دیگران است. لازم است آن کس که در مسیر هدایت قرار گرفته است، نسبت به کردار

بندگان خدا سوء ظن نیابد. یکی از آفت‌های مهم سیر و سلوک الی الله، عجب و خودبزرگ‌بینی و یا کبر و خود را بزرگ‌تر بینی است. سلوک وقتی به این آفت دچار شد، سیر قهقرایی می‌پیماید و به عقب برمی‌گردد.

باید متوجه بود همه خلائق بندگان خدایند و ارزش هر بنده‌ای به اندازه ارتباط او با خداست و این ارتباط را احدی جز همان بنده و خدای او نمی‌دانند و هیچگاه پرده‌های انسانی تا به نهایت دریده نمی‌شود و رازهای او تا به آخر کشف نمی‌گردد و این سنت الهی و موهبت عظمای خدایی به بندگان در دنیاست. علاج این آفت در این است که اعمال بندگان، حمل بر صحت شود، به طوری که اگر فعل بنده‌ای ده‌ها حمل فاسد و یک حمل صحیح دارد، بر همان حمل گردد. ناگفته نماند که انسان بایستی با افعال خود معامله‌ای عکس نماید و لغزش‌های خویش را بزرگ بشناسد. چنین ایده‌ای، از عجب و غرور و کبر می‌کاهد و در نهایت موجب نابودی آن می‌شود.

قهر و آشتی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.^۱

رمز موفقیت جوامع، اتحاد و دوستی و خمیرمایه این وحدت، الفت میان آنان است. یک قطره آب نفع مهمی ندارد، محصولی از آن ایجاد نمی‌شود، تشنه‌ای را سیراب نمی‌سازد، آبی را حیات نمی‌دهد؛ ولی وقتی قطراتی از آن جمع شد، ناممکنها را ممکن می‌سازد. اسلام نیز به این مهم یعنی اتحاد اندیشیده است و با برنامه‌هایی در استحکام آن می‌کوشد. قبل از اسلام و نیز در آغاز بعثت و حتی قبل از ورود پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به مدینه، اختلاف سختی بین دو طایفه اوس و خزرج وجود داشت. پیامبر چون آب رحمتی بر این دو ملت متخاصم وارد شد.

بعد از نزول آیه شریفه فوق، روزی حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد برخاست و دستور فرمود، مؤمنین دو بدو با هم برادر شوند.

تَاخُّوا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ.

این عمل، روحیه صفا و صمیمیت را پرورش داد و کسانی که تا دیروز در مقابل هم بودند،

^۱ - (سوره حجرات، آیه ۱۰) مؤمنان برادر یکدیگرند، پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید.

در پی دستور پیامبر برخاستند و با هم برادر شدند. باتوجه به این مقدمه، اکنون قدری وارد جزئیات مسئله شویم.

عوامل اختلاف

چون مخاطب این مطالب مؤمنینند، طبیعتاً عوامل اعتقادی اختلاف را بررسی نمی‌نماییم و صرفاً به اسباب روبنایی خواهیم پرداخت.

۱ - ستم و ظلم

تعدی به حقوق دیگران مهمترین عامل ایجاد تفرقه است. این نوع از ستم به هر شکل صورت گیرد خواه در سطح وسیع همانند تعدی یک مملکت به همسایه خود و یا در حد محدود مانند تعدی همسایه‌ها به هم و یا فردی به فرد دیگر، همه حاصل اولیه آن اختلاف می‌باشد.

قال علی علیه السلام: إِيَّاكَ وَالْجَفَاءَ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْأَخَاءَ وَ يُمَقِّتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى النَّاسِ جَوْ النَّاسِجِ.^۱

۲ - مزاح بی‌مورد

نفس مزاح خوب است منوط به اینکه حرامی و گناهی به همراه نداشته باشد. ولی رعایت شأن مکانی و زمانی مزاح، نوع مزاح، طرف مقابل مزاح لازم است. گاهی رعایت ننمودن یکی از این چهار رکن موجب کینه و عداوت و در نتیجه بر هم خوردن دوستی و محبت می‌شود.

قال علی علیه السلام: لِكُلِّ شَيْءٍ بَدْرٌ وَ بَدْرُ الْعَدَاوَةِ الْمِزَاحُ.^۲

۳ - اختلاف سلیقه

^۱ - از ستم بهره‌یز که آن برادری را تباه و خدا و مردم را با ستمکار دشمن می‌سازد غررالحکم.

^۲ - هر چیزی بذری دارد و بذر عداوت، مزاح است همان.

عواطف و احساسات انسان‌ها، چه از نظر کمیت و چه از حیث کیفیت و نیز منشأ آنها مختلف است. این اختلافات اگر بروز کند موجب اختلاف آراء و سلايق می‌گردد و اصطکاک‌هایی در عرصه عمل به وجود می‌آورد.

اختلاف بین کسانی که ارتباط گسترده‌ای با هم ندارند، هر چند ملموس باشد ولی تبعات چندانی ندارد، اما اختلاف بین جوامع محدود، می‌تواند آثار زیانباری را به دنبال داشته باشد، و تکرار آنها بر عمق آن می‌افزاید و فاصله‌ها را هر لحظه بیشتر می‌کند. این اختلافات سلیقه‌ای گاه از مسائل فردی و شخصی فراتر رفته و اجتماعات بزرگتر را متفرق می‌سازد.

می‌گویند: جد سلاطین صفویه، «سلطان حیدر» در تبریز درویش بود، و در سراسر کشور هوادارانی داشت، در همان زمان «شاه نعمت‌الله» در کرمان نیز درویشی می‌نمود و هوادارانی داشت، مریدان این دو در عزاداری امام حسین علیه‌السلام با هم نزاع می‌نمودند و در ایام عاشورا بین دو دسته نعمتی و حیدری اصطکاک پیش می‌آمد و گاهی موجب خونریزی می‌شد.

حل اختلاف

دین اسلام این معضل اخلاقی را از نظر دور نداشته و با برنامه‌های ویژه‌ای مانع ایجاد و حداقل دفع آن می‌گردد. بر این اساس، روش کاربردی اسلام را جهت حل ریشه‌ای اختلاف در چند نکته بررسی می‌نماییم.

۱- اهمیت اتحاد

اسلام همه مؤمنین را برادران هم می‌داند، آنها چون جسم و روح هماهنگ هستند.

قال الصادق علیه‌السلام: أَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِذَا اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجِدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَارْوَاهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدٍ.^۱

^۱ - مؤمن برادر مؤمن است و همانند یک جسم می‌باشند، وقتی چیزی از این جسم به درد آید، این ناراحتی در سراسر بدن آشکار می‌شود و البته ارواح آنها نیز از روح واحدی منشعب هستند بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸.

امام کاظم علیه السلام مؤمن را برادر پدری و مادری مؤمن می‌داند، توجه کنید:

اَلْمُؤْمِنُ اَخُو الْمُؤْمِنِ لِاُمِّهِ وَ اَبِيهِ.^۱

و باز امام صادق علیه السلام دو مؤمن را، دو پرنده هم شکل بیان فرموده است:

لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرْيَحُ اِلَيْهِ، وَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرْيَحُ اِلَى اَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْتَرْيَحُ الطَّيْرُ اِلَى شَكْلِهِ.^۲

مومن قلبش مملو از عشق خداست، راحتی و آسایش او زمانی میسر می‌شود که در کنار مومنی چون خودش قرار گیرد و چون او را به این دید بنگرد حاضر نیست موجب جدائی فراهم آورد.

^۱ - مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است همان، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

^۲ - هر چیزی با شینی مأنوس است و نزد همان راحت می‌باشد، مؤمن نیز با برادر دینی خود چنین است، چنانچه پرنده با پرنده هم جنس خود انس دارد (همان، ج ۷۴، ص ۲۳۴).

وحدت بین اخوان، موجب وحدت جامعه اسلامی و تشکیل امت واحده اسلامی می‌گردد.

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ...^۱

۲ - قبح تفرقه

همان طوری که اسلام به اتحاد بین مسلمین اهمیت می‌دهد، از تفرقه و اختلاف بیزار بوده و اختلاف را

موجب عدم قبولی اعمال می‌داند. پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوذر می‌فرماید:

يَا أَبَاذَرٍّ، إِيَّاكَ وَهَجْرَانَ أَخِيكَ فَإِنَّ الْعَمَلَ لَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْهَجْرَانِ.^۲

همان حضرت در روایت دیگر بیشتر از سه روز، قهر را جایز ندانسته‌اند.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَا يَجِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.^۳

^۱ - سوره سبأ، آیه ۴۶ بگو همانا من شما را به یک چیز، اندرز می‌دهم و آن اینکه دو به دو یا تنها برای خدا قیام کنید.

^۲ - ای اباذر از قهر با دوستت بپرهیز که عمل در حال قهر، قابل پذیرش نیست بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۹.

^۳ - جایز نیست مؤمن بیش از سه روز با برادر ایمانی خود قهر باشد کنز العمال، ۲۴۷۹۳.

و البته در روایت ذیل از لحن شدیدتری استفاده فرموده است.

أَيُّمَا مُسْلِمِينَ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ، فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ.^۱

و البته مهلت سه روز در میان برادران مؤمن و یا خواهران مؤمنه است و الا زن و شوهر بیش از صبح تا شام حق قهر ماندن را ندارند پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در مورد وظایف زنان به حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

... وَلَا تَبَيْتُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَ إِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا.^۲

۳ - استحکام بنیان دوستی

اسلام دستور می دهد راه های استحکام دوستی پیگیری شود و دوستان هر آنچه را که موجب تقویت دوستی بین آنها می شود عملی سازند، از این رو در روایت های زیادی اهمیت محبت به دوست به عنوان عامل دوستی مورد عنایت قرار گرفته است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَلَا وَ إِنْ وَدَّ الْمُؤْمِنُ مِنَ أَعْظَمِ سَبَبِ الْإِيمَانِ.^۳

قال علی علیه السلام: لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى مَوَدَّتِهِ.^۴

قال الصادق علیه السلام: مِنْ حُبِّ الرَّجُلِ دِينَهُ، حُبُّهُ أَخَاهُ.^۵

۴ - شناخت عوامل اختلاف

یکی از راه های درمان تفرقه، شناخت عامل تفرقه است. علت اختلاف دو دوست چیست؟ عامل اختلاف والدین و فرزندان کدام است؟ زن و شوهر بر سر چه موضوعی اختلاف دارند و عامل و انگیزه آن اختلاف چیست؟ اینها سوالاتی است که بایستی پاسخ

^۱ - هر دو مسلمانی که قهر کنند و سه روز بگذرد و آشتی ننمایند از دین اسلام خارج بوده و ولایتی بین آنها نیست، البته هر کدام برای آشتی نمودن سبقت جوید، روز قیامت زودتر به سوی بهشت خواهد رفت **اصول کافی**، ج ۲، ص ۳۴۵.

^۲ - زن شب نخواهد در حالی که شوهرش با اینکه به وی ستم کرده است، ناراضی باشد **وسائل الشیعة**، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

^۳ - آگاه باشید که دوستی مؤمن از بزرگترین اسباب ایمان است **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۲۸۱.

^۴ - برادر تو در محبت از تو قوی تر نباشد **همان**، ص ۱۶۵.

^۵ - نشانه دوستی و محبت انسان به دینش، محبت وی به برادر دینی خویش است **همان**، ص ۲۸۹.

آنها با تحقیق و تفحص روشن شود. چه اگر عامل معلوم گردد، مداوا به سهولت انجام می‌گیرد. علاوه اینکه مداوای بیماری اختلاف، بدون شناخت عامل و انگیزه آن، تنها نقش مُسکِنی دارد که چند لحظه درد را تسکین می‌بخشد، حل ریشه‌ای بیماری، به درمان عامل اختلاف بستگی دارد. مضافاً اینکه شناخت عامل اختلاف موجب می‌شود که حقوق ذی‌حق اداء گردد. این نکته در مواردی که واسطه خیرِ حل اختلاف را به عهده گرفته است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ چه او اگر عامل اختلاف را نشناسد، ممکن است نتواند حقی به صاحب حق بدهد و یا به مظلوم، ظلم بیشتری روا شود که زشتی این کمتر از اختلاف نیست.

وصلت مجدد

بعد از بیان مقدمات فوق، لازم است وظیفه طرفین اختلاف و نیز جامعه را در ایجاد وصلت بین دو مؤمن از هم جدا شده، بیان کنیم.

۱- وظیفه طرفین

با توجه به اینکه اسلام به اصل مودت و اخوت بهایی بسیار می‌دهد و تفرقه و جدائی را مذموم می‌شمارد، دستورات اکیدی نیز در مورد وصلت مجدد دو فرد از هم جدا شده عنوان فرموده است.

دو برادر دینی، دو خواهر مؤمنه، زن و شوهر و فرزندان یا دو همکار باید بدانند، اگر اختلافی بین آنها ایجاد شد، بهترین آنان و نیز آنکس که زودتر از دیگری به بهشت می‌رود، کسی است که زودتر با دیگری وصلت نماید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا یجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ یَهْجَرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، یَلْتَقِيَانِ فَيُعْرَضُ هَذَا وَ یُعْرَضُ هَذَا وَ خَيْرُهُمَا الَّذِي یُبْدَأُ بِالسَّلَامِ.^۱

^۱ - جایز نیست برای مسلمان که بیش از سه روز از برادرش قهر کند، با هم روبرو شوند و از یکدیگر اعراض نمایند و البته بهترین آنها کسی است که به سلام پیشی نماید **الترغیب و الترهیب**، ج ۳، ص ۴۵۵.

و آنکس که برادرش به سوی او دست صلح دراز کند و او روی برگرداند ملعون و مطرود از رحمت خداوند شده است.

قال الصادق عليه السلام: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ رَجُلٌ يَبْدُوهُ أَخُوهُ بِالصَّلْحِ فَلَمْ يُصَالِحْهُ.^۱

به هر حال این دو باید بدانند که وصلت مجدد آنچنان اهمیت دارد که بخشش گناهان و استجاب دعاهاى آنها حتى در ماه مبارک رمضان منوط به آن شده است.

قال الرضا عليه السلام: فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يُغَلُّ الْمَرَدَّةَ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَ يُغْفَرُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا، فَإِذَا كَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ غَفَرَ اللَّهُ بِمِثْلِ مَا غَفَرَ فِي رَجَبٍ وَ شَعْبَانَ وَ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَى ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَّا رَجُلًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءٌ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنْظِرُوا هَؤُلَاءِ حَتَّى يَصْطَلِحُوا.^۲

۲ - وظیفه عمومی

البته اگر دو مؤمن جدا شده از هم، به صلح مبادرت نورزیدند و یا شرایط را مهیا ندیدند، جامعه اسلامی نایبستی در ایجاد صلح و آشتی بین آنان کوتاه آید.

آیه‌ای که در ابتدای بحث گذشت، بر اهمیت این مسئله با صیغه امر «صَلِّحُوا» تاکید دارد. به این روایات که گوشه‌ای دیگر از اهمیت مصالحه و آشتی را بیان می‌کنند، توجه کنید.

مطابق این حدیث ثواب ایجاد وصلت بین دوستان، از روزه و نماز و صدقه بالاتر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ؟ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، فَإِنَّ فِisَادَ ذَاتِ بَيْنٍ هِيَ الْحَالِقَةُ.^۳

بالاترین سعادت‌های بشر نیز تلاش برای آشتی دادن مؤمنین از هم جدا است.

^۱ - مطرود است، مطرود است کسی که برادرش وی را به صلح بخواند و او سرباز زند بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۳۶.

^۲ - در اول ماه مبارک رمضان، شیاطین فتنه‌گر و اغواگر در زنجیر می‌شوند و در هر شب هفتاد هزار نفر از بندگان بخشیده می‌شود، وقتی شب قدر فرا می‌رسد، خداوند به اندازه آنچه که در ماه رجب و شعبان و نیز رمضان تا آن شب بخشیده است، می‌بخشاید، مگر کسی را که بین او و برادرش عداوتی باشد، سپس خداوند می‌فرماید: اینها را نگهدارید تا اینکه آشتی کنند همان، ج ۷۵، ص ۱۸۸.

^۳ - آیا شما را خبر دهم به چیزی که از روزه و نماز و صدقه درجه‌ای بالاتر دارد؟ آن ایجاد اصلاح بین مؤمنان است. چرا که فساد بین آنها عداوت بین آنها هلاکت کننده می‌باشد (کنز العمال، ۵۴۸۰).

قال علی علیه السلام: مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صَلَاحِ الْجُمْهُورِ.^۱

اصلاح چنان اهمیت دارد که خداوند از حقّ خود یعنی حرمت دروغ و بسیاری از گناهان و معاصی حقّ الهی، برای ایجاد وصلت می‌گذرد.

قال الصادق علیه السلام: الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كِذْبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ.^۲

و ایضا عنه علیه السلام: الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ.^۳

مصالحه

در مواردی که علت اختلاف، حقوقی است و ادعای طرفین دعوا قابل جمع نیست، اسلام مصالحه را پیشنهاد می‌فرماید.

مصالحه آن است که طرفین دعوا و اختلاف، حکم حکیمی را بپذیرند و بر موضوعی واحد وحدت یابند و از بقیه حقوق احتمالی خود درگذرند.

البته توجه به این نکته لازم است که مورد مصالحه زمانی است که طرفین دعوا هر دو ذی‌حقّ باشند و مقدار حقّ آنها به درستی معین نباشد، هر کدام چیزی می‌گویند و دیگری انکار می‌کند و دلیلی هم نیست که قول یکی اثبات گردد.

ولی اگر یکی از طرفین اصلاً ذی حق نیست، پیشنهاد مصالحه نوعی ترفند شیطانی جهت نابود نمودن حقّ است. اصولاً چنین چیزی مصالحه نیست بلکه حکم به باطل می‌باشد و طرف غیر ذی حق اگر چیزی عایدش شود، غاصب شمرده می‌شود.

^۱ - از کمال سعادت، سعی در آشتی جامعه است، غررالحکم.

^۲ - سخن سه قسم است، راست، دروغ و اصلاح بین مردم اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۱.

^۳ - اصلاح دهنده دروغ‌گو نیست همان، ص ۲۱۰.

استقامت و یکرنگی

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدَّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ.^۱

یکی از برجستگی‌های مهم مؤمن استقامت و پایداری وی و یکرنگی اوست، به حدی که در مقابل ناملایمات از فولاد سخت‌تر و شدیدتر می‌باشد.

فولاد در کوره آتش، تغییر رنگ می‌دهد و آب می‌شود، سپس هر حالتی را می‌پذیرد و به هر شکل در می‌آید. علاوه بر این حتی آهن محکم در کنار اکسیژن هوا اکسید می‌شود و باز هم رنگ عوض می‌کند و می‌پوسد. ولی مؤمن اگر در کوره گداخته گردد، باز تغییر رنگ نمی‌دهد، اگر در راه خدا کشته شود، سپس زنده گردد و بار دیگر بمیرد، هیچ‌گاه در روانش تغییری ایجاد نمی‌شود و البته این استقامت، خاص انسان پرورش یافته مکتب اسلام است و استقامت وی به واسطه اهمیتی است که اسلام به این مهم می‌دهد.

^۱ - همانا مؤمن از فولاد آبدیده سخت‌تر است، زیرا فولاد وقتی داخل آتش می‌شود، متغیر می‌گردد ولی مؤمن اگر کشته شود، سپس زنده گردد و باز هم کشته شود، قلبش دگرگون نمی‌شود بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۰۴.

سزد اَرُ عبرت بشر گردد
پافشاریش بیشتر گردد

پافشاری و استقامت میخ
بر سرش هر چه بیشتر کوبند

اهمیت یکرنگی

اصولاً اسلام برای پایداری در مقابل مشکلات اهمیت زیادی قائل است. اسلام دنیا را هدف نمی‌داند، دنیا تنها وسیله‌ای برای نیل به سعادت اخروی است، و هر چه انسان در مقابل ناملایمات و سختی‌های دنیوی صابر باشد و نلغزد، مایه وی برای حیات اخروی قوی‌تر خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ^۱.

همین معنا در سوره احقاف نیز آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲.

و حضرت امیر علیه‌السلام در همین باره می‌فرماید

أَفْضَلُ السَّعَادَةِ اسْتِقَامَةُ الدِّينِ^۳.

صبر در مقابل فقر و گرفتاری مادی، صبر در برابر بلاها و گرفتاری‌های فردی و اجتماعی، و صبر در مقابل مصیبت‌ها و غم‌ها و از دست دادن عزیزان، صبر در مقابل لذت گناه و پایداری در برابر هوای نفس، صبر در انجام عبادات و طاعات و... همه از مصادیق استقامت و یکرنگی محسوب می‌شوند.

آنکه در این همه صبر کند، سعادت ابدی را از آن خود ساخته است و آنی که همراه خداوند، غیر او را در دل خود جای دهد، تنها خود را فریب داده و او را با استقامت و صبر فاصله بسیار است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِبِ وَ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالأَوْتَارِ ثُمَّ كَانَ الأَثْنَانُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ الأَوْحَادِ لَمْ تَبْلُغُوا الأَسْتِقَامَةَ^۴.

^۱ - (سوره فصلت، آیه ۳۰) کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است و استقامت نمودند، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید، بشارت باد بر شما آن بهشتی را که به شما وعده داده شده است.

^۲ - (سوره احقاف، آیه ۱۳) کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.

^۳ - بالاترین سعادت‌ها، استقامت در راه دین است **غررالحکم**.

^۴ - اگر چنان نماز بخوانید که کمرتان خم شود و چنان روزه بگیرید که چون وتر کمان گردید در انحناء یا سستی ولی دو چیز نزد شما از یک، دوست داشتنی‌تر باشد (محبت دو چیز در دل خود راه دهید) به حد استقامت نرسیده‌اید (کنز العمال، ۵۴۷۸).

ملون

بر همین اساس، منفورترین چهره در اسلام چهره انسان ملون و هزار رنگ است. آنکه هر بادی که بوزد هماهنگ با او می‌شود و با هر سازی می‌رقصد، و به اصطلاح «نان به نرخ روز می‌خورد»، روزی با اهل دین است و دیگر روز با دشمنان آنان، روز مسلمان است و شب گبر و ترسا می‌شود و...

قال علی علیه‌السلام: **إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُبْغِضُ مَنْ عِبَادِهِ الْمُتَلَوْنَ**^۱.

یکی از چهره‌های معروف تاریخ در تغییر رنگ، «شبت بن ربیع تمیمی» است. این شخص چندین چهره عوض نموده و هر زمانه‌ای به شکلی در آمده است.

بنابر آنچه که در تاریخ آمده است، روزی که سجاح در زمان مسیلمه کذاب ادعای نبوت کرد، وی مؤذن او بود، با شکست مسیلمه و بر چیدن اسباب نبوت دروغین او، شبت توبه کرد.

در جنگ صفین جز سپاه حضرت امیر علیه‌السلام بود و علیه معاویه می‌جنگید، بعد از جنگ به واسطه جریان حکمیت، جزء خوارج گشت، با افراشته شدن پرچم ابن عباس برای پذیرش توبه ۱۲۰۰۰ خارجی در نهر روان وی جزء ۸۰۰۰ تائب شد و توبه نمود.

هم او یکی از دعوت‌کنندگان امام حسین علیه‌السلام به کوفه است، با آمدن ابن زیاد به کوفه و تغییر وضعیت سیاسی این شهر، وی از یاران عبیدالله شد و در دستگیری مسلم بن عقیل با محمد بن اشعث همکاری می‌نمود.

در واقعه کربلا، جز سپاه عمر سعد بود و بر علیه یاران امام می‌جنگید، وی به حضرت ابالفضل گفت: برو به برادرت بگو اگر دنیا را آب بگیرد به تو آب نمی‌دهیم، مگر اینکه بیعت کنید.

^۱ - بدانید که خداوند بنده رنگارنگ را هر روز به یک رنگ در می‌آید دوست ندارد، چنین بنده‌ای مورد خشم خداوند است (بحار الأنوار، ج ۱۰، ص

در زمان انقلاب مختار ثقفی وی جز یاران مختار بود و دنبال خونخواهان امام حسین علیه السلام می‌گشت، به طوری که پس از سقوط کوفه رئیس امنیت کوفه شد. وقتی مصعب علیه مختار شورید او از قاتلین مختار بود و

عجیب اینکه در جنگ صفین وی از جمله سه نفری بود که به عنوان سفیر نزد معاویه رفتند. شبث به معاویه شورید و خشم او را بالا آورد، وی به معاویه گفت: تو نتوانسته‌ای بهانه‌ای دیگر آوری، قتل عثمان را بهانه کردی. ما می‌دانیم تو در مورد عثمان کوتاهی کردی، اگر پیروز شوی جهنم جای توست و اگر شکست بخوری بدترین عرب هستی!

اشعث بن قیس، نیز یکی دیگر از چهره‌های ملون زمانه خود است، وی یک بار در حال کفر و در زمان جاهلیت در یک جنگ محلی اسیر شد و سه هزار شتر فدیہ داد تا آزاد شود. فدیہ‌ای که تا آن روز برای یک فرد قابل تصور نبود. در زمان ابوبکر نیز به واسطه پرداخت نکردن زکات مرتد شد و در مقابل سپاه اسلام شکست خورد و اسیر گشت، او به یاران خود خیانت کرد و ۸۰ زن و مرد را در قبال زنده ماندن خود فروخت. وی جدیتی زیاد در ایجاد ارتباط با خلفاء داشت، دختر کور ابوبکر همسر او بود، یک دختر به عمر داد، دختر دیگرش زن فرزند عثمان بود، و جعه را نیز به خانه امام حسن علیه السلام فرستاد، در جنگ صفین شبی که پیروزی سپاه اسلام نزدیک شده بود، مردم را جمع کرد و گفت: اگر فردا هم مثل امروز بجنگیم، نسل عرب ریشه کن می‌شود. همین سخن از وی به گوش معاویه رسید و او و عمر و عاص نقشه سرنیزه کردن قرآن را طرح کردند، اشعث بعد از حکمیت از خوارج شد، سپس توبه نمود و با امام حسن علیه السلام نیز بیعت کرد، ولی چیزی نگذشت که از یاران نزدیک معاویه شد، پسرش «محمد» در دستگیری مسلم بن عقیل سهیم بود. پسر دیگرش «قیس» از جمله سپاهیان عمر سعد در کربلا بود. دخترش «جعه» نیز امام مجتبی علیه السلام را به طمع همسری یزید به شهادت رسانید.

شریح بن حارث، ۶۰ سال منصب قضاوت داشت. در زمان حضرت امیر علیه السلام باز در این منصب ابقاء شده بود. مسند قضاوت وی تا زمان حجاج باقی بود، او خود استعفاء نمود و در سال ۸۷ هجری در ۱۸۰ سالگی از دنیا رفت. ابن زیاد وعده‌ای به وی داد تا وی در مقابل، جواز قتل امام حسین علیه السلام را صادر نماید. ولی او راضی نمی‌شد فتوا به قتل فرزند

پیامبر خدا دهد.

اما از آنجا که ظرفیت استقامت هر انسانی حدی معین دارد و ایمان هر کس تا حدی معین می‌تواند در مقابل وسوسه نفس مقاومت کند، این زیاد ۵۰/۰۰۰ دینار به خانه وی روانه ساخت، و خود در پی پول‌ها نزد او رفت. همین که چشم شریح به این همه پول افتاد دگرگون شد و فتوا به قتل امام خود صادر نمود. عمر بن حجاج، در نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت: درختان سبز شده و میوه‌ها رسیده است (کنایه از اعلام آمادگی مردم) و ما منتظر قدم تو هستیم، او نیز با آمدن زر و زور به کوفه رنگ عوض نمود و از دوستان نزدیک آنها گشت. وی فرماندهی ۴۰۰۰ سپاهی نگهبانی شریعه را به عهده داشت که کسی از آل بیت پیامبر به شریعه نزدیک نشود. عمر به یاران خود می‌گفت: در جواز قتل حسین تردیدی به خود راه ندهید که با خلیفه مسلمین مخالفت ورزیده است. شمر بن ذی الجوشن جزء یاران حضرت امیر علیه‌السلام در صفین بود. و هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که او این قدر تغییر کند و با دست خود فرزند همان امام را... و متأسفانه چه بسیارند این دسته انسان‌ها در جوامع.

یاران علی علیه‌السلام

حضرت امیر علیه‌السلام در خطبه‌ای از نهج البلاغه دوستان خود و خصوصیات آنها و راست‌قامتی و استقامت آنان را چنین تعریف می‌کند.

أَيْنُ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ تَيْهَانَ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ، وَ أَيْنَ نَظَرَتْهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُؤْسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ.^۱

آنگاه حضرت دستی به محاسن مبارکش کشید و مدتی طولانی گریست، و سپس فرمود:

^۱ - کجایند برادران من، همان‌ها که سواره به راه می‌افتادند و در راه حق قدم بر می‌داشتند، عمار، ابن تیهان، ذو‌شهادتین و امثال آنها کجا هستند! آنها که پیمان بر جانبازی بستند و سرهایشان برای ستمگران فرستاده شد **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۸۱ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۸۲ به ترتیب صبحی صالح.

آه بر برادرانم که قرآن تلاوت می‌کردند، و به کار می‌بستند. در فرائض دقت می‌نموده و آن را بیا می‌داشتند. سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را می‌میراندند. دعوت به جهاد را می‌پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی می‌نمودند.

«عمار یاسر»، پدر و مادرش (یاسر و سمیه) در زیر ضربات شکنجه کفار قریش شهید شدند. وی همواره با علی علیه‌السلام بود، تا اینکه در سن ۹۴ سالگی در جنگ صفین به شهادت رسید.

«ابوالهیشم مالک بن تیهان» از شش نفر انصاری بود که بار اول با پیامبر ملاقات نمود و از عقبه اول و دوم با پیامبر خدا بیعت کرد. او نیز در صفین به شهادت رسید.

پیامبر مکرم اسلام روزی شتری از «سواد بن قیس» خریداری کرد. سواد انکار معامله نمود و «ابو عماره خزیمه ابن ثابت انصاری» به نفع پیامبر شهادت داد. پیامبر فرمود: تو که نبودی چگونه شهادت دادی؟ پاسخ داد: من آنچه را که از خداوند به تو رسیده تصدیق می‌کنم، حال تو را در این معامله تصدیق نکنم؟ پیامبر فرمود: از این به بعد گواهی خزیمه به جای دو نفر قابل قبول است.

در جنگ جمل برای جلوگیری از خونریزی، امام علیه‌السلام فرمود: آیا کسی هست که در مقابل سپاه دشمن بایستد و آنها را به قرآن دعوت کند؟ جوانی به نام «مسلم مجاشعی» جلو آمد. حضرت فرمود: دستت را قطع می‌کنند، اگر قرآن را به دست دیگری گیری آن را نیز قطع می‌کنند. ولی او که هدفی دیگر را در این انتخابش دنبال می‌کرد، به آسانی پذیرفت و رهسپار میدان شد. سپاه بصره دست راست و چپ او را قطع کرده و بر او یورش آوردند و قطعه قطعه‌اش کردند.

بلی یاران امام علی بن ابیطالب همانند دژ پولادین ثابت قدم و یکرنگ بودند و اگر در عصر هر امامی از معصومین علیهم‌السلام امثال اینها ولو به تعداد اندک وجود می‌داشت، آنان قیام می‌نمودند و جهاد می‌کردند، و هرگز در مقابل ظلم سکوت نمی‌نمودند.

روزی «سهل خراسانی» بر امام صادق علیه‌السلام وارد شد. بعد از احوال‌پرسی و... سهل عرض کرد: امامت حق شماست، چرا برای گرفتن حق خود قیام نمی‌کنی؟ با اینکه صدهزار از پیروانتان با شمشیرهای آتشبار از شما دفاع می‌کنند. امام دستور داد تنور را روشن

کردند. وقتی شعله‌ها قسمت بالای تنور را سفید کرد، امام به سهل فرمود: برو در تنور بنشین. سهل آشفته شد و با التماس پوزش طلبید. در همین اثنا «هارون مکی» وارد شد، امام به او فرمود: برخیز و در تنور بنشین. امام با خراسانی مشغول صحبت شد، بعد از چندی فرمود: برو تنور را نگاه کن. سهل به تنور سری کشید و هارون را آرام و در تنور نگریست. امام فرمود: در خراسان چند نفر از اینان پیدا می‌شود؟ سهل عرض کرد: حتی یک نفر یافت نمی‌شود. امام فرمود: تا پنج نفر از اینان را نیابیم قیام نمی‌کنیم. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: روزی پدرم در مجلس با عده‌ای از دوستان نشستند، پدرم خطاب به آنها فرمود: کدام یک حاضر است آتش گداخته را در کف دست بگیرد تا خاموش شود؟ همه سر به زیر افکندند. من عرض کردم: به من اجازه می‌دهی؟ پدرم فرمود: تو از منی و من از تو. سپس فرمود: چقدر زیادتند اهل سخن و کمند اهل عمل، همه غرق در خجالت شده بودند. سپس فرمود: خدا شما را بیامرزد، بهشت دارای مراتبی است اصحاب در پی شنیدن این مژده کم به حال خود آمدند.

محک تجربه

اگر اوضاع جامعه عادی باشد، پستی و بلندی پیش نیاید، حقایق نفسانی انسان قابل شناسایی نیست؛ ولی اگر حوادث غیرقابل پیش‌بینی رخ دهد آن وقت واقعیت‌ها آشکار می‌شود و صفحات دل گشوده می‌گردد.

قال علی علیه‌السلام: فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ^۱

طلای ناخالص می‌تواند ظاهری آراسته داشته باشد، اما وقتی قدری بر سنگ محک ساییده شد و مقداری اسید سوزان را بر خود مشاهده کرد، ناخودآگاه چهره مکدر آن عیان و در صد ناخالصی آن واضح می‌گردد. حوادث شبانه روز همه سنگ محک هستند و گرفتاری‌ها و مشکلات اسید آن، آنکه با اوست تغییر نمی‌کند و قلبش دگرگون نمی‌شود.

^۱ - در دگرگونی زمانه، چهره انسان‌ها معین و مشخص می‌شود. (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۲۱۷ به ترتیب صبحی صالح).

قال علی علیه السلام: كُنْتُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُكَ الْعَوَاصِفُ.^۱

و هر مصیبتی را به جان می‌خرد و اگر در یک روز ۷۲ عزیزش را غلطان در خون ببند باز می‌گوید.

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً.^۲

و هیچ‌وقت زبان به شکوه نمی‌گشاید.

^۱ - مانند کوه استوار باش به طوری که طوفان‌ها در تو تاثیری نکنند مناقب، ج ۲، ص ۳۴۷.

^۲ - جز خوبی ندیدم (زیات‌نامه حضرت زینب علیه‌السلام).

این قدر گفتمش آزار دل ای یار مکن
گفتم از درد دل خویش به جانم چه کنم

گفت گر یار منی شکوه ز آزار مکن
گفت تا جان بُودت درد دل اظهار مکن

البته مخفی نماند که چنین صعوبت و سختی برای مؤمنان در قبال حوادث زمانه است و الا در برابر اشخاص متدین و بندگان خداوند، شخص با ایمان، ملایم‌تر و لطیف‌تر از آب می‌باشد.

قال علی علیه السلام: **الْمُؤْمِنُ... نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ**^۱.

آثار استقامت

دنیا برای انسان، دار امتحان و آزمایش است، و قطعاً این وادی برای شخص مؤمن با سختی‌هایی همراه است، این سختی‌ها که گاهی مشکلات اجتماعی و یا فردی می‌باشند، بر پیکره مؤمن فشار وارد می‌کنند تا از راه خود برگردد، و لذا هر امتحانی و بلایی نوعی صافی برای مؤمن می‌باشد و به هر حال سختی در دنیا برای او بسیار است.

قال الباقر علیه السلام: **الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ جَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَ شَهَوَاتِهَا دَخَلَ النَّارَ**^۲.

^۱ - نفس مؤمن از سنگ سخت‌تر است و هیچ شکی و شبهه‌ای در آن راه نمی‌یابد و البته در همان حال در پیشگاه خداوند و با بندگان او از بنده زر خرید ذلیل‌تر و خاشع‌تر است **نهج البلاغه**، حکمت ۳۲۵ به ترتیب فیض الاسلام و ۳۳۳ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - بهشت با سختی و صبر بر آن همراه است، پس کسی که بر سختی‌ها در دنیا صابر باشد داخل بهشت می‌شود، و جهنم به لذات و شهوات احاطه شده است، پس کسی که به نفس خود، لذتش و شهوتش را بچشاند داخل آتش می‌شود (**بحار الأنوار**، ج ۷۱، ص ۷۲).

استقامت پیامبر

در پایان این مبحث به تفسیر و تبیین استقامت پیامبر چنانچه در سوره هود و شوری آمده است و شیوه استقامت او می‌پردازیم.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۱

در سوره هود، آیات تکان دهنده‌ای در هول و وحشت و اضطراب قیامت وارد شده است و در آیه ۱۱۲ این سوره می‌فرماید: تو و یارانت در راه خدا استقامت کنید.

ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

مَا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آيَةً كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَلَا أَشَقَّ مِنْ آيَةٍ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ.^۲

اصحاب به پیامبر عرضه داشتند: شما را پیروی زودرس فرا گرفته است. آن حضرت در پاسخ فرمودند:

شَبَّتَنِي سُورَةُ هُودٍ.^۳

و نیز وارد شده است وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمودند:

شَمَّرُوا شَمَّرُوا.^۴

عبارت «شبیبتنی» در مورد سوره هود، واقعه، مراسلات، و برخی سوره‌های دیگر آمده است ولی در خصوص سوره شوری چنین عبارتی از پیامبر دیده نشده است.

این آیه در سوره شوری به این شکل وارد شده است:

... وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...^۵

^۱ - سوره هود، آیه ۱۱۲ همان طوری که دستور یافته‌ای تو و کسانی که با تو استقامت ورزید و از حدود الهی تجاوز نکنید که خداوند به کردار شما آگاه است.

^۲ - بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه‌ای سخت‌تر و سنگین‌تر از آیه «فاستقم كما امرت و من تاب معك» نازل نشده است تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۹۹.

^۳ - سوره هود مرا پیر کرد تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۳۴.

^۴ - دامن به کمر زنید، دامن به کمر زنید تفسیر درالمنثور، ج ۳، ص ۳۵۱.

^۵ - (سوره شوری، آیه ۱۵) آنچنان که مأمور شده‌ای استقامت کن، و از هوا و هوس آنها پیروی منما.

اکنون جای این سؤال است که چرا پیامبر در مورد سوره هود فرموده است: این سوره مرا پیر کرد ولی در مورد سوره شوری چنین چیزی بیان نفرموده است؟

برای پاسخ به این سؤال و کشف این سرّ، این دو آیه را در کنار هم گذاشتیم.

فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْلَمُونَ بَصِيرٌ.

فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِيمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَهُمْ....

اگر با دقت به کلمات این دو آیه بنگرید، خواهید یافت که شاید علت تأثیر آیه سوره هود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، عبارت **وَمَنْ تَابَ مَعَكَ** باشد.

در سوره شوری، پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله امر به دعوت مردم به سوی توحید و استقامت شده است، ولی در سوره هود وی و تابعینش امر به استقامت گشته‌اند. علاوه اینکه آیه ۱۱۰ سوره هود در مورد اختلاف و تفرقه بنی اسرائیل با وجود پیامبر واحد و کتاب واحد می‌باشد. بنابراین با کنجکاوی در این مهم به نظر می‌رسد آنچه رسول خدا را پیر کرده است، پایدار نبودن تابعین ریاکار و مقام پرست به مجرد ارتحال وی و رفتار ناشایست آنها با تابعین و ارسته‌اش یعنی اهل بیت علیهم السلام بوده است.

گویا رسول خدا از خانه نشینی علی و برهنه شدن شمشیر بر وی پیر گشت، از شکافته شدن فرق مبارکش خندان دیده نشد، چرا که اینها همه از ناحیه امت او به وی رسید.

رسول خدا درگاه خانه زهرا را می‌دید، محسن زهرا و بازویش را مشاهده می‌کرد و...

رسول خدا سبط اکبرش و پاره‌های جگر او را مشاهده می‌فرمود. و از همه سخت و سنگین‌تر و جانکاه‌تر اینکه رسول خدا، فرزندش حسین را... همان که گاه یک دست بر پشت سرش، دستی بر چانه‌اش می‌گرفت و او را می‌بوسید، هم او را... همانکه او را بر پشت خود سوار می‌کرد و بازی کودکانه می‌نمود... همان که او را بر سینه‌اش می‌نشانده... او را می‌دید که در محاصره خیل دشمن واقع شده، دشمنی که همه او را به عنوان نبی‌الله برگزیده و کتابش را به عنوان معجزه پذیرفته‌اند. او را می‌دید، با غم ۷۲ عزیز از اصحاب و یاران و فرزندان چون اکبر و اصغر و... او را می‌دید دست بر کمر گذاشته در عزای برادرش... آری همو را می‌دید با پیشانی شکسته که خون چون ناودان از

سینه‌اش جاری است. او را می‌دید که شمر بر سینه‌اش نشسته...، او را می‌دید که جسمش پایمال سمّ ستوران گشته و سر مطهرش بر نیزه شده...، و همان لبها را، بلی همان لب و دندان را زیر ضربات چوب خیزر... و البته پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نه فرزند او را نیز به همین صورت مسموم به زهر جفا می‌دید، و می‌دانست همه و همه این بلاها از سوی امت او به خاندانش می‌رسد، این بود که رسول خدا را پیر نمود و در پی نزول این آیه هرگز کسی او را خندان ندید.

جوان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فَضَّلُ الشَّابَّ الْعَابِدِ الَّذِي تَعَبَّدَ فِي صَبَاهُ عَلَى الشَّيْخِ الَّذِي تَعَبَّدَ بَعْدَ مَا كَبُرَتْ سِنُّهُ كَفَضَّلِ الْمُرْسَلِينَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ.^۱

حساس‌ترین مرحله زندگی انسان ایام جوانی است که حدوداً سنین ۱۵ تا ۳۵ سالگی از عمر انسان را در بر می‌گیرد، در این مرحله انسان از حالات کودکانه و یا خیال ایام نوجوانی خارج شده و وارد محیط حقیقی و واقعی زندگی می‌گردد.

قوای درونی انسان به حد رشد رسیده و شهوت^۲ و غضب بارور گشته و تضاد آنها با نیروی عقل علنی می‌شود. البته هر چند تعالیم ایام کودکی و نوجوانی می‌تواند انسان را در این مرحله از زندگی یاری دهد. ولی چنین تعلیمیاتی اگر با عقاید مذهبی راسخ توأم نشده و مستحکم نگردد، نمی‌تواند تاثیری شایسته داشته و نقشی قوی ایفا کند.

متأسفانه درک حساسیت جوانی برای همه جوانان ممکن نیست. و سُکر و مستی ایام جوانی در عده‌ای کثیر از جوانان چنان غفلتی ایجاد می‌کند که تا سالیان سال، غبار و

^۱ - برتری جوان عابدی که در جوانیش عبادت کند، بر پیرمردی که بعد از کهولت سنش عبادت نماید، مانند برتری رسولان الهی بر سایر مردم می‌باشد **کنز العمال**، ۴۳۰۵۹.

^۲ - مراد از شهوت معنای کلی آن می‌باشد که شامل تمام خواسته‌های انسان، اعم از جنسی و غیر آن بوده باشد.

زنگار دل کنار نمی‌رود مگر آنگاه که جوانی به پایان رسد.

قال علی علیه السلام: شَيْئَانِ لَا يَعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا الشَّبَابُ وَالْأَعْيَافَةُ.^۱

چرا که جوانی در واقع نوعی مستی است، حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

أَصْنَافُ السُّكْرِ أَرْبَعَةٌ، سُكْرُ الشَّبَابِ وَ سُكْرُ الْمَالِ وَ سُكْرُ النَّوْمِ وَ سُكْرُ الْمُلْكِ.^۲

جوانی از این حدّ محدود عمر بهره می‌برد که مایه تجربه و عبرت دیگران نشود، آن کسی که از عمر خود می‌خواهد تجربه فرا گیرد چه بسا فرصت بکارگیری آن تجربه برای او پیش نخواهد آمد بلکه جوان باید بداند راه موفقیت وی در بهره‌بری از تجارب دیگران و بکارگیری آنهاست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خَيْرُ شَبَابِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِكُهُولِكُمْ وَ شَرُّ كُهُولِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِشَبَابِكُمْ.^۳

و ایضا عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ ابْنَ عَشْرِينَ إِذَا كَانَ شِبْهَ ابْنِ ثَمَانِينَ وَ يُبْغِضُ ابْنَ سِتِّينَ إِذَا كَانَ شِبْهَ ابْنِ عَشْرِينَ.^۴

زینت جوان

جوانی مرحله‌ای از عمر است که به واسطه کثرت مشغله‌ها، حساسیت دوران، تکوین شخصیت و اتفاقات زندگی، سریع می‌گذرد. سرعتی که عقربه‌های ساعت در این دوران از زندگی طی می‌کنند، همانند حرکت ابرهای زودگذر بهاری است.

قال علی علیه السلام: الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.^۵

سرعت حرکت زمان در جوانی، آنگاه احساس می‌شود که حرکات لنگان همان

^۱ - فضل دو چیز را کسی نمی‌داند جز آن کس که آن‌ها را نداشته باشد و آن دو عبارتند از جوانی و سلامت بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۲۳.

^۲ - مستی بر چهار قسم است، مستی جوانی، مستی ثروت، مستی خواب، مستی ریاست تحف العقول، ص ۱۲۴.

^۳ - بهترین جوانان شما آنانند که خود را شبیه بزرگان نمایند و بدترین بزرگان شما آنانند که خود را شبیه جوانان سازند کنز العمال، ۴۳۰۵۸.

^۴ - خداوند متعال ۲۰ ساله‌ای که شبیه ۸۰ ساله در استفاده از تجارب باشد دوست دارد و ۸۰ ساله‌ای که خود را ۲۰ ساله جلوه دهد مغضوب می‌داند (همان، ۷۷۳۲).

^۵ - فرصت‌ها چون عبور ابرها می‌گذرند، لذا فرصت‌های خوب را غنیمت شمارید نهج البلاغه، حکمت ۲۰ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۱ به ترتیب صبحی صالح.

عقربه‌های زمان در پیری مشاهده شود. از این رو چه خوب است جوان از لحظات عمر خود بیشترین بهره‌برداری‌ها را کرده باشد و برای خود زیور و زینت شایسته تهیه نماید. در این مقوله، برخی از شایستگی‌ها و بایستگی‌های جوان را که در واقع زینت جوان شمرده می‌شوند بیان می‌داریم:

۱- تحصیل علم

علم و دانش برای هر کسی زیور و زینت بوده و برای جوان علاوه بر آن از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. در عصر و زمانه ما با ترویج زندگی ماشینی، افکار مادی‌گرایانه در سراسر عالم پراکنده شده است. گذشته از این‌ها تبلیغ و ترویج عقاید ضد دینی سراسر ممالک جهان را در بر گرفته است و تمامی زرپرستان عالم، تنها مانع خود برای استعمار و استثمار ملت‌ها، دین و آئین آنها دانسته و برای نابودی فرهنگ دینی از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد.

جوان در مقابل این مشکلات باید مجهز به سلاح علم شود. اصول و فروع دینش را بیاموزد، شبهات را بررسی کرده و پاسخ‌های مستدل آن را فرا گیرد تا که شاید خود را به سادگی نبازد و در دامن چپاولگران اندیشه‌ها و گرگ‌های درنده افکار نیفتد.

فراگیری یک دوره کامل اصول عقاید دین، مسائل عملیه، اخلاق و گناه‌شناسی برای جوان در این دوره از زندگی مورد سفارش اولیاء دین است.

قال الباقر علیه‌السلام: لَوْ أُتِيتُ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ لَادَبْتُهُ.^۱

۲- کار و فعالیت اجتماعی

دومین حاجت جوان بعد از کمال اعتقادات دینی، کار و فعالیت است. این مسئله نه تنها از نظر معیشت اقتصادی مورد توجه است، بلکه از آن نظر که در بالندگی افکار جوان نقش حساسی دارد قابل ارزیابی است. بلی، کار هم مشکلات اقتصادی و معیشتی جوان

^۱ - اگر جوان شیعه‌ای بر من وارد شود که تفقه در دین نمی‌کند، وی را تنبیه می‌کنم بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۴.

و احياناً خانواده وی را برطرف می‌سازد و عزّت و آبروی اجتماعی آنان را محفوظ می‌دارد و هم اینکه در حد خود، جوان را در مقابل معاصی و گناهان واكسینه می‌نماید.

بادهای مسموم گناه و معصیت، هوسرانی‌ها، اضطراب و نگرانی نسبت به آینده و... همه ابزارهای بُرنده شیطان برای از پا درآوردن جوان هستند، و جوانی که شغلی معین وی را مشغول ننموده باشد، بیشتر در معرض این آفات قرار می‌گیرد.

قال الكاظم عليه السلام: **إِنَّ اللَّهَ لَيُبْعِضُ الْعَبْدَ النَّوَامُ، إِنْ اللَّهَ لَيُبْعِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغُ.**^۱

قال علی عليه السلام: **مِنْ الْفَرَاغِ تَكُونُ الصَّبْوَةُ.**^۲

۳ - عبادت

قلب جوان هنوز درگیر تضادهای سخت اجتماعی نشده است. این قلب خالی اگر چنین باقی بماند، جولانگاه دشمنان خواهد شد و تیرهای شیاطین به هدف خواهند رسید، ولی اگر این قلب، مالمال از عشق و علاقه به مبدأ گردد، ویران ساختن این بنا، برای دشمنان انسان کار ساده‌ای نخواهد بود.

قال علی عليه السلام: **وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ، فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَشْؤُ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ، لِيَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ وَ تَجَرَّبَتَهُ، فَتَكُونُ قَدْ كَفَيْتَ مَوْتَهُ الطَّلَبِ وَ عَوْفِيَّتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرُّبَةِ.**^۳

مبلغان دینی هم وظیفه دارند در محل تبلیغات دینی خود، به جوانان بیشتر بپردازند.

امام صادق عليه السلام به احوال می‌فرماید: از بصره می‌آیی؟ وی عرض می‌کند: بلی، امام

^۱ - همانا خداوند نسبت به بنده پر خواب در خشم است، همانا خداوند نسبت به بنده بیکار در خشم است **من لا يحضره الفقيه**، ج ۳، ص ۱۰۳.

^۲ - عاشقی عشق مجازی از بیکاری است، بیکاری موجب فریفتگی و عشق‌بازی می‌شود (**غرر الحکم**).

^۳ - همانا قلب جوان مانند زمینی خالی است، هر بذری در آن پاشیده شود، می‌پذیرد؛ بنابراین من در تربیت تو قبل از اینکه قلبت سخت شود، و عقل و فکر تو به امور دیگر مشغول گردد، مبادرت ورزیدم تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه، آزمون آن را تحمل کرده‌اند و تو را از تلاش بیشتر، بی‌نیاز ساخته‌اند، بنابراین آنچه که از تجربه آنها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد **نهج البلاغه**، نامه ۳۱.

می‌فرماید: وضعیت مردم را بر سرعت گرفتن بر این امر (امر امامت ائمه طاهریین علیهم‌السلام) و قبول آن چگونه دیدی؟ عرض می‌کند: به خدا سوگند بسیار کم هستند. امام علیه‌السلام فرمودند:

عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ^۱

توجه زیاد به جوانان نه به این جهت است که سایر اقشار جامعه بی‌نیازند، بلکه همان طوری که بیان شد به واسطه حساسیت این دوره از سن است.

جوانی که در کوران حوادث و درگیری‌های نفس اماره و لوامه، پربار گردد، و عقل را بر دشمنان درونی (نفس) و بیرونی (شیاطین) تقویت و در نتیجه پیروز نماید. اغواء و فریب وی در سنین بالاتر به سادگی امکان نخواهد داشت.

به هر حال اگر قلب جوان با خداوند خود مرتبط شود، مرتبه‌ای را فتح خواهد نمود که با هیچ چیز قابل قیاس نباشد و به مرتبه‌ای خواهد رسید که خداوند به وی افتخار نماید.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ أَنْظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي^۲**

و مورد توجه و عنایت قرار می‌دهد.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ الَّذِي يُفْنِي شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ^۳**

و به او مژده صدیقین عطا می‌فرماید.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَا مِنْ شَابٍّ يَدَعُ لَذَّةَ الدُّنْيَا وَ لَهْوَهَا وَ أَهْرَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ صَدِيقًا^۴**

۴ - استغفار

^۱ - به جوان‌ها روی بیاور که آنان از همه به سوی خیر و نیکی سریع‌ترند بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۶.

^۲ - خداوند به جوان عابد نزد ملائک مباحثات می‌کند و می‌فرماید: به بنده‌ام نگاه کنید که چگونه شهوتش را به خاطر من ترک گفته است **کنز العمال**، ۴۳۰۵۷.

^۳ - همانا خداوند دوست دارد جوانی که جوانیش را در عبادت خداوند بگذراند **همان**، ۴۳۰۶۰.

^۴ - جوانی نیست که لذت و خوشگذرانی دنیا را ترک گفته و جوانیش را در راه طاعت خداوند سپری کند، مگر اینکه خداوند اجر هفتاد و دو صدیق به وی اعطا می‌نماید **اعلام‌الدین** از مصادر بحارالأنوار، ص ۱۹۷.

از آنجا که غیر از معصومین علیهم‌السلام یعنی کسانی که با تلاش خود و آباء و اجدادشان علیهم‌السلام به مقام عصمت و دوری از هرگونه خطاء و اشتباه رسیده‌اند، همه در معرض حملات شیاطین قرار دارند. و گاهی لغزش‌هایی نیز از آنها صادر می‌شود. خداوند ارحم‌الرحمین به خاطر جلوگیری از حالت یأس و ناامیدی در انسان، وی را تشویق و ترغیب به استغفار و توبه می‌نماید تا هم جبران مافات شود و هم قوه ایمانی افزایش یافته و توان مقابله در برابر فریب‌های شیاطین بیشتر گردد، حال اگر انسان از این امتیاز بهره گرفت، لذتش را درک خواهد کرد و الاً به تدریج در منجلاب فساد و فحشاء قرار خواهد گرفت و راه برگشت سخت‌تر خواهد شد. توبه و انابه برای همه راه چاره و جبران مافات است، اما برای جوانی که در لحظات حساسی از عمر خود به سر می‌برد، ارزشی بزرگ و عبادتی والا محسوب می‌شود به طوری که رسول خدا می‌فرماید: هیچ چیزی نزد خداوند محبوب‌تر از جوانی که از خطای خویش توبه می‌نماید، نیست. به متن همین روایت و دو حدیث دیگر در همین زمینه توجه کنید:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما من شئٍ أحبَّ إلى الله تعالى من شابٍ تائبٍ.^۱

و ایضا عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: إن الله يحبُّ الشابَّ التائبَ.^۲

و ایضا عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: التَّوْبَةُ حَسَنَةٌ لَكِنَّهُ فِي الشَّابِّ أَحْسَنُ.^۳

۵ - انس با قرآن

دیگر از ارزش‌های جوان توجه و تدبّر وی در قرآن کریم است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ قرَأَ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ يَحْتَلِمَ فَقَدْ أُوتِيَ الْحُكْمَ صَبِيًّا.^۴

قال الصادق علیه‌السلام: مَنْ قرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ.^۵

^۱ - نزد خداوند هیچ چیزی دوست داشتنی‌تر از جوانی که از گناه خود توبه کند، نیست **کنز العمال**، ۱۰۲۲۳.

^۲ - همانا خداوند، جوان توبه کننده را دوست دارد **همان**، ۱۰۱۸۵.

^۳ - توبه نیک است ولی از جوان بهتر و شایسته‌تر می‌باشد **مجموعه ورام**، ج ۲، ص ۱۱۸.

^۴ - کسی که قبل از زمان احتلام قرآن بخواند، در همان کودکی به وی عقل کافی داده می‌شود **کنز العمال**، ۲۴۵۲.

^۵ - جوان مؤمنی که قرآن تلاوت کند، قرآن با گوشت و خون او مخلوط می‌شود **وسائل الشیعه**، ج ۴، ص ۸۳۳.

۶ - احترام به والدین

از زینت‌های جوان احترامی است که به والدین خود می‌گذارد. جوانان باید بدانند، احترام در گفتار و کردار به والدین برای آنها نه تنها نقص نبوده بلکه زینتی بزرگ محسوب می‌شود و مورد توجه خداوند متعال می‌باشد.

قال علی علیه‌السلام: **بِرُّ الْوَالِدَيْنِ مِنْ أَكْرَمِ الطَّبَاعِ**^۱.

یکی از اثرات بی‌احترامی به والدین کاسته شدن عمر و جوانمردگ شدن است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ طُوبَى لَهُ زَادَ اللَّهُ فِي عُمْرِهِ**^۲.

در ذیل همین سخن، لازم به ذکر است که احترام به پیرمردان و ریش‌سفیدان از لوازم اخلاقی جوان محسوب می‌شود. جوان نبایست بزرگسالان را به واسطه نقائص احتمالی آنان پست شمارد و در حاشیه قرار دهد و لذا مشورت در امور، نظرخواهی از آنان، احترام در نشست و برخاست، ارج گذاری به آنان در همه امور زندگی و رعایت احوالشان بر او لازم می‌باشد.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **إِنَّ مِنْ إِجْلَالِي تَوْقِيرُ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ مِنْ أُمَّتِي**^۳.

و بالاتر اینکه حضرت در حدیث دیگر احترام به پیران را احترام به خداوند می‌شمارد.

مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ^۴.

۷ - همنشینی

همنشینی نقش مهمی در تربیت جوان دارد. جوان باید بداند با که نشست و برخاست می‌کند، زیرا خوی‌ها و عادات افراد به آسانی قابل نقل و انتقال است، بر این اساس آیاتی

^۱ - نیکی به پدر و مادر از بهترین طبیعت‌های انسانی است **غررالحکم**.

^۲ - کسی که به پدر و مادر خویش نیکی کند، خوشا بر حال وی و خداوند عمرش را می‌افزاید **الترغیب**، ج ۲، ص ۳۱۷.

^۳ - از موارد احترام و تکریم من، احترام پیران از امت من است **کنز العمال**، ۶۱۰۳.

^۴ - از موارد اکرام الهی، احترام صاحب محاسن سفید از مسلمانان است **اصول کافی**، ج ۲، ص ۱۶۵.

از قرآن کریم و روایات زیادی از معصومین علیهم‌السلام در مورد مصاحبت و شیوه آن، شرایط دوست، و... وارد شده است، در اینجا به دو روایت از حضرت امیر علیه‌السلام توجه فرمایید:

لَا تَصْحَبُ الْأَبْرَارَ إِلَّا نَظَرًا^۱.

لَا يَوَدُّ الْأَشْرَارَ إِلَّا أَشْبَاهَهُمْ^۲.

بررسی بیشتر این نکته را در مبحث «دوست» ببینید.

۸ - پرهیز از غرور

یکی از طرق فریب و اغوای شیطان غرور جوانی است. گاهی جوان به برادران و خواهران خردسال خود می‌نگرد و آنها را ضعیف و ناتوان می‌شمارد، به پدر و مادرش چشم می‌دوزد که به واسطه کهولت سن، شادابی گذشته را از دست داده‌اند و... آنگاه به خویشان می‌نگرد و خود را خالی از آن ایرادها می‌بیند و لذا خود را به همه آنها ترجیح می‌دهد.

جوان باید بداند خود را نیک شمردن و بی‌اشکال دانستن، از وسوسه‌های ابلیس است و منشائی جز جهل و نادانی آدمی، در برابر خالق ندارد.

قال علی علیه‌السلام: لَا يَلْقَى الْعَاقِلُ مَعْرُورًا^۳.

غرور، آدمی را سرمست از خیالات و اوهام خود ساخته و راه درک و فهم و کشف حقایق و شناخت بیماری‌های نفسانی و راه علاج آنها را سد می‌کند.

حضرت امیر علیه‌السلام مستی غرور را بدتر از مستی شراب می‌داند.

سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ^۴.

۹ - ازدواج

^۱ - نیکان جز با همانندهای خود با کسی رفیق نمی‌شوند غرورالحکم.

^۲ - اشرار جز با مثل خودشان دوست نمی‌شوند همان.

^۳ - عاقل را مغرور نتوان دید همان.

^۴ - بهوش آمدن از مستی غفلت و غرور سخت‌تر و دورتر از بهوش آمدن از مستی شراب است همان.

دیگر از زینت‌های جوان ازدواج است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما مِنْ شَابٍّ تَزَوَّجَ فِي حِدَائِهِ سِنَّهُ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ يَا وَيْلَهُ، يَا وَيْلَهُ، عَصَمَ مِنِّي ثُلْثِي دِينَهُ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلْثِ الْبَاقِي.^۱

ازدواج برای جوان تنها لذت محسوب نمی‌شود، بلکه علاوه بر آن و نیز مضافاً بر عبادت بودنش نیز موجب دوری جوان از بسیاری از گناهان و معاصی می‌گردد.

ناگفته نماند هوسرانی و عشق‌بازی یکی از راههای فریب جوانان و اغوای آنهاست و موجب ورودشان در گناهان و معاصی دیگر می‌شود. «مفضّل» می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: عشق چیست؟ حضرت فرمودند:

قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ.^۲

۱۰ - شکر نعمت‌های الهی

در هر حال جوان نایبستی از شکر نعمت غافل باشد، باید بدانیم آنچه را که خداوند به بنده ارزانی داشته است، نعمت‌هایی است که شکر آنها موجب ترقی انسان می‌شود. همان طوری که ثروت نعمت است. فقر، نعمت بالاتری است، همان طوری که جمال و زیبایی نعمت است، غیر آن هم نعمت است، البته زاویه توجه به نعمت، متفاوت است، برای انسانی که همه چیز را به چشم مادیت می‌بیند و غیر از دنیا به چیزی چشم نمی‌دوزد، تنها ثروت و زیبایی نعمت است. ولی آنکه چشم بصیرت دارد، می‌داند فقر نیز نعمت است. نعمتی که غنی در روز قیامت آرزوی آن را می‌کند و می‌گوید کاش فقیر می‌بودم، زیرا می‌بیند خداوند متعال یک تسبیح فقیر را با همان تسبیح از غنی و اعطا ده هزار درهم وی به فقرا، معاوضه نمی‌کند.^۳ می‌داند زشتی هم نعمت است، نعمتی که صاحب جمال در قیامت مات و مبهوت آن می‌شود.

^۱ - جوانی نیست که در آغاز سن بلوغش تزویج کند مگر شیطان وی فریاد می‌زند وای بر من وای بر من دو ثلث دینش را از من محفوظ نمود و وی بایستی در ثلث باقیمانده تقوای الهی پیشه کند بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱.

^۲ - قلبهایی که از یاد خداوند خالی گشته، و خداوند محبت غیر خودش را به آنها می‌چشاند بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۵۸.

^۳ - این مطلب مضمون روایت مفصلی است از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله که مرحوم ملا احمد و محمد نراقی در معراج السعادة و جامع السعادات نقل کرده‌اند. رجوع کنید به جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۸۸.

امام صادق علیه السلام می فرماید: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله کسی بود به نام «ذوالنمره» که احدی به قباحت و زشتی وی وجود نداشت، روزی خدمت پیامبر رسید و عرض کرد خداوند چه چیزی را بر من واجب کرده است؟ حضرت واجبات را بیان کرد. ذوالنمره گفت: به خدا سوگند غیر از واجبات را انجام نمی دهم. (با مستحبات میانه‌ای ندارم). حضرت فرمود: چرا؟ عرض کرد: زیرا مرا به این زشتی آفریده است. جبرائیل امین نازل شد و به حضرت عرض کرد که به وی بگویند: آیا راضی نیستی خداوند در قیامت تو را به حسن و جمال جبرئیل مبعوث فرماید؟ عرض کرد: راضی شدم، الحمد لله رب العالمین.

جوانمرد

در خاتمه به ذکر این نکته بسنده می کنیم که جوان با جوانمرد در روایات و احادیث متفاوتند، جوان به کسی می گویند که سن معینی داشته باشد، اما جوانمرد کیست؟ امام صادق علیه السلام از سلیمان بن جعفر هذلی می پرسد، جوانمرد کیست؟ سلیمان عرض می کند: نزد ما همان جوان است. امام می فرماید:

أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كَهُولًا فَسَمَاهُمُ اللَّهُ فِتْنِيَّةً بِأَيْمَانِهِمْ؟ يَا سَلِيمَانُ مَنْ أَمِنَ بِاللَّهِ وَ اتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى.^۱

بلی جوان واقعی آن است که از گناه بپرهیزد و ایمان به خداوند داشته باشد، چنین جوانی، پیران عصر به گردِ پایش نمی رسند، آنان که عمری را به معصیت گذرانده اند و حال که سن گناه آنها گذشته است و آلات و ادوات گناه آنان از کار افتاده است سر به سجده می گذارند و قیام و قعود می نمایند، اینها کجا و آن طوفان غرایز و شهوتها در محراب عبادت کجا.

^۱ - آیا نمی دانی اصحاب کهف همه کهنسال بودند ولی خداوند به واسطه ایمانشان آنها را جوانمرد فتی نامید؟ ای سلیمان هر آنکس که ایمان به خداوند آورد و تقوا پیشه کند جوانمرد است (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۳).

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است

و نه هر گبری به پیری می شود پرهیزکار

با بیان این توضیحات، مفهوم حدیث آغاز مبحث روشن می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حدیث گرانسنگ، جوان و پیر و عابد را با هم قیاس کرده و می فرماید: جوان عابد نسبت

به پیر عابد به منزله رسولان الهی نسبت به سایر مردم هستند.

تشویق و تنبیه

(تبشیر و تذیر)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.^۱

همه پیامبران الهی در مسیر هدایت انسان از یک روش بهره گرفته‌اند و آن تبشیر و انداز است.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...^۲

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از این روش در ترویج آیین یکتاپرستی و معارف دین بهره جسته است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.^۳

آیه آغاز بحث نیز همین معنا را افاده می‌نماید.

تبشیر از ماده «بشر» است، و این لغت به معنای پوست بدن انسان می‌باشد، هرگاه حیث ظاهری انسان مراد باشد، آن را بشر می‌نامند زیرا پوست وی پیداست و موجودی پرمو

^۱ - (سوره احزاب، آیه ۴۵) ای پیامبر ما تو را فرستادیم که گواه بوده و بشیر و نذیر باشی.

^۲ - (سوره انعام، آیه ۴۸) ما پیامبران را جز به عنوان بشارت دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم.

^۳ - (سوره فتح، آیه ۸) ما تو را گواه اعمال آنها و بشارت دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم.

نمی‌باشد، خبر مسرت بخش و خوشحال کننده راهم بُشری و بشارت می‌گویند، چون کسی که چنین خبری را نقل می‌کند و نیز مخاطب، خوشحالی آنها از پوست صورت پیدا می‌شود. و بشیر را شخص مزده آور می‌گویند.

نذیر، به معنای اعلام عواقب سوء می‌باشد و مُنذِرُ را کسی می‌گویند که خلاق را از مقام الهی بترساند و بر حذر دارد. لفظ نذیر در قرآن کریم تنها در مورد انبیا وارد شده و تنها یک بار در سوره نجم آیه ۵۶ به عنوان صفت قرآن کریم بیان شده است.

تبشیر و تنذیر دو اسلحه کاری برای پیشرفت دعوت انبیا به کار برده می‌شدند، نقش این دو در ترویج دین، نقش قائل و سائق است. یکی جلودار است و ره‌یافتگان پشت سر خود را به تبعیت از خود می‌خواند و به جلو می‌برد، دیگری از پشت سر، خلق عقب افتاده را به سوی هدف سوق می‌دهد.

این دو جنبه بایستی در کنار هم و هماهنگ بکار روند. افزایش تشویق بر تنبیه و یا به عکس و در غیر محلّ خود، آثار مخربّ بجا می‌گذارد، به طوری که تنذیر به تنهایی گاه انسان آلوده را آلوده‌تر و مأیوس می‌نماید، و تشویق صرف ممکن است حالت جرئت بر معصیت را افزایش دهد ولی هماهنگ بودن این دو حالتی همانند حالت خوف و رجاء ایجاد می‌کند که همان حالت مطلوب در رفتار دینی انسان دنیوی است. در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد.

نکته مهم:

قبل از اینکه وارد بحث شویم، ذکر این نکته لازم است که انذار مترادف دافعه نیست، منذر نمی‌خواهد چیزی را و یا کسی را دفع کند، بلکه انذار خود یک وسیله هدایت شمرده می‌شود، هدایت دسته‌ای که شرایط پذیرش انذار را در خود ایجاد کرده‌اند یعنی مرتکب معصیت شده‌اند یا امید آنها به برخی افعال نیک بیشتر از حد لازم است. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که تو را بیم می‌دهد مانند کسی است که بشارت می‌دهد، بشارت دهنده، و بیم دهنده یک هدف را دنبال می‌کنند.

مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ.^۱

^۱ - کسی که تو را بیم دهد و بترساند، همانند کسی است که به تو مزده دهد و تو را خوشحال کند بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸.

ابشار و تنذیر در تبلیغ

تبلیغ انبیاء بر پایه تشویق و تنبیه بوده است، پیامبران هم شوق وصال به بهشت و نعمت‌های بهشتی را بیان فرموده‌اند و هم هول و اضطراب از قیامت را ذکر نموده‌اند.

آیه‌ای که در ابتدای بحث گذشت، گویای همین مطلب است.

قرآن کریم که کتاب موعظه است نیز از دو اصل بشارت و نذارت استفاده نموده است. سراسر آیات قرآن مملو است از بیان نعمت‌های بهشت، از حور و قصور گرفته تا اشربه و اطعمه و البسه و... و تا حد اعلای آن یعنی رضای حق.

و نیز جمع کثیری از آیات قرآن سخن از نعمت‌های جهنمی آورده‌اند، آیات در مورد اذلاق روح و شب اول قبر و برزخ تا آیه‌ای که سخن از کیفیت حشر و صراط و یا نعمت‌های جهنم چون شراب‌ها و طعام‌ها و لباس‌های دوزخیان به میان آورده‌اند از این دسته‌اند.

پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در پی نزول آیه شریفه آغاز بحث به حضرت امیر علیه‌السلام و معاذ دستور رفتن به یمن برای تبلیغ دین دادند و به آنها فرمودند:

إِنطَلِقَا فَبَشِّرَا وَلَا تَنْفِرَا، وَ يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا.^۱

نکته دقیق در این روایت این است که آن حضرت می‌فرماید، بشارت ده و کسی را متنفر نکن و نمی‌فرماید: بَشِّرْ وَلَا تَنْذِرْ، زیرا که تنذیر، برنامه هدایت است و بی‌تردید می‌بایست در کنار بَشِّرْ قرار گیرد. معاذ هم باید بشارت دهد و هم انذار کند، ولی او هرگز نباید کسی را متنفر از دین کند، کسی را به سختی و مشقت اندازد.

تشویق و تنبیه

این دو واژه تفاوت کلی با «تبشیر و تنذیر» ندارند، الا اینکه، بشارت و انذار متعلق به آینده است بشیر، بشارت به نعمت در آینده می‌دهد و انذار کننده، بیم از نعمت در آینده را

^۱ - بروید، بشارت دهید و ایجاد نفرت نکنید، آسان گیرید و سخت‌گیر نباشید **درالمنثور**، ج ۶، ص ۲۰۶.

اعلام می‌دارد هر چند که به محض تبشیر و تندییر، به واسطه رضای الهی و یا سخط او، نوعی تحقق در این دو مشاهده می‌شود. ولی متعلق تشویق و تنبیه چه بسا ممکن است در دنیا و بلافاصله صورت گیرد. البته ناگفته نماند که اثر تبشیر و تندییر به مراتب از تشویق و تنبیه قوی‌تر است، زیرا که تنبیه فوری ممکن است حالت یأس ایجاد کند. و این حالت در تندییر که هنوز اثر آن ظاهر نشده به این سهولت محقق نمی‌شود، و یا تشویق فوری ممکن است حالت غرور بیافریند ولی در تبشیر به واسطه آنکه هنوز جنبه ظاهری نیافته است، کمتر محقق می‌گردد.

نقش تشویق و تنبیه در تربیت

تشویق و تنبیه در تربیت اجتماعی و خانوادگی اثر مهمی می‌تواند داشته باشد. امروزه از نظر علمی ثابت شده است که گیاهان، با نوازش رشد بیشتری می‌یابند، میوه سالم‌تری می‌دهند و عمر بیشتری دارند. و رفتار خشن با آنها اثرات عکس را به دنبال خواهد داشت.

از دیر زمان، بشر با رفتار ملایم با حیوان، وی را مطیع خود ساخته است. حیوانات وحشی، هم‌نوی با انسان گشته و حلقه بگوش و فرمانبردار او شده‌اند به طوری که با یک صدا حرکت می‌کنند و با شنیدن صدای دیگر می‌ایستند و کارهای پرمشقت انسان را به راحتی انجام می‌دهند.

انسان که دارای روانی لطیف است، به صورتی غیرقابل قیاس با سایر موجودات می‌تواند تحت تاثیر تشویق و تنبیه قرار گیرد. لبخند پدر و مادر به فرزند، یا معلم به شاگرد، بیان یک واژه چون «آفرین» «بارک‌الله» «احسنت» دنیائی از نشاط را در روان فرزند ایجاد می‌کند. که گاهی اثر آن تا سالیان متمادی باقی می‌ماند. همچنین یک اخم، یک بار روی برگرداندن از فرزند که مرتکب خطایی شده است، می‌تواند او را تا ابد از کار زشتش باز دارد.

ضابطه تشویق و تنبیه

در این قسمت از بحث تذکر این نکته لازم است که این دو «تشویق و تنبیه» بایستی در مورد خود و به اندازه نیاز، به کار روند، تشویق بی‌مورد، آثار زیانباری دارد و حکایت از محبت وافر می‌نماید. چنین محبتی غرور و خودخواهی را در فرزند پرورش داده و اتکاء به نفس را از او می‌گیرد. آینده این فرزند را می‌توان چون گلی بی‌جان در باغچه تصور کرد که هیچ قدرت مقاوت نداشته و یک روز که به وی آب نرسد، پژمرده می‌شود، برخلاف درخت تنومند جنگل که سالیان سال بی‌آبی را تحمل می‌کند و هر لحظه بر مقاومتش افزوده می‌شود.

تنبیه بی‌مورد هم آثار منفی عدیده‌ای را به دنبال دارد، جداسدن فرزندان از والدین و به طور کلی از تنبیه کننده، عدم تاثیر هدایت‌های آینده وی، ایجاد عقده از آثار زیانبار تنبیه بی‌مورد است.

کسی که بدون جهت و یا بیش از اندازه لازم تنبیه شود، گره‌ای در روان او ایجاد می‌شود که به آسانی قابل باز شدن نیست. چنین کسی دائماً در حال خودخوری است و منتظر فرصتی می‌باشد تا عقده دل خود را بشکافد و چون معمولاً به واسطه ابهت تنبیه کننده، قادر به عملی کردن نقشه خود نیست، به ناچار این عقده به همان صورت باقی می‌ماند تا گاهی که انسان را از حالت تعادل خارج ساخته و جنون نسبی یا کلی به وجود می‌آورد.

روانشناسان بر اهمیت عقده در ایجاد پدیده جنون تأکید عمده‌ای دارند و حتی موارد جنون حاد عارضی را معلول عقده می‌دانند.

ناگفته نماند که خودداری از تشویق و تنبیه در جایگاه خود نیز اثرات منفی به همراه دارد. ترک تشویق، به تدریج، باعث ترک اعمال نیک می‌گردد، کسی که کاری شایسته نموده و مورد تشویق قرار نگیرد، وسوسه‌های شیطانی، توان تکرار همان عمل را از او سلب می‌کنند.

گاه انسان از کنار مجروحی عبور می‌کند و او به شدت مضروب شده و تقاضای کمک می‌کند. اما بسادگی حاضر نیست به وی کمک کند، زیرا احساس می‌کند قوانین جنائی دامنگیر وی شود و نتواند به سهولت خود را نجات دهد.

گاهی شخص به کسی قرض‌الحسنه می‌دهد و قرض گیرنده از پرداخت وجه چنان تعلل

می‌کند، که صاحب مال حاضر نیست به شخص محتاج دیگری با اعطاء قرض الحسنه یاری رساند. گاه جوانی به خواستگاری دختر می‌رود و چون با مانع برخورد می‌کند صدها در می‌زند و واسطه می‌طلبد، ولی پس از مدتی وصلت و زندگی مشترک، با اخلاق سوء خود، زندگی را بر همه تلخ می‌کند، و بنای ناسازگاری می‌گذارد و حکم هیچ حکمی را نمی‌پذیرد، به طوری که واسطه‌های در ازدواج از کرده خود پشیمان می‌شوند.

چنین اشخاصی که بجای تشویق کارهای شایسته و تشکر زبانی و عملی از افراد خیر، عکس‌العمل ناشایست نشان می‌دهند، اصطلاحاً «مناع الخیر» نامیده می‌شوند.

البته آنچه که بیان شد، صورت کلی مسئله است، و الاً هیچ مسلمانی که عمل نیکی را برای خدای خود انجام داده است، منتظر تشویق دیگران نیست و حتی تشویق دیگران را موجب کاسته شدن ثواب و بهره‌آخروی و دنیوی الهی خود می‌بیند، و نیز هیچ واسطه خیری به واسطه تبعات غیر صحیح برخی موارد، حاضر نیست ثواب‌های غیر قابل احصاء واسطه شدن در امور خیر را نادیده بگیرد.

ترک تنبیه در جایی که تنبیه لازم است یا تنبیه غیر مناسب و کمتر از حد لازم در موارد خاص خود، می‌تواند عامل تکرار خطا و اشتباه شود، چنین عملی موجب مسؤولیت‌ناپذیری فرزندان می‌گردد. آنها احساس می‌کنند که در برابر کردارشان، لازم نیست پاسخگو باشند و مورد مؤاخذ قرار نمی‌گیرند. لطافت روح آنها از سویی و آلودگی‌های محیط و اجتماع از طرف دیگر، آنها را ناخودآگاه در مسیر گمراهی قرار می‌دهد و آن وقت که خود را در ضلالت می‌بینند، بازگشتشان به آسانی امکان‌پذیر نیست.

دو اصل مهم

رعایت دو نکته اساسی در تشویق و تنبیه لازم است.

یکی از آن دو، هماهنگی بین عمل صادره و میزان تشویق و تنبیه می‌باشد، توضیح اینکه هر عمل خوب و بد، نوعی از تشویق و تنبیه و مرتبه‌ای از آن را می‌طلبد، بیش از

آن حد آثار منفی ببار آورده و کمتر از آن حد نیز بی‌اثر می‌باشد. نکته دوم آنکه تشویق و تنبیه می‌بایست به شکلی صورت پذیرد که تشویق شده و تنبیه گشته پی به علت تشویق و تنبیه خود ببرد و بدان واقف باشد. عدم آگاهی او از علت مدح و ذم، باعث ترغیب او به عمل نیک و ترک زشتی‌ها نمی‌گردد.

در صدر اسلام گاهی نوزادی را برای تبرک به حضور حضرت رسالت علیه‌السلام می‌آوردند و چه بسا طفل در آغوش پیامبر ادرار می‌کرد، والدین ناراحت شده و می‌خواستند مانع ادرار طفل خود شوند، اما حضرت عمل آنها را نمی‌پسندید و با جمله «لَا تُزْرُمُوا» می‌فرمود: ادرار او را قطع نکنید، جلو ادرارش را نگیرید. چه اینکه کودک تا وقتی قبح ادرار در آغوش کسی را نفهمد، منع وی بی‌اثر و موجب اضطراب روحی او می‌شود و چه بسا در مکانیسم داخلی بدن تاثیر منفی بگذارد و عمل عادی دستگاه‌های غیر ارادی را مختل سازد.

تشویق و تنبیه در قرآن

در خاتمه بحث به چند نمونه قرآنی تشویق و تنبیه توجه کنید.

الف - تشویق

۱ - خداوند، مؤمنین در بیعت رضوان را چنین بشارت فرموده است.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ
وَآتَاهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا.^۱

۲ - بعد از اطعام مسکین و یتیم و اسیر، خداوند متعال با نزول سوره «هل اتی» شأن آل بیت علیهم‌السلام و ثواب انفاقشان بیان فرمود.

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا...^۲

^۱ - سوره فتح، آیه ۱۸ خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت، با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد، خداوند آنچه در دلهایشان از ایمان نهفته بود، می‌دانست از این رو آرامش بر دلهای آنان نازل کرد و پیروزی نزدیکی نصیب آنها فرمود.

^۲ - (سوره انسان، آیه ۱۱) به خاطر این عمل، خداوند آنها را از شر آن روز (قیامت) نگه داشته و آنها را در حالی که غرق شادی و سرور هستند، می‌پذیرد.

۳ - خداوند به خاطر اخلاق نیک پیامبر، به وی مدال الگوبودن در اخلاق مرحمت می‌فرماید.
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۱
۴ - بیان نعمت‌های بهشتی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند از برترین تشویق‌های قرآنی است.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...^۲

ب - تنبیه

- ۱ - تنبیه منافقین به اینکه قلب و گوش آنها مختوم و چشمانشان در حجاب است.
خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^۳
- ۲ - تنبیه اهل کتاب غیر مؤمن به دلیل گشتن و خوارشدن در دنیا قبل از قیامت.
ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تَقِفُوا...^۴
- ۳ - تنبیه ابولهب و همسر او به واسطه دشمنی با دین و طرح نقشه علیه پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله.
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ... وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ.^۵
- ۴ - وعده آتش و عذاب قهر الهی برای کفار و مشرکین و فستاق و فجّار.

^۱ - (سوره احزاب، آیه ۲۱) زندگی رسول خدا برای شما سرمشقی نیکو است، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خداوند را بسیار یاد می‌کنند.

^۲ - (سوره بقره، آیه ۲۵) کسانی که ایمان آورده و اعمال نیک انجام داده‌اند را به باغ‌هایی از بهشت که در زیر آنها نهرها جاری است، بشارت ده.

^۳ - (سوره بقره، آیه ۷) خداوند بر دل‌ها و گوش‌های آنها مهر نهاده و بر چشم‌های آنها پرده افکنده و عذاب بزرگی در انتظار آنان است.

^۴ - (سوره آل عمران، آیه ۱۱۲) هر کجا یافت شوند، مهر ذلت بر آنها خورده است.

^۵ - (سوره تبت، آیات ۱ و ۴) بریده باد هر دو دست ابولهب... و نیز همسرش در حالی که هیزم‌کش دوزخ است.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^١

^١ - (سوره آل عمران، آیه ۷۷) کسانی که پیمان الهی و سوگندشان را به بهایی ناچیز می فروشند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت، و خداوند با آنها سخن نمی گوید و به آنها در قیامت نمی نگرد، و آنها را پاک نمی سازد و عذاب دردناکی دارند.

همسایه

وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا^۱

همسایه در اسلام مورد عنایت خاص واقع شده است و حقوقی بس مهم برای همسایگان نسبت به هم معین گشته که مؤمنین ملزم به رعایت آن می‌باشند.

در ابتدای بحث، گوشه‌ای از دستورات اکید اسلام را در ارتباط با اهمیت رعایت حقوق همسایه توجه فرمائید.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما زال جبرائیلُ یُوصینی بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِثُهُ^۲

و ایضا عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْإِنْسَانِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ^۳

^۱ - (سوره نساء، آیه ۳۶) و خداوند را بپرستید و چیزی را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید، نیکی کنید، زیرا که خداوند شخص متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.

^۲ - همیشه جبرائیل مرا وصیت به همسایه می‌کرد تا جائیکه گمان کردم همسایه از همسایه ارث می‌برد بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱.

^۳ - احترام همسایه بر انسان همانند حرمت مادر لازم است همان، ج ۷۳، ص ۱۵۴.

قال الصادق عليه السلام: عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْجَوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِذَلِكَ.^۱

اسلام در برخی دیگر از دستورات جهت تشویق خلاقیت به رعایت حقوق همسایگان، آثار و تبعات مثبتی را بر آن بار نموده است که از آن جمله:

۱ - نیکویی به همسایه موجب ایمان است.

قال الصادق عليه السلام: أَحْسِنُ مُجَاوِرَةً مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا.^۲

۲ - نیکویی به همسایه موجب افزایش عمر است.

قال الصادق عليه السلام: حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ.^۳

۳ - نیکویی به همسایه موجب افزایش روزی است.

قال الصادق عليه السلام: حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ.^۴

احترام به همسایه و تکریم حقوق وی بدان حد مورد ترغیب و تشویق قرار گرفته است که حتی کافر و غیرمعتقد به مبدأ و معاد از اکرام همسایگان بی بهره نخواهد ماند.

امام کاظم علیه السلام می فرمایند: در میان بنی اسرائیل، مردی با ایمان می زیست که همسایه‌ای بی‌ایمان و کافر داشت، همسایه کافر به مرد با ایمان مهربانی می کرد و در امور دنیوی وی را یاری می داد.

وقتی آن شخص کافر از دنیا رفت، خداوند متعال خانه‌ای از خاک را در آتش برای او پیا کرد، این مسکن او را از حرارت آتش حفظ می کند و روزی وی از غیر آتش به او می رسد و نیز به او گفته می شود، این به خاطر عمل تو در حق همسایه‌ات می باشد.

هَذَا بِمَا كُنْتَ تَدْخُلُ عَلَى جَارِكَ.^۵

حدود همسایه

همسایه‌ای که اسلام این همه تاکید در نگهداری حرمت او و اداء حقوق گسترده وی

^۱ - بر شما باد نیکویی با همسایگان، که خداوند عز و جل بدان امر فرموده است همان، ج ۶۹، ص ۳۷۰.

^۲ - نیکویی با آنکس که با تو همسایه است بنما تا مؤمن باشی همان، ص ۳۶۸.

^۳ - نیکویی با همسایگان موجب آبادانی شهرها و افزایش عمرها می شود وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۸۹.

^۴ - نیکویی با همسایگان روزی را می افزاید بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۸.

دارد، شعاع زیادی از منازل اطراف را در بر می‌گیرد. رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز دیگر ائمه هدی علیهم‌السلام، حد همسایه را چهل منزل از تمام جوانب معرفی نموده‌اند.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ**.^۱

حقوق همسایگان

شناخت حقوق همسایه، قدم اول در رعایت آن می‌باشد، در این قسمت از مبحث، چند نمونه از این حقوق را با استفاده از اخبار و احادیث بیان می‌نماییم.

۱ - توجه به وضعیت زندگی وی

همسایه بایستی از وضعیت زندگی همسایه خویش غافل نباشد، توجه به حوائج وی داشته باشد و به رفع نیازهای وی در حد توان اهتمام ورزد.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ الْمُسْلِمُ جَائِعٌ**.^۲

وَ إِضًا عَنْهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانٌ وَ جَارُهُ طَاوِيئًا، مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ كَاسِيًا وَ جَارُهُ عَارِيًا**.^۳
به این دو داستان توجه کنید:

درویشی تهیدست در جوار توانگری بود، روزی بچه توانگر به خانه درویش آمد و لقمه‌های کباب را در دست همبازیهای خود دید، و چون به منزل بازگشت بهانه کباب گرفت. بالفور برای او کباب تهیه دیدند. ولی بچه بهانه کباب همسایه داشت و چون هر چه کردند فایده نبخشید، به در خانه درویش آمدند و مقداری کباب طلب کردند، درویش سر به زیر افکند و گفت برای شما حرام است. توانگر علت را پرسید، درویش به

^۱ - هر چهل خانه همسایه است از پیش و پس و از جانب راست و طرف چپ **وسائل الشیعه**، ج ۸، ص ۴۹۲.

^۲ - به من ایمان نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه بماند **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۱۵۲.

^۳ - به من ایمان نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه بماند، به من ایمان نیاورده است کسی که پوشیده بخوابد و همسایه‌اش برهنه باشد **مستدرک الوسائل**، ج ۸، ص ۴۲۹.

اصرار زبان گشود و گفت: چند روزی است من و بچه‌هایم گرسنه‌ایم، امروز حمار مرده‌ای دیدم و از گوشت او به منزل آوردم، توانگر بسیار گریست، و دارایی خود را با او نصف کرد، همان شب در عالم رویا دید پیامبر وی را مژده بخشش و برکت روزی در دنیا و همنشینی با حضرتش در آخرت عطا فرمود.

در همسایگی یک مجوسی که مجلس جشنی داشتند، علویه‌ای فقیر با چهار دختر می‌زیست روزی دخترها بوی غذا شنیدند و غذا می‌کردند، مجوسی شنید و برای آنها طعام فرستاد، دختران علویه گفتند: دست به طعام نمی‌بریم تا برای مجوسی دعا کنیم و عاقبت به خیری او را طلب نمائیم. دختران برای همسایه خود دست به دعا برداشتند و مجوسی دعای آنها را در منزل خود شنید. سه شب پی‌درپی پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله به خواب عالم آن شهر آمد، حضرت به وی فرمود: دعای دختران در حق مجوسی مستجاب شده است، عالم شهر نزد مجوسی آمد و رؤیایش را باز گفت و ماجرا را از مجوسی پرسید. مجوسی پرده از راز برداشت و واقعه را بیان نمود و مسلمان گشت.

۲ - اعطاء محقرات

یکی از وظایف همسایگان، اعطاء وسایل جزئی و مورد نیاز همدیگر چون وسایل آشپزخانه و از این قبیل است. این‌گونه اشیاء را اصطلاحاً ماعون گویند.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَنْ مَنَعَ الْمَاعُونَ جَارَهُ، مَنَعَهُ اللَّهُ خَيْرَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَمَنْ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ فَمَا أَسْوَأَ حَالَهُ**.^۱

«ماعون» که در سوره شریفه ماعون از آن یاد شده است از ماده «معن» بوده و بنا بر نظر بسیاری از مفسرین به اشیاء جزئی چون نمک، آب، آتش و... گفته می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام ماعون را در این سوره چنین تفسیر فرموده است:

هُوَ الْقَرْضُ يُفْرَضُ وَ الْإِمْتَاعُ يُعِيرُهُ وَ الْمَعْرُوفُ يُصَنَعُهُ.^۲

^۱ - کسی که ماعون را از همسایه‌اش دریغ نماید، خداوند روز قیامت خیرش را از او منع می‌کند و او را به خودش وا می‌گذارد، و کسی که خداوند او را به خود واگذارد، چه بدحالی دارد بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶.

^۲ - چیزی است که آن را قرض می‌دهند، و کلایی است که آن را عاریه می‌دهند و کار نیکی است که آن را به انجام می‌رسانند تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۷۹.

البته درخواست محقرات از همسایه نباید از حد تعادل خارج شود و مصداق مثل معروف در این زمینه گردد.

گویند، مادری، دختر خویش را نزدزن همسایه برای گرفتن قیچی از آنها فرستاد، زن همسایه به دخترک گفت، خودتان قیچی داشتید، چه شد؟ دخترک جواب داد: مادرم می خواهد میل کاموایی را کوتاه کند، گفت قیچی خودمان خراب می شود!!!

۳ - همدلی و همدردی

این حق از حقوق همسایگان، عنوانی عام است و بسیاری از وظایف اخوان را در بر می گیرد، در توضیح و تبیین این حق به روایت ذیل از امام سجاد علیه السلام توجه کنید:

أَمَّا حَقُّ جَارِكَ فَحِفْظُهُ غَائِبًا، وَإِكْرَامُهُ شَاهِدًا، وَنُصْرَتُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا، وَلَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً، فَإِنَّ عِلْمَتَ عَلَيْهِ سُوءَ سِتْرَتِهِ عَلَيْهِ، وَإِنْ عِلِمْتَ أَنَّهُ يَقْبَلُ نَصِيحَتَكَ نَصَحْتَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، وَلَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ، وَتُقِيلُ عَثْرَتَهُ، وَتَغْفِرُ ذَنْبَهُ، وَتُعَاشِرُهُ مَعَاشِرَةً كَرِيمَةً.^۱

آزار همسایه

ضرر و زیان رساندن و آزار دادن هر مؤمنی از گناهان کبیره محسوب می شود. در باب همسایه، این گناه حرمت شدیدتری داشته و حتی سایر همسایگان از ادیان دیگر را نیز شامل می شود. به روایاتی در این باره توجه فرمایید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ.^۲

^۱ - حق همسایهات آن است که در غیاب وی، احترام او را حفظ کنی و مانع غیبت او شوی، و در حضورش او را اکرام نمایی هرگاه مظلوم افتاد به یاری او بشتابی، و عیوبش را تفحص ننمائی، و اگر از او بدی دیدی مخفی کنی، و اگر می دانی نصیحت تو را می پذیرد در خفاء و بین خودت و او نصیحتش نمائی، در هنگام سختی او را به شداوند واگذار نکنی و رهاش ننمائی، لغزشش را بپذیری و گناهش را ببخشی و با وی کریمانه معاشرت کنی بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷.

^۲ - کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه اش را نمی آزارد بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۲.

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ آذَى جَارَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَمَنْ ضَيَّعَ حَقَّ جَارِهِ فَلَيْسَ مِنَّا.^۱

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتند، زنی شبها به عبادت سپری می کند و صدقه می دهد ولی با زبانش همسایگان را می آزارد، حضرت فرمودند:

لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.^۲

البته یکی از محسنات، صبر در بدی همسایه بد است و اصولاً چنین صبری در روایات حسن همجواری شمرده شده است. امام باقر علیه السلام می فرماید: شخصی شکوه از همسایه اش نزد رسول خدا نمود، آن حضرت وی را سفارش به صبر کرد، بار دگر نیز شکوه آورد و باز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را دعوت به صبر نمود.

قال الكاظم علیه السلام لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَلَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى.^۳

به این روایت مهم و البته عجیب در این زمینه توجه کنید.

قال الصادق علیه السلام: مَا كَانَ وَ لَا يَكُونُ وَ لَيْسَ بِكَائِنٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ وَ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ لَبَعَثَ اللَّهُ لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ.^۴

امام باقر علیه السلام می فرماید: همسایه بد کمر انسان را می شکند. توجه کنید.

مِنْ الْقَوَائِمِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارُ السُّوءِ، إِنْ رَأَى حَسَنَةً أَخْفَاهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَفْشَاهَا.^۵

گویند: اسب خوبی برای سلطانی به هدیه آوردند، سلطان به اصحاب خویش گفت؟ این اسب برای چه خوب است؟ اطرافیان هر کدام چیزی گفتند، یکی گفت: برای شکار، دیگری گفت: برای اسب دوانی و... سلطان هیچ کدام را نپسندید و گفت: این اسب برای

^۱ - کسی که همسایه اش را بیازارد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می دارد، و جایگاه او جهنم و چه بد سرنوشتی است، و کسی که حق همسایه اش را ضایع کند از ما نیست **وسائل الشیعه**، ج ۸، ص ۴۸۸.

^۲ - خیری در او نیست، او اهل آتش است (**جامع السعادات**)، ج ۲، ص ۲۰۶؛ **مجموعه ورام**، ج ۱، ص ۹۰.

^۳ - نیکویی با همسایه، آزار نرسانیدن نیست بلکه نیکی با همسایه، صبر بر آزار اوست **بحار الأنوار**، ج ۷۷، ص ۳۲۰.

^۴ - میسر نشده و نمی شود و نخواهد شد برای مؤمنی مگر اینکه همسایه ای داشته باشد که او را بیازارد و حتی اگر مؤمنی در جزیره ای از جزایر دریا زندگی کند، خداوند کسی را بر می انگیزد تا او را آزار دهد **وسائل الشیعه**، ج ۸، ص ۴۸۵.

^۵ - از چیزهای شکننده ای که کمر را می شکند، همسایه بد است، همسایه ای که اگر خوبی ببند مخفی کند و بدی می بیند افشا می نماید **همان**، ص ۴۹۱.

فرار از زن بد و همسایه بد، خوب است.

از اثرات سوء همسایه بد همین بس که هنگام خرید خانه، ابتدا بایست سراغ موقعیت خانه و کیفیت آن و نیز قیمت و ارزش منزل نرفت، بلکه اولین سؤال بایستی از همسایگان آن منزل باشد. شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می‌خواهم خانه‌ای بخرم، کجا خریداری کنم؟ حضرت فرمودند:

أَلْجَوَارُ ثُمَّ الدَّارُ، الرَّفِيقُ ثُمَّ السَّفَرُ.^۱

روابط همسایگان در زمانه ما

زندگی عصر صنعت و تکنولوژی با همه فن‌آوری‌ها و نوآوری‌ها برای تهیه امکانات رفاهی برای بشر، چنان انسان را به خود مشغول داشته که او را از همه ارزش‌های اصیل جدا نموده و بیگانه ساخته است. امروزه دیگر خبری از ارتباط بین اقوام و بستگان چون گذشته وجود ندارد و همسایگان در شهرهای بزرگ گاه همدیگر را نمی‌شناسند چه رسد به اینکه ارتباطی با یکدیگر داشته و یا نیازهای هم را برطرف سازند. بارها در جراید خوانده‌ایم که همسایه‌ای از بوی تعفن منزل همسایه خویش متأذی می‌شود و به مأمورین انتظامی شکوه می‌کند و آنها پس از طی مراحل وارد منزل همسایه شده و در مقابل بدنی که چندین روز است که از مرگ وی گذشته است و یا در مقابل اجسادى که قلع و قمع گشته‌اند، روبرو می‌شوند.

همسایگی خداوند

آن چه گفتیم پیرامون همسایه زندگی دنیوی بود، اما آیا برای همسایه خود در زندگانی جاوید اخروی فکری اندیشیده‌ایم؟ در آنجا با کفار و مشرکین و معاندین همسایه‌ایم یا با... .

^۱ - اول همسایگان سپس خانه، اول رفیق سپس سفر **مستدرک الوسائل**، ج ۸، ص ۴۲۹.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۱

رسول مکرم اسلام در روایتی می‌فرماید:

چون روز قیامت فرا رسد، خداوند همه خلائق را یک‌جا جمع می‌کند، و منادی ندا می‌دهد: کجایند اهل صبر؟ سپس منادی دیگر ندا می‌دهد: کجایند اهل فضل؟ سپس منادی دیگر از سوی خداوند عزّ و جلّ ندا می‌دهد به طوری که همه صدای او را می‌شنوند، و می‌گویند:

أَيْنَ جِيرَانُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي دَارِهِ؟

گروهی از مردم بپا می‌خیزند و جمعی از ملائک به استقبال آنها می‌شتابند و به آنها می‌گویند: شما در دنیا چه کردید که امروز همسایگان خداوند در خانه‌اش شدید؟ آنها در پاسخ ملائک می‌گویند:

كُنَّا نَتَحَابُّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَتَبَادَلُ فِي اللَّهِ، وَنَتَزَاوَرُ فِي اللَّهِ^۲.

عشق به هر چیز در راه خدا، بذل و بخشش در راه او و کمک و یاری دین و آئین حقّ و نیز همدردی با اولیاء و دوستان خداوند بهای همسایگی او هستند.

سپس منادی از رسول خدا ندا می‌دهد که:

صَدَقَ عِبَادِي خُلُوعًا سَبِيلَهُمْ لِيَنْطَلِقُوا إِلَى جَوَارِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۳.

^۱ - (سوره قمر، آیات ۵۴ و ۵۵) همانا پرهیزکاران در باغ‌ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند متعال سکنی می‌گزینند.

^۲ - کجایند همسایگان خداوند متعال؟ - ما هر کسی و هر چیزی را به خاطر خداوند متعال دوست می‌داشتیم، و در راه او بذل و انفاق می‌کردیم و برای او به همدیگر کمک می‌نمودیم **تنبيه الخواطر**، ج ۲، ص ۱۸۰.

^۳ - کجایند همسایگان خداوند جلیل در خانه‌اش؟ - همانا ما برای خدا همدیگر را دوست داریم و به خاطر او بذل و بخشش می‌کنیم و نیز برای او متحد می‌شویم و همدیگر را یاری می‌نمائیم - راست گفتند بندگان من، آنها را رها کنید تا بدون محاسبه به سوی همسایگی خداوند در بهشت بروند **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

روزی

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ^۱

رزق به معنای عطا و بخشش دائمی و مستمر است و روزی نیز به معنای توشه و مایحتاج بدن در شبانه‌روز می‌باشد و چون غالباً زمان تحصیل آن، روز است، روزی نامیده می‌شود.

اندکی دقت در کثرت و تنوع موجودات مختلف، از تک سلولی‌ها تا اشرف آنها، ما را از عظمت خداوند رازق به حیرت وامی‌دارد.

او خود در آیه شریفه بالا وقتی به رساندن روزی به همه مخلوقاتش اشاره می‌کند، نیز می‌فرماید که خداوند به جایگاه ثابت و محل حرکت و گردش آنان آگاه است و روزی هر مخلوقی را به خود وی در محل او الحاق می‌کند.

تفسیر نمونه در ذیل آیه شریفه داستانی شگفت‌انگیز را در همین باره نقل می‌کند که تلخیص آن چنین است.

^۱ - سوره هود، آیه ۶ هیچ جنبنده‌ای بر زمین نیست، مگر اینکه روزی او بر خداوند است، او قرارگاه و محل انتقالش را می‌داند، همه این‌ها در کتاب آشکاری ثبت است.

برخی حیوانات عظیم‌الجثه دریایی بعد از خوردن حیوانات کوچک، مقداری گوشت در لای دندان‌های آنها می‌ماند، این گوشت حیوان را متأذی نموده و او را وادار می‌کند که به ساحل آید و دهان خود را چون غار و شکاف کوه بگشاید، در همان حال پرندگان به دهان وی وارد می‌شوند و آنها از همان گوشت‌های لای دندان او ارتزاق می‌کنند و چون دهان پاک شد حیوان فک بر هم نهاده، پرندگان به لانه خود و او به اعماق دریا فرو می‌رود.

اقسام روزی

بنابر آنچه که از روایات به دست می‌آید، روزی بر دو قسم می‌باشد.

قال علی علیه‌السلام **إِنَّ الرَّزْقَ رِزْقَانِ، رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ**.^۱

قسمی از روزی روزی مقسوم انسان است، این بخش از روزی قابل بازگشت نبوده و خداوند متعال آن را برای بندگانش مقدر نموده است.

روایت ذیل در همین باره است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ**.^۲

به حضرت امیر علیه‌السلام عرض نمودند: اگر در خانه را بر کسی ببندند و او را در آن منزل رها کنند، روزی او چگونه به وی می‌رسد؟

حضرت در جواب فرمودند:

مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.^۳

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله الحاق روزی به انسان را از الحاق اجل قوی‌تر می‌داند، توجه کنید:

الرِّزْقُ أَشَدُّ طَلَبًا لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِهِ.^۴

گویند شخصی چون ضمانت حتمی روزی را شنید در بیابان و کنار کوهی خود را به خواب زد تا ببیند روزی مقسوم چگونه به وی خواهد رسید.

^۱ - روزی بر دو قسم است، قسمی که تو آن را طلب می‌کنی و قسمی که در جستجوی توست که اگر تو به آن دست نیابی او به تو خواهد رسید شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج ۱۶، ص ۱۱۲.

^۲ - اگر بنی آدم چنانچه از مرگ می‌گریزد، از روزی خود فرار کند، روزی او را می‌یابد بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۸۷.

^۳ - از همان جا که اجل و مرگ او خواهد رسید همان، ج ۱۰۳، ص ۳۰۷.

^۴ - رزق بیشتر از اجل و مرگ در جستجوی انسان است کنز‌العمال، ۵۰۸.

از قضا قافله‌ای از آن محل می‌گذشتند، چون به وی رسیدند، و او را در آن حال دیدند، همه‌همه نمودند و هر کدام از اهل قافله چیزی می‌گفت. یکی گفت مرده است، دیگری گفت از گرسنگی افتاده است و... غذایی به سرعت تهیه دیدند تا به وی بخورانند. اما او سخت دندان‌ها را به هم می‌فشرد، اهل قافله به ناچار چاقو آوردند و دندان‌ها را از هم جدا نمودند و غذا در کامش ریختند.

و نیز گویند حاکمی مرغی بریان بر سفره داشت، پرنده‌ای به سرعت فرود آمد و مرغ از سفره گرفت و پرواز کرد. حاکم به خشم آمد و دستور تعقیب داد، دیدند پرنده در کنار مردی که به چهار میخ کشیده شده است، فرود آمد و از آن مرغ با منقار خود در دهان شخص می‌گذاشت. چون حاکم و سربازانش به وی رسیدند، و او را از بند رها نمودند، ماجرا را چنین از وی شنیدند که: من مال‌التجاره به شهر می‌بردم، دزدان اموالم را گرفتند و مرا به این میخ‌ها بستند، چند روزی است که این پرنده بدین صورت مرا سیر می‌سازد.

آیه‌ای که در ابتدای بحث گذشت و نیز آیه ذیل به این شیوه از روزی توجه دارد.

وَ كَايْنٍ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.^۱

بخش دوم از روزی، روزی مطلوب است، این قسم از روزی به واسطه تلاش و فعالیت به دست می‌آید. فعالیت برای کسب روزی در اسلام نه تنها مشروع بلکه لازم و واجب شمرده شده است.

قال الكاظم عليه السلام: مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ جَلِّهِ لِيَعُوذَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ، كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۲
امام صادق علیه‌السلام از «علی بن عبدالعزیز» سؤال می‌نماید که «عمر بن مسلم» چکار می‌کند؟ علی در جواب عرضه می‌دارد: فدایت شوم به عبادت روی آورده و تجارت را ترک گفته است:

^۱ - (سوره عنکبوت، آیه ۶۰) چه بسا جنبنده‌ای که قدرت روزی خود را ندارد، خداوند او و شما را روزی می‌دهد و او شنوا و داناست.

^۲ - کسی که روزی را از طریق حلال بطلبد و به خود و عیالش برساند، همانند مجاهد در راه خدا می‌باشد **وسائل الشیعه**، ج ۱۲، ص ۱۱.

امام علیه السلام می فرماید:

وَيَحَهُ أَمَا عَلِيمٌ أَنْ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ، إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا نَزِلَتْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ أَعْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَ أَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ وَ قَالُوا: قَدْ كَفَيْنَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: مَا حَمَلَكُمْ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَكْفُلَ اللَّهُ لَنَا بِأَرْزَاقِنَا، فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ، فَقَالَ: أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجِبْ لَهُ، عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ.^۱

دین اسلام با شدت هر چه تمام تر از تکدی و کلّ بر دیگران شدن و بیکاری بیزاری می جوید و به انحاء مختلف در مبارزه با آن می کوشد.

به روایات ذیل در زمینه اهمیت کار و فعالیت و نهی از تحمیل کردن خود بر دیگران توجه کنید:

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ مَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ كَأَلْبَرِقِ الْخَاطِطِ.^۲

و ایضا عنه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ حَلَالًا فَتِيحَ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ.^۳

و ایضا عنه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَعْدَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَأْخُذُ ثَوَابَ الْأَنْبِيَاءِ.^۴

آفات روزی

بعد از بیان اقسام دوگانه روزی به پنج آفت از آفات طلب روزی توجه کنید:

۱ - حرص در طلب

^۱ - وای بر او، آیا نمی داند کسی که طلب روزی را ترک کند دعایش مستجاب نمی شود، همانا گروهی از باران پیامبر علیه السلام وقتی که آیه شریفه «و من يتق الله» نازل شد درها را بر خود بستند، و به عبادت روی آوردند، و گفتند ما را کافی است، این مطلب به پیامبر رسید و آن حضرت سوی آنها فرستاد و فرمود: چه باعث شده چنین کنید، آنها گفتند: خداوند متکفل روزی ما شده است و ما به عبادت روی آورده ایم، حضرت فرمودند: کسی که چنین کند دعایش به اجابت نمی رسد، طلب روزی بر شما واجب است همان، ص ۱۵.

^۲ - کسی که از تلاش دستان خود روزی بخورد، چون برق جهنده از صراط می گذرد بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۹.

^۳ - کسی که با تلاش دستان خود مال حلال تحصیل کند و بخورد، خداوند ابواب بهشت را بر او می گشاید و او از هر کجا که خود بخواهد به بهشت وارد می شود همان، ص ۱۰.

^۴ - کسی که از تلاش دستان خود بخورد، روز قیامت در ردیف انبیاء قرار داشته و ثواب انبیاء را می گیرد همان.

از تقسیم روزی به مقسوم و مطلوب دریافتیم که به هر حال روزی در تحت قدرت خداوند متعال می‌باشد و او بندگان و خلائق خویش را فراموش نمی‌نماید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.^۱

هر مخلوقی از مخلوقات خداوند بهره‌ای و حظی از روزی داشته و بی‌بهره نخواهد ماند.

قال علی علیه السلام: لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوَّةٌ.^۲

روزی ملک‌الموت به حضور حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام رسید، حضرت فرمود: به زیارت آمده‌ای یا قبض روح؟ عرض کرد: برای قبض روح. فرمود: مرا مهلت ده تا با اهل و عیالم وداع کنم، عرض کرد: مهلتی برای وداع نیست. فرمود: مهلت ده تا بسجده روم. گفت مانعی نیست. موسی به سجده رفت و از خداوند خواست که مهلت وداع به وی مرحمت کند. و حقّ جلّ و علی دستور داد که مهلت داده شود. حضرت جهت وداع رهسپار شد، وقتی با طفل خردسالش خداحافظی می‌کرد به گریه افتاد. خطاب رسید: چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشت: فرزندم بعد از من یتیم می‌شود و پرستار ندارد. خطاب رسید: عصایت بر زمین زن، زمین شکافته شد، پس دریا بشکافت و سنگ سفیدی ظاهر گشت و آن نیز شکافته شد، در دل سنگ، کرم ضعیفی که برگ سبزی به دهان داشت نمایان شد، خطاب رسید ما این موجود را فراموش نمی‌کنیم، چگونه طفل تو را فراموش کنیم.

اینک با این حال که خداوند خود متکفل روزی عباد شده است، حرص برای روزی چه مفهومی دارد؟

قال الصادق علیه السلام إن كان الرزق مقسوماً فالحرص لِمَاذَا؟^۳

۲ – روزی نامشروع

طلب روزی حلال از بالاترین عبادت‌ها محسوب می‌شود.

^۱ - (سوره ذاریات، آیه ۵۸) خداوند همانا او روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است.

^۲ - هر صاحب رمقی و هر جاننداری، روزی خاص خود دارد بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۸۱.

^۳ - اگر روزی تقسیم شده و به هر کس آنچه تقسیم شده خواهد رسید، پس چرا حرص می‌ورزید همان، ج ۷۸، ص ۱۹۰.

قال رسول الله ﷺ: الْعِبَادَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ.^۱

و روزی همه مخلوقات و بندگان خداوند از حلال معین شده است، لکن گاهی انسان عجله می‌کند و رزقی را از طریق حرام کسب می‌نماید، و همان باعث می‌شود روزی حلال از وی گرفته شود. روزی حضرت امیر علیه‌السلام هنگام ورودش به مسجد استر خود را به کسی سپرد که آن را نگه دارد، بعد از جدا شدن حضرت، آن شخص لجام استر را دزدید و رفت، وقتی امام علیه‌السلام از مسجد خارج می‌شدند، دو درهم به دست گرفته بودند که بدان شخص اعطاء فرمایند ولی مشاهده کردند که وی لجام استر را سرقت نموده و گریخته است.

همان دو درهم را حضرت به غلامش دادند تا لجامی تهیه کند، غلام از قضا به سارق برخورد کرد و لجام را به دو درهم از وی خریداری نمود.

حضرت وقتی لجام را دید فرمودند:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَحْرُمُ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ وَ لَا يَزِدَادُ عَلَى مَا قَدْ قُدِّرَ لَهُ.^۲

۳ - اندوه برای رزق فردا

یکی از رذائل اخلاقی، غصه و اندوه برای روزی فرداست، منشأ این رذيله عدم اعتماد به خداوند و سوء ظن به کفالت روزی توسط اوست.

ولی کسی که به رازق بودن خداوند واقف است، هیچ‌گاه برای روزی فردا غمگین و افسرده نمی‌شود. این رذيله آثار زیانباری نیز می‌تواند داشته باشد و از آن جمله تقویت آفت اول یعنی حرص در مال‌اندوزی است.

انواع معاصی موجود در جوامع از قبیل رباخواری، رشوه‌خواری، قمار، کلاه‌برداری، غش و... همه از نتایج این معصیت شمرده شده و حاصل ترس از نرسیدن روزی فردا است.

^۱ - عبادت ده جز است که نه جز آن طلب مال حلال می‌باشد همان، ج ۱۰۳، ص ۷.

^۲ - انسان به واسطه عجله و بی‌صبری خود را از رزق حلال محروم می‌کند ولی به بیش از آن چیزی که برای وی تقدیر شده نمی‌رسد شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۰.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَا تَهْتَمُّ لِرِزْقِ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي بِرِزْقِهِ.^۱

۴ - روزی مانع عبادت

کسب روزی بایستی به صورتی باشد که انسان را از واجبات باز ندارد، معیشتی که مانع انجام واجبات شود، معیشتی حرام بوده و حاصل آن نیز حرام است.

کاری که مانع نماز و یا روزه و نیز سایر عبادات گردد، مورد پسند اسلام نیست، چه اینکه عبادات واجبه قابل رفع نیستند و برداشته نمی شوند در حالی که روزی را خداوند سبحان ضمانت فرموده است.

امام عسکری علیه السلام می فرماید:

لَا يَشْغَلُكَ رِزْقٌ مَّضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَّفْرُوضٍ.^۲

در این رابطه شغل هایی که مانع عبادات مستحبی می گردند نیز در درجه دوم نهی قرار می گیرند.

۵ - کثرت اندوزی

میزان تحصیل معاش بایستی به حدی باشد که انسان به هموعان نیازمند نگردد، و بهترین قسم روزی همان اندازه است که حوائج لازمه انسان را کفایت کند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي.^۳

و کسی که به این اندازه قانع گردد خداوند نیز به اعمال اندک او اکتفاء می کند.

قال الصادق علیه السلام: مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْمَعَاشِ، رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ.^۴

آنچه از مقدار نیاز اضافه می آید، اگر در مسیر صحیح مصرف شود و در راه خیر انفاق

^۱ - برای روزی فردا غصه مخور و ناراحت مباش که هر روز با روزی خود می آید بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۶۷.

^۲ - طلب رزقی که خداوند آن را ضمانت فرموده است مانع واجبات تو نشود همان، ج ۷۸، ص ۳۸۴.

^۳ - بهترین روزی مقداری است که حوائج تو را کافی باشد همان، ج ۷۷، ص ۱۶۸.

^۴ - کسی که به روزی اندک راضی گردد، خداوند به عمل کم او قانع شود همان، ج ۶۹، ص ۴۰۶.

گردد، آن خود نیز حسنه‌ای مضاعف است، ولی گاهی مقدار اضافی مال موجب طغیان و سرکشی شده و گناهان و معاصی جدیدی را در پیش روی انسان قرار می‌دهد، معصیت‌هایی که اگر پول نداشت توان ارتکاب آنها را نمی‌داشت.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام از خداوند می‌خواست، خدایا صبح و شام قرص نانی از جو بر من روزی نما و بیش از این مده که موجب طغیان من می‌شود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ آلِهِي.^۱

بی‌تردید آنکه خود را در مستی بی‌نیازی ببیند، از حقایق فاصله گرفته و فطرتش را به وسیله غفلت، نهان خواهد ساخت.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى * أَن رَّاهُ اسْتَغْنَى.^۲

بسط و اقباض روزی

تنگی و گشایش روزی به دست خداوند است. اوست که روزی کسی را فراخ می‌نماید و بر دیگری ابواب روزی را تنگ می‌کند و البته چه ضیق نماید یا باز گشاید، هر دو امتحان و ابتلایی بوده و موجبی است برای اتمام حجت بر انسان و میزانی است برای آزمایش او.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.^۳

حضرت امیر علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.^۴

می‌فرماید:

^۱ - روزی اندک و کافی برای رفع حوائج زندگی از روزی زیاد که موجب معصیت شود بهتر است همان، ج ۷۷، ص ۱۱۵.

^۲ - (سوره علق، آیات ۶ و ۷) چنین نیست که انسان حق‌شناس باشد بلکه مسلماً طغیان می‌کند، چون خود را بی‌نیاز می‌بیند.

^۳ - سوره سبأ، آیه ۳۶ بگو پروردگار من روزی را برای هر کسی که بخواهد وسیع یا تنگ می‌کند و بیشتر مردم (حکمت آن را) نمی‌دانند.

^۴ - (سوره انفال، آیه ۲۸) و بدانید که اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیمی نزد خداوند برای آنهایی است که از عهده امتحان برآیند.

وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ.^۱
البته در روایات زیادی از آل‌البیت علیهم‌السلام، عواملی که موجب کثرت و قلت روزی می‌شوند، مشاهده می‌کنیم که همگی آنها منوط به خواست و تقدیر الهی می‌باشد.

عوامل کثرت روزی

آنچه که از جمع‌بندی اخبار قلت و کثرت روزی بدست می‌آید، این است که اعمال نیک فی‌الجمله موجب افزایش روزی و گناه به هر شکلی که باشد می‌تواند عامل کاهش روزی می‌گردد.
البته این سخن اطلاق ندارد و چه بسا گناه نه تنها روزی را نکاهد بلکه بر آن بیفزاید و یا کار نیک موجب کاهش روزی گردد. زیرا گاهی انسان بار گناهانش از حد فزون شده است و دیگر راه بازگشت برای وی متصور نیست، خداوند گاهی به چنین شخصی از باب استدراج چنان نعمت می‌دهد که بیشتر غرقاب گناهان خود گردد و نیز ممکن است عبد صالح خداوند نیز در تنگنای معیشت قرار گیرد تا بدین وسیله خطاها و لغزش‌های وی زدوده شود و از سوی دیگر بر صبر و شکیبایی او مزدی مضاعف عطا گردد.
در این قسمت از بحث نمونه‌هایی از اعمال صالحه که نقش مستقیم در افزایش روزی دارند، اجمالاً بیان می‌گردد.

۱ - اخلاق خوش

قال الصادق علیه‌السلام: حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ.^۲

۲ - رعایت حقوق اخوان

قال علی علیه‌السلام: مُوَاَسَاةُ الْإِخِ فِي اللَّهِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ.^۳

^۱ - معنای این مطلب این است که همانا خداوند آنان را به وسیله اموال و اولاد می‌آزماید تا آشکار شود چه کسی از روزیش خشمگین، و چه کسی بدان راضی است **نهج‌البلاغه**، حکمت ۹۰ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۹۳ به ترتیب صبحی‌صالح.

^۲ - خوش خلقی روزی را افزایش می‌دهد **بحار‌الأنوار**، ج ۷۱، ص ۳۹۶.

^۳ - همراهی با برادر دینی روزی را می‌افزاید **همان**، ج ۷۴، ص ۳۹۵.

۳ - دعا برای برادران

قال الباقر عليه السلام: عَلَيْكَ بِالِدُّعَاءِ لِإِخْوَانِكَ بِظَهْرِ الْعَيْبِ فَإِنَّهُ يَهِيلُ الرِّزْقَ.^۱

۴ - کثرت صدقه

قال علي عليه السلام: أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تَرْزُقُوا.^۲

۵ - اعطاء زکات

قال الباقر عليه السلام: أَلْزَكَاةُ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ.^۳

۶ - نیت صالح

قال علي عليه السلام: مَنْ حُسِنَتْ نِيَّتُهُ، زِيدَ فِي رِزْقِهِ.^۴

۷ - کثرت استغفار

قال علي عليه السلام: أَكْثَرُوا الأِسْتِغْفَارَ تَجَلَّبُوا الرِّزْقَ.^۵

۸ - نماز شب

قال الصادق عليه السلام: إِنْ أَلَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ضَمِنَ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ قُوَّةَ النَّهَارِ.^۶

در روایات از عناوین دیگری که موجب افزایش روزی می‌شوند، سخن به میان آمده است که برخی از آنها عبارتند از: دائم الوضو بودن، حضور در مسجد قبل از اذان، خشوع در نماز، تعقیبات نماز، نماز جماعت، نیکی با همسایگان، صلح ارحام، ترک سوگند، امانت‌داری، سحرخیزی، نیکویی خط، نظافت محل کار و منزل، شانه‌زدن موها، ناخن گرفتن در پنجشنبه‌ها، شستن دست‌ها قبل و بعد از طعام، قرائت سوره «یس» هر صبح، قرائت سوره «واقع» هر شب، ذکر **لا اله الا الله الملك الحق المبين** هر روز صد بار، ذکر **لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم** را بسیار گفتن، ذکر **يا خبير المسولين، يا خير المعطين، ارزقني وارزق عيالي من فضلك انك ذو الفضل العظيم** در سجده آخر نماز،

^۱ - بر تو باد دعاء برای برادران دینی خود از پشت سر، که همان روزی را فرو می‌ریزد همان، ج ۷۶، ص ۶۰.

^۲ - زیاد صدقه دهید، روزی شما زیاد می‌شود همان، ج ۷۷، ص ۱۷۶.

^۳ - زکات بر روزی می‌افزاید همان، ج ۶۶، ص ۱۵.

^۴ - کسی که نیت خود را اصلاح کند، روزی وی افزایش می‌یابد همان، ج ۱۰۳، ص ۲۱.

^۵ - بسیار استغفار گویند، روزی شما افزایش می‌یابد همان، ج ۹۳، ص ۲۷۸.

^۶ - خداوند در عوض نماز شب، روزی روز را ضامن شده است همان، ج ۸۷، ص ۱۵۳.

قرائت سوره «توحيد» هنگام ورود به منزل و انجام هر عمل نیکی به همان نیت.

همه گناهان نیز در کاهش روزی مؤثرند، توجه فرمایید:

قال الباقر عليه السلام: إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُرْوَى عَنْهُ الرِّزْقُ.^۱

رزق موعود

نوعی دیگر از روزی که شاید بتوان آن را تحت نوع اول یعنی روزی مقسوم ذکر نمود، رزقی است که خداوند متعال به تقوای پیشگان وعده فرموده است.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
إِنَّ اللَّهَ بِالْغَيْبِ أَمْرٌ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.^۲

امام صادق عليه السلام شبهه اینکه ممکن است مراد آیه روزی اخروی باشد، بر طرف نموده و در تفسیر آیه شریفه می فرماید:

قال: في دُنْيَا.^۳

و نیز همین امام همام در این رابطه فرموده است:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ رِزْقَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُونَ.^۴

حضرت امیر عليه السلام خصوصیات این رزق را چنین بیان نموده است:

مَنْ آتَاهُ اللَّهُ بِرِزْقٍ لَمْ يَخْطُ لَهُ بِرِجْلِهِ وَ لَمْ يَمُدُّ إِلَيْهِ يَدَهُ، وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهِ بِلسَانِهِ، وَ لَمْ يَسُدَّ إِلَيْهِ ثِيَابَهُ،
وَ لَمْ يَتَعَرَّضْ لَهُ، كَانَ مِمَّنْ ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ، وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.^۵

^۱ - همانا بنده گناهی را مرتکب می شود و همان موجب منع روزی از وی می گردد همان، ج ۷۳، ص ۳۱۸.

^۲ - (سوره طلاق، آیات ۲ و ۳) هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی بر وی می گشاید و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد و هر کس بر خداوند توکل نماید خداوند او را کافی است، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند و او برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

^۳ - مراد، روزی دنیوی است بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۹.

^۴ - خداوند ابا دارد رزق بندگان مؤمنش را از محلی قرار دهد که آنها منتظر آنند (همان، ص ۳۵؛ این روایت به نقل از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در ج ۷۷، ص ۱۶۴ آمده است).

^۵ - کسی که به وی روزی نئی رسد که گامی برای آن پیش ننهد، و دستی به سوی آن دراز نکرده، و زبان برای آن ننگشوده، و لباسش برای آن محکم محکم ننموده و متعرض آن به هیچ صورت نگشته، آن روزی از روزی هایی است که خداوند در قرآن کریم در این آیه «و من يتق...» بیان فرموده است تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۶.

البته امام صادق علیه السلام علت و فلسفه وجود چنین نوعی از رزق برای مؤمن را کثرت دعاء وی برای روزی می‌داند. چه اینکه اگر انسان راه اتیان روزی را نداند، به درگاه خداوند کریم استغاثه بیشتری می‌نماید.

قال الصادق علیه السلام: **إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ**^۱.

^۱ - خداوند روزی مؤمنین را از آنجا قرار داده که گمانش نکنند و علت این امر این است که بنده وقتی ممر روزی خود را نداند، دعایش بیشتر می‌شود
بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۳۶.

تجارت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ...^۱

یکی از راه‌های معیشت اقتصادی که از اولین لحظات زندگی اجتماعی انسان معمول بوده تجارت است. تجارت که به معنای داد و ستد و بیع و شراء می‌باشد از بهترین طرق معیشتی در اخبار و احادیث معرفی شده است. قبل از ورود در بحث به چند روایت در زمینه اهمیت تجارت توجه کنید.

قال الصادق عليه السلام: التَّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعُقُلِ.^۲

«معلى بن خنيس» می‌گوید: امام صادق عليه السلام مرا دید در حالی که از رفتن به بازار مقداری تأخیر کرده بودم، و در این حال به من فرمود:

أُغْدِ إِلَى عِزِّكَ.^۳

ناگفته نماند، بهترین نوع امرار معاش آن است که در محل سکونت صورت گیرد و محتاج

^۱ - (سوره نساء، آیه ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال یکدیگر را از راه نامشروع نخورید، مگر این که تجارتي با رضایت شما انجام گیرد.

^۲ - تجارت، عقل را زیاد می‌گرداند وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴.

^۳ - در آغاز روز بسوی کار خویش که موجب عزت توست بشتاب همان، ص ۳.

به سفرهای مستمر نباشد، آرامش خاطر در این نوع فعالیت اقتصادی بیشتر و کانون خانواده گرم تر می باشد.
قال زین العابدین علیه السلام: مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَّجِرُهُ فِي بِلَادِهِ وَ يَكُونَ خُلُطَاءَهُ صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ
أَوْلَادٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ.^۱

بازار

بازار محل بازی با دنیا است و به همین جهت کانونی مناسب برای فعالیت های ابلیس و شیاطین می باشد.
حرص، طمع، توجه به تجملات، حسادت، دروغ، تطفیف، غش و ربا از جنس های پرمشتری برخی بازارها
می باشند.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بازار را چنین معرفی می فرماید:

شَرُّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَ هُوَ مَيْدَانُ إِبْلِيسَ، يَغْدُو بِرَأْيَتِهِ، وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهُ وَ يَبْتُ ذُرِّيَّتَهُ... فَلَا يَزَالُ
مَعَ أَوَّلِ مَنْ يَدْخُلُ وَ آخِرِ مَنْ يَرْجِعُ.^۲

و نیز فرموده است:

أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَسَاجِدُهَا، وَ أَبْغَضُ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ أَسْوَاقُهَا.^۳

و حضرت امیر علیه السلام نیز فرموده است:

مَجَالِسُ الْأَسْوَاقِ مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ.^۴

حضرت امیر علیه السلام زمانی که به بصره رفته بودند، روزی وارد بازار بصره شد و چون به مردم نگریست که
مشغول خرید و فروش بودند، گریه ای شدید سرداد و سپس فرمود:

^۱ - از سعادت مرد آن است که تجارت وی در شهر سکونتش باشد و اینکه همنشینان او افراد صالح بوده و اولادی داشته باشد که کمک کار وی باشند
همان، ص ۳۴۲.

^۲ - بدترین مکان ها در زمین بازارها هستند. بازار میدان ابلیس است. اول صبح با پرچم خود بدانجا می رود و کرسی خود را در آنجا قرار می دهد و
فرزندانش را در آنجا پراکنده می سازد - لذا دائماً با اول کسی است که وارد بازار می شود و نیز با آخرین کسی است که از بازار بیرون می آید
بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۱.

^۳ - بهترین زمینها نزد خداوند مساجدند و بدترین آنها نزد او بازارها هستند مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۹.

^۴ - مجالس بازار، محل حضور شیطان است غرر الحکم.

يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عَمَالَ أَهْلِهَا، إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ، وَ بِاللَّيْلِ فِي فَرَاشِكُمْ تَنَامُونَ، وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الرِّزَادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ.^۱

راه رهایی از غفلت در بازار تسبیح خداوند و یاد اوست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلْسُوقُ دَارٍ سَهْوٍ وَ غَفْلَةٌ، فَمَنْ سَبَّحَ فِيهَا تَسْبِيحَةً، كَتَبَ اللَّهُ بِهَا أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ.^۲

آداب تجارت

بعد از بیان احادیثی در اهمیت تجارت و نیز ذکر روایاتی در مذمت بازار، شاید این پرسش به اذهان خطور کند که چگونه اسلام از سویی تجارت را آنقدر بهاء می‌دهد و حتی کمال و نقصان عقل را بدان مشروط می‌کند، ولی از سویی دیگر محل تجارت را مذمت می‌نماید و بازار شیطان معرفی می‌کند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت بازار برای کسی که زرق و برق دنیوی آن وی را از یاد خدا غافل کرده باشد، جایگاهی شیطانی است، اما آن کس که آداب آن را مراعات کرده و بازار و کسب آن را جز برای آخرت نمی‌خواهد، نه تنها شیطانی محسوب نمی‌شود بلکه راه وصول او به کمال را هموار می‌سازد. لذا مهم در اینجا رعایت آداب بازار و شرایط تجارت است. اینک به گوشه‌ای از آداب تجارت توجه فرمایید.

۱ - فقه بازار

حلال و حرام در بازار به هم نزدیک است، منفعت و ربا گاهی اختلافی به اندازه پر کاهی دارند و آن که حلال و حرام خداوند را نداند، نادانسته در گناه و یا حداقل در شبهات

^۱ - ای بندگان دنیا و کارگزاران اهل آن، وقتی روزها سوگند خورید و شب‌ها در بسترهایتان بخواب روید و در این میان از آخرت غافل شوید، پس چه وقت توشه فراهم می‌کنید و به آخرت می‌اندیشید؟ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲.

^۲ - بازار خانه نسیان و غفلت است، پس کسی که در آنجا خداوند را تسبیح گوید و از یاد او غافل نباشد خداوند هزار هزار حسنه برای وی بنویسد کنز العمال، ۹۳۳۰.

گرفتار می‌شود.

قال علی علیه‌السلام: یا معشرَ التجارِ، أَلْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتَجِرُ، أَلْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتَجِرُ، أَلْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتَجِرُ.^۱

۲ - میل میزان

بر فروشنده لازم است، ترازو را به نفع مشتری سنگین نماید. تاکیدات در این زمینه در روایات به حدی است که از یک مسئله صرفاً اخلاقی فراتر رفته است. توجه کنید.

قال رسول الله ﷺ: إِذَا وَزَنْتُمْ فَأَرْجُوا.^۲

قال الصادق علیه‌السلام: لَا يَكُونُ الْوَفَاءَ حَتَّى يَمِيلَ الْمِيزَانُ.^۳

سوره مطففین عذاب کم فروشان را چنین بیان نموده است.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ، الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ.^۴

و قرآن کریم علت عذاب قوم شعیب را کم‌فروشی آنها بیان فرموده است، حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه‌السلام خطاب به قوم خود می‌فرماید:

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ، وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.^۵

از مصادیق کم‌فروشی در جامعه امروزی ما، ارائه نمودن کار صحیح از سوی کارمندان و عدم حضور به موقع آنها و تا پایان وقت در محل کار و تاخیر و تعلل آنان در کار مراجعین می‌باشد، رعایت نمودن دقت لازم کمی و کیفی از سوی کارگران و سایر حقوق‌بگیران و اجیران نیز از مصادیق‌های بارز مطففین می‌باشد. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

^۱ - ای گروه بازرگانان، اول آشنایی با احکام تجارت و سپس تجارت سه بار حضرت این جمله را تکرار فرمود (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲).

^۲ - کالا را هنگام فروش، سنگین‌تر وزن کنید کنزالعمال، ۹۴۴۲.

^۳ - وفا به عهد نشده مگر این که ترازو بجانب طرف میل پیدا کند ووسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۱.

^۴ - (سوره مطففین، آیات ۱ تا ۳) وای بر کم‌فروشان، آنان که وقتی برای خود پیمان می‌کنند حق خود را به طور کامل می‌گیرند و چون برای دیگران وزن می‌کنند کم می‌گذارند.

^۵ - (سوره شعراء، آیات ۱۸۱ تا ۱۸۳) حق پیمان را اداء کنید و کم نفروشید، و دیگران را به زیان نیندازید، و با ترازوی صحیح وزن کنید، و حق مردم را کم نگذارید و در زمین برای فساد تلاش نکنید.

وَيْلٌ لِّتِجَارِ أُمَّتِي مِنْ - لَا وَاللَّهِ - وَبَلَى وَاللَّهِ، وَوَيْلٌ لِّصُنَّاعِ أُمَّتِي مِنْ - أَلْيَوْمِ وَغَدَا - .^۱

۳ - پرهیز از بیع گتره‌ای

یکی دیگر از آداب تجارت این است که از خرید و فروش کالا به صورت گتره و بدون وزن مشخص پرهیز شود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله توزین کالا را عامل برکت جنس می‌داند.

كَيْلُوا طَعَامَكُمْ فَإِنَّ الْبَرَكَهَ فِي الطَّعَامِ الْمَكِيلِ.^۲

۴ - اقاله

در صورتی که یکی از موجبات فسخ وجود داشته باشد با درخواست کسی که حق فسخ دارد، معامله فسخ می‌گردد. موجبات فسخ معامله که اصطلاحاً حق خیار نامیده می‌شوند عبارتند از:

۱ - خیار مجلس، تا زمانی که خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند، می‌توانند معامله را بهم بزنند.

۲ - خیار غبن، کسی که در معامله زیان زیاده دیده و عرفاً متضرر کلی محسوب می‌شود، حق فسخ معامله را دارد.

۳ - خیار شرط، اگر در معامله شرط کرده باشند، هر یک از طرفین یا هر دو در مدت معین حق فسخ داشته باشند، شرط لازم‌الاجرا است.

۴ - خیار تدلیس، اگر یکی از طرفین ملک خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد، دیگری حق فسخ معامله را دارد.

۵ - خیار تخلف شرط، اگر یکی از طرفین شرط کند مال وی صفت خاصی داشته باشد و عمل بدان شرط نکند، طرف دیگر حق فسخ معامله دارد.

۶ - خیار عیب، اگر در جنس یا عوض آن عیبی باشد، حق فسخ معامله وجود دارد.

^۱ - وای بر بازرگانان امتم از سوگند «نه به خدا - آری به خدا» و وای بر کاربردستان امتم از «امروز و فردا کردن» وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۰.

^۲ - طعام خود را هنگام فروش وزن کنید که برکت در طعام وزن شده است وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۲۴.

۷ - خیار شرکت، اگر مقداری از کالا یا عوض آن ملک دیگری باشد و وی به معامله راضی نشود، حق فسخ معامله برای او محفوظ است.

۸ - خیار رؤیت، اگر یکی از طرفین مال خود را به صورتی بیان کند و بعداً معلوم شود چنان نبوده حق فسخ معامله محفوظ است.

۹ - خیار تاخیر، اگر بدون اعلام قبلی تا سه روز در عموم اجناس و تا قبل از فساد کالا در اجناس فاسدشدنی مشتری پول را و فروشنده جنس را تحویل ندهد، حق فسخ معامله وجود دارد.

۱۰ - خیار حیوان، خریدار حیوان تا سه روز حق فسخ معامله دارد.

۱۱ - خیار تعدّر تسلیم، اگر فروشنده نتواند جنس خود را به مشتری تسلیم کند، مشتری حق فسخ معامله دارد.^۱

اما در مواردی که حق فسخ وجود ندارد، باز بر بایع مستحب است که جنس فروخته شده را از مشتری پشیمان گشته بپذیرد، چنین چیزی که در اصطلاح فقه «اقاله» نامیده می‌شود، از مستحبات تجارت محسوب می‌شود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اقاله نادم در دنیا را موجب پذیرش وی از سوی خداوند در آخرت می‌داند.

مَنْ أَقَالَ نَادِمًا أَقَالَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۲

۵ - مساهله

سختگیری در معامله در روایات و احادیث، مورد نکوهش قرار گرفته است بلکه مستحب است خریدار و فروشنده در بیع و شراء مسامحه و مساهله نمایند.

این امر در قضاوت نیز وارد شده است، یعنی هر چند بر قاضی لازم است که حکم به حق نماید اما شایسته است، طرفین دعوی، مقداری از حق خود را گذشت نمایند.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا، سَمَحًا إِذَا بَاعَ، سَمَحًا إِذَا اشْتَرَى، سَمَحًا إِذَا قَضَى،

^۱ - در این زمینه به رساله‌های مراجع تقلید رجوع کنید.

^۲ - آن کس که ندامت نادم از معامله را بپذیرد، خداوند در قیامت ندامتش را می‌پذیرد **کنز العمال**، ۹۶۵۷.

سَمَحاً إِذَا اقْتَضَى.^۱

در تفسیر آیه شریفه:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.^۲

آمده است: روزی شخصی به امام صادق علیه السلام از یکی از شیعیان شکوه نمود، امام او را طلبید، و شکوه برادرش را به وی ابلاغ فرمود. وی به امام عرض کرد: من به او ستمی نکرده‌ام بلکه حق خودم را به تمامه از او گرفته‌ام. امام فرمودند:

أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ أَتْرَاهُمْ خَافُوا أَنْ يَجُوزَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُظْلِمَهُمْ، لَا وَاللَّهِ، خَافُوا الْأَسْتِثْقَاءَ وَ الْمُدَاقَةَ.^۳

۶ - ممالک

چانه زدن در معامله، معامله را پایدار می‌کند و احتمال مغبون شدن یکی از طرفین معامله را می‌کاهد. روزی ابوحنیفه به حضور امام صادق علیه السلام رسید و عرضه داشت: مردم از کار تو دیروز در عرفه تعجب کردند که در معامله چقدر چانه زدنی؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:

وَمَا لِلَّهِ مِنَ الرِّضَا أَنْ أَعْبَنَ فِي مَالِي.^۴

البته چانه زدن در حوائج و ملزومات حج و نیز پارچه کفن مکروه می‌باشد.

قال الصادق علیه السلام: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ لِي مِنْ حَوَائِجِ الْحَجِّ شَيْئاً، فَاشْتَرِ وَ لَا تُمَاسِكْ.^۵

^۱ - خداوند رحمت کند بنده‌ای که وقتی می‌فروشد سخت نگیرد، و وقتی می‌خرد سخت نگیرد، و چون قضاوت بر نفع یا علیه او می‌شود سختگیری نکند کنز العمال، ۹۴۳۷.

^۲ - سوره رعد، آیه ۲۱ و کسانی که پیوندهایی که خداوند دستور به برقراری آنها داده است، بر قرار می‌سازند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب قیامت بیم دارند.

^۳ - مرا خبر ده از فرمایش خداوند متعال «و یخافون سوء الحساب» آیا آنها می‌ترسند از این که به آنان جور و ستم شود؟ نه به خدا سوگند آنها می‌ترسند از این که به تمامه و به دقت به اعمالشان رسیدگی شود تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۰.

^۴ - خداوند راضی نیست از این که من در اموال مغبون شوم وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۳۵.

^۵ - امام سجاد علیه السلام به غلامش می‌فرمود: وقتی خواستی برای من چیزی از نیازهای حج را خریداری کنی، بگیر و چانه مزین همان، ص ۳۳۶.

شرایط تاجر

فقه اسلامی برای تاجر نیز شرایطی بیان نموده است که از جمله آنها:

۱ - توجه به خداوند

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: تاجرها پنج صنفند، دسته‌ای کافر، دسته‌ای مشرک و گروهی منافق و بعضی فاسق و برخی مؤمن هستند.

کاسب کافر کاسبی است که روزی خود را از کسب می‌داند. کاسب مشرک کاسبی است که عامل روزی را خدا و کسب خود خیال می‌کند. کاسب منافق کاسبی است که روزی خود را از خدا می‌داند، ولی تردید دارد که آیا روزی او می‌رسد یا خیر. و کاسب فاسق کاسبی است که روزی را از خدا می‌داند ولی در معامله غش می‌کند و جنس معیوب و ناقص را بجای سالم و کامل می‌فروشد. کاسب مؤمن در این میان به کاسبی گویند که روزی را از خداوند دانسته و مال التجاره خود را سبب و وسیله روزی شمرده و طبق آیین اسلام در تجارت عمل می‌کند.

۲ - راستگویی

راستگویی یکی دیگر از شرایط لازمه تاجر است، مقام تاجر راستگو در قیامت در حد مقام شهداء می‌باشد و جایگاهش زیر سایه عرش الهی است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: التاجر الأمين الصدوق المسلم، مع الشهداء يوم القيامة.^۱
و ایضا عنه علیه السلام: التاجر الصدوق تحت ظل العرش يوم القيامة.^۲
تاجر دروغگو در قیامت فاجر نامیده می‌شود.

^۱ - تاجر امین راستگوی مسلمان، روز قیامت با شهداء است **کنز العمال**، ۹۲۱۶.

^۲ - تاجر راستگو روز قیامت زیر سایه عرش الهی است **همان**، ۹۲۱۸.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا معشر التجار، إنَّ التَّجَارَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فُجَّاراً إِلَّا مِنَ التَّقَى اللَّهِ وَبَرٍّ وَصَدَقٍ.^١

٣ - پرهیز از سوگند

سوگند به خداوند عزّ و جلّ به دروغ حرام است و به راست مکروه است.

مذمت سوگند دروغ در معامله را در کلام رسول خدا صلى الله عليه وآله ببینید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما مِنْ رَجُلٍ إِفْتَطَعَ مَالَ أَمْرِيٍّ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ أَوْجَبَ لَهُ

النَّارَ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَإِنْ كَانَ شَيْئاً يَسِيراً؟ قَالَ: وَإِنْ كَانَ سِوَاكَ مِنْ أَرَاكٍ.^٢

و اینک نکوهش سوگند راست را بنگرید.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُبْغِضُ الْمُنْفِقَ سَلْعَتَهُ بِالْإِيمَانِ.^٣

٤ - پرهیز از غش

غش در معامله یعنی مخفی نمودن عیوب کالا یا بهای آن، چنین عملی از گناهان بزرگ محسوب می شود و معامله و استفاده آن را حرام می نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: وَ مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنِّي، وَ يَحْشُرُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ

أَعَشُّ الْخَلْقِ لِلْمُسْلِمِينَ.^٤

امام باقر علیه السلام از سعد اسکاف نقل می کند: روزی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در بازار مدینه، از زیبایی

^١ - ای گروه تجار، همانا بازرگانان روز قیامت فاجر محشور می شوند، مگر آنهایی که تقوای الهی پیشه کنند و نیکوکاری نموده و راستگو باشند همان، ۹۴۳۷.

^٢ - هیچ کسی نیست که با سوگند مال کسی را از وی سلب نماید، مگر اینکه خداوند بهشت را بر او حرام و آتش را بر او واجب کند. عرض کردند: یا رسول الله هر چند چیز جزئی باشد؟ حضرت فرمود هر چند چوب مسواک اراک باشد بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۲۰۸.

^٣ - خداوند متعال از کسی که کالای خود را با سوگند بفروشد خشمگین است همان، ج ۱۰۳، ص ۹۸.

^٤ - کسی که با مسلمانی در بیع یا شراء، غش کند، از ما نیست و روز قیامت با یهود محشور می شود، زیرا آنها بیش از همه خلائق با مسلمانیان غش می کردند وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۱۰.

و ظاهر آراسته طعامی متعجب شدند، و از قیمت آن سؤال نمودند. خطاب الهی به او رسید که دست خود را به زیر کالا ببر. وقتی حضرت چنین کرد، جنسی پست‌تر از آنچه که در بالا بود مشاهده نمود، حضرت به صاحب کالا فرمود:

مَا أَرَكِ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَعَشَاءً لِلْمُسْلِمِينَ.^۱

تنبیه الخواطر آورده است، روزی حضرت امیر علیه‌السلام بر در دکان خیاطی ایستاد و فرمود:

يَا خِيَّاطُ، تَكَلَّمْتَ الثَّوَاكِلُ، صَلَّبَ الْخِيُوطُ، وَ دَقَّقَ الدُّرُوزُ، وَ قَارِبَ الْغَرَزُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَحْشُرُ اللَّهُ الْخِيَّاطَ الْخَائِنَ وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ رِدَاءٌ مِمَّا خَاطَ وَ خَانَ فِيهِ، وَ أَحْذَرُوا السَّقَّاطَاتِ فَإِنَّ صَاحِبَ الثَّوْبِ أَحَقُّ بِهَا، وَ لَا تَتَّخِذْ بِهَا الْيَادِي تَطْلُبُ الْمُكَافَاتِ.^۲

۵ - رعایت انصاف

«محمد بن المنکدر»، دکان لباس فروشی داشت، غلامش لباسی پنج دیناری را به ده دینار فروخت، وقتی محمد به مغازه آمد و متوجه شد، سراغ خریدار رفت تا او را پیدا نمود و به او گفت: لباسی که خریده پنج دینار بیشتر ارزش ندارد. خریدار گفت: من راضی هستم، ولی محمد گفت: من به آنچه که برای خود نمی‌پسندم برای دیگری نمی‌پسندم، خریدار پول را گرفت و از اسم محمد سؤال نمود و وقتی متوجه اسم او شد، خریدار اعرابی گفت: ما در بیابان وقتی از نعمت باران محروم می‌مانیم، با اسم این مرد از خدا طلب باران می‌کنیم.

۶ - پرهیز از احتکار

^۱ - نمی‌بینم تو را مگر این که تو جمع کرده‌ای خیانت و غش با مسلمین را همان.

^۲ - ای خیاط، زنان سوگمند در سوگ تو بگریند، نخها را محکم نما، و شکافها را با دقت بدوز، و محل دوختها را نزدیک هم قرار ده. من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: خیاط خائن محشور می‌شود، در حالی که از آنچه که دوخته و خیانت کرده، پیراهنی و ردایی بر تن دارد. از پارچه‌های اضافی بپرهیزد که صاحبان آنها به آنها سزاوارترند و از آنها کمک نگیرید که مکافات دنیوی آن را طالب شوید **تنبيه الخواطر**، ص ۳۴.

مخفی نمودن اجناس مورد نیاز جامعه چه اجناسی که نص در عدم جواز احتکار آنها داریم و چه غیر آنها شایسته نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَيُّمَا رَجُلٍ اشْتَرَى طَعَاماً فَحَبَسَهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً يُرِيدُ بِهِ غَلَاءَ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ بَاعَهُ فَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهِ لَمْ يَكُنْ كَفَّارَةً لِمَا صَنَعَ.^۱

۷ - تلاش به میزان سرمایه

تاجر می‌بایست به قدری که بتواند پاسخگوی حوادث احتمالی در تجارت باشد، وارد عرصه بازار گردد. یکی از گرداب‌های خطرناک تجارت، پا از گلیم خود دراز کردن است، ریسک‌های تجاری علاوه بر اینکه ممکن است خطرآفرین باشد و اصل سرمایه را تهدید کند، نیز آثار منفی روانی بر تاجر باقی می‌گذارد. عوام، تاجر را در بکارگیری سرمایه به سه قسم تقسیم کرده‌اند، برخی با قسمی از سرمایه تجارت می‌کنند و مابقی را برای حفظ آبروی خود نگه می‌دارند.

عده‌ای تمام سرمایه را وارد چرخه تجارت نموده‌اند که اگر همه سرمایه زایل شد، باز می‌توانند به سختی و مشقت از اول شروع کنند. سومین دسته کسانی هستند که با سرمایه دیگران تجارت می‌کنند طبعاً بی‌احتیاطی اینان، هولناک خواهد بود و آبروی خود و دیگران را به خطر خواهد افکند.

۸ - پرهیز از ربا

بحث در مورد ربا و عظمت این معصیت، در این مختصر نمی‌گنجد و احتیاج به مباحثی عمیق دارد، لذا در اینجا تنها به ذکر دو روایت در مذمت این گناه می‌پردازیم.

قال الصادق عليه السلام: الرِّبَا سَبْعُونَ جُزْءً أَيْسَرُهُ مِثْلُ أَنْ يَنْكَحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ.^۲

^۱ - هر کسی غذایی را خریداری کرده و آن را چهل روز نگه دارد و جمع کند و منتظر گرانی آن شود، سپس آن را فروخته و همه بهایش را صدقه دهد، کفاره عمل او نخواهد بود **وسائل الشیعه**، ج ۱۲، ص ۳۱۴.

^۲ - ربا هفتاد جز دارد و ضعیف‌ترین آن همانند آن است که مرد با مادر خود در خانه خدا جمع شود (**بحار الأنوار**، ج ۱۰۳، ص ۱۱۷).

قال الرضا عليه السلام: اِعْلَمُ يَرْحَمَكَ اللَّهُ إِنَّ الرِّبَا حَرَامٌ سَخَتْ مِنَ الكِبَائِرِ وَ مِمَّا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا، وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ وَ فِي كُلِّ كِتَابٍ.^۱

تجارت دیگر

جدای از آنچه گفته شد، یکی دیگر از اقسام تجارت‌ها، و مهمترین آنها تجارت برای آخرت است، در این تجارت، ثمن و مثن دنیا و آخرت می‌باشد، گاهی تاجر، دنیا را به آخرت می‌فروشد و گاه به عکس عمل می‌نماید.

چه خوش است که در این بیع و شراء، دنیا کالا و آخرت بهای آن باشد و چه تجارتی از این خرید و فروش بالاتر و پرسودتر.

قال علی عليه السلام: أَرْبِحُ النَّاسِ مَنْ اشْتَرَى بِالدُّنْيَا الْآخِرَةَ.^۲

و البته فروختن بالاترین سرمایه‌ها یعنی عمر به هر بهایی غیر از آخرت خسران و زیان است.

قال علی عليه السلام: مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ الْجَنَّةِ فَقَدْ ظَلَمَهَا.^۳

کالای در این تجارت، گذشت از خود و از لذت‌های دنیوی و مزین شدن به اعمال صالحه می‌باشد زیرا در این بازار جز چنین کالایی هیچ جنسی مشتری ندارد.

قال علی عليه السلام: لَا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ لَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ.^۴

^۱ - بدان، خداوند به تو رحم کند، همانا ربا حرام بوده و از کبائر و از چیزهایی است که خداوند وعده آتش به آن داده است. پس به خدا از شر او پناه می‌بریم، و آن بر زبان هر پیغمبری و در هر کتاب آسمانی حرام می‌باشد مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

^۲ - پرسودترین انسان‌ها کسی است که دنیا را فروخته و آخرت را در عوض آن خریداری نماید غررالحکم.

^۳ - کسی که خود را به غیر بهشت بفروشد، به نفس خویش ستم نموده است همان.

^۴ - تجارتی چون عمل صالح و فایده‌ای چون ثواب وجود ندارد بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۴۰۹.

شکر

قال رسول الله ﷺ: يا اباذر اغتنيم خمساً قبل خمس، شبابتك قبل شيبك، و غناك قبل فقرك، و فراغك قبل شغلك و صحتك قبل سقمك، و حيوتك قبل موتك.^۱

نعمت‌های خداوند قابل احصاء نیست، خداوند متعال هستی را برای اشرف مخلوقات خود آفرید تا راه سعادت برای او هموار باشد.

وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا.^۲

ذره ذره هستی مدعای آیه شریفه را تصدیق می‌کند، اگر در هر عضوی از پیکره خود اندک دقتی کنید، درمی‌یابید که او با چه برنامه‌ای دقیق و منظم و منسجم، سلول‌ها و اتم‌ها را در کنار هم چیده است. شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى.

و البته ذکر این تمذیح نیز نعمتی است و همان، محتاج شکر دیگر می‌باشد.

قال زين العابدين عليه السلام: فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرِ فَكَلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ.^۳

^۱ - ای ابوذر، پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار، جوانیت را قبل از پیری، غنایت را قبل از فقر، استراحت را قبل از شغل، و صحت را قبل از بیماری، زندگیت را قبل از مرگ مواظب العدیده، ص ۲۰۲.

^۲ - (سوره ابراهیم، آیه ۳۴؛ سوره نحل، آیه ۱۸) اگر نعمت‌های خداوند را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را به آخر برسانید.

^۳ - چگونه من شکر نعمت به جا آورم، در حالی که هر شکر من به درگاه تو محتاج به شکر دیگری است، و هر وقت گفتم سپاس و ستایش خاص تو است، لازم شد برای این هم بگویم ستایش فقط مخصوص تو است بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴۶.

و غیر قابل قیاس با نعمت‌های مادی، نعمت وجود چنین پروردگار مهربانی، و رسول دلسوزی و معصومین راهنمایی است، و این بالاترین نعمت‌ها است.

الحمد لله الذی عرفنی نفسه و لم یترکنی عیام القلب

الحمد لله الذی جعلنی من امّہ محمد صلی الله علیه و آله

ابو حنیفه از امام جعفر صادق علیه السلام تفسیر آیه:

ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۱

را پرسش نمود، امام علیه السلام فرمود: به عقیده تو مراد از «نعیم» چیست؟ ابوحنیفه گفت: مراد غذا و طعام و آب خنک است. امام علیه السلام فرمود: نعیم، ما اهل بیت هستیم که خداوند به واسطه ما به بندگان نعمت داد.^۲ همان امام همام در روایت دیگر می‌فرماید:

أَمَّا يَسْأَلُكُمْ عَمَّا أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.^۳

در کنار نعمت‌های معنوی ذکر شده، همراهی با برادران ایمانی نیز از جمله نعمت‌های بزرگ الهی محسوب می‌شوند.

به روایتی از امام رضا علیه السلام در این زمینه توجه فرمایید:

إِغْلَمُوا أَنْكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ بَعْدَ الْأَعْتِرَافِ بِحَقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ

آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ لِأَخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ.^۴

مراتب شکر

به طور کلی می‌توان سه مرتبه برای شکر بیان نمود که عبارتند از:

^۱ - (سوره تکوین، آیه ۸) سپس از شما در مورد نعمت‌هایی که داشته‌اید سؤال می‌کنند.

^۲ - تفسیر مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۵۳۵.

^۳ - تنها از شما نعمت پیامبر و آل او که بر شما ارزانی داشته سؤال می‌شود تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۴.

^۴ - بدانید شما، بعد از ایمان به خدا و رسول او و اعتراف به حقوق اولیاءالله از آل محمد علیه السلام، شکرگزار خدا نخواهید بود به چیزی دوست داشتنی‌تر نزد شما از یاری برادران دینی خود در امور دنیوی آنان (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۵۵).

۱ - شکر زبانی

شکر زبانی، تشکر از خالق نعمت‌های مادی و معنوی به وسیله زبان و با بیان اذکار وارده در این رابطه است. **قال الصادق** علیه‌السلام: ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ، فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرَهَا.^۱ از مصادیق شکر زبانی سجده شکر است.

قال الصادق علیه‌السلام: سَجْدَةُ الشُّكْرِ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ تَتِمُّ بِهَا صَلَوَاتُكَ وَ تَرْضَى بِهَا رَبُّكَ.^۲ سجده شکر هر چند با جوارح صورت می‌پذیرد ولی چون الفاضلی بر زبان شاکر جاری می‌شود. جز این دسته نیز شمرده می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ، فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيَنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرْ عَلَى النُّزُلِ لِلشُّهْرَةِ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ، وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ جَكْفَةً عَلَى خَدِّهِ ثُمَّ لِيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.^۳

پیشوای ششم شیعه، از سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌فرماید که روزی آن حضرت در سفر بر شتر سوار بودند، در اثنا حرکت به یکباره پایین آمدند و پنج بار سجده نمودند. وقتی حضرت سوار شدند، اصحاب به وی عرض کردند: کاری کردید که تا کنون انجام

^۱ - خداوند هیچ نعمت کوچک و بزرگی به بنده نداده که او بگوید الحمد لله، مگر اینکه شکر آن را به جا آورده است همان، ج ۷۱، ص ۳۲.

^۲ - سجده شکر بر هر مسلمانی واجب است، نماز به آن تکمیل شده و خداوند به همان راضی می‌شود همان، ج ۸۶، ص ۲۰۵.

^۳ - وقتی کسی از شما نعمتی را به خاطر می‌آورد، گونه بر خاک نهد و شکر خداوند نماید، اگر سواره است پیاده شود و چنین کند و اگر ممکن نیست یا ترس از ریا دارد، گونه بر محل مرتفع زین بگذارد، و باز اگر امکان ندارد، گونه بر کف دست بنهد (کف خود بر گونه گذارد) تا بدین وسیله، خداوند را به خاطر آن نعمت حمد گوید (اصول کافی، ج ۲، ح ۱۷۳۱).

نداده‌اید. علت آن چه بود؟ رسول خدا فرمود:

نَعْمَ اسْتَقْبَلَنِي جِبْرِئِيلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَ بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا، لِكُلِّ بَشْرِي سَجْدَةً.^۱

۲ - شکر جوارحی

از اقسام شکر، شکر با اعضاء و جوارح است. هر عضوی از اعضای بدن نعمتی است و برای چیزی خلق شده است، استفاده از عضو در همان مسیر، شکر نعمت همان عضو محسوب می‌شود. و طبعاً بکارگیری عضو در جهت دیگر، کفران آن نعمت است.

چشم، گوش، زبان، دست و پا و... بایستی در مسیر مشروع قرار گیرند، آنچه که خالق آنها تجویز فرموده انجام دهند، و لذا اگر چشم به نامحرم بنگرد، گوش اسرار مردم و موسیقی مبتذل را بشنود، زبان آلوده به غیبت و تهمت شود، دست و پاها ظلم و تعدی کنند، امعاء و احشاء، ظرف غذای حرام شوند، و... کفران نعمت‌های الهی شده است.

قال علی علیه السلام: شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ.^۲

و نیز می‌فرمایند:

أَقَلُّ مَا يَلْزِمُكُمْ لِلَّهِ أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ.^۳

۳ - شکر قلبی

مرحله آخر شکر، شکر قلبی است. بدیهی است این سه مرحله در طول هم می‌باشند، و شکر قلبی زمانی میسر است که دو مرحله سابق پیموده شده باشند. شکر در این مرتبه از لقلقه زبان و نیز عمل به ارکان فراتر رفته و قلب نیز شاکر خداست.

^۱ - بلی، جبرئیل علیه‌السلام بر من روی آورد و بشارت‌هایی از سوی خداوند عزّ و جلّ به من داد، من برای هر بشارتی یک بار خداوند را شکر گفتم همان.

^۲ - شکر هر نعمتی، پرهیز از آن چیزی است که خداوند حرام نموده است بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۲.

^۳ - کمترین چیزی که برای خداوند بر شما لازم است این است که با نعمت‌هایش او را معصیت نکنید (همان، ج ۷۳، ص ۳۶۴).

چنین قلبی مالا مال از محبت خداوند گشته و در آن غیر از او چیزی وجود ندارد.

قال الصادق علیه السلام: مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا.^۱

البته اگر شکر قلبی را به معنای خطور در ذهن بدانیم، طبیعتاً این نوع از شکر قبل از شکر زبانی قرار می‌گیرد.

قال علی علیه السلام: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ شُكْرَهَا عَلَى لِسَانِهِ.^۲

موانع شکر

در این قسمت از بحث پاسخ این سؤال را مطرح می‌نماییم که، چرا برخی از شکر نعمت‌های الهی غافلند؟ عواملی را برای پاسخ به این پرسش می‌توان جستجو کرد که از آن جمله:

۱ - عدم شناخت منعم

برخی منعم را نشناخته‌اند، نمی‌دانند منعم کیست، یا راه را به خطاء رفته‌اند و منعم حقیقی را از یاد برده‌اند. امام عسکری علیه السلام می‌فرماید:

لَا يُعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ، وَ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ.^۳

کسی که او را بشناسد و عظمت او را از طریق تفکر در بزرگی نعمتش درک بنماید قطعاً شاکر خواهد بود.

۲ - فراوانی نعمت

^۱ - کسی که خداوند به وی نعمتی داده و او قلباً آن را شاکر باشد، شکر آن را به جا آورده است **اصول کافی**، ج ۲، ص ۹۶.

^۲ - خداوند به بنده‌ای نعمتی نداده است که وی به وسیله قلبش شاکر آن باشد، مگر اینکه خداوند آن نعمت را زیاد گرداند قبل از اینکه بنده، شکرش را بر زبان آورد **بحار الأنوار**، ج ۷۱، ص ۵۳.

^۳ - نعمت را جز شاکر نمی‌شناسد و جز آنکه نعمت و منعم را بشناسد کسی شکرگزار نعمت نیست **همان**، ج ۷۸، ص ۳۷۸.

گاهی انسان در کثرت نعمت غرق می‌شود و همان باعث می‌گردد نعمت را فراموش کند، همانند ماهی در دریا که قدر آب را نمی‌داند، ولی اگر نعمتی بر او وارد شود آن وقت قدر عافیت را خواهد دانست.

دو نعمتی که در اخبار و احادیث از جمله نعمتهای فراموش شده نامیده شده‌اند، امنیت و عافیت می‌باشند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ**^۱.

نعمت وجود امام عصر علیه السلام که او وسیله فیض و رحمت خداوند به بشر است، به واسطه وجود فیوضاتش در همه عرصه‌های زندگی، نیز به درستی شکر نمی‌شود.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد، آیا در زمان غیبت حضرت حجت (عج) شیعه از او بهره می‌برد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ، إِنَّهُمْ لَيَنْتَفِعُونَ بِهِ وَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ وِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّتْهَا السَّحَابُ^۲.

حضرت دانیال علی نبینا و آله و علیه السلام نزد کشتی‌بانی رفت و از وی خواست او را به طرف دیگر آب برساند، ناخدا از اجرت پرسید، حضرت قرص نانی را تقدیم کرد.

ناخدا نان را بر زمین انداخت و گفت: این که زیر دست و پای مردم است! چیزی نگذشت که کفران نعمت وی و امثال او موجب شد باران رحمت الهی قطع شود، زمین محصول نهد و خشکسالی بر مردم چیره گردد. کار به جایی رسید که روزی دو زن نزد دانیال آمدند، و یکی از دیگری شاکی بود، زن شاکی گفت: وعده گذاشته‌ایم که فرزند من کشته شود و از وی تغذیه کنیم سپس فرزند او کشته شود و هر دو استفاده کنیم. اکنون فرزندم را کشته‌ام و مدتی را با آن سر کرده‌ایم، و اینک که نوبت اوست. ابا می‌کند. دانیال نبی دعا فرمود و برطرف شدن قحطی را استمداد کرد، خداوند دعایش را مستجاب و رحمت الهی نازل شد.

^۱ - دو نعمت که غالباً کفران می‌شوند، آندو امنیت اجتماعی و عافیت بدن هستند همان، ج ۸۱، ص ۱۷۰.

^۲ - بلی به خداوندی که مرا به نبوت برانگیخت، آنان در عصر غیبت از او نفع می‌برند و به نور ولایت او منور می‌گردند، همانند استفاده مردم از خورشید، هر چند که در پس ابرها مخفی باشد همان، ج ۵۲، ص ۹۳.

البته در طول اعصار همواره جمع زیادی از خلائق شاکر نبوده و یا به اشتباه بتهای ساختگی را ستایش می کرده‌اند.

به طوری که قرآن کریم بارها به ناشکری این جمع اشاره می‌فرماید:

... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.^۱

... وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ.^۲

عواقب ناشکری

کفران نعمت می‌تواند دو اثر را به دنبال داشته باشد که عبارتند از:

۱- استدراج

یکی از آثار ناشکری و ناسپاسی، افزایش نعمت الهی در دنیا برای برخی است، چنین افزایش نعمتی موجب می‌شود انسان بیش از گذشته در حالت غفلت بماند و امکان رجوع و انابه وی کم گردد.

این حالت که در اصطلاح «استدراج» نامیده می‌شود، انسان غافل را لحظه به لحظه، به وادی نیستی نزدیکتر نموده و در چاه هلاکت عمیق‌تری فرو خواهد برد، به طوری که پس از مدتی احساس می‌کند کار از کار گذشته و نابودی وی حتمی است و راه بازگشتی وجود ندارد.

امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:

الْأَسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يَسْبِغَ عَلَيْهِ النِّعَمَ وَيَسْلِبَهُ الشُّكْرَ.^۳

از امام صادق علیه‌السلام، تفسیر آیه شریفه:

... سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.^۴

^۱ - (سوره غافر، آیه ۶۱) ولی بیشتر مردم شاکر نیستند.

^۲ - (سوره سباء، آیه ۱۳) ولی عده‌ای اندک از بندگانش شاکرند.

^۳ - استدراج از خداوند سبحان برای بنده‌اش به این است که نعمت را به سوی او روانه کند و توفیق شکر نعمت را از او سلب نماید بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۲۷.

^۴ - سوره اعراف، آیه ۱۸۲؛ سوره قلم، آیه ۴۴.

را پرسیدند، امام علیه‌السلام فرمودند:

هُوَ الْعَبْدُ يَذُنِبُ الذَّنْبَ فَيُمْلَى لَهُ وَيُجَدِّدُ لَهُ عِنْدَهَا النِّعَمَ فَتَلْهِيهِ عَنِ الْأَسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ فَهُوَ مُسْتَنْدَرَجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ.^۱

همین معنا از آیه ذیل قابل استفاده است.

... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.^۲

در این آیه شریفه، اضافه شدن نعمت به عنوان اثر شکر ذکر شده است، ولی کمبود نعمت و نقص آن به عنوان اثر کفران مطرح نشده است، بنابراین چه بسا، نعمت بر ناشکر زیاد شود و خواسته‌هایش به وی اعطا و دعاهایش مستجاب گردد، و زندگی به ظاهر خوبی داشته باشد، ولی پایان این زندگی، عذاب قهر الهی است که می‌بایست در قیامت با آن روبرو شود.

۲ - سلب نعمت

دیگر از آثار کفران نعمت، سلب نعمت است، در این زمینه داستان «بلعم باعورا» عبرت‌انگیز است.

وَ اٰتٰهُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيَاتِنَا فَاَنْسَلَخْنَا مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَ اَتَّبَعَ هَوٰیهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ اَوْ تَتْرٰكُهُ يَلْهَثُ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا فَاقْصُصِ الْقٰصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ.^۳

^۱ - آن بنده‌ای است که گناهی مرتکب می‌شود و به وی مهلت داده شده و نعمت‌هایش اضافه می‌گردند و همین موجب می‌شود از استغفار برای گناهان باز بماند، پس او از جایی که نمی‌داند گرفتار می‌گردد اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۲.

^۲ - (سوره ابراهیم، آیه ۷) اگر شکرگزاری کنید نعمت‌هایتان افزوده می‌شود و اگر کفران نعمت کنید مجازاتم سنگین است.

^۳ - (سوره اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶) و بر آنها بخوان سرگذشت آن کسی که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد. و اگر ما می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم، ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد. داستان او چون سگ‌هاست که اگر به او حمله کنی، دهانش باز و اگر او را به حال خود واگذاری باز دهانش باز است. این مثل قومی است که نشانه‌های ما را تکذیب کردند، این داستان‌ها را باز گو کن، شاید بیندیشند.

وی دانشمندی پر مرید بود و چنانچه از تاریخ بر می آید، مبلغ حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام در شامات بوده است، شخصیتی عابد و زاهد بوده که مورد توجه مردم عصر خود و احترام شایان آنها قرار می گرفته است، عبادات، مناجات و ریاضت‌های او، موجب صیقل روان او گشته و چنان در این مسیر پیش تاخته بود که هرگاه از خدای خویش چیزی می خواسته خداوند متعال اجابت می فرموده است.

داستان بلعم، حقیقتی تکان دهنده است، این واقعه همه را متوجه اهمیت مکر شیطان و گستره فعالیت او می نماید، باید توجه داشت که هیچکس در هیچ زمانی مصون از مکر ابلیس نیست. بر این اساس می بایست هر لحظه بیدار بود و از حيله وی غافل نشد.

روزی عده‌ای از مریدهایش دور او حلقه زدند، و گفتند: موسی و قوم او به سوی ما می آیند و ما نمی خواهیم تحت حکم او باشیم، می خواهیم زیر پرچم تو باشیم، دعا کن که اینها قبل از رسیدن به اینجا هلاک شوند! این درخواست، با اراده حکومت نیز هماهنگ بود و فرعون نیز وعده‌هایی به وی داده و او را به تطمیع بشارت داده بود و گفته می شود فرعون شخصاً به او پیشنهاد کرد موسی را نفرین نماید.

اما آیا مگر این شدنی است؟ مگر می شود بلعم برای نابودی نبی الله دعا کند؟ خیر، ولی از آنجا که متأسفانه شیطان نقطه ضعف همه را می داند و از همان کانال وارد می گردد و شاگردان خود را به همان مسیر هدایت می کند، بلعم که کبر و خودبزرگ بینی وی به واسطه مدح و ستایش اطرافیان به اوج رسیده بود، سوار بر الاغ خود شد تا در محل دعا و مناجاتش برای هلاکت پیامبر خود نفرین نماید، آنجا که همیشه مناجات با خداوند خویش داشت و هدایت انسان‌ها را از خدا می خواست، اینک بایستی مکانی برای نفرین بر پیامبر خدا گردد.

شخصی سررسید و متعجبانه از این هیبت پرسید، کجا می روید؟ بلعم گفت: می رویم نفرین کنیم تا موسی و قوم او هلاک شوند. الاغ وی در همانجا توقف کرد، هر چه او را مجبور به حرکت کردند، تکان نخورد و هر چه تازیانه زدند، بی فایده بود.

سه حیوان بنابر روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام به بهشت می‌روند، و آنها عبارتند از سگ اصحاب کهف، ناقه صالح، الاغ بلعم.

به هر حال بلعم از الاغ به زیر آمد و به راستی از وی پست‌تر گشت.

... **أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...**^۱

پیاده از کوه بالا رفت و به محل مناجات رسید، سر بلند نمود که نفرین کند، زبانش مثل سگ آویزان گشت.

كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...^۲

تا حال اطرافیان آقای بلعم را فریب دادند، شیطان وی را فریب داد، اما اینک او یکی از فرزندان شیطان شده است از این به بعد او خود مُحرک است، گفت: خدایا برای اینکه نفرین نکنم چنین کردی، حال من از راه دیگر وارد می‌شوم. اعلام نمود که موسی و قوم وی مدت‌ها است از اهل خود فاصله گرفته‌اند، دخترها و زنهایتان را بزک کنید و آنجا بفرستید.

لشکر موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام، به یکباره گله‌ای را از دور مشاهده کردند، کم کم معلوم شد زن هستند، اول نگاه نکردند و لابد می‌گفتند نگاه به اجنبی حرام است، ولی اندک اندک نگاه زیر چشمی شروع شد. یکی دو نگاه را به توجیه جواز آن نگریستند. غریزه شهوت به هیجان آمد و چیزی نگذشت که فساد شیوع یافت و امراض مختلف زیاد گردید و عده‌ای بسیار را هلاک نمود.

دختر رئیس قوم از طرف پدر مأمور بود که چون دختر رئیس قوم است، جز پیامبر را فریب ندهد، ولی توان دور نمودن پیامبر را از خدای خویش نیافت، فرمانده لشکر حضرت او را خواست ولی دخترک بدون اذن پدر به وی متمایل نشد. دختر از پدر اذن طلبید. و با اجازه وی به آغوش سپهسالار رفت، سالار سپاه دست دخترک را گرفت و نزد پیامبرش برد و گفت حرام باشد یا نباشد...

پسر هارون وارد خیمه آنها گشت و هر دو را با نیزه به هم دوخت و بر سر نیزه بلند نمود. و

^۱ - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

^۲ - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

- همین موجب گردید دیگران نیز بهراسند و از ادامه گناه بپرهیزند.
- داستان بلعم‌پاعورا از جهات عدیده‌ای حائز اهمیت است که از جمله آنها:
- ۱ - علم به تنهایی نمی‌تواند موجبات سعادت را برای انسان ایجاد کند، بلکه عمل نیز لازم است.
 - ۲ - شیطان توان فریب انسان‌های وارسته را داراست.
 - ۳ - زرق و برق دنیا و پست و مقام آن می‌تواند دانشمندان دین را نیز بفریبد.
 - ۴ - حاکمان همواره در پی اغوای علماء و دانشمندان بوده‌اند.
 - ۵ - هر لحظه و هر آن، خطر ابلیس، انسان را تهدید می‌کند.
 - ۶ - همواره باید نگران عاقبت بود و از پیش آمده‌های ناگوار که بتواند سرنوشت را دگرگون نماید به خداوند پناه برد.
 - ۷ - فریب خوردن انسان‌هایی که در مسیر حق قدم‌ها برداشته‌اند ضربات سهمگین‌تری وارد می‌کند.
 - ۸ - عالم بی عمل تشبیه به سگ هار شده است.
 - ۹ - حرکت در مسیر گناه موجب سلب نعمت از انسان می‌شود.
 - ۱۰ - جاری شدن حدود الهی در مورد گناهان، موجب از بین رفتن آنها می‌شود.
 - ۱۱ - نکات موجود در این داستان، برای کسانی که در آن تأمل کنند، مایه عبرت است.
 - ۱۲ - داستان اگر تحرک ایجاد کند و عامل تخدیر و وقت‌گذرانی نباشد، پسندیده و مورد قبول است.
- داستان بلعم در مورد سلب نعمت معنوی بود، به این داستان که به سلب نعمت‌های مادی بواسطه ناشکری پرداخته است توجه کنید:
- امام صادق علیه‌السلام در مورد سلب نعمت به واسطه ناشکری می‌فرماید:
- قومی پرنعمت بودند، سرزمین‌های سبز و خرم داشتند، نعمت بدان حد زیاد بود که با نان، مدفوع کودکان را پاک می‌نمودند، مردی نیکوکار از کنار زنی که مشغول چنین گناهی بود عبور کرد و گفت: از خدا بترسید و نعمت را تبدیل به قحطی نکنید، وی با غرور جواب داد تا کشتزارهای وسیع و نه‌رهای جاری هست ترسی نداریم. خداوند غضب

نموده باران را قطع نمود وضعیتشان به جایی رسید که برای همان نان‌ها منتظر می‌ماندند و به هر کسی چیزی اندک از آنها می‌رسید!

رهبران نوری و ناری

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...^۱

بشر اجتماعی محتاج به قوانین است که روابط بین افراد و جامعه را معین کرده و حقوق افراد را حفظ و مانع تعدی به آن شود. جامعه‌ای که قانون و مقررات نداشته باشد، امکان حیات و بقاء آن وجود ندارد، در چنین جامعه‌ای ضعف‌نا بود شده و اقویاء نیز به خود ترحم ننموده و حالتی شبیه به جنگل و بلکه به واسطه مکاری‌ها و شیطنتها، بدتر از آن ایجاد می‌شود.

البته وجود قانون به تنهایی برای بقاء جامعه انسانی کافی نیست، بلکه قانون محتاج به مجریانی است که تحت فرمان فرد واحد، کلیات قانون را بر افراد جامعه تطبیق دهند، فلذا وجود فرد واحد در رأس امور از بایسته‌های نظام اجتماعی انسان است. این مسئله چنان اهمیت دارد که در صورت نبود حاکم عادل، جامعه حتی از داشتن امیر فاسق و فاجر بی‌نیاز نیست، چه اینکه او برای حفظ موقعیت خود، حداقل از هرج و مرج و آشوب در جامعه جلوگیری می‌کند.

^۱ - (سوره حدید، آیه ۲۵) ما رسولان خود را با دلیل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

قال علی علیه السلام: لا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ.^۱

البته خداوند متعال هیچ‌گاه خلائق را از وجود امام عادل محروم نکرده و نخواهد کرد، و این انسان‌ها هستند که گاه شرایط را برای امام جائر فراهم می‌نمایند و امام عادل را رها می‌کنند.

قال الباقر علیه السلام: لا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ.^۲

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ يَخْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَا يَخْتِاجُ إِلَى النَّاسِ، يَعْلَمُ الْخَلَالَ وَ الْحَرَامَ.^۳

و چون خوی و عادات امیر در مردم اثر می‌کند، طبعاً وجود امیر فاسق موجب انحراف جامعه و وجود امیر عادل باعث هدایت آن خواهد شد.

قال علی علیه السلام: النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ.^۴

رهبری در عصر غیبت

بدیهی است انسان‌ها به حاکمی محتاجند که قوانین را بر طبق شرایط انسان‌ها و حوادث و وقایع آینده و علم به نیازهای بشر، وضع کرده و بر طبق همان‌ها حکم کند، چنین حاکمی جز حضرت احدیت جلّ و علی نیست، اوست که به حقایق امور و درون سینه انسانها آگاه است و نیاز خلائق خودش را می‌داند و بر طبق آنها قانون وضع و اجرا می‌کند.

در مراحل بعد، تنها کسانی می‌توانند حکومت را بر عهده بگیرند که از جانب خداوند متعال منصوب شده باشند، این عده را به نام پیامبران الهی و اوصیاء آنها می‌شناسیم و اینک در زمان آخرین حجت حق و وصی پیامبر به سر می‌بریم و او حاکم بر اموال و نفوس انسان‌ها می‌باشد، اما متأسفانه معاصی و گناهان ما موجب شده است، وجود

^۱ - می‌بایست مردم امیری چه نیکوکار و چه فاجر داشته باشند (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۸).

^۲ - زمین بدون امام چه ظاهر و چه غایب باقی نمی‌ماند همان، ج ۲۳، ص ۲۳.

^۳ - زمین رها نمی‌شود مگر به عالمی که مردم به او محتاج و او به کسی احتیاج ندارد و حلال و حرام را می‌داند همان، ص ۵۰.

^۴ - مردم حتی نسبت به پدرانشان به سلاطین خود شبیه‌ترند همان، ج ۷۸، ص ۴۶.

شریف حضرت در پس ابر تاریک از ظلم و ستم انسان‌ها بزید و شایستگی هدایت مستقیم از ما سلب گردد.

وظیفه ما در این عصر

هر کدام از ائمه علیهم‌السلام در زمان خود اشخاصی را برای پاسخ‌گویی به نیازهای مردم معرفی کرده‌اند.

«علی بن مسیب همدانی» می‌گوید: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم:

شِقَّتِي بَعِيدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي: قَالَ عَلَيْهِ‌السلام: مِنْ ذَكَرِيَابِنِ آدَمَ الْقَمِيِّ، أَلْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا.^۱

در این زمانه نیز باید سراغ کسانی رفت که ارتباطی با حضرت امام علیه‌السلام دارند، او را بهتر از دیگران می‌شناسند و فرمایشات و نظرات او را منتقل می‌کنند چه اینکه آن حضرت در توفیع مشهور خود فرموده است:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ.^۲

این عده که حجت امام زمان بر خلائقند، دارای شأنی والا در پیشگاه خداوند می‌باشند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثلاثاً) قيل: يا رسول الله و مَنْ خُلَفَائِكَ؟ قال: الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي، يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي.^۳

قال الصادق عليه‌السلام: اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا.^۴

عن عبدالسلام الهروي قال: سمعت الرضا عليه‌السلام يقول: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرَنَا، قُلْتُ: وَ

^۱ - منطقه ما دور است و نمی‌توانم همیشه خدمت برسم پس معالم دینی خود را از که بگیرم، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: از زکریا ابن آدم قمی اخذ نما که دین و دنیای وی محفوظ و در امان است **وسائل‌الشیعة**، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

^۲ - در حوادثی که پیش می‌آید به راویان احادیث ما مراجعه کنید، آنها حجت من بر شما و من حجت خدا هستم **همان**، ص ۱۰۱.

^۳ - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سه بار فرمود: خدایا بر خلائق رحم نما، عرض کردند آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که بعد از من خواهند آمد و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند **همان**، ص ۱۰۱.

^۴ - منزلت هر کس را به مقدار روایاتی که از ما نقل می‌کند بشناسید **همان**، ص ۹۹.

كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ.^۱

اینان که نماینده خلیفه رسول خدا و نائب آخرین جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند، باید به عدل بگویند و به عدل حکم کنند و قدمی از مسیر عدالت دور نشوند.

متأسفانه چه در زمان حضور ائمه اطهار علیهم‌السلام و چه در عصر غیبت، زرپرستان و مقام دوستان، همیشه درصدد اشغال منصب حکومت بوده و خواهند بود. اینان برای رسیدن به جاه و مقام از هر گناهی فروگذار نکرده و گاه رسیدن از هیچ ظلمی ابا نداشته‌اند.

صفحات تاریخ بعد از ارتحال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مملو است از این‌گونه دد منشیها و کجروی‌های حکامی که به اسم خلافت و ولایت دینی بر مردم حکم رانده‌اند و سلطنت کرده‌اند.

نوری و ناری

خداوند متعال حاکمان را در قرآن به دو قسم تقسیم کرده است، برخی حکام نوری هستند، حاکمینی که مردم را به سوی خداوند و انجام خیرات و مبرات سوق می‌دهند. از این دسته در قرآن کریم چنین سخن به میان آمده است:

وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.^۲

دسته‌ای دیگر حکام ناری هستند، اینها برای رسیدن به حکومت از قتل و خونریزی و هرچیز دیگر ابا ندارند، تاریخچه دنیاخواهی اینان به زمانی بر می‌گردد، که در کره خاکی جز چند نفر نمی‌زیستند، وقتی امام نور و وصی پیامبر از سوی خداوند، معین گشت، امام نار با اینکه برادر وی و از صلب یک پدر بودند، بر او شورید و او را به شهادت رساند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ.^۳

رهبران نار

^۱ - خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را احیا می‌کند. هروی می‌گوید: گفتم چگونه امر شما را احیاء می‌کند؟ فرمود: علوم ما را فرا می‌گیرد و به مردم یاد می‌دهد همان، ص ۱۰۲.

^۲ - (سوره انبیاء، آیه ۷۳) و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی می‌کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.

^۳ - سوره قصص، آیه ۴۱ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ دعوت می‌کنند و روز قیامت یآوری نخواهند شد.

رهبران نار برای بقاء حکومت خود از هیچ گناهی فروگذار نیستند، فساد و تباهی، قتل و خونریزی، ترویج معاصی برای آنها کاری عادی و عملی لازم است، آنها می‌خواهند حکومت خویش را ثابت نگهدارند. حال به قیمت هر چیز و هر چه، حتی اگر به قیمت نوامیسان و فرزندانشان و برادران و خویشانشان تمام شود، ابائی از آن ندارند.

به نمونه‌هایی از کارهای این عده که در تاریخ ثبت شده است توجه کنید:

۱ - روزی «زیاد بن ابیه» والی کوفه از سوی معاویه، در مسجد سخن می‌راند، عده‌ای به سوی او سنگ پرتاب کردند، دستور داد درهای مسجد را بستند، هر کس قسم بر برائت خود می‌خورد آزاد می‌شد، باقیمانده هشتاد نفر بودند و همگی قطع دست شدند.

۲ - قتل چهره‌های وجیهی چون حُجْر بن عَدی کِنْدی، ترور شخصیت‌های عدیده‌ای و از جمله امام حسن علیه‌السلام، توطئه و نیرنگ و سیاست مکیاولی، تاراج و یغما بیت‌المال، گوشه‌ای از اعمال ننگین معاویه برای حفظ سلطنت خویش است.

۳ - یزید بن معاویه حدود سه سال حکومت کرد، در سال اول امام حسین علیه‌السلام را به شهادت رسانید و عاشورا را پدید آورد. در سال دوم به مدینه حمله نمود و جمعیتی را از دم تیغ گذراند و در سال سوم کعبه را به منجنیق بست، فحشاء و فساد وی سخنی دراز دارد.

۴ - عبدالملک بن مروان در زمان خلافتش مکه را محاصره و از بلندی‌های اطراف با منجنیق بر مسجد و یاران ابن زبیر آتش می‌ریخت. در این حمله کعبه آتش گرفت و شهر مکه به وسیله او سقوط کرد. او می‌گفت: شمشیر داروی درد مردم است، کسی که مرا به تقوا سفارش کند گردنش را می‌زنم.

۵ - حجاج که از طرف مروان والی کوفه بود، طبعی خونخوار داشت، وی بنا بر نقل مسعودی در مروج‌الذهب ۱۲۰/۰۰۰ نفر را در غیر جنگ‌ها کشت و هنگام مرگش ۵۰/۰۰۰ مرد و ۳۰/۰۰۰ زن در زندان داشت، ۱۶/۰۰۰ زندانی وی برهنه بودند و زمستان در زندان بی‌سقف نگه داشته می‌شدند، غذای آنها نان جو مخلوط با خاکستر بود.

۶ - یزید بن عبدالملک سه روز با جسد معشوقه‌اش بازی می‌کرد. بوی گند و تعفن کاخ را

فرا گرفته بود اطرافیان‌ش بالاجبار معشوقه‌اش را دفن کردند، ولی او بعد از یک هفته قبرش را نبش کرد و بدن متعفن او را زیباتر از همه چیز تعریف می‌کرد.

۷ - هشام بن عبدالملک بعد از به شهادت رساندن «زید بن علی» پنج سال بدن او را به دار آویخت، وی زبان «کمیت» را به خاطر حق گویی قطع کرد.

۸ - شیعیان در بند و زندانی منصور دوانیقی، قرآن را به پنج قسم تقسیم کرده بودند و با پایان هر قسم، نماز می‌گزارند چون که قادر به تعیین وقت نماز نبودند.

۹ - حمید بن قحطبه به دستور هارون الرشید در یک شب ۶۰ نفر از سادات و اولاد حضرت صدیقه طاهره علیه‌السلام را به شهادت رسانده و بدون تجهیز در چاه انداخت.

۱۰ - متوکل از معلم فرزندان خود پرسید: امام حسن و امام حسین علیه‌السلام را بیشتر دوست دارد یا فرزندان متوکل را؟ معلم، حسنین علیه‌السلام را بر فرزندان وی ترجیح داد، متوکل زبانش را از پشت سر در آورد و به این طرز فجیع شهید کرد.

۱۱ - صلاح‌الدین ایوبی نسل شیعه را از مصر، مغرب، شام، فلسطین برداشت، اولاد علی علیه‌السلام را زندانی نمود، روز عاشورا را اعلام عید کرد، کتابخانه‌های شیعیان را به آتش کشانید، آمار کشته‌های شیعیان به دست او و مخصوصاً در شهر حلب از توابع سوریه بسیار است.

۱۲ - سلطان سلیم عثمانی فتوای قتل شیعه را ترویج و در یک شهر بین چهل تا هفتاد هزار شیعی را شهید نمود. دیگر سلاطین عثمانی از سال ۱۵۱۶ تا ۱۹۱۸ میلادی به مدت بیش از چهار قرن، سخت‌ترین فجایع را بر شیعیان وارد کردند.

و این چرخه همچنان ادامه دارد بطوری که تاریخ همیشه حاکمان باطل را در حال افساد و جنایت دیده است. بلقیس (ملکه سبا) در جواب نامه حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه‌السلام به قوم خود گفت:

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.^۱

از این آیه به خوبی و به صراحت استفاده می‌شود که حاکمان همیشه و در همه جا مایه

^۱ - سوره نمل، آیه ۳۴ ملکه سبا گفت: سلاطین چون به منطقه‌ای آباد وارد می‌شوند، آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن را ذلیل می‌نمایند، آری کار آنها همین است.

فساد و تباهی هستند. آنان افراد با شخصیت را به جرم مخالفت با برنامه‌هایشان ذلیل کرده و حذف می‌نمایند و گوشه‌گیر می‌کنند و متملقان و چاپلوسان را به خدمت خویش می‌گزینند لذا دنیاگريزان همیشه در مقابل سلاطین قرار گرفته و زرپرستان محبوب آنها می‌باشند. به روایت گرانسنگی از حضرت امیر علیه‌السلام توجه کنید:

إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ، فَأَقَامَ سُنَّةَ مَا خُوذَتْ (مَعْلُومَةً) وَ أَحْيَا بِدَعَاةٍ مَتْرُوكَةً وَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لَا عَازِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبِطُ (يَرْتَبِطُ - يَرْتَبِكُ) فِي قَعْرِهَا.^۱

رهبران نور

اما رهبران نور، اینان هیچ‌گاه در طلب رهبری نبوده‌اند بلکه رهبری آنها را طلبیده است، و جز برای احقاق حق آن را قبول ننموده‌اند.

حضرت امیر علیه‌السلام در بیان علت پذیرفتن خلافت می‌فرماید:

لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَفَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا.^۲

رهبران حق چون ضعیف‌ترین اقشار جامعه زندگی می‌کنند و خود را بر احدی از رعیت ترجیح نداده و بلکه از همه ضعیف‌تر به حساب می‌آورند، این نیز دیدگاه حضرت امیر علیه‌السلام در این زمینه است.

^۱ - بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که خود گمراه و دیگران به وسیله او گمراه می‌شوند، سنت‌های مقبول را از بین برده و بدعت‌های متروک را زنده می‌کند. من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: پیشوای ستمکار را در قیامت حاضر می‌سازند در حالی که نه یاری دارد و نه عذرخواهی، او را در آتش جهنم می‌افکنند و او چون سنگ آسیا در آتش می‌چرخد و آنگاه او را در قعر جهنم به زنجیر می‌کشند **نهج‌البلاغه**، خطبه ۱۶۳ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۶۴ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - اگر آن جمعیت زیاد نبود و حجت به خاطر وجود یاران تمام نمی‌شد، و اگر نبود عهدی که خداوند از علماء گرفته که در مقابل شکم‌خوارگی ظالمان و گرسنگی ستم‌دیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌ساختم **نهج‌البلاغه**، خطبه ۳.

عَلَىٰ أَيْمَةِ الْحَقِّ أَنْ يَتَأَسَّوْا بِأَضْعَفِ رَعِيَّتِهِمْ حَالًا فِي الْأَكْلِ وَاللَّبَاسِ وَلَا يَتَمَيَّزُونَ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ لَا يَفْقِرُونَ عَلَيْهِ لِبِرَاهِمُ الْفَقِيرِ فَيَرْضَىٰ عَنِ اللَّهِ تَعَالَىٰ بِمَا هُوَ فِيهِ وَيَرَاهُمْ الْغَنَىٰ فَيَزِدَادُ شُكْرًا وَتَوَاضُعًا.^۱

و در یک کلام، رهبران نور در جامه مجری عدالت هستند، به حق حکم می‌کنند و به غیر آن نمی‌اندیشند. خداوند متعال به همه حاکمان در یک نگاه عام، و به داود پیامبر علی نبینا و آله و علیه‌السلام در زمان حکومتش چنین دستور می‌دهد.

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...^۲

داستان سوده

«سوده همدانی» دختر عماربن اُسک همدانی است. وی بعد از شهادت حضرت امیر علیه‌السلام برای طرح شکایت قبیله‌اش از والی نزد معاویه رفت. معاویه به وی گفت: تو همان نیستی که در جنگ صفین، برادرانت را علیه من می‌شوراندی؟ سوده گفت: گذشته را رها کن، معاویه پرسید: برای چه اینجا آمده‌ای؟ سوده گفت: والی تو «بسر بن ارطاء» بر ما ظلم می‌کند نه حق خلق را رعایت می‌کند، نه حکم خدا را، یا عزلش نما و الا در برابر تو قیام می‌کنیم. معاویه گفت: مرا به قیام تهدید می‌کنی؟ می‌خواهی با وضعی دردناک تو را نزد حاکم بفرستم. سوده در پی شنیدن پاسخ معاویه، این شعر را زمزمه کرد:

^۱ - لازم است که امامان حق به ضعیف‌ترین مردم در خوردن و پوشیدن اقتدا کنند، و خود را به چیزی که مقدور آنها نیست متمایز نسازند، تا اینکه فقیر به آنها بنگرد و به فقر خود راضی شوند و غنی به آنها بنگرد و شکر او و تواضع وی اضافه شود (نهج السعاده، ج ۲، ص ۴۹).

^۲ - سوره ص، آیه ۲۶ ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکم نما و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

قَبْرٌ فَاصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُوناً

صَلَّى اللَّهُ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّهُ
قَدْ حَالَفَ الْحَقَّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا
فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا^{٥٠٨}

^{٥٠٨} - سلام خدا بر جسمی که قبر او را در بر گرفت و عدل مدفون شد، به خداوند سوگند یاد کرد که حق را دگرگون نکند که حق و ایمان در جان او قرین بود.

معاویه پرسید: این شعر را در وصف که خواندی؟ سوده پاسخ داد: در وصف علی علیه السلام و فضائلی از آن حضرت را نقل کرد. معاویه پرسید: از او چه دیده‌ای که چنین مدح می‌کنی؟ سوده گفت: روزی نزد او رفتم و از حاکم شکایت بردم، او در نماز بود، نماز را تمام کرد و چون شکایتم را شنید و ادعایم را صادق و قرائن را کافی دید، روی به قبله کرد و با خدای خود گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي لَمْ أَمْرُهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَلَا بِتَرْكِ حَقِّكَ.^۱

و به حاکم نوشت:

... إِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدِكَ مِنْ عَمَلِنَا حَتَّى يَفْقِدَ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ.

والسلام.^۲

نامه را به من داد و من مرخص شدم.

اصرار سوده بر مطلب و بیان صریح وی و مدح حضرت با زبانی رسا از سوی او، معاویه را واداشت که دستور عزل حاکمش را صادر کند.^۳

«ابراهیم جمال» از شیعیان بود، وی برای کاری نزد «علی بن یقطين» که به دستور امام کاظم علیه السلام منصب وزارت هارون را عهده دار بود تا به شیعیان رسیدگی کند، مراجعه کرد، علی ملاقات با وی را به عللی نپذیرفت. پس از چندی ابن یقطين به حج رفت و بعد از اعمال حج، عازم مدینه برای زیارت امام کاظم علیه السلام گشت، اما امام اجازه ملاقات نداد، روز بعد بیرون منزل حضرت را دید و علت کدورت خاطر امام علیه السلام را جويا شد، حضرت فرمود: خداوند از پذیرفتن حج تو ابا فرمود مگر این که ابراهیم را راضی کنی، علی به کرامت حضرت در اندک زمانی به بغداد بازگشت و در خانه ابراهیم را کوفت، ابراهیم گفت: چه کسی است؟ علی خود را معرفی کرد. ابراهیم گفت: او بر در خانه من چه می‌کند؟ علی

^۱ - خدايا من آنان را امر نکرده‌ام که به خلق تو ظلم کنند و حق تو را ترک گویند.

^۲ - وقتی نامه‌ام را خواندی، هر چه در ارتباط با ما نزد توست محفوظ بدار، تا کسی بر تو وارد شده و آنها را از تو تحویل گیرد کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۷۴.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۹.

گفت: بیرون بیا که حادثه بزرگی است. و سپس وارد خانه شد و به ابراهیم گفت: مولا، من از پذیرفتن من امتناع کرد، مگر این که تو را راضی کنم. آنگاه حاجتش را روا نمود و ابراهیم را راضی کرد، سپس سر بر خاک گذاشت و التماس کرد ابراهیم پا بر صورتش بگذارد و در آن حال گفت: «اللهم اشهد» خدایا گواه باش و پس از آن به مدینه بازگشت و به خدمت امام علیه السلام رسید.

حضرت امیر علیه السلام امام عادل را چنین معرفی کرده‌اند:

فَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ
وَ إِنَّ السُّنَنَ لَنَبِيَّةٍ لَهَا أَغْلَامٌ وَ إِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَغْلَامٌ.^۱

مقابله با رهبران ناری

قیام علیه طاغوت در صورتی که مصلحت قیام بر قعود قوی‌تر باشد و یا در صورت استطاعت و توانایی، بنا بر عقیده شیعه و بسیاری از اهل سنت واجب می‌باشد، آیه‌ای که در آغاز بحث گذشت و نیز آیه ذیل به همین معنا دلالت دارند.

وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.^۲

عمده دلیل بر سکوت ائمه هدی علیه السلام در مقابل خلفای جور، نداشتن یاران صدیق و کارآمد بوده است. این نکته از فرمایشات آنها به صراحت استفاده می‌شود.

قال الباقر علیه السلام: إِذَا اجْتَمَعَ لِلْإِمَامِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثٌ مِئَةٌ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرًا، وَجَبَ عَلَيْهِ الْقِيَامُ وَ التَّغْيِيرُ.^۳

^۱ - بدان برترین بندگان نزد خداوند، پیشوای عادل است، که خود هدایت یافته و دیگران را هدایت می‌کند، سنت معلومی را بر پا داشته و بدعت مجهول و متروکی را می‌میراند، سنت‌ها روشن و نورانیند و نشانه‌های آشکاری دارند، بدعت‌ها نیز واضح و علامت‌های مشخص دارند نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۶۴ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - سوره هود، آیه ۱۱۳ و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب می‌شود آتش شما را در برگیرد و در آن حال سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.

^۳ - اگر امام ۳۱۳ نفر به تعداد بدریون یاور داشته باشد، قیام و ایجاد تغییر بر وی واجب است بحارالآوار، ج ۱۰۰، ص ۴۹.

اما متأسفانه، سلاطین و خلفاء جور با استفاده از توان مالی خود و یاری زرپرستان، احادیث بسیاری را جعل کرده‌اند که بایستی در مقابل حاکم هر چند که ظالم باشد سکوت کرد. به دو نمونه از این روایات که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شده‌اند توجه کنید:

مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً يُكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا قَمَاتَ قَمِيَّتَهُ الْجَاهِلِيَّةَ.^۱
الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاجِبَةٌ خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ، بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ.^۲

کاملاً پیداست این روایات با خط مشی صریح اسلام در قرآن و روایات صحیح، مبنی بر ایستادگی در مقابل ظالم همخوانی ندارد و از باب دستور ائمه به اینکه اگر روایتی را مخالف قرآن دیدید، آن را به دیوار بزنید و عمل نکنید، این سری از روایات قابل عمل نیستند.

البته ممکن است این روایات به حالت تقیه توجه داشته باشند که در این صورت حکم خاصی را وضع نمی‌کنند بلکه استثنایی از عموماًت و مطلقات با وجود شرایط خاص خود شمرده می‌شوند، بر این اساس بر شیعه واجب می‌شود در زمان غیبت امام زمان (عج) مصونیت شیعه را بر هر چیزی ترجیح دهند و اگر قیام آنها موجب آزار شیعیان و هتک حرمت آنان می‌شوند، از هرگونه حرکت جدایی طلبانه‌ای بپرهیزند. یکی از دلایل عدم حمایت کامل ائمه اطهار از قیام‌هایی چون قیام سلیمان ابن سرد خزاعی، مختار ابن ابوعبیده، زید بن علی، ابراهیم امام و... همین است.

با این بیان، پایه توجیه اول (مجعول بودن روایات) متزلزل می‌شود و حجیت روایات موضوعیت می‌یابد.

^۱ - کسی که از امیرش چیزی که از آن اکراه دارد ببیند، باید صبر کند، زیرا کسی که یک وجب از جماعت فاصله بگیرد و بمیرد به مرگ جاهلی مرده است صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷.

^۲ - نماز واجب پشت سر هر مسلمانی نیکوکار یا فاجر هر چند مرتکب کبیره شود واجب است سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۶۷.

نیت

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا^۱

ارزش هر عملی به دو چیز بستگی دارد، یکی از آن دو، نفس عمل از حیث کمی و کیفی است، طبعاً عمل زیباتر و زیادتر (در مواردی که افزایش کمی و کیفی مورد نظر شارع است) از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا^۲

قال علی علیه السلام: الْمُدَاوَمَةُ، الْمُدَاوَمَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِعَمَلِ الْمُؤْمِنِينَ غَايَةَ إِلَّا الْمَوْتَ^۳

افزایش کمی و کیفی عمل، منوط به توان آدمی و بسیاری علت‌های دیگر است، و هر کسی بنیه و توانی برای انجام واجبات دارد و لذا محبوبیت افزایش عمل نزد امر، شأنی بوده و شیوه و مقدار عمل در هر فردی قابل تطابق با دیگر افراد جامعه نیست.

به عنوان مثال آنکه ناتوان از انجام عبادتی چون روزه است، این عبادت اساساً بر وی

^۱ - (سوره اسراء، آیه ۸۴) هر کس مطابق نیت خود عمل می‌کند و پروردگارتان کسانی که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد.

^۲ - برترین اعمال سخت‌ترین آنهاست بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۹۱.

^۳ - مداومت بوزنید، مداومت بوزنید، خداوند برای عمل مؤمن نهایی جز مرگ قرار نداده است مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۰.

واجب نیست و یا مثلاً آن که استطاعت شرعی ندارد، حج بر وی واجب نمی‌شود و یا آن که تمام دارایی خود را که هزار تومان است در راه خدا انفاق می‌کند، بهره‌ا عطاء تمام دارایی دارد نه فقط هزار تومان، و آن که از سرمایه خود مقداری را انفاق کرده، انفاق همان درصد از سرمایه‌اش را بهره برده است و... مهم دیگری که میزان سنجش عمل است، نیت است. نیت رنگی است که عمل را به شکل خویش در می‌آورد، و چون پوششی بر عمل و چتری بر وی می‌باشد. عمل هر چند زیاد و سخت باشد، اگر لایق پذیرش خداوند نگردد ذره‌ای ارزش ندارد، و از سوی دیگر عمل اندک چه بسا به سهولت پذیرفته شود.

قال الكاظم عليه السلام: كَمَا لَا يَقُومُ الْجَسَدُ إِلَّا بِالنَّفْسِ الْحَيَّةِ، فَكَذَلِكَ لَا يَقُومُ الدِّينُ إِلَّا بِالنِّيَّةِ الصَّادِقَةِ وَ لَا تَثْبُتُ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ إِلَّا بِالْعَقْلِ.^۱

در قیاس این دو محک یعنی عمل و نیت می‌توان گفت، عمل فرع بر نیت است، و لذا عمل با نیت سالم ارزشمند بوده و عمل بدون نیت صحیح بی‌ارزش و بلکه ضارزش است.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

النِّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ.^۲

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ عَمَلُهُ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ.^۳

علاوه اینکه علت خلود انسان در آخرت، نیت وی است. امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه ابتدای مبحث می‌فرماید:

أَمَّا خَلَدُ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يُعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا. وَ أَمَّا خَلَدُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ. يَعْنِي عَلَى

^۱ - همان طوری که جسد بدون نفس زنده و پایدار نمی‌ماند، دین نیز بدون نیت صادق، باقی نیست و نیت صادق جز به عقل محقق نمی‌شود بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۱۲.

^۲ - نیت، اساس عمل است غرر الحکم.

^۳ - ارزش انسان به اندازه همت اوست و عمل وی به اندازه نیتش ارزش دارد همان.

نَيْتِهِ^۱.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد کسی که می‌خواهد برای نماز بپا خیزد ولی خواب بر او غلبه کرده است می‌فرمایند:

مَنْ أَتَى فِرَاشَهُ وَ هُوَ يَنُوءِي أَنْ يَقُومَ يُصَلِّيَ مِنَ اللَّيْلِ فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ حَتَّى أَصْبَحَ كُتِبَ لَهُ مَا نَوَى وَ كَانَ نَوْمُهُ صَدَقَةً عَلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ.^۲

امام ششم علیه‌السلام در مورد کسی که روز را قصد اقامه نماز شب دارد ولی شب خواب امانش نمی‌دهد، می‌فرمایند:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنُوءِي مِنْ نَهَارِهِ أَنْ يُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ فَيَنَامُ، فَيُتَبِّتُ اللَّهُ لَهُ صَلَاتَهُ وَ يَكْتُبُ نَفْسَهُ تَسْبِيحًا وَ يَجْعَلُ نَوْمَهُ عَلَيْهِ صَدَقَةً.^۳

حضرت امیر علیه‌السلام در مورد شهادت در راه خدا می‌فرمایند:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ.^۴

و امام باقر علیه‌السلام در خصوص نیت قضای حاجت مؤمن فرموده‌اند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرَدَّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فَيَهْتَمُّ بِهَا قَلْبُهُ فَيَدْخُلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِمَّهُ الْجَنَّةَ.^۵

^۱ - اهل آتش به این علت در آن جاودان می‌مانند که نیت داشتند اگر در دنیا جاودان می‌بودند نافرمانی خداوند کنند، و اهل بهشت از این رو در بهشت جاودان هستند که نیت داشتند اگر در دنیا باقی باشند همواره اطاعت خداوند کنند، پس این دو دسته به سبب نیت خود جاودانی شدند. سپس حضرت آیه «کل يعمل...» قرائت فرمود **اصول کافی**، ج ۲، ص ۸۵.

^۲ - کسی که به بستر آید و قصد برخاستن برای نماز شب داشته باشد، ولی خواب بر چشمانش تا صبح غلبه کند، آنچه را که نیت کرده برای وی می‌نویسند و خواب وی از ناحیه پروردگارش صدقه برای او می‌باشد **الترغیب**، ج ۱، ص ۶۰.

^۳ - بنده‌ای روز نیت می‌کند که شب نماز شب بگذارد ولی خواب بر چشمانش غلبه کرده و می‌خوابد، خداوند نمازی که نیت کرده برای وی حساب نموده و نفس‌های او را به منزله تسبیح می‌نویسد و خوابش را صدقه به حساب می‌آورد **بحار الأنوار**، ج ۷۰، ص ۲۰۶.

^۴ - کسی که در بسترش بمرید و به حق خدا و رسول او و آل بیت پیامبر آگاه بوده باشد، اجر او با خداوند است و ثواب آنچه را از اعمال صالحه نیت کرده خواهد داشت و نیتش چون برهنه کردن شمشیر در جهاد می‌باشد **نهج البلاغه**، خطبه ۲۳۲ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۰ به ترتیب صبحی صالح.

^۵ - گاهی مؤمن از برادر مؤمنش حاجتی می‌طلبد، و او توان انجامش را ندارد و تنها نیت اداء آن را می‌نماید، خداوند متعال او را به خاطر نیتش به بهشت می‌برد **وسائل الشیعه**، ج ۱۱، ص ۵۶۰.

و صادق الحجج علیه السلام در مورد فقری که دوست دارد غنی باشد و عمل خیر انجام دهد می فرماید:
إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبُّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وَجُوهِ الْخَيْرِ، فَإِذَا عَلِمَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ
كَرِيمٌ.^۱

و خلاصه عرایضها و چکیده بیان معصومین علیهم السلام روایت ذیل از محور عالم وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
است که آن حضرت به ابوذر قدس سره می فرماید:

يَا أَبَا ذَرٍّ هَمُّ بِالْحَسَنَةِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَيْلَا تَكْتُبَ مِنَ الْغَافِلِينَ.^۲

احادیث «من بلغ» نیز تائیدی مؤکد از زاویه‌ای دیگر برای اصالت نیت در اعمال است.
بر طبق مفاد این روایات، اگر آدمی ثواب عملی را بشنود و به قصد رسیدن به همان ثواب عمل را انجام
دهد، آن ثواب به وی داده خواهد شد هر چند دستور انجام آن عمل اساساً از فرامین معصومین علیهم السلام نبوده
باشد.

قال الصادق علیه السلام: مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كَانَ لَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ.^۳

نیه المؤمن خیر من عمله

روایات زیادی از معصومین علیهم السلام رسیده است مبنی بر اینکه نیت مؤمن از عمل وی برتر است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ.^۴

^۱ - بنده مؤمن فقیری می گوید: خدایا مرا روزی برسان تا فلان و بهمان کار خیر را انجام دهم و چون خداوند صدق نیت وی را بدانند، برای او همان
اجر و پاداش را می نویسد که اگر انجام می داد می نوشت، همانا خداوند وسعت بخش و کریم است اصول کافی، ج ۲، ص ۸۵.

^۲ - ای ابوذر به حسنات همت گمار هر چند قادر به انجام آنها نباشی تا مبادا از غافلین شمرده شوی بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۸.

^۳ - کسی ثواب عملی را بشنود و آن عمل را بجا آورد، ثوابش به وی می رسد، هر چند که آنچه شنیده و به او رسیده مطابق واقع نباشد اصول کافی،
ج ۲، ص ۸۷.

^۴ - نیت مؤمن از عمل وی برتر است کنز العمال، ۷۲۳۶.

یکی از علل برتری نیت بر عمل این است که نیت، قلبی است و تا خالصاً لوجه الله نباشد اساساً نیت صحیحی وجود ندارد، و بر نیت فاسد چیزی مترتب نمی‌شود، ولی عمل، مربوط به ارکان و جوارح است و چه بسا برای غیر صورت گیرد.

به بیان دیگر، نیت صحیح، عمل را مخلصانه می‌گرداند و حتی اگر با عمل هم نباشد با ارزش است، ولی نیت فاسد، عمل را هم تباه می‌کند، چون اساساً اخلاص و ریا از اوصاف نیت هستند نه عمل.

«زید شحام» به امام صادق علیه‌السلام عرض می‌کند: از شما شنیده‌ام که فرموده‌اید نیت مؤمن از عملش برتر است. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود:

لَإِنَّ الْعَمَلَ رَبُّمَا كَانَ رِبَاءً لِلْمَخْلُوقِينَ وَالنِّيَّةُ خَالِصَةٌ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، فَيُعْطَى عَزَّ وَجَلَّ عَلَى النَّيَّةِ مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعَمَلِ.^۱

همین سؤال از امام هشتم نیز پرسیده شده و حضرت فرموده‌اند:

أَنَّهُ رَبُّمَا انْتَهَتْ بِالْإِنْسَانِ حَالَةٌ مِنْ مَرَضٍ أَوْ خَوْفٍ فَتَفَارِقُهُ الْأَعْمَالُ وَمَعَهُ نِيَّتُهُ فَلِذَلِكَ الْوَقْتُ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ.^۲

و نیز در بیان دیگر فرموده است:

إِنَّهَا لَا يُفَارِقُهُ عَقْلُهُ أَوْ نَفْسُهُ وَالْأَعْمَالُ قَدْ يُفَارِقُهُ قَبْلَ مُفَارَقَةِ الْعَقْلِ وَالنَّفْسِ.^۳

فلسفه برتری نیت بر عمل واضح است. چرا که نیت صالحه تنها از کسی صادر می‌شود که مراحل اصلاح نفس را گذرانده باشد و از حبّ دنیا جدا گشته و قلب خود را تنها مملو از عشق الهی کرده باشد، تنها اوست که می‌تواند ادعای نیت مخلصانه داشته باشد. البته بدیهی است مراد در اینجا صرف لقلقه زبان و یا افکار ذهنی نیست، بلکه اراده‌ای است که از اخلاص و عشق به خداوند سرچشمه گرفته باشد.

^۱ - چه بسا عمل برای خودنمایی نزد مخلوقین صورت گیرد ولی نیت تنها برای خداوند است و لذا خداوند پاداشی که به نیت مرحمت می‌فرماید به عمل نمی‌دهد بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۰۶.

^۲ - چه بسا آدمی در نهایت، بیماری یا اضطرابی بیابد و نتواند اعمالی بجا آورد و تنها نیت اعمال خیر کند، در این جا نیت برتر از عمل است همان، ص ۲۱۰.

^۳ - نیت از عقل و نفس آدمی جدا نمی‌شود ولی اعمال قبل از مرگ یا مرض ممکن است از آدمی جدا شوند همان.

پاداش نیت بی عمل

اهمیت نیت در ارزش دادن به عمل به این حد است که نیت بی عمل نیز حظی و بهره‌ای مهم از ثواب و پاداش دارد، آن که صادقانه نیتی نماید و توان انجام آن را نداشته باشد، در زمره کسانی است که آن عمل را با نیتی خالص آورده باشند.

در یکی از غزوات، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: گروهی را در مدینه بجای گذاشتیم که نه صحرایی را در نور دیدند، و نه از تپه‌ای بالا رفتند و نه از کوهی پایین آمدند و همه آنها با ما بودند. اصحاب که همگی متعجب شده بودند عرض کردند: چگونه؟ پیامبر خدا فرمود: به خاطر نیاتشان.

تَرَكْنَا فِي الْمَدِينَةِ أَقْوَامًا لَا نَقْطَعُ وَادِيَا وَلَا نَصْعَدُ صُعُودًا وَلَا نَهْبِطُ هُبُوطًا إِلَّا كَانُوا مَعَنَا. قَالُوا كَيْفَ يَكُونُوا مَعَنَا وَلَمْ يَشْهَدُوا، قَالَ: نِيَاتُهُمْ.^۱

یکی از اصحاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل بعد از فتح عرضه داشت: ای کاش فلانی ما را می‌دید که چگونه خداوند تو را بر دشمنان پیروزی بخشید، حضرت فرمود: آیا میل برادرت به ماست و با ما هم عقیده است؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود:

فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ (قَوْمٌ) فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ.^۲

آثار نیت خالص

در لابلای مباحث گذشته به اهمیت نیت و اصالت آن توجه نمودیم، اینک به چند نمونه از آثار و تبعات دنیوی و اخروی نیت صادقانه توجه کنید:

۱ - رحمت خداوند

^۱ - کنز العمال، ۷۲۶۱.

^۲ - پس او هم در جنگ با ماست و بلکه آنها که در صلب پدران و رحم مادران عقیده هماهنگ با ما دارند و روش آنان روش ماست، با ما در این جنگ شریک بوده‌اند؛ آنها به زودی متولد می‌شوند و ایمان به وسیله آنان نیرو می‌گیرد **نهج البلاغه**، خطبه ۱۲.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ وَلَا إِلَى أَحْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَخَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ.^١

٢ - اصلاح امور

قال علي عليه السلام: وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزَلُ بِهِمُ النَّقْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ فَرَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَاتِهِمْ وَ وَ لَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ.^٢

٣ - سلامت قلب

قال الصادق عليه السلام: صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْدُورَاتِ بِتَلْخِصِ النَّيَّةِ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا.^٣

٤ - عصمت

نیت خالص از سرمایه گران کمال نفس ناشی شده است و نفس کامل که معبود خویش را یافته است، هرگز غیررضای پروردگارش را انجام نمی دهد و در مسیر عصمت قرار می گیرد.

قال الباقر عليه السلام: إِذَا عَلِمَ اللَّهُ حُسْنَ نِيَّةٍ مِنْ أَحَدٍ اِكْتَنَفَهُ بِالْعِصْمَةِ.^٤

٥ - روزی

^١ - خداوند متعال به جسم ها و گوهره و اموال شما نمی نگرد، او به قلوب شما نظر دارد. آن که قلبش صالح باشد، خداوند رحمت و برکت و رقت قلب بر او عطا می کند کنز العمال، ٧٢٥٨.

^٢ - اگر مردم آنگاه که بلاها نازل می شود و نعمت ها سلب می گردد، با صدق نیت و قلب پر محبت به خداوند در پیشگاه او حاضر شوند و تضرع کنند، خداوند آنچه از دستشان رفته به آنها باز خواهد گرداند و هر مفسده ای را برایشان اصلاح خواهد کرد نهج البلاغه، خطبه ١٧٧ به ترتیب فیض الاسلام و ١٧٨ به ترتیب صبحی صالح.

^٣ - آنکه نیتش صادق باشد، قلبش سالم است، چرا که سلامت قلب از خطور آنچه پرهیز از آن لازم است، با اخلاص نیت الهی در همه امور محقق می شود بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٢١٠.

^٤ - وقتی خداوند صدق نیت کسی را بداند او را به عصمت می پوشاند همان، ج ٧٨، ص ١٨٨.

قال علی علیه السلام: مَنْ حَسَنَتْ نِيَّتَهُ زَادَ اللَّهُ فِي رِزْقِهِ.^۱

۶- و در قیامت...

حشر و نشر در قیامت بر اساس نیت آدمی است، هر آنکه نیتش سالم تر است، عمل وی از درخشش بیشتری برخوردار بوده و نوری برای ظلمت‌های رستاخیزش می‌باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يُبْعَثُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ.^۲

و قال الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ يَخْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۳

قوت و قدرت نیت در میزان پاداش دنیوی و اخروی مؤثر است، و هر چه نیت از پایگاه محکم‌تری در نفس برخوردار باشد، پاداش آن بهتر و بیشتر است.

قال علی علیه السلام: عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ.^۴

نیت در مباحات

نیت صحیح می‌تواند مباحات را که فی نفسه اثر تکلیفی ندارند دارای ثواب و بهره دنیوی و اخروی نماید. در طول شبانه روز صدها عمل مباح صورت می‌گیرد، بسیاری از مصادیق رفع حوائج و نیازهای شخصی و اجتماعی و خانواده و... امور مباحی هستند که نه ثواب و نه عذاب بر آنها تعلق نمی‌گیرد، اما اگر این امور رنگ معنوی به خود گیرند، در جهت نیتی الهی صورت پذیرفته و مستوجب پاداش هستند. به عنوان مثال اگر انسان هنگام خواب به این نیت بخوابد که توان انجام فعالیت‌های مثبت و اعمال نیک فردا را بیابد، یا غذایش را به این جهت بخورد که جسمی استوار برای انجام وظایفش داشته باشد، و... این‌گونه اعمال آدمی از دایره مباحات خارج شده و جزء مستحبات می‌شوند. به روایاتی در این زمینه توجه کنید.

^۱ - کسی که نیتش نیک باشد، خداوند به روزی وی می‌افزاید **غرر الحکم**.

^۲ - انسان‌ها با نیت‌هایشان مبعوث می‌شوند **کنز العمال**، ۷۲۴۲.

^۳ - خداوند مردم را در قیامت به سبب نیت‌هایشان محشور می‌گرداند **بحار الأنوار**، ج ۷۶، ص ۲۰۹.

^۴ - عطایای الهی به میزان و توان نیت‌ها است **غرر الحکم**.

حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله در سفارش خود به ابوذر می‌فرماید:

يَا أَبَا ذَرٍّ لَيْسَ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّىٰ فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ.^۱

حضرت امیر علیه‌السلام نیز به مالک اشتر می‌فرماید:

وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ، وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِبِ وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّحْتَ فِيهَا النَّيَّةُ وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.^۲

امام صادق علیه‌السلام نیت در تمام اعمال را نشانه عدم غفلت آدمی می‌داند.

لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النَّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَسُكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا.^۳

در پایان این مقوله به روایاتی در تفسیر آیه آغاز بحث توجه کنید.

امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت امیر علیه‌السلام را با عده‌ای به جهاد فرستاد و مسلمین را به حرکت با وی خواند، یکی از انصار به دیگری گفت: با ما در این جهاد شرکت کن شاید کنیزی یا چهارپایی یا چیزی دیگر به ما هم برسد، این صحبت به پیامبر خدا رسید و آن حضرت فرمود:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَانَوِي، فَمَنْ عَزَا إِبْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ عَزَا يُرِيدُ عَرَضَ الدُّنْيَا أَوْ نَوَى عِقَالًا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَانَوِي.^۴

همان حضرت در جای دیگر می‌فرمایند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَانَوِي، فَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ

^۱ - ای ابوذر می‌بایست تو در هر چیزی حتی خواب و خوراک نیت صحیحی داشته باشی بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۲.

^۲ - کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد، باید بهترین اوقات و بهترین ساعات خود را برای خلوت با خداوند قرار دهی، هر چند اگر نیت خالص داشته باشی و امور رعایا روبه‌راه شود همه کارهایت عبادت و برای خداوند است نهج البلاغه، نامه ۵۳.

^۳ - بنده باید در هر حرکت و سکونی نیتی خالص داشته باشد، در غیر این صورت غافل شمرده می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۱۰.

^۴ - اعمال به نیت‌ها بستگی دارد، و هر کس با نیت خود است، پس آن کس برای مثنوی که نزد خداوند متعال است به جهاد رود، اجر او با خداست، و آن که برای رسیدن به نعمت دنیا به جهاد برود، و یا قصد رسیدن به مال دنیا عقال در خصوص دبه و یا شتر نیز بکار می‌رود داشته باشد تنها آنچه نیت کرده برای اوست (بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱۲).

رَسُولِهِ فَهَاجَرْتَهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَ هَاجِرْتَهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَتَهُ يَتَزَوَّجُهَا فَهَاجَرْتَهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.^۱

در این رابطه شهادت «حنظله» غسیل الملائکه که شب زفاف سودای جهاد در سر دارد و صبح همان روز به سپاه پیامبر در غزوه احد می پیوندد، و به لقاء حق شتافته و حضرت در وصف او می فرماید: ملائک بین آسمان و زمین غسلش می دادند.

واز سوی دیگر کشته شدن «قتیل الحمار» که برای بردن الاغ یکی از کفار به جنگ او می رود و خود جان می سپارد و به کشته الاغ مشهور می شود و یا صحابی معروفی که عاشق زنی به نام «ام قیس» شده و به سودای او هجرت سختی را متحمل گردیده و اصحاب او را «مهاجرام قیس» می خواندند، همه از عبرت های تلخ و شیرین تاریخ هستند.

^۱ - ای مردم اعمال به نیتها وابسته اند و هر کس با نیت خود همراه است، پس آنکه بسوی خدا و رسولش مهاجرت کند هجرت او بسوی خدا و رسولش می باشد، و آنکه برای امر دنیوی یا ازدواجی حرکت کند هجرتش بسوی همان خواهد بود **کنز العمال**، ۸۲۶۳.

عمل

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۱

اعتقاد و عمل، دو رکن اساسی برای سعادت انسان محسوب می‌شوند، این دو در آیات قرآن کریم و اخبار و احادیث آل‌البیت علیهم‌السلام چنان پیوسته ذکر شده‌اند که گویی توأمان هستند. نسبت بین این دو با هم نسبت «ظلّ و ذی‌ظلّ» است. یکی چون چتر می‌باشد که چیزهایی را در زیر سایه خود قرار داده است و دیگری از سایه آن بهره‌مند می‌باشد، نه چتر تنها کافی است، چون او را ساخته‌اند تا چیزی در سایه‌اش قرار گیرد و نه آن چیز اثری دارد چون از نعمت سایه بی‌بهره است. اعتقاد راسخ بدون عمل محال است، زیرا اعتقاد جزمی به مبدأ و معاد، انسان را وا می‌دارد برای رسیدن به هدفش تلاش کند. و هرگونه کوتاهی در این زمینه نشانگر آنست که اعتقاد در عمق روانش نفوذ نکرده است. دروغ می‌گویند آنان که داعیه عرفان و

^۱ - سوره نحل، آیه ۹۷ هر کس چه مرد و چه زن کار نیکی انجام دهد در حالی که مؤمن باشد او را به حیاتی پاک، زنده داشته و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

شناخت خداوند در سر می‌پروانند و به انواع معاصی یا ترک واجبات و حتی انجام مکروهات و ترک مستحبات آلوده‌اند. بی‌تردید اولین اثر شناخت خدا، دوری از خواسته‌های نفس است. قرآن کریم به کسانی که ادعای اعتقاد به خداوند و محبت او را دارند ولی اعمال صالحه انجام نمی‌دهند می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

تنها محبت قلبی کافی نیست، بلکه اثر محبت و اعتقاد می‌بایست در عمل آشکار شود. از سوی دیگر عمل خالص نیز بدون اعتقاد جزمی محال است و آن که اعتقاد به مبدأ و معاد ندارد، عمل او تنها برای دنیا محقق می‌شود. او می‌خواهد نفس خود را راضی کند، یا عیبش را بپوشاند و بر غرورش بیفزاید و بس. در این مقوله سخنی کوتاه پیرامون رکن دوم سعادت بشر با استفاده از آیات و اخبار داریم.

اهمیت عمل

عمل صحیح با چیزی قابل قیاس نیست، حتی با گرانباترین چیزها که آیاتی بسیار و روایات و احادیثی زیادتر در وصف آن وارد شده است، یعنی علم، قابل قیاس نیست.

زیرا علم تنها راه را نشان می‌دهد، اما عمل بکارگیری آن راه است و قطعاً بکارگیری تا صرف دانستن خیلی فاصله دارد البته هر چند عمل در گروه فهم است ولی علم صرفاً مقدمه انجام عمل می‌باشد.

قال علی علیه السلام: الْعِلْمُ يُرْشِدُكَ وَالْعَمَلُ يَبْلُغُ بِكَ الْغَايَةَ^۲

عمل با سخن نیز مقایسه نمی‌شود، چه اینکه سخن فرزند علم است و گفته‌های گوینده زاینده علم اوست و وقتی که عمل با علم قابل قیاس نباشد با سخن نیز به طریق اولی

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۳۱) بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی و اطاعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که او آمرزنده و مهربان است.

^۲ - علم، تو را راهنمایی می‌کند و عمل، تو را به مقصود می‌رساند علم، اهداء طریق می‌کند و عمل، ایصال الی المطلوب (غرر الحکم).

مقایسه نمی‌شود. علاوه این که سخن در کنار عمل ارزش می‌یابد و لذا سخن، زینت عمل است و بی‌عمل ارزش و بهایی ندارد.

قال علی علیه‌السلام: **الشَّرْفُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ الْأَقْوَالِ**.^۱

پس در واقع فرزند مشروع علم، عمل است نه سخن.

قال علی علیه‌السلام: **بِحُسْنِ الْعَمَلِ تُجْنَى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا بِحُسْنِ الْقَوْلِ**.^۲

همان حضرت خطاب به کسانی که به الفاظ چسبیده و معانی را رها نموده‌اند، سخن‌ها گفته و عمل را ترک کرده‌اند می‌فرماید:

أَنْتُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَقْوَالِ.^۳

عمل با اموال نیز قابل سنجش نیست. امام هادی علیه‌السلام اموال و اعمال را چون دنیا و آخرت در مقابل هم قرار داده است و می‌فرماید:

الْأَنْسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ.^۴

از آنجا که هدف از عمل صالح، نیل به قرب الهی است، در این رابطه، تأملی دوباره خواهیم داشت.

عمل و قیامت

عمل دنیا و بهره قیامت، ارتباط مستقیم دارند. بدون عمل صالح، عذاب الهی قطعی بوده و با عمل صالح پاداش خداوند حتمی خواهد بود و همین مقتضای عدالت خداوند سبحان می‌باشد.

... **مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزِئِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لِيًّا وَ لَا نَصِيرًا * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ دَكْرٍ أَوْ أَثْنَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا**.^۵

^۱ - عَزَّ نَزْدَ خَدَاوَنَدِ بَه نِيكِي اَعْمَالِ اسْت نَه بَه نِيكِي گَفْتَار (غُرَرِ الْحَكْم).

^۲ - دَرِخْت دَانَش بَه كَرْدَار نِيك بَارُورِ مِي گَرَدَد نَه بَه گَفْتَار نِيك هِمَان.

^۳ - شِمَا بَه اِعْرَابِ اَعْمَالِ وَ تَصْحِيحِ اَفْعَالِ نِيَا زَمِنْد تَرِيد تَا بَه تَصْحِيحِ سَخْنَانِ غُرَرِ الْحَكْم.

^۴ - مَرْدَمِ دَر دُنْيَا بَا اَمْوَالِ خُوِيَشَنَدِ وَ دَر اَخْرَتِ بَا اَعْمَالِ خُودِ بَحَارِ الْاَنْوَارِ، ج ۷۸، ص ۳۶۸.

^۵ - (سُورَةُ نِسَاءِ، آيَاتِ ۱۲۳ وَ ۱۲۴) هَر كَسِ عَمَلِ زَشْتِي اَنْجَامِ دَهْد، كَيْفَرِ دَاوَدِ مِي شُودِ وَ اَن كَسِ جِزِ خُدَا و لِي وَ يَاوَرِي رَا نَخُوَاهَدِ يَافْتِ، وَ اَن كَسِ چِيَزِي اَزِ اَعْمَالِ صَالِحَةِ اَنْجَامِ دَهْدِ مَرْدِ بَاشَدِ يَا زَن، دَر حَالِي كَسِ اِيْمَانِ دَاشْتَه بَاشَدِ اَنَّا نِ دَاخِلِ بَهْشْتِ مِي شُونَدِ وَ اَنْدَكِ سَتْمِي بَه اَنهَا نَخُوَاهَدِ شُد.

هر نوع عملی ثمره خاص خود را به همراه دارد، کما این که هر نوع بذری محصول مخصوصی تولید می‌کند، عمل سوء، عقوبت و عمل نیک مثوبت را می‌زاید و این قهری بوده و مقتضای سنت الهی است. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

وَأَعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ، فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ عَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَمَا خَبَثَ سَقْيُهُ خَبَثَ عَرْسُهُ وَأَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ.^۱

و باز می‌فرماید:

ثَمَرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ كَأَصْلِهِ - ثَمَرَةُ الْعَمَلِ السَّيِّئِ كَأَصْلِهِ.^۲

قیامت گاه تجسم اعمال است و چون اعمال ابرار و فجار نمی‌توانند با هم جمع شوند، خود آنها نیز در قیامت در یک جا نخواهند بود.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: کمالاً يُجْتَنَى مِنَ الشُّوْكِ الْعِنَبُ، كَذَلِكَ لَا يَنْزِلُ الْفُجَّارُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ، وَهُمَا طَرِيقَانِ، فَأَيُّهُمَا أَخَذْتُمْ أَذْرَكْتُمْ إِلَيْهِ.^۳

متوجه شدیم که ارتباط عمل و جزا یک ارتباط طبیعی است، و همان طوری که گندم از گندم پدید می‌آید و جو از جو، هر عمل به مقتضای حسن و قبح خود، جزای مناسب با خود را دارد.

علاوه این که مقدار عمل از نظر کمیت هم نسبت طبیعی با جزا دارد، هر گناه به اندازه‌ای که انسان را از خداوند دور می‌کند به همان اندازه عقاب دارد و هر عمل حسنه به همان اندازه که قرب می‌آورد، همان اندازه پاداش مثبت می‌یابد، این تساوی نسبت‌ها، مقتضای طبیعت عمل است هر چند رحمت بی‌مانند و دریای فضل و کرم الهی اقتضاء می‌کند که پاداش حسنه را مضاعف گرداند، و چیزی بر عذاب طبیعی گناه نیفزاید.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا

^۱ - بدان هر عملی رویشی دارد و هر گیاهی بی‌نیاز از آب نمی‌باشد، آب‌ها گوناگونند، آنچه آبیاریش، پاکیزه باشد، نشان آن پاکیزه و میوه‌اش شیرین است، و آنچه که آبیاریش ناپاک باشد، درخت آن ناپاک و میوه آن تلخ خواهد بود **نهج البلاغه**، خطبه ۱۵۳ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۵۴ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - نتیجه عمل صالح همانند خود عمل، و نتیجه عمل زشت نیز همانند خود عمل می‌باشد **غرر الحکم**.

^۳ - همان طوری که انگور از خار چیده نمی‌شود فجار وارد منازل نیکوکاران نمی‌گردند، این‌ها دو راه از هم جدا هستند، هر کدام را گرفتید، به همان می‌رسید **کنز العمال**، ۴۳۶۷۶.

يُظَلِّمُونَ.^۱

دوام عمل

عمل حسنه و سيئه در روح و روان انسان تاثير مثبت و منفي مي گذارد، اگر اين عمل مقطعي باشد، تاثيري محدود داشته، نفوذ در روح ننموده و لذا با کوچکترین عكس‌العملی چه درونی و چه بیرونی قابل زدودن است.

کسی که یک بار هوای نفس بر او چیره شد و به وسوسه شیطان گناهی را مرتکب گشت، چنین گناهی با اعمال حسن زدودنی است و کاری شایسته و متناسب با همان، می‌تواند گناه را از بین برد و نابود گرداند.

... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...^۲

اما اگر این گناه مداومت پیدا کرد، همانند نقطه سیاهی همه قلب را در بر می‌گیرید و در همه روح نفوذ می‌کند و به جایی می‌رسد که امکان و شرائط بازگشت به وجود نمی‌آید.

قال الصادق علیه‌السلام: كَانَ أَبِي يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَتِهِ، إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوقِعُ الْخَطِيئَةَ فَلَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَغْلَاهُ أَسْفَلَهُ.^۳

عمل خیر نیز همین نقش را در روح و روان انسان بازی می‌کند، اگر عمل خیر مقطعی صورت گیرد، خوب است ولی کافی نیست، چنین عملی نمی‌تواند باز دارنده انسان از گناه و معاصی باشد و نیز نمی‌تواند ایمان مستقر در انسان ایجاد کند. عملی که دوام داشته باشد می‌تواند با ایجاد ملکه در روان از چنین قدرتی برخوردار شود. البته مراد از مداومت در عمل آن چنان تداومی است که جز مرگ آن را قطع نکند.

قال علي علیه‌السلام: الْمُدَاوِمَةُ الْمُدَاوِمَةُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِعَمَلِ الْمُؤْمِنِينَ غَايَةً إِلَّا الْمَوْتَ.^۴

^۱ - (سوره انعام، آیه ۱۶۰) هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن کیفر نخواهد دید و ستمی به آنان نخواهد شد.

^۲ - سوره هود، آیه ۱۱۴ همانا نیکیها، زشتیها را از بین می‌برند.

^۳ - همواره پدوم می‌فرمود: چیزی برای قلب فاسد کننده‌تر از گناه نیست، قلب در معرض گناه قرار می‌گیرد، و همواره با اوست، تا این که گناه بر قلب چیره شد و آن را زیر و رو می‌گرداند بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۱۲.

^۴ - مداومت، مداومت، خداوند نهایتی جز مرگ برای عمل مؤمن قرار نداده است مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۰.

بدیهی است چنین عملی هر چند کم باشد، از اعمال بزرگ ولی مقطعی بسیار برتر است.

قال الباقر علیه السلام: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ.^۱

قال الصادق علیه السلام: الْعَمَلُ الدَّائِمُ الْقَلِيلُ عَلَى الْيَقِينِ، أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ الْيَقِينِ.^۲
امام صادق علیه السلام حدافل یکسال را به عنوان معیار دوام بیان نموده است، یعنی به عملی مداوم می‌گویند که حدافل یکسال پی در پی انجام گرفته باشد.

إِيَّاكَ أَنْ تَفْرِضَ عَلَى نَفْسِكَ فَرِيضَةً فَتُفَارِقُهَا إِثْنَيْ عَشَرَ هِلَالًا.^۳

همان امام همام علیه السلام در روایت ذیل فلسفه این معیار را بیان فرموده است.

إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدْمُ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَذَلِكَ أَنْ تَيْلَأَ الْقَدْرُ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ، مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ.^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله آثار عمل مداوم را این گونه بیان می‌فرماید:

أَمَّا الْمُدَاوِمَةُ عَلَى الْخَيْرِ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ تَرْكُ الْفَوَاحِشِ، وَ الْبُعْدُ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ التَّحَرُّجُ، وَ الْيَقِينُ، وَ حُبُّ النَّجَاءِ، وَ طَاعَةُ الرَّحْمَنِ، وَ تَعْظِيمُ الْبُرْهَانِ، وَ اجْتِنَابُ الشَّيْطَانِ، وَ الْإِجَابَةُ لِلْعَدْلِ، وَ قَوْلُ الْحَقِّ، فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِمُدَاوِمَةِ الْخَيْرِ.^۵

اخلاص

شرط اساسی قبولی عمل، و پذیرفته شدن آن این است که عمل خالصاً لوجه الله صورت

^۱ - بهترین اعمال نزد خداوند متعال، عملی است که همیشه بجا آورده شود، هر چند کم باشد بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۱۶.

^۲ - عمل همیشگی اندک ولی از روی یقین از عمل بسیار و بدون یقین، برتر است همان، ص ۲۱۴.

^۳ - بپرهیز از این که چیزی را بر خود واجب کنی و دوازده ماه را از آن جدا باشی مبدا کمتر از این مدت انجام دهی (اصول کافی، ج ۲، ص ۸۳).

^۴ - وقتی انسان عملی را انجام می‌دهد، یک سال آن را تکرار کند، بعد از آن اگر خواست به عمل دیگر روی آورد، تا که عملش حتما در شب قدر انجام شده باشد. و آنچه خدا بخواهد محقق می‌شود همان، ص ۸۲.

^۵ - آثار عمل مداوم عبارتند از: ترک اعمال زشت، دوری از حماقت، خودداری از گناه، یقین، علاقه به نجات، اطاعت از خداوند رحمان، پذیرش برهان و دلیل، دوری از شیطان، پذیرفتن عدل، حق‌گویی، اینها چیزهایی است که به واسطه مداومت عمل خیر به عاقل می‌رسد تحف العقول، ص ۲۰.

پذیرد، لذا عملی که در نیت آن غیر خدا شرکت جسته باشد، خداوند کریم همه عمل را به همان واگذار می کند و آن را تقبّل نمی کند، او جلّ جلاله خالص است و جز خالص را نمی پذیرد.

قال علی علیه السلام: **إِنَّكَ لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْ عَمَلِكَ إِلَّا مَا أَخْلَصْتَ فِيهِ**^۱

حضرت موسی وقتی به دختران حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیهما السلام در حمل آب کمک نمود، شعیب به وی فرمود: جوان بنشین و شام بخور. موسی گفت: «عوذ بالله». شعیب گفت: چرا مگر گرسنه نیستی. موسی جواب داد: آری گرسنه ام ولی می ترسم این غذا عوض کمک من در حمل آب باشد، ما خانواده ای هستیم که چیزی از آخرت را به پرشدن زمین از طلا نمی فروشیم. شعیب فرمود: نه به خدا سوگند این عادت من و آباء من است که طلب میهمان می کنیم و طعام می دهیم. آنگاه موسی نشست و غذا خورد.^۲

شروط دیگر

برای پذیرش عمل شروط دیگری از جمله پرهیز از گناه لازم است، کسی که انفاق می کند و در کنار آن مرتکب معاصی دیگر می شود، قطعاً انفاق او پذیرفته شده نیست. زیرا علامت عمل پذیرفته شده این است که بعد از آن عمل، کار نیکی صورت پذیرد، پس اگر بعد از عمل نیک سیئه ای صورت گرفت، چیزی از آن عمل نیک پذیرفته نشده است.

انجام کار نیک از روی علم و آگاهی و به دور از جهالت و تقدس خشک و نیز صدور فعل حسن از روی عقل و تدبیر و حلم و بردباری از شروط مهم پذیرش اعمال می باشند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ، وَرَعَّ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ عِلْمٌ يُرَدُّ بِهِ جَهْلَ السَّفِيهِ، وَ عَقْلٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسُ**^۳

دیگر از شروط پذیرش اعمال حفظ زبان از معاصی است، کسی که زبانی هرز دارد و به

^۱ - از عمل تو جز آنچه را که در آن اخلاص ورزیدی، قبول نمی شود **غرر الحکم**.

^۲ - **بحار الأنوار**، ج ۱۳، ص ۲۱.

^۳ - سه خصلت است هر که نداشته باشد هیچ عملی برای او نمی ماند، ۱ - تقوایی که مانع گناه او شود، ۲ - علمی که نادانی بیخردان را برگرداند، ۳ - عقلی که بتواند در پرتو آن با مردم مدارا کند **تحف العقول**، ص ۱۰.

غیبت و تهمت و ناسزا و... آلوده است و تندخو و خشن می‌باشد، عملش پذیرفته نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَا عَمِلَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ**.^۱

راستگویی نیز در روایات به عنوان شرط پذیرش عمل ذکر شده است.

قال الصادق عليه السلام: **إِغْلَمَ أَنَّهُ لَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْكَ شَيْئًا حَتَّى تَقُولَ قَوْلًا عَدْلًا**.^۲

اصرار بر معصیت، آن را بزرگ می‌نماید، معاصی هر چند به ظاهر کوچک باشند اما اصرار در آنها موجب کبیره شدنشان می‌گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **لَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْأِصْرَارِ**.^۳

و لذا یکی دیگر از شروط پذیرش اعمال، عدم اصرار در گناه است.

قال الصادق عليه السلام: **لَا وَاللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ عَلَى الْأِصْرَارِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِيهِ**.^۴

پذیرش سخت

بر اساس آنچه که از اخبار و احادیث به دست می‌آید، شیوه پذیرش اعمال از سوی خداوند متعال، بسیار سخت و دقیق می‌باشد. به طوری که شاید کمتر عملی بتواند از صافی پذیرش رد شود.

قال الصادق عليه السلام: **لَوْ نَظَرَ النَّاسُ إِلَى مَرْدُودِ الْأَعْمَالِ مِنَ السَّمَاءِ، لَقَالُوا: مَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَحَدٍ عَمَلًا**.^۵

رسول خدا صلى الله عليه وآله وحشت و اضطراب قیامت را چنان سخت بیان می‌کند که اعمال سراسر عمر در مقابل آن ارزشی ندارد و اعمال هفتاد پیامبر اندک جلوه می‌کند، به این دو روایت

^۱ - کسی که زبانش را حفظ نکند، عملی انجام نداده است بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۵.

^۲ - بدان که خداوند متعال چیزی از تو نمی‌پذیرد مگر این که به عدل سخن بگویی فروع کافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

^۳ - گناه کبیره با استغفار باقی نمی‌ماند و گناه صغیره با اصرار کبیره می‌شود کنز العمال، ۴۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۵.

^۴ - نه به خدا سوگند، خداوند قبول نمی‌کند چیزی از طاعات کسی که اصرار بر گناه خویش بورزد اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

^۵ - اگر انسان‌ها به اعمال قبول نشده در آسمان بنگرند، حتماً خواهند گفت خداوند عمل احدی را نمی‌پذیرد بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۸.

توجه کنید.

لَوْ أَنَّ رَجُلًا جَرَّ عَلَى وَجْهِهِ مِنْ يَوْمٍ وُلِدَ إِلَى يَوْمٍ يَمُوتُ هَرَمًا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَحَقَّرَ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ لَوْ أَنَّ يَوْمًا يَرَدُّ إِلَى الدُّنْيَا كَيْمَا يَزِدَادُ مِنَ الْأَجْرِ وَ الثَّوَابِ.^۱

لَوْ كَانَ لِرَجُلٍ عَمَلٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا لَأَسْتَقَلَّ عَمَلُهُ مِنْ شِدَّةِ مَا يَرَى يَوْمَئِذٍ.^۲

امام صادق علیه السلام در بیان سختی پذیرش اعمال می فرماید: اگر یک نماز، یک حسنه، از انسان پذیرفته شود وی را کافی است.

مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ، وَ مَنْ قَبِلَ مِنْهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ.^۳

در این روایت آن حضرت بهره پذیرش یک حسنه را بیان نموده است.

مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا، وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۴

البته به خود یاس راه ندهید، هر چند کردار ما نتواند ذره‌ای از حق عبادت خدای واحد را بجای آورده باشد. اما درگاه رحمت وسیع او و فضل و احسان وی، به مؤمنین یاری خواهد رساند.

قال رسول الله ﷺ: اِعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَنْجُو أَحَدٌ مِنْكُمْ بِعَمَلِهِ.

اصحاب عرض کردند: حتی شما یا رسول الله؟

حضرت فرمود:

وَ لَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ.^۵

بلی تنها چشم امید ما به رحمت و اسعه اوست، وصفی که با تأکید و به واسطه اهمیت آن تنها یکصد و چهارده بار در قرآن کریم در جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» مطرح شده

^۱ - اگر کسی از روز تولد تا روز مرگش، سختی طاعت خداوند عز و جل را بر خود هموار کند، این عمل وی در قیامت کوچک خواهد بود، و دوست دارد به دنیا برگردد تا اجر و ثواب بیشتری تحصیل کند **کنز العمال**، ۴۳۱۲۰.

^۲ - اگر انسان عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد از شدت آنچه که در قیامت می بیند، آن را اندک می داند **بحار الأنوار**، ج ۷۷، ص ۸۴.

^۳ - کسی که یک نماز از وی پذیرفته شود، خداوند او را عذاب نمی کند، و کسی که یک حسنه وی قبول شود نیز خداوند او را عذاب نمی نماید **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۶۶.

^۴ - کسی که خداوند یک حسنه از وی بپذیرد، هیچ گاه او را عذاب نکرده و او را داخل بهشت می کند **تنبيه الخواطر**، ص ۳۳۱.

^۵ - بدانید که احدی از شما به واسطه عملش نجات پیدا نمی کند - و نه من، مگر این که رحمت و فضل خداوند شامل حالم شود **کنز العمال**، ۵۳۹۶، ۵۳۹۶.

است.

توبه

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.^۱

خداوند متعال که انسان را خلق کرده است برای رسیدن وی به سعادت قوانینی وضع نموده است. پیروی از این قوانین در دنیا موجب می‌شود انسان به آن سعادت مورد نظر ذات اقدس جلّ و جلاله برسد و نافرمانی نسبت به این مقررات، انسان را در مسیر ضلالت قرار داده و آینده او را تیره و تار خواهد ساخت.

وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.^۲

و چون همیشه انسان در معرض خطر و اغوای شیطان بیرونی و ایجاد وسوسه‌اش در نفس درونی است، رحمانیت الهی اقتضاء می‌کند بابتی وسیع به نام توبه را بگشاید تا خلائق خطاکار از آن درگاه وارد گشته و تطهیر از گناه گردند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: التائبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.^۳

^۱ - (سوره شوری، آیه ۲۵) اوست خدایی که توبه را از بندگانش می‌پذیرد، و بدی‌ها را می‌بخشد و به آنچه که انجام می‌دهید، آگاه است.

^۲ - (سوره نساء، آیه ۱۴) و کسی که نافرمانی خدا و رسولش کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کنند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او مجازات خوارکننده‌ای است.

^۳ - کسی که از گناه توبه کند، همانند آن است که اصلاً گناه نکرده باشد **کنز العمال**، ۱۰۱۷۴.

قال علی علیه السلام: التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ.^۱

قبل از بحث در مورد توبه و جزئیات آن، پاسخ به این سؤال را مقدّم می‌داریم که چرا خداوند متعال عذاب گنهکار را به تأخیر می‌اندازد؟

اگر شخص خاطی به محض صدور جرم از وی معاقب شود، دیگر گناهی رخ نخواهد داد و خلایق فریب اغوای شیطان نخواهند خورد، با این وصف چرا عاصی بعد از عصیانش معذب نمی‌گردد و چرا خطاهایش نادیده گرفته می‌شود؟

در این باره مجموعاً به شش پاسخ ذیل توجه کنید:

۱ - اتمام حجت

خداوند متعال انسان را آفریده است و می‌بایست برای هدایت او تمام زمینه‌ها را آماده کند و راه‌گریز را از وی سلب نماید، برای هدایت وی عقل باطنی و رسولان ظاهری قرار داده است. این دو، حجت را بر انسان تمام می‌گردانند و انسان را در مقابل خداوند، خلع سلاح می‌نمایند.

اما گاهی انسان، از عوامل هدایت غافل می‌شود، و بدون توجه مرتکب معصیت می‌گردد، تأخیر عذاب چه بسا وی را از خواب غفلت بیدار کند و او را به این اندیشه وا دارد که خداوند متعال معدن صبر و رحمت است و با دیدن این همه معصیت از بنده، دائماً رحمتش را به سوی او نازل می‌کند، لذا تأخیر عذاب خود نوعی هدایت است و بدون آن، چه بسا حجت بر بنده تمام نشود.

۲ - سلب اختیار انسان

انسان در انتخاب اعمال خود مختار است. او با اختیار خود راه سعادت یا شقاوت را انتخاب می‌کند. اختیار انسان، امتحان او را مستدل می‌سازد، چه اگر مختار نبود، آزمایش هم صحیح نبود.

^۱ - توبه قلب را تطهیر و گناه را شستشو می‌دهد غررالحکم.

بدیهی است اگر با هر عمل نیکی، بالفور ثواب آن آشکار و یا با هر گناهی، عذاب آن هویدا می‌شود، اختیار از انسان سلب می‌گشت و خلایق بالاجبار سراغ اعمال حسنه می‌رفتند و از گناه جدا می‌شدند. تاخیر عذاب، این نقیصه را مرتفع می‌سازد تا این که اختیار همیشه باقی باشد و آزمایش و ابتلای انسان ممکن شود.

۳ - وجود برخی بی‌گناهان

گاهی علت تأخیر در عذاب، وجود برخی انسان‌های بی‌گناه و یا بهائیم که آنها هم مخلوقات الهی هستند، می‌باشد.

قال ابوالحسن علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مُنَادِيًا يُنَادِي مَهْلًا مَهْلًا، عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، فَلَوْلَا بِهَائِمٌ رُتِعَ وَصَبِيَّةٌ رُضِعَ وَ شَيْوُخٌ رُكِعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبًّا تُرَضُّونَ بِهِ رَضًا.^۱

۴ - عمر معین

هر شخصی عمری معین دارد و تا عمر او به سر نرسد و اجل او پایان نیابد، خداوند کریم تر است از این که حیات را از او سلب نماید.

و لَوْ يُوَخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ.^۲

۵ - افزایش بار

گاهی علت تاخیر عذاب این است که شخص گنهکار بیشتر در گناه واقع شود، خطاهایش

^۱ - خداوند سبحان هر روز و شب منادی‌ئی دارد که ندا می‌دهد، صبر کنید، صبر کنید، ای بندگان خدا از عصیان الهی که اگر حیوانات مشغول چرا و کودکان شیرخوار و پیرمردان در حال رکوع نبودند، عذابی بر شما نازل می‌شد که نرم و کوبیده شوید بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۴۴.

^۲ - سوره نحل، آیه ۶۱ و اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات می‌کرد، جنبنده‌ای بر زمین باقی نمی‌ماند ولی آنها را تا زمان معینی به تاخیر می‌اندازد و هنگامی که اجلشان فرا رسد نه لحظه‌ای تاخیر می‌کنند و نه پیش می‌دارند.

زیادتر گردد تا امکان بازگشت به هیچ وجه نداشته باشد. به این دو آیه توجه کنید.
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ، إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.^۱

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ.^۲

۶ - تولد اولاد صالح

چه بسا از شخص فاسق، اولاد صالح به وجود آیند یا فرزندانى به هم رسد که آنها در آینده‌هاى دور و نزدیک، اولاد صالحى داشته باشند. لذا فاسق بایستى آن قدر عمر کند تا آن اولاد یا اسبابشان از وی ایجاد شوند. «معاویه دوم» فرند یزید است، او روزى به منبر رفت و گفت: این خلافت شایسته من نیست. و کم له نظیر... در تاریخ موارد متعددى از این گونه افراد که از پدران و مادران فاسق و فاجر متولد شده‌اند ثبت شده است. به هر حال حلم خداوند متعال چنان وسیع است که بزرگترین معاصى را از بندگان خود مى‌بیند و بر آن صبر مى‌کند آمده است:

روزى حضرت ابرهیم علیه‌السلام کسی را در حال گناه دید، او را نفرین کرد تا هلاک شد، دومی و سومى را هم که در حال معصیت بودند مورد نفرین حضرت قرار گرفتند، در مرتبه چهارم تا خواست نفرین کند خطاب آمد: ای ابراهیم بس کن، اگر قرار باشد هر که گناه کرد هلاک کنیم، کسی باقى نمی‌ماند، جز عده‌ای اندک.

وجوب توبه

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۱۷۸) آنان که کافر شدند خیال نکنند اگر به آنها مهلت مى‌دهیم به سودشان است، ما به آنها مهلت مى‌دهیم برای این که به گناهانشان بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای است.

^۲ - (سوره ابراهیم، آیه ۴۲) گمان مبر که خداوند از اعمال ظالمان غافل است، آنها را برای روزى تأخیر انداخته که چشمها در آن از وحشت باز مى‌ایستند.

گناه برای روان مانند سم برای بدن است، و سم را هر چه سریع‌تر پادزهر داده شود اثرش ساده‌تر زایل می‌شود و اگر بماند همه بدن را هلاک می‌گرداند.

بلی گناه، ترک اطاعت رحمن و نمایش اطاعت از شیطان است، در هر واجبی، خداوند رحمن امری دارد و ابلیس از آن نهی می‌نماید، و نیز هر گناهی، خداوند از آن نهی و شیطان به آن امر می‌کند. پس اگر کسی واجبی را ترک و یا حرامی را انجام دهد، در واقع ترک امر الهی و اطاعت دستور شیطان نموده است. لذا نوعی کفر محسوب می‌شود و بر همین اساس توبه از آن واجب فوری است.

قال علی علیه السلام: **إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَخَوَّهَا بِالتَّوْبَةِ**.^۱

در برخی روایات ساعات مشخصی بعد از گناه به عنوان وقت توبه معین شده است.

قال الصادق علیه السلام: **إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَدْنَبَ ذَنْبًا أَجَلَ مِنْ غُدُوَّةٍ إِلَى اللَّيْلِ فَإِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ لَمْ تَكُتَبْ عَلَيْهِ**.^۲

وقت توبه در روایت ذیل هفت ساعت معین شده است.

قال الصادق علیه السلام: **أَلْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ إِذَا أَدْنَبَ ذَنْبًا أَجَلَهُ اللَّهُ سَبْعَ سَاعَاتٍ فَإِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ لَمْ يَكُتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ**

إِنْ مَضَتِ السَّاعَاتُ وَ لَمْ يَسْتَغْفِرْ كُتِبَ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ.^۳

به این روایت نیز توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **صَاحِبُ الْيَمِينِ أَمِيرٌ عَلَى صَاحِبِ الشَّمَالِ، فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ سَيِّئَةً قَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ**

لِصَاحِبِ الشَّمَالِ لَا تَعْجَلْ وَ أَنْظِرْهُ سَبْعَ سَاعَاتٍ فَإِنْ مَضَتْ سَبْعُ سَاعَاتٍ وَ لَمْ يَسْتَغْفِرْ، قَالَ: أَكُتِبَ فَمَا أَقَلَّ حَيَاءً

هَذَا الْعَبْدِ.^۴

توبه مقبول

^۱ - اگر به گناه نزدیک شدی در آمیختگی در محو آن به وسیله توبه تعجیل کن (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۰۸).

^۲ - وقتی بنده مرتکب گناهی شد از صبح تا شام وقت دارد و اگر استغفار نمود بر وی نوشته نمی‌شود **وسائل الشیعة**، ج ۱۱، ص ۳۵۲.

^۳ - وقتی بنده مؤمن مرتکب گناهی شد، هفت ساعت مهلت دارد، اگر استغفار کرد چیزی نوشته نمی‌شود، ولی اگر این وقت سپری شد و استغفار ننمود یک گناه ثبت می‌شود **همان**.

^۴ - ملک دست راست بر ملک دست چپ حاکم است، وقتی بنده مرتکب گناه می‌شود، ملک دست راست به ملک دست چپ می‌گوید: عجله نکن و هفت ساعت او را مهلت بده، پس اگر هفت ساعت گذشت و استغفار ننمود، می‌گوید: بنویس که چقدر حیاء این بنده کم است **همان**، ص ۳۵۵.

گناه و توبه را می‌توان به چهار صورت ذیل فرض نمود.

۱ - گاهی انسان نادانسته و جاهلانه مرتکب گناه می‌گردد و سپس سریعاً توبه نموده و استغفار می‌کند، چنین توبه‌ای را خداوند متعال وعده پذیرش آن داده است.
إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.^۱

... أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^۲

۲ - گاهی انسان عالمانه مرتکب معصیت شده و این عصیان را تکرار نموده تا این که روح به گلویش برسد و در لحظات آخر عمر که توان معاصی از وی گرفته شده است، دست استغفار و انابه بلند می‌کند. چنین توبه‌ای قطعاً مورد قبول واقع نمی‌شود و اثری مثبت در آینده انسان ایجاد نمی‌نماید.

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...^۳

«ابراهیم همدانی» می‌گوید به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: چرا خداوند توبه فرعون را قبول ننمود، حضرت فرمودند:

لِأَنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَاسِ، وَ الْإِيمَانُ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَاسِ غَيْرُ مَقْبُولٍ.^۴

۳ - گاهی آدمی گناهی را جاهلانه مرتکب شده و بالفور توبه نموده بلکه توبه را مدتی به تأخیر انداخته است، چنین کسی نیز امید آمرزش دارد.

امام باقر علیه‌السلام زمان توبه را برای جاهلین تا رسیدن جان به حنجره بیان فرموده است. مفهوم این روایت آن است که تا قبل از این حد اهل گناه می‌توانند توبه کنند و بی‌تردید اجازه توبه بایستی مستلزم قبولی از ناحیه خداوند متعال آن باشد و الاً منتی در آن

^۱ - (سوره نساء، آیه ۱۷) پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای گروهی است که کار زشتی از روی نادانی انجام می‌دهند و سپس فوراً توبه می‌کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

^۲ - (سوره انعام، آیه ۵۴) هر کس از شما کار زشتی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه کرده و خطایش را جبران نماید، همانا او آمرزنده و مهربان است.

^۳ - (سوره نساء، آیه ۱۸) توبه برای کسانی که گناه از روی علم و آگاهی انجام داده و هنگامی که مرگ آنها فرا می‌رسد می‌گویند الان توبه کردم، نیست.

^۴ - چون هنگام مشاهده عذاب ایمان آورد و ایمان هنگام مشاهده عذاب مقبول نیست بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳.

نیست، چون که توبه اساساً منتهی از ناحیه خالق بر مخلوق خود می‌باشد.

إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَذِهِ، (وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ) لَمْ يَكُنْ لِلْعَالَمِ تَوْبَةً وَ كَانَتْ لِلْجَاهِلِ تَوْبَةً.^۱

این استدلال مبتنی بر حُجَّتِ مفهوم است و محل بحث آن، علم اصول فقه می‌باشد.

۴ - گاهی گناهی را عالمانه مرتکب گشته و سپس فوراً یا با تراخی توبه و انابه نموده است.

خداوند متعال وعده‌ای به بخشش این دو صنف از گناهان نداده است و از سوئی دیگر عدم پذیرش چنین توبه‌ای را اعلام نفرموده است.

البته عمومات و اطلاعات آیات و روایات پذیرش توبه، شامل این قسم می‌شوند ولی چون این عمومات و اطلاعات مقید به مشیت الهی می‌باشند، انسان را همیشه در حال خوف و رجاء قرار می‌دهند. خوف از این که مبدا خداوند نبخشد و شرایط بخشش مهیا نباشد و امید به درگاه رحمت وسیعه خداوند و این که هیچ دستی را از درگاه خود خالی بر نمی‌گرداند و کرم و رحمانیت وی و انعام بی‌منت او، از بخشش این معاصی حکایت می‌نماید. در این قسمت از بحث به دو آیه که عمومیت آنها شامل این صنف از گناهان می‌شود، توجه کنید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا.^۲

وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^۳

«ابو بصیر» می‌گوید: همسایه ما چندین کنیز مطرب داشت، مجلس عیش تشکیل می‌داد و می‌خواندند و می‌رقصیدند و شراب می‌خوردند چند مرتبه نصیحت کردم اثری

^۱ - وقتی نفس به اینجا برسد اشاره به حنجره فرمودند برای گناهی که عالمانه صورت گیرد یا گناهی که از شخص عالم صورت گرفته باشد، توبه‌ای نیست، ولی برای گناه جاهلانه (یا گناهی که از شخص جاهل صورت گرفته باشد) توبه باقی می‌باشد (همان، ص ۳۲).

^۲ - (سوره نساء، آیه ۱۱۰) و کسی که عمل زشتی انجام دهد و یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید خداوند را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

^۳ - (سوره توبه، آیه ۱۰۲) و گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال نیک و بد را مخلوط نمودند، امید است که خداوند توبه آنها را بپذیرد که همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.

نداشت. روزی گفت: من اسیر شیطان شده‌ام، حال مرا به امام صادق علیه‌السلام بگو تا فکری بنماید و راهی برای من بیابد. جریان را به خدمت امام عرض نمودم، امام فرمود: به وی بگو، دست بردار ما بهشت را برای او ضامن می‌شویم. جسختی قابل توجه و بشارتی است برای همه اهل گناه، کانه این بشارت را امام علیه‌السلام به همه ما اعلام می‌فرماید **ج** ابوبصیر می‌گوید: فرمایش امام را به وی گفتم، او در اینکه خود حضرت فرموده باشد تعجب کرد و مرا سوگند داد. برای او قسم یاد کردم، پس از چند روز پی من فرستاد. به منزل او رفتم، از پشت در گفتم: همه اموالم و حتی لباس‌هایم را انفاق کرده‌ام. برای او لباس آوردم. مدتی گذشت، بیمار شد، در حال احتضار به عیادتش رفتم بی‌هوش شده بود، چون به هوش آمد به من لبخندی زد و گفت: صاحبت به وعده‌اش وفا کرد. سپس تسلیم شد و از دنیا رفت. نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم هنوز یک پایم بیرون بود که فرمود: ابوبصیر ما به وعده خود نسبت به همسایه‌ات وفا کردیم. عرض کردم: او هم در آخرین لحظه حیاتش تصدیق می‌کرد.

«عباد بن صهب» می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم که خبر مرگ «سید حمیری» آوردند، امام برای او استغفار کرد. گفتیم: شراب می‌خورد و قاتل به رجعت محمد حنفیه بود. حضرت فرمودند: توبه کرده و نامه‌ای به ما نشان داد در آن نامه ضمن اعلام توبه، از امام علیه‌السلام درخواست کرده بود که از خداوند برایش استغفار نماید.

مژده‌ای دیگر

روزی حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه‌السلام به خداوند عرضه نمود که خدایا شیطان را بر من مسلط ساختی و وی را در عروق بدن من جای دادی، در عوض آن چیزی به من عطا فرما. خطاب رسید: هر یک از ذریه تو که اراده معصیت کند و مرتکب نشود چیزی بر وی نوشته نمی‌شود و اگر مرتکب شود یک گناه ثبت می‌شود ولی اگر قصد طاعت کند یک حسنه و چون انجام دهد ده حسنه ضبط می‌شود. عرض کرد: خدایا زیادتر فرما. خداوند فرمود: هر کدام از فرزندان گناهی کند و آمرزش طلبد، ببخشم. عرض کرد: خدایا بر آن بیفز. خداوند فرمود: تا نفس آنها باقی است، توبه را برای آنها قرار دادم. حضرت آدم علی

نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد: این قدر مرا کافی است.^۱
علاوه این که روایات بسیاری در باب قبولی توبه به طور مطلق آمده است که امید می‌رود قسم چهارم را در
برگیرند، به نمونه‌هایی از این روایات توجه کنید:

قال علی علیه السلام: **مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ.**^۲
قال الصادق علیه السلام: **أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ جَعَلِي نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ، إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَدْنَبَ**
ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَحْيَى مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ غَفَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ وَ أَبَدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ وَ
لَا أَبَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^۳

عامل پذیرش توبه

علت پذیرش توبه از سوی خداوند، رحمت و وسیعۀ اوست.

... وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...^۴

او که خود را به صفت رحمانیت و رحیمیت معرفی نموده است، قطعاً به بندگانش نه به عدل بلکه به لطف و
رحمت رفتار خواهد نمود.

«شعوانه بصریه» در غالب مجالس فسق و فجور حاضر بود، روزی با کنیزان خود از جایی می‌گذشتند، صدای
خروش و ناله از خانه‌ای برمی‌آمد، شعوانه کنیزی فرستاد تا خبری بیاورد او رفت و برگشت. دومی نیز روان
شد اما باز هم نیامد. شعوانه سومی را بسیار سفارش کرد که زود برگردد. کنیز رفت و به سرعت برگشت و
گفت واعظی موعظه می‌کند و مردم می‌گیرند. شعوانه خود داخل شد، در همان وقت واعظ این آیات را
تلاوت می‌کرد.

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۰.

^۲ - کسی که توبه به وی اعطا شود و توفیق توبه یابد از قبولی آن محروم نمی‌ماند و کسی که توفیق استغفار بیابد از مغفرت محروم نمی‌گردد
بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۱۰.

^۳ - خداوند به حضرت داود وحی فرستاد، همانا بنده مؤمن من اگر گناهی مرتکب شود و سپس برگردد و توبه کند و هنگامی که آن گناه را به خاطر
آورد از من حیا کند، گناهش را می‌بخشم و از یاد مأموران می‌برم و تبدیل به حسنه‌اش می‌کنم و من از این باکی ندارم و من بزرگترین بخشندگان
هستم وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

^۴ - (سوره اعراف، آیه ۱۵۶) رحمت من همه چیز را در بر گرفته است.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا * وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا^۱

شعوانه به شدت دگرگون شد، تاثیر آیاتی که وصف اهل جهنم را می‌شمرد بر شعوانه بدان حد بود که با صدای بلند گفت: اگر من هم توبه کنم خداوند می‌بخشد؟ واعظ گفت: آری اگر هم به اندازه شعوانه گناه کرده باشی باز هم خداوند می‌بخشد. گفت: ای شیخ شعوانه منم دیگر گناه نمی‌کنم. وی از زاهدان و تارکان دنیا شد و چنان می‌گریست که به او گفتند: کور می‌شوی. در پاسخ می‌گفت: کوری دنیا بهتر از کوری آخرت است.

وحی الهی به عزرائیل علیه‌السلام رسید که هنگام جان گرفتن، تا به حال دلت به حال کدام بندهام سوخته است؟ عرض کرد: کشتی را بر دریا غرق نمودم همه هلاک شدند مگر زن و بچه‌ای که امر کردی آنها را بگذارم، سپس امر کردی مادر را قبض کنم. دلم به حال بچه سوخت. فرمود: می‌دانی به آن بچه چه کردم، موج دریا را امر کردم وی را به ساحل برساند، پلنگی را امر کردم شیرش دهد، محبتش را در دل ناخدایی قرار دادم تا به شهر برود، راه سلطنت به او نشان دادم تا سلطان شود، اما او ادعای خدایی کرد و کرکس پرورش داد تا به آسمان بیاید، وقتی به اوج رسید به سوی آسمان تیر پرتاب می‌نمود، آری او نمرود است. در آن حال جبرائیل به خداوند گفت: نمرود به جنگ تو آمده است، خداوند پاسخ فرمود: ما به جنگ او نیامده‌ایم هر چه باشد بنده ماست.

مادری برای یاری رزمندگان اسلام از خانه بیرون آمد کودکش روانه کوچه شد و می‌گریست. مادر به یاد بچه‌اش افتاد، چون برگشت و او را بدان حال دید با شتاب او را بغل نمود و خود روی ریگ‌های سوزان خوابید و بچه را بر سینه گذاشت. رزمندگان این شدت علاقه را که دیدند، گریستند، پیامبر فرمود: خداوند نسبت به شما مهربان‌تر است از این زن نسبت به فرزندش.

مقام تائب

^۱ - (سوره فرقان، آیات ۱۲ و ۱۳) هنگامی که آتش آنها را (اهل جهنم را) از مکانی دور ببیند، صدای خشمناک و وحشتناک که با نفس زدن شدید همراه است، می‌شنود و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از آن افکنده شود در حالی که در غل و زنجیر هستند، فریاد و ویلای آنها بلند می‌شود.

با این که توبه یک واجب فوری می‌باشد در عین حال نوعی عبادت بوده و لذا تائب در پیش‌گاه خداوند مرتبه و مقامی خاص دارد.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ وَ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ**^۱

آیه ذیل تائبین را از جمله متقین به حساب آورده است.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ، فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ^۲

مفسرین در شأن نزول این آیه داستان‌هایی نقل کرده‌اند، مرحوم طبرسی دو شأن نزول نقل نموده که یکی از آن دو چنین است:

روزی زنی بر «نبهان تمار» وارد شد و قصد خرید خرما داشت، وی به زن گفت: در منزل خرمایی بهتر دارم او را به منزل کشاند و بر او بوسه زد و چون خواست با او بیایزد، زن به وی گفت: از خدا بترس و در برابر او خود را به گناه آلوده مکن. نبهان متحول گشت و او را ترک گفت و نزد پیامبر برای استغفار آمد، سپس این آیه نازل شد.^۳

فخر رازی در تفسیر کبیر خود شأن دیگری نقل می‌کند. وی می‌نویسد: دو نفر پیوند برادری داشتند یکی از آن دو به سفر رفت، دیگری به خانه او رفت تا زنش را ببوسد ولی پشیمان شد و سر به بیابان گذاشت و از خداوند شرمسار گشت. چون پیامبر متوجه شد، ساکت شد و گناهِش را کوچک نشمرد تا این آیه نازل گردید.^۴

نیمه شب که مؤمن تائب سر به سجده می‌گذارد و در سجده خوابش می‌برد، از عالم اعلی ندا رسد که‌ای ملائک به بنده ضعیف ما بنگرید که چگونه خواب را بر چشمانش حرام کرده است از بستر بلند شده و به در خانه ما آمده است، ببینید چگونه ما را می‌خواند، شما می‌گویید با او چگونه رفتار کنیم؟ عرضه می‌دارند: پروردگارا او را بیامرز. ندا آید آمرزیدیم، دیگر چه؟ عرضه می‌دارند: بهشتش ده، ندا آید دادیم دیگر چه؟ عرض

^۱ - چیزی محبوب‌تر نزد خداوند از مرد و زن تائب نیست **وسائل الشیعه**، ج ۱۱، ص ۳۶۰.

^۲ - (سوره آل عمران، آیه ۱۳۵) و آنان هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خداوند که گناهان را ببخشد، و اصرار بر گناه نمی‌کنند با این که می‌دانند.

^۳ - **تفسیر مجمع البیان**، ج ۱، ص ۵۰۶.

^۴ - **تفسیر کبیر**، ج ۹، ص ۹.

می‌کنند: بالاتر از آن را نمی‌دانیم، خداوند می‌فرماید: وجه‌الله را نشان می‌دهیم، مظهر جمال خود را به او نشان می‌دهیم.

همان وجه الهی که اولیاء خداوند بدان نظر دارند.

أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.^۱

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ إِذَا تَابَ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَأْتِهِ إِذَا وَجَدَهَا.^۲

شرایط توبه

حضرت امیر علیه‌السلام برای استغفار و توبه شش شرط بیان فرموده است^۳ که هر کدام را به اختصار بیان می‌داریم.

۱ - پشیمانی از گذشته

برخی بعد از گناه، معصیت خود را توجیه می‌کنند، و با سخنان واهی قصد فرار از عذاب وجدان خود دارند، در حالیکه اولین قدم در راه توبه اعتراف به گناه می‌باشد.

قال الباقر عليه السلام: وَاللَّهِ مَا يَنْجُوا مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا مَنْ أَقْرَبَهُ.^۴

اعتراف نزد خداوند و یا عذرخواهی از خلاق در صورتی که گناه مشتمل بر حق‌الناس بوده است، راه خلاصی از عواقب سوء اخروی گناه می‌باشد.

البته لازم نیست اعتراف به زبان صورت گیرد، بلکه همان پشیمانی از معصیت نوعی اعتراف است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلْتَدْمُ تَوْبَةً.^۵

۲ - عزم بر ترک

^۱ - کجاست آن وجه خدا که اولیاء بدان سو نظر دارند دعای ندبه از مفاتیح‌الجنان.

^۲ - همانا خداوند شاد می‌شود به بازگشت بنده‌اش وقتی توبه می‌کند، همان طوری که شما به گمشده خود زمانی که آن را بیابید خوشحال می‌شوید وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۵۸.

^۳ - نهج البلاغه، حکمت ۴۰۹ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۴۱۷ به ترتیب صبحی صالح.

^۴ - به خدا سوگند از گناه نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که بدان اقرار نماید وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴۷.

^۵ - پشیمانی توبه است بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۵۹.

دومین مرحله توبه این است که عاصی قصد تکرار گناه نداشته باشد.

قال الباقر عليه السلام: وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ.^۱

امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا...^۲

می فرماید:

هُوَ أَنْ يَتُوبَ الرَّجُلُ مِنَ الذَّنْبِ وَ يَنْوِي أَنْ لَا يَعُودَ إِلَيْهِ أَبَدًا.^۳

۳ - رد حق الناس

گناهان بر دو قسمند یا حق الله محض هستند و ناس را در آنها مدخلیتی نیست، چون شرک، افتراء به خدا، یاس. و یا علاوه بر حق الله، حق الناس هم می باشند همانند غصب، تهمت، سرقت و... در قسم دوم از گناهان، زمانی توبه متصور می شود که حقوق مردم به آنها بازگردانده شود. قرآن کریم در ارتباط با توبه از حق الناس (ربا) می فرماید، شما در صورت توبه تنها مالک سرمایه خود هستید.

... وَ إِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ.^۴

پیرمردی نخعی به امام باقر علیه السلام عرض کرد من از زمان حجاج تا کنون والی بوده ام آیا توبه دارم! امام چیزی نفرمود. وی سؤال خود را تکرار کرد. امام فرمود:

لَا حَتَّى تُؤَدِّيَ إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ.^۵

۴ - قضای مافات

^۱ - کسی که توبه کند و بر گناه خویش بماند تکرار کند مثل این است که استهزاء کرده باشد (وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۵۹).

^۲ - (سوره تحریم، آیه ۸) ای کسانی که ایمان آورده اید، توبه ای چون نصح انجام دهید.

^۳ - توبه نصح توبه ای است که شخص از گناه خویش برگردد و در نظر داشته باشد اصلاً بدان برنگردد بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۰.

^۴ - (سوره بقره، آیه ۲۷۹) اگر توبه کنید، تنها مالک سرمایه های خود هستید، نه ستم می کنید و نه به شما ستم روا داشته می شود.

^۵ - خیر، مگر این که حقوق صاحبانش را به آنها برگرداند بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۲۹.

در گناهانی که حق‌الله محض می‌باشند اگر واجبی چون نماز، روزه، خمس، زکات و... فوت شده باشد، بایستی قضاء شوند و کفارات و جرائم آنها پرداخت گردد.

کسی که عمری نماز نخوانده و روزه نداشته است، بایستی ترک شده‌ها را اتیان کند، آن که عمری اموالش حساب مشخص نداشته است، بایستی نزد حاکم شرع مصالحه نماید...

۵- تبدیل گوشت حرام

یکی دیگر از شرایط توبه که در بیان مولای بیان حضرت امیر علیه‌السلام آمده است، این است که اگر گناه اثری در ارتزاق داشته است، بایستی توبه از آن به شکلی باشد که گوشت حاصل شده از روزی حرام آب گردد. حزن و اندوه بعد از گناه در طول زمان می‌تواند چنین اثری را در جسم تائب ایجاد کند.

قال علی علیه‌السلام: أَلْهَمُّ يَذِيبُ الْجَسَدَ.^۱

۶- چشاندن سختی عبادت بجای لذت گناه

شکی نیست که گناه برای تن آدمی لذیذ است و هر گناهی لذات خاص خود را به جسم می‌دهد. آخرین شرط توبه این است که سختی عبادت جای لذت گناه را بگیرد. تائب بایستی آن قدر سختی عبادت را تحمل کند که لذت معصیت از وی زدوده شود.

این شرط در بسیاری از آیات و روایات در ضمن «اصلاح بعد از گناه» قابل استفاده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.^۲

آثار توبه

وجدان حین گناه و بعد از آن، انسان گنهکار را می‌آزارد و اگر دریچه رحمتی بر وی

^۱ - غصه بدن را ذوب می‌کند غررالحکم.

^۲ - (سوره بقره، آیه ۱۶۰) مگر آنها که توبه کردند و اعمال نیک انجام دادند، من توبه آنها را می‌پذیرم، همانا من بسیار توبه‌پذیر و رحیم هستم.

گشوده نشود، او را مأیوس و منزجر از خود می‌نماید. توبه و احتمال قبولی آن موجب ایجاد روحیه امیدواری شده و حالت یأس را می‌زداید. علاوه این که شخص تائب خود را به خداوند خویش نزدیک‌تر احساس می‌کند، سوز اثر گناه از سوئی و امید به دریای کرم الهی از طرف دیگر وی را در حالتی بین خوف و رجا قرار می‌دهد و راه قرب به خداوند و کمال و ترقی را هموار می‌سازد.

افزون بر این آثار روانی، توبه می‌تواند سیئات را نابود و حتی تبدیل به اعمال حسنه نماید.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.^۱

و نیز توبه می‌تواند، گناهان را بیوشاند و از حافظه فرشتگان محو کند و نیز از دید انسانها در قیامت، همانند دنیا مخفی دارد.

قال علی علیه السلام: مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ وَ بِقَاعِ الْأَرْضِ أَنْ تُكْتَمَ عَلَيْهِ وَ أَنْسَيَتْ الْأَحْفَظَةَ مَا كَانَتْ كَتَبَتْ عَلَيْهِ.^۲

قال الصادق علیه السلام: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْأُخْرَى.^۳

اثر وضعی

بخشی از آثار گناه، آثار تکلیفی است و آن اثر گناه در ارتباط با عذاب و عقاب گنهکار می‌باشد. این قسم از آثار همان طوری که بیان شد بوسیله توبه برداشته می‌شود و

^۱ - (سوره فرقان، آیه ۷۰) مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و خداوند گناهان آنها را تبدیل به حسنات می‌نماید و خداوند همیشه آمرزنده و مهربان بوده است.

^۲ - هر کس توبه نماید، خداوند می‌پذیرد، و اعضای وی مأمور می‌شوند که گناهانش را بیوشانند و سرزمین‌هایی که در آنجا معصیت نموده مأمور می‌شوند آن را کتمان کنند و فرشتگان مراقبش آنچه را که نوشته‌اند فراموش می‌کنند **ثواب الاعمال**، ص ۳۹۷ مترجم؛ **وسائل الشیعة**، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

^۳ - وقتی بنده مؤمن توبه‌ای چون توبه نصح بنماید، خداوند او را دوست می‌دارد و گناهش را در دنیا و آخرت مخفی می‌نماید **بحار الأنوار**، ج ۶، ص ۲۸.

گناهکار معاقب نمی‌گردد و حتی ممکن است گناهان او تبدیل به حسنات شده و ثوابی بر آنها مترتب شود، مضافاً این که، توبه خود یک عمل واجب است و بی‌پاداش نخواهد بود.

اما بخش دیگری از آثار گناهان، آثار وضعی آنها می‌باشد، و آن آثاری است که طبیعت گناه می‌تواند ایجاد کند. این آثار گاهی در جسم ظاهر می‌شود و گاهی در روح و روان.

اما آیا این آثار به وسیله توبه قابل برداشتن هست یا خیر؟

بی‌تردید پیراهن آلوده‌ای که شسته شود همانند پیراهن غیر آلوده نیست و روح تائب همانند روان پیراسته نمی‌باشد و لذا حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

تَرَكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ^۱

بر همین اساس آثار وضعیه، لازمه عمل می‌باشند و از آن جدا نخواهد شد. خوردن گوشت خوک، بلاشک، آثار این گوشت را در بدن ایجاد می‌کند و گریزی در آن نیست، و یا نوشیدن شراب اثر شراب را که مستی و آثار مخرب آن بر عقل باشد در پی خواهد داشت و به همین اندازه انسان را از خداوند دور می‌سازد، لذا هر چند که انسان توبه مقبول نماید، اما این توبه عذاب قیامت را بر می‌دارد، و اثرات وضعی آن برداشتنی نیست.

به بیان دیگر خداوند برای هر چیزی آثاری خلق کرده است، این آثار جزء ذات آن اشیاء می‌باشند، و به عنوان مثال سوزاندن در ذات آتش نهفته است و آتشی که نسوزاند، آتش نیست، مال ربوی یا اموال ایتام فی حدّ ذاته روان را متأثر می‌سازد و... توبه مقبول از نظر تکلیفی گناه انسان را برمی‌دارد و او را همانند متولد شده از مادر قرار می‌دهد.

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.

ولی نمی‌تواند عوارض ذاتی معصیت را که خداوند خود در آن ایجاد کرده بردارد.

البته این اقتضای طبیعی گناه است، و الا اگر خداوند متعال بخواهد، خارج از سیر طبیعی، اثر وضعی معصیتی را از کسی خاص بردارد، شبهه‌ای در رفع آن اثر نخواهد بود. کما این که آتش بر بدن ابراهیم علیه‌السلام اثر ننمود و کارد گلوی اسماعیل علی نبینا و آله و علیه‌السلام را آسیبی نرساند و... .
به هر حال مبحث اعجاز حاکم بر مباحث مطرح شده می‌باشد.

^۱ - ترک گناه از طلب توبه آسان‌تر است همان، ج ۷۳، ص ۳۶۴.

این بحث را با جمله‌ای از مناجات حضرت امام سجاد علیه‌السلام در ضمن مناجات تأیید به پایان می‌بریم.
إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبْحَ الذَّنْبِ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنْ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ.^۱

^۱ - خدای من، اگر گناه از بندهات زشت است، پس بگذار گذشت از جانب تو زیبا شود **مفاتیح الجنان**.

رجعت

وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ.^۱

رجعت یعنی بازگشت و در اصطلاح یعنی بازگردادن عده‌ای از مؤمنین بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) به دنیا برای دیدن حکومت حقه او و نیز مراجعت عده‌ای از دشمنان سرسخت برای انتقام‌گیری از آنان و رویت حقایق در دنیا.

عقیده به رجعت نزد شیعه از مسلمات بوده و از خصوصیات مذهب تشیع می‌باشد. مرحوم مجلسی رضی‌الله‌عنه بیش از چهل تن از بزرگان شیعه را بر می‌شمارد که رجعت را پذیرفته و اخبار و احادیث آن را نقل نموده‌اند، که از میان آنها می‌توان به «سلیم بن قیس هلالی» متوفای سال ۹۰ هجری، «محمد بن یعقوب کلینی» متوفای ۳۲۸، «سید مرتضی» متوفای ۴۲۶، که همگی از اجلای علماء شیعه هستند، اشاره نمود. علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار می‌نویسد:

کسی که حقانیت ائمه اطهار علیهم‌السلام را باور کرده است، چگونه می‌تواند در مسئله متواتری که بیش از دویست روایت صریح دارد و چهل تن از ثقات و عالمان شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند، شک کند و با دیده تردید بنگرد، اگر این مسئله متواتر نباشد، پس درباره

^۱ - ترجمه و تفسیر آیه خواهد آمد.

کدام موضوع می‌توان ادعای تواتر کرد.^۱

شیخ حرّ عاملی در کتاب «الایقاظ» باب دوم می‌فرماید:

فزونى نویسندگانى که روایات مربوط به رجعت را در کتب مستقل و یا غیرمستقل، گردآورده‌اند و تعداد آنها که بالغ بر هفتاد کتاب است، دلیل بر قطعی بودن آن از دیدگاه تشیع است. در پی این مقدمه به بیان دلایل رجعت می‌پردازیم.

دلایل رجعت

برای اثبات عالی رجعت و تحقق آن می‌توان ادله ذیل را اقامه نمود.

۱ - عقل

تمام ادله عقلیه‌ای که بر حیات مجدد انسان در قیامت به شکل جسمانی دلالت دارند، می‌توانند دلیل بر امکان رجعت نیز باشند، و لذا رجعت انسان‌ها از دیدگاه عقل، محتاج به دلیل مستقلی نیست و ادله عقلیه معاد جسمانی، در این جا نیز جاری است و البته خداوندی که بشر را از چکیده گل خلق کرد قادر بر زنده نمودن آن بکرآت چه در قیامت و چه قبل از آن می‌باشد.

۲ - حیات مجدد انسان‌ها در اقوام گذشته

قرآن بارها زندگی مجدد انسان‌ها در میان اقوام گذشته را تشریح فرموده است که به عنوان نمونه به بیان چند مورد بسنده می‌شود.

الف: **وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَاكُم مِّنَ الصَّاعِقَةِ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.**^۲

^۱ - بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

^۲ - (سوره بقره، آیات ۵۵ و ۵۶) هنگامی که گفتید: ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که خداوند را آشکارا با چشم ببینیم، در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می‌کردید، سپس شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم، شاید شکر نعمت او را بجا آورید.

بنی اسرائیل در پی لجاجت‌های خود به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام گفتند تا خداوند را به عیان نبینیم ایمان نمی‌آوریم، خداوند یکی از مخلوقات خود را که تاب مشاهده آن را نداشتند به آنان نشان داد تا به این مهم واقف شوند که او قابل رویت نیست.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱

صاعقه‌ای در پی درخواست آنها فرود آمد و به کوه خورد و برق خیره کننده‌ای درخشید و صدای ترس‌آوری به گوش خورد و زمین به لرزه درآمد، و بنی‌اسرائیل بی‌هوش بر زمین افتادند و به تصریح قرآن از دنیا رفتند. موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام ناراحت شد زیرا مرگ هفتاد نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل که نمایندگان آنان بودند، بهانه‌ای برای ماجراجویان بنی‌اسرائیل می‌شد، لذا از خداوند درخواست حیات مجدد آنها نموده و آنان به فرمان الهی و در اجابت دعای حضرت پیامبر، زنده گشتند، و بدین صورت دو نشانه مهم دیگر (ناتوانی از توجه به مظاهر الهی چه برسد به خداوند، و حیات مجدد انسان‌ها) برای اثبات صداقت حضرت موسی به بنی‌اسرائیل نشان داده شد.

ب: وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.^۲

این آیات تقریباً در پایان داستان گاو بنی‌اسرائیل آمده است. آنها بر سر قاتل کشته‌ای که جسد او را در محله بنی‌اسرائیل انداخته بودند به نزاع پرداختند، خطاب الهی رسید که گاوی ذبح کنند و قسمتی از گاو را به بدن میت بزنند تا او زنده شود و خبر از قاتل خود دهد. بنی‌اسرائیل با لجاجت تمام این گاو را ذبح نمودند و میت زنده شد و از قاتل خود خبر داد.

^۱ - (سوره انعام، آیه ۱۰۳) چشم‌ها توان دیدن او را ندارند، ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او با خبر از دقائق و آگاه از همه چیز است.

^۲ - (سوره بقره، آیات ۷۲ و ۷۳) هنگامی که فردی را به قتل رساندید و درباره قاتل او به نزاع پرداختید، خداوند آنچه را که مخفی می‌نمودید آشکار می‌سازد، گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید، خداوند این‌گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد، شاید درک کنید.

حیات مجدد مقتول این داستان، دلیل دیگری است بر امکان زنده شدن مردگان در دنیا.

ج: **أَوْكَالِدَى مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱**

این آیه داستان یکی از پیامبران را بیان می‌دارد، وی ارمیا یا خضر و یا عزیر نام دارد او در یکی از سفرهای خود به یک آبادی رسید، به گفته برخی مفسرین این آبادی بیت‌المقدس امروزی است و در پی حمله «بخت النصر» ویران شده بود، پیامبر خدا روستا را در هم ریخته می‌بیند و چون نظر به اجساد مردگان و استخوان‌های پوسیده آنها می‌افکند، با خود از روی تعجب و نه انکار، می‌گوید، خداوند چگونه این مردگان را زنده می‌کند؟

بعد از بیان این مطلب، خداوند متعال جان او را گرفت و میراند و پس از مدت صد سال او را زنده نمود، ملکی به شکل انسان بر او گذر کرد و از وی پرسید: چقدر درنگ کرده‌ای؟ او در پاسخ گفت: یک روز یا کمتر. به او خطاب شد بلکه یک صد سال درنگ کرده‌ای، اکنون به غذا و آب خود بنگر... این داستان نیز سند دیگری بر امکان حیات مجدد انسان در دنیا می‌باشد.

د: **... وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...^۲**

این بخشی از مأموریت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام و قسمی از معجزات حضرت

^۱ - (سوره بقره، آیه ۲۵۹) یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن به روی سقف‌ها فرو ریخته بود. گفت: چگونه خدا این‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کرده‌ای؟ گفت: یک روز یا کمتر از یک روز. فرمود: بلکه یکصد سال درنگ کردی. نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود هیچ‌گونه تغییر نیافته ولی نگاه به الاغ خود کن، برای این که تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم، نگاه به استخوان‌ها کن که چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. هنگامی که حق برای او آشکار شد گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قادر است.

^۲ - (سوره آل عمران، آیه ۴۹) و مردگان را باذن خداوند زنده می‌نمایم.

بوده و اشاره به احیاء اموات به وسیله پیامبر خدا می‌نماید.

پیامبران الهی به اذن خداوند می‌توانند در جهان تکوین تصرف کرده و بیافرینند، بمیرانند، بهبود بخشند و ... و البته انبیاء این اعمال را خودشان به اذن خداوند انجام دهند نه این که صرفاً از خداوند متعال بخواهند، دلیل بر این مطلب ضمائر متکلمی است که در آیه بکار رفته است. به هر حال این آیه هم حیات مجدد انسان در دنیا را بیان فرموده و لذا آن را امری ممکن می‌شمارد.

ه : اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اَلُوْفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوْا، ثُمَّ اَحْيَاهُمْ، اِنَّ اللّٰهَ لَذُوْ فَضْلٍ عَلٰى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ.^۱

در یکی از شهرهای شام به واسطه عناد مردم مجازات الهی فرا رسید و بیماری طاعون شیوع یافت، مردم به سرعت مبتلا می‌شدند و می‌مردند، عده‌ای به امید فرار از مرگ و عذاب الهی گریختند، و مغرورانه به مناطق دیگر رفتند، حکمت الهی بر این قرار گرفت که نادیده گرفتن خواست الهی و غرور آنها را بشکند لذا آنها نیز همگی به همان بیماری از دنیا رفتند.

حزقیل علی نبینا و آله و علیه‌السلام از پیامبران بنی اسرائیل، از خداوند طلب نمود که آنها را زنده نماید. خداوند درخواست او را اجابت کرد و آنها بار دیگر زنده گشتند. این آیه نیز اشاره مستقیم به امکان حیات مجدد انسان‌ها در دنیا دارد. در بیان دلیل دوم به ذکر همین نمونه‌ها بسنده کرده و دلیل سوم را مطرح می‌سازیم.

۳ - آیات قرآن کریم

آیات زیادی در قرآن کریم اشاره به رجعت دارند.

الف: هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَّاتِيَهُمُ اللّٰهُ فِيْ ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ.^۲

^۱ - (سوره بقره، آیه ۲۴۳) آیا ندیدی که جمعیت از ترس مرگ از منازل خود گریختند، و آنها هزاران نفر بودند، خداوند به آنان گفت: بمیرید و سپس آنها را زنده نمود، خداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند، ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند.

^۲ - (سوره بقره، آیه ۲۱۰) آیا اینان باز منتظرند خداوند و ملائک در سایه ابرها به سویشان بیایند، و برهان تازه‌ای بیاورند در حالی که همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خداوند باز می‌گردد.

این آیه در روایات به قیامت، ظهور امام(عج) و رجعت تفسیر شده است، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید:

رجعت از مراتب قیامت است ولی به واسطه وجود شر و فساد در آن، فی‌الجمله دون قیامت محسوب می‌شود و روز ظهور امام عصر نیز دون رجعت می‌باشد هر چند حق در آن به تمامه ظاهر می‌گردد و اتحاد حقیقی این سه روز و اختلاف آنها به حسب مراتب، باعث شده است ائمه علیهم‌السلام برخی آیات را گاهی به قیامت یا رجعت یا ظهور، تفسیر نمایند.

ب: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ.^۱

در این آیه، سخن از جنبنده‌ای به میان آمده است که در آستانه قیامت با اهل عذاب سخن می‌گوید. در این که این حادثه مربوط به قیامت نیست شکی وجود ندارد، چون بحث از ایمان نیاوردن این عده است و آن زمانی صحیح است که آوردن ایمان فایده‌ای داشته باشد.

اما آن جنبنده چه کسی است؟

«حذیفه» از پیامبر روایتی نقل می‌کند که فرمود: وی بر پیشانی مؤمن و کافر مهر می‌نهد و آنها را از هم متمایز می‌سازد.^۲

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید: مردی به عمار یاسر گفت: آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشان نموده است، سپس همین آیه را تلاوت نمود و گفت: منظور از «دابة الارض» چیست؟ عمار گفت: به خدا سوگند من بر زمین نمی‌نشینم و طعامی نمی‌خورم و آبی نمی‌نوشم تا «دابه‌الارض» را به تو نشان دهم. سپس همراه وی به حضور حضرت امیر علیه‌السلام آمدند، حضرت مشغول طعام بود و به عمار تعارف کرد، عمار نشست و خورد، مرد حیران شد، وقتی عمار برخاست و با حضرت خداحافظی کرد، مرد

^۱ - سوره نمل، آیه ۸۲ هنگامی که فرمان عذاب رسد و در آستانه قیامت جنبنده‌ای از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنها سخن گوید و می‌گوید مردم به آیات ما ایمان نمی‌آورند.

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۳۴.

به وی گفت: تو سوگند خوردی که دابه‌الارض را به من نشان دهی، عمار پاسخ داد: اگر درک می‌کردی من او را به تو نشان دادم.

علامه طباطبایی روایتی را از تفسیر قمی در این باره نقل می‌فرماید که خلاصه آن چنین است. روزی حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد حضرت امیر علیه‌السلام آمد و او در مسجد خوابیده بود، حضرت به وی فرمود:

قُمْ يَا دَابَّةَ الْأَرْضِ^۱

مردی از اصحاب عرضه داشت: آیا ما می‌توانیم همدیگر را به این اسم صدا بزنیم، حضرت فرمود: خیر این اسم خاص اوست^۲ و سپس آیه را تلاوت کردند و آنگاه فرمود:

يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ آخِرَ الزَّمَانِ، أَخْرَجَكَ اللَّهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ مَعَكَ مَيْسَمٌ تَسْمُ بِهِ أَعْدَاؤُكَ^۳

ج: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ^۴

فوج در لغت به معنای گروهی از مردم آمده است و بنا بر این که در قیامت همه انسان‌ها محشور می‌شوند، پس آیه فوق که به حشر دسته‌ای از انسانها اشاره دارد مربوط به رجعت است نه قیامت.

فخر رازی که امام المشککین لقب گرفته است از تفسیر این آیه به سرعت گذشته و می‌گوید، مراد از حشر در این آیه، حشر بعد از قیامت است که بعد از حشر کلی انسان‌ها برخی از آنها برای عذاب راهی می‌گردند.^۵

^۱ - بایست ای جنبنده زمین.

^۲ - در برخی اخبار و احادیث از نسبت دادن دابه‌الارض به ائمه علیهم‌السلام نهی شده است، بدیهی است با توجه به معنا و مفهومی که این واژه می‌تواند حمل کند، هر دو دسته روایات، قابل توجیه هستند.

^۳ - ای علی در آخرالزمان خداوند تو را به بهترین صورت زنده می‌کند و به دست تو چیزی قرار می‌دهد که دشمنان را با آن علامت می‌نهی (تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۴۰۵؛ مجلسی این روایت را در بحار الأنوار ج ۵۳، ص ۵۲ آورده است).

^۴ - سوره نمل، آیه ۸۳ روزی که ما از هر امتی گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب کردند محشور می‌کنیم و آنها را نگه می‌داریم تا به هم ملحق شوند.

^۵ - تفسیر کبیر، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

ولی این بیان تمام نیست زیرا اولاً: با سیاق آیات سازگاری ندارد و آیات قبل از آن، پیرامون هدایت نشدن عده‌ای خاص در دنیاست و دو آیه بعد نیز در همین راستا است و آیه قیامت (نوح صور) آیه ۸۶ این سوره است. ثانیاً: حشر در آیه فوق مطلق است و مقید نمودن آن به حشر بعد از حشر یعنی حشر جزیی بعد از حشر کلی، محتاج دلیل است و در اینجا چنین دلیلی برای آن نیست و حتی مؤیدی وجود ندارد. برخی دیگر از مفسرین اهل سنت گفته‌اند که مراد از حشر، حشر اصطلاحی در قیامت است، جواب این عده هم از قبل واضح شد زیرا حشر در قیامت خاص عده‌ای نیست بلکه همه انسان‌ها محشور می‌گردند.

... وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.^۱

ولی در آیه مورد بحث سخن از حشر دسته‌ای از انسان‌ها به میان آمده است، زیرا فوج به معنای جمعی از انسان‌ها می‌باشد، علاوه این که «من» به معنای تبعیض است و جزیی از امت‌ها را بیان می‌فرماید. امام صادق علیه‌السلام از حماد می‌پرسد که مردم در مورد این آیه چه می‌گویند؟ حماد که از اصحاب آن حضرت است عرض می‌کند: مردم می‌گویند در مورد قیامت است.

امام علیه‌السلام می‌فرماید:

لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الرَّجْعَةِ، أَيْ حَشْرُ اللَّهِ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَ يَدْعُ الْبَاقِينَ؟ إِنَّمَا آيَةُ الْقِيَمَةِ وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.^۲

د: وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ.^۳

در این آیه مراد از رجوع، رجوع در قیامت نیست زیرا قطعاً همه معاد دارند و همه در قیامت برمی‌گردند: چه کسانی که در دنیا معذب شده‌اند و یا کسانی که عذابی ندیده‌اند و چه همه مؤمنان. رجوع به دنیا برای انجام اعمال هم که برخی از مفسرین آن را بیان

^۱ - سوره کهف، آیه ۴۷ و همه را بر می‌انگیزیم و احدی را فروگذار نخواهیم بود.

^۲ - چنان نیست که می‌گویند، بلکه این آیه در مورد رجعت است، آیا خداوند در قیامت عده‌ای را برمی‌انگیزد و بقیه را رها می‌کند؟ همانا آیه قیامت این آیه است « و همه را بر می‌انگیزیم و احدی را فروگذار نخواهیم بود» تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۴۰۶.

^۳ - (سوره انبیاء، آیه ۹۵) حرام است بر شهرهایی که بر اثر گناه نابودشان کردیم این که باز گردند، آنها هرگز باز نمی‌گردند.

کرده‌اند از سیاق آیه بعید به نظر می‌رسد. زیرا محال بودن رجوع به دنیا برای انجام و اتمام اعمال شایسته و پرهیز از گناه، خاص این دسته (گروهی که با عذاب هلاک شده‌اند) نیست و بلکه این استحاله عمومیت دارد و هیچ کسی از اهل گناه و یا اهل ایمان چنین رجوعی را ندارند. به ناچار مراد از این رجوع، رجعت اصطلاحی است، یعنی این دسته از کفار که به وسیله عذاب هلاک شده‌اند رجعت ندارند بلکه گروه دیگر که چنین کیفی را ندیده‌اند بایستی بازگردند تا مجازات اعتقاد و عمل فاسد خود را ببینند، البته چنین مطلبی از مفهوم آیه به دست می‌آید نه صراحت آن.^۱

از آیات عدیده‌ای دیگر به نحوی مسئله رجعت قابل استفاده است، به واسطه طولانی نشدن مبحث تنها به بیان نشانی برخی از آنها اکتفاء می‌کنیم.

سوره آل عمران، آیه ۸۱؛ سوره نساء، آیه ۱۵۹؛ سوره یونس، آیه ۳۹؛ سوره طه، آیه ۱۲۴؛ سوره نحل، آیه ۹۳؛ سوره نور، آیه ۵۵؛ سوره صافات، آیه ۱۷۷؛ سوره مؤمن، آیات ۱۱ و ۸۱؛ سوره دخان، آیات ۱۰ و ۱۱؛ سوره ق، آیه ۴۴، سوره طارق، آیه ۱۰.

۴ - روایات

روایات وارده در رجعت را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد.

دسته اول) روایاتی هستند که اصل رجعت را بیان می‌دارند و از آن جمله:

قال الباقر عليه السلام: أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ، يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ، وَ يَوْمٌ الْكُرَّةُ، وَ يَوْمٌ الْقِيَمَةُ.^۲

قال الصادق عليه السلام: وَ اللَّهُ لَا تَذْهَبُ الْإِيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يَرُدُّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَ يُقِيمُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ.^۳

^۱ - برخی تصور کرده‌اند که این آیه، رجعت را نفی می‌کند و لذا «رجوع» را به معنای بازگشت برای اعاده اعمال گرفته‌اند، ولی با بیانی که ما مطرح نمودیم نه تنها آیه شریفه منافاتی با رجعت ندارد بلکه مؤید آن و حتی دلیل بر آن می‌باشد.

^۲ - ایام الله، سه روزند و عبارتند از روز ظهور حضرت، روز رجعت، روز قیامت **خصال**، ج ۱، ص ۱۰۸.

^۳ - به خدا سوگند شب و روز به پایان نمی‌رسد تا این که خداوند اموات را زنده و زندگان را بمیراند و حق را به اهل آن برگردانده و دینی که بدان راضی بوده است اقامه بخشد **بحار الأنوار**، ج ۵۳، ص ۱۰۲.

روزی حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

أَعْجَبُ كُلِّ الْعَجَبِ بَيْنَ الْجَمَادِي وَالرَّجَبِ.

شخصی برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان این چه چیزی است که دائماً از آن تعجب می‌نمایی؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ، وَ أَيُّْ عَجَبٍ أَعْجَبَ مِنْ أَمْوَاتٍ يَضْرِبُونَ كُلَّ عَدُوِّ اللَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ...^۱
دسته دوم) اخباری هستند که به رجعت کنندگان نظر دارند.

قال الصادق علیه السلام: **أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ** علیه السلام.^۲

و ایضا عنه علیه السلام: **كَانَتْ بِحَمْرَانَ بْنِ أَعْيُنٍ وَ مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، يَخْبِطَانِ النَّاسَ بِأَسْيَافِهِمْ بَيْنَ الصَّفَاءِ وَ الْمَرْوَةِ.**^۳

و ایضا عنه علیه السلام: **إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ فِي إِسْمَاعِيلَ أَنْ يَتَّقِيَهُ بَعْدِي فَأَبَى وَ لَكِنَّهُ قَدْ أَغْطَانِي فِيهِ مَنْزِلَةً أُخْرَى، إِنَّهُ يَكُونُ أَوَّلُ مَنْشُورٍ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكٍ وَ هُوَ صَاحِبُ لِيُوَائِهِ.**^۴

و ایضا عنه علیه السلام: **مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ، فَهَلَمَّ جَرًّا، إِلَّا وَرَجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** علیه السلام.^۵
دسته سوم) اخبار و احادیثی که عمومی نبودن رجعت را مطرح فرموده‌اند. به نمونه‌ای از این روایات توجه کنید.

قال الصادق علیه السلام: **إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ، وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ**

^۱ - عجب و همه عجب از اموری که بین جمادی‌الآخر و رجب اتفاق می‌افتد - مادر بچه مرده در عزایت بگرید، چه تعجیبی بالاتر از این که اموات، دشمنان خدا و رسول و اهل بیت او را می‌زنند **همان**، ص ۵۱.

^۲ - اول کسی که زمین برای او شکافته و به دنیا بر می‌گردد، امام حسین علیه السلام است **همان**، ص ۳۹.

^۳ - مثل این است که می‌بینم «حمران» و «میستر» که دشمنان را بین صفا و مروه با شمشیر می‌زنند **همان**، ص ۴۰.

^۴ - از خداوند خواستم، اسماعیل را بعد از من نگه دارد، خداوند نپذیرفت ولی منزلت دیگری برای او مرحمت کرد، او اولین کسی است که در میان ده نفر از اصحابش به دنیا بر می‌گردد و یکی از آنها «عبدالله بن شریک» است و او پرچمدارش می‌باشد **همان**، ص ۹۰.

^۵ - خداوند از زمان آدم تا به بعد، پیامبری را مبعوث نکرده است مگر این که به دنیا بر می‌گردد و حضرت امیر علیه السلام را باری می‌نماید **همان**، ج ۱۱، ص ۲۵.

مَحْضًا أَوْ مَحْضًا الشَّرْكَ مَحْضًا.^۱

دسته چهارم) اخباری که به لزوم دو مرگ برای مؤمنین اشاره دارند.

قال الباقر عليه السلام: مَنْ قُتِلَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رُدًّا حَتَّى يَمُوتَ وَ مَنْ مَاتَ رُدًّا حَتَّى يَقْتُلَ.^۲

قال الصادق عليه السلام: لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ إِلَّا سَيَّرَجِعُ حَتَّى يَمُوتَ وَ لَا أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَاتَ إِلَّا سَيَّرَجِعُ حَتَّى يَقْتُلَ.^۳

امام رضا عليه السلام نیز در همین باره فرموده‌اند:

مَنْ مَاتَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ وَ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَاتَ.^۴

هدف از رجعت

با توجه به اینکه تنها مؤمنین محض و کفار محض رجعت دارند، طبیعی است که رجوع آنها برای تکامل یا تنازل نیست، زیرا آنها در مرحله عالی تکامل و یا در مرحله سافل تنازل واقع شده‌اند و غیر آنها یعنی کسانی که در حد توسط نسبت به آنان قرار دارند برای حصول این دو صفت محتاج‌ترند. بلکه علت رجوع این دو دسته از انسان‌ها این است که خداوند می‌خواهد از سویی نعمت دنیوی را بر مؤمنین تمام کند، مؤمنانی که در حد عالی ایمان قرار گرفته‌اند بر گردند و لذت ایمان خود را بچشند و کفار محض نیز بازگردند و ذلت حاصله از کفر خود را احساس نمایند. و از طرف دیگر خداوند می‌خواهد مظهري دیگر از عظمت خود را قبل از قیامت به انسان بنمایاند، اعتقاد به این مظهر نیز در کنار اعتقاد به مبدأ و معاد موجبی است برای درک عظمت الهی اولاً، و امتحان انسان‌ها به میزان اعتقادشان به این امور ثانیاً.

^۱ - رجعت عمومیت ندارد بلکه اختصاصی بوده و مخصوص دو گروه است، مؤمنین خالص، مشرکین محض همان، ج ۵۳، ص ۳۹.

^۲ - هر کس از مؤمنین کشته شده است بر می‌گردد تا بمیرد و هر کدام مرده است، بر می‌گردد تا کشته شود همان، ص ۷۴.

^۳ - هیچ کس از مؤمنین کشته نشده است مگر این که بر می‌گردد تا بمیرد، و احدی از آنها نمرده است مگر این که بر می‌گردد تا کشته شود همان، ص ۴۰.

^۴ - هر کس از مؤمنین مرده است کشته می‌شود و هر کدام کشته شده است می‌میرد (همان، ص ۶۶).

پاسخ به چند شبهه

این مبحث را با طرح چند پرسش و بیان پاسخ آنها به پایان می‌بریم.

۱ - مرگ زمانی پیش می‌آید که موجود از حالت قوه به فعلیت رسیده باشد، و آنکه هنوز در مرحله استعداد است هرگز نمی‌میرد، مرگ انسان در میان تمام موجودات نیز زمانی حاصل می‌شود که استعدادها همه فعلیت یافته و مثبت و عقوبت وی معین گشته باشد. حال اگر این انسان بار دیگر به دنیا برگردد، لازم می‌آید مرحله فعلیت بار دیگر قوه شود و این محال ذاتی است.

در پاسخ به این پرسش بایستی گفت: هر چند کبرای شبهه مورد قبول است و فعل قوه نمی‌شود، اما صغری را نمی‌پذیریم، زیرا مرگ برای همه انسان‌ها مرحله فعلیت آنها نیست و چه انسان‌هایی به واسطه مرگ جبری چون قتل یا بیماری و... به فعلیت نرسیده باشند و هنوز در مرحله قوه بوده باشند و لذا این‌ها بایستی برگردند تا به فعلیت برسند.

علاوه این که رجعت انسان‌ها برای تکامل افزون‌تر آنان نیست، بلکه رجعت نوعی نمایش قدرت حق تعالی و اکرام مؤمن و تحقیر کافر است. لذا اگر هم انسان با مرگ خود در تمام جهات فعلیت یافته باشد بازگشت وی موجب تبدیل آن به قوه نمی‌گردد.

۲ - آیا در عالم رجعت، کفار می‌توانند توبه کنند و آیا توبه آنها مقبول می‌باشد؟

رجعت عالم عمل نیست و جایی برای استغفار و توبه ندارد، آنجا تنها محل عیان شدن قدرت تبارک و تعالی می‌باشد، علاوه این که توبه دم مرگ نیز مقبول نمی‌باشد چه رسد به توبه بعد از مرگ و درک لحظات جان دادن و عذاب برزخ و...

۳ - رجعت همان ظهور امام عصر (عج) می‌باشد و چیزی غیر آن نیست.

اگر مراد، انکار رجعت در مقابل ظهور است، چنین چیزی بدون دلیل و مدرک قابل قبول نیست و برهان بر خلاف آن اقامه شده است، علاوه این که مراد از رجوع، حیات پس از مرگ است، و ظهور به معنای ظاهر شدن امام زنده می‌باشد و لذا این دو، با وجود این تفاوت و تفاوت‌های بسیار دیگر دو مقوله از هم جدا می‌باشند.

۴ - رجعت ساخته و پرداخته «عبدالله بن سبا» است، او شخصی یهودی و اهل صفا از یمن است، در زمان عثمان به ظاهر مسلمان شد و در پنهان علیه مسلمین در فکر حيله بود. وی در آیین خود قائل به الوهیت «یوشع بن نون» وصی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بوده است. در اسلام نیز قائل به غلو شده و علی علیه السلام را خدا می دانست، او در مجامع عمومی ابراز می کرد علی وصی رسول خدا و امام مسلمین است و عثمان حق او را غصب کرده است.

او کسانی را به شهرها می فرستاد تا فرمانداران عثمان را مورد هجمه قرار دهند و بدین وسیله مقدمه برای قتل عثمان فراهم کرد. در جنگ جمل نیز وقتی احتمال صلح را مشاهده کرد، شبانه در میان هر دو لشکر تیراندازی را شروع کرد تا آتش جنگ شعله ور گردید. از جمله عقاید او این بود که پیامبر اسلام مثل عیسی بن مریم، رجعت دارد.

جواب این شبهه بحثی مفصل می طلبد. علامه مرتضی عسکری در کتابی مشتمل بر سه جلد بنام «عبدالله بن سبا» به تفصیل در مورد شخصیت «عبدالله» وارد تحقیق مفصلی شده و خلاصه تحقیقات ارزشمند وی این است که تمام این قصه ساخته و پرداخته «سیف بن عمر» است، وی در علم رجال جاعل موضوعات مختلف و بسیار دروغگو معرفی شده است، او دو کتاب به نامهای «الفتوح و الرده»، «الجمل و مسیر علی و عایشه» داشت و در کتاب اول به طرح وقایع تاریخی پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و در کتاب دوم به حادثه جمل می پردازد. سیف اخبار و احادیثی و نیز داستان‌هایی بسیار ماهرانه و با شخصیت‌سازی واقع‌نمایانه‌ای، جعل نموده و هدف وی ایجاد تفرقه و تشتت در جوامع اسلام بوده است. داستان عبدالله بن سبا نیز از مجهولات اوست. علماء اهل سنت و رجالیون آنها از جمله ابوداود متوفی سال ۲۷۵، نسائی متوفی سال ۳۰۳، حاکم متوفی سال ۴۰۵، ابن حجر متوفی سال ۸۵۲، سیوطی متوفی سال ۹۱۱، همگی سیف را ضعیف، غیر قابل اعتماد و متهم به کفر معرفی نموده‌اند.

به هر حال اساس وجود شخصیتی به نام «عبدالله بن سبا» مورد انکار قرار گرفته چه رسد به اینکه نقطه‌نظری در مسئله‌ای خاص از وی پذیرفته شود.

عالم ذر

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ * وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۱

ذرّ به معنای موجود بسیار ریز منتشر در هوا می‌باشد. المنجد که لغات عربی را ریشه یابی نموده است می‌گوید: ذرّ کوچکترین شیء ممکن می‌باشد و اگر ده میلیون ذره صف به صف شوند، طول آنها به یک میلیمتر می‌رسد، ملکول اتم را به همین جهت ذره گویند.

آیه مورد بحث می‌فرماید: خداوند از پشت فرزندان آدم ذرّیه آنها را برگرفت و گواه بر خویش ساخت و فرمود:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ.

همه ذرات در آن عالم به خداوند خویش و پروردگار خود پاسخ دادند:

بَلَىٰ شَهِدْنَا.

^۱ - (سوره اعراف، آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴) ترجمه آن در ضمن توضیح متن آمده است.

سپس خداوند به آنها فرمود: در قیامت می‌گویید از این غافل بودیم. یعنی در آن عالم به مشاهده دیدید و تسلیم شدید، اما در دنیا به واسطه تعلقات فراموش کردید ولی وقتی بساط دنیا برچیده شد و تعلقات از بین رفت، بار دیگر به یاد آن می‌افتید و می‌گویید ما از آن غافل بودیم.

برخی مفسرین گفته‌اند این قسمت آیه **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**. خطاب به انسان‌های دنیوی است و خداوند می‌فرماید، ما از بنی آدم چنین اعتراف گرفتیم تا نگویید، غافل از آن میثاق بودیم، و البته تفسیر اول صحیح‌تر و لطیف‌تر است.

یا این که می‌گویید پدران ما مشرک بودند و ما اولاد آنها هستیم... در حالی که پدران شما نیز در آن میثاق شرکت داشتند. (تا نگوئید پدران ما از قبل مشرک بوده‌اند و ما اولاد آنها هستیم آیا ما را به اعمال باطل آنها مجازات می‌کنی) و در نهایت خداوند می‌فرماید: ما چنین آیات را بیان می‌داریم تا شاید ندای توحید را که در آن عالم داشته‌اند موجب شود به سوی حق باز گردند.

عالم ذرّ

خداوند متعال بعد از خلقت انسان، از نطفه او نسل بشر را خارج ساخت و آن را به تعداد تمام افراد بشر از فرزندان آدم قرار داد، چرا که همه خلایق حظّی از آن نطفه اصلی دارند. سپس آنها را حیات و عقل بخشید و به آنها فرمود:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ.

همه آن ذرات که بی‌تردید ربّ خویش را می‌شناختند عرض کردند:

بَلَىٰ شَهِدْنَا.

سپس خداوند آنها را بار دیگر جمع ساخت و به نطفه آدم علی نبینا و آله و علیه‌السلام برگرداند. البته این مطلب با علم تجربی قابل بررسی نیست و اصولاً علم تجربی توان مداخله در ماوراء ماده را ندارد. کما این که علم تجربی نمی‌تواند عالم برزخ و عالم قیامت را تصویر کند. به هر حال عالم ذر، عالمی غیر عالم دنیا و نشئه‌ای غیر از حیات مادی است. در آن عالم

تمام خلایق انسی، ربوبیت خداوند را به عیان دیده‌اند و بدان گواهی داده‌اند، آن عالم، عالم استدلال و برهان نبوده است، زیرا وقتی حقیقت ملموس گردد و به وضوح آشکار شود، استدلال کارایی خود را از دست می‌دهد.

در آن عالم به واسطه نبودن علایق مادی و لذات حسی، پرده‌ها کنار رفته و ملکوت هویدا گشته، و هویدا شدن ملکوت، یقین به آن را بدون احتیاج به استدلال به دنبال داشته است، و این همان ملکوتی است که خداوند در دنیا نیز به حضرت ابراهیم علیه‌السلام عطا بخشید.

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

دلایل اثبات

در این قسمت از بحث به بررسی سه دلیل از دلائل اثبات عالم ذر می‌پردازیم.

۱- امکان عقلی

وجود انسان در عوالم مختلف و نظام‌های متفاوت محال نیست. کما این که قرآن کریم برای انسان غیر از دنیا، حیات در خزائن و حیات برزخی (مثالی)^۲ و حیات اخروی را اثبات فرموده است، توجه کنید.

وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.^۳

در این آیه خداوند می‌فرماید: اصل هر چیزی، نزد خداوند محفوظ است، و انسان نیز وجودی نزد خداوند در خزائن او دارد.

... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ.^۴

^۱ - (سوره انعام، آیه ۷۵) و چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.

^۲ - حیات مثالی برزخ، نشئه دیگر از حیات مادی است و انسان مثالی همان انسان دنیوی و جسمانی است بدون اینکه عوارض جسم را دارا باشد.

^۳ - سوره حجر، آیه ۲۱ چیزی نیست جز این که خزائن آن نزد ماست ولی ما جز به قدر معین فرو نمی‌فرستیم.

^۴ - (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰) و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

در آیه بالا نیز بعد از مرگ تا قیامت به نام عالم برزخ نامیده شده است.

وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لِعَنَّةٍ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ...^۱

تقابل قیامت و دنیا در این آیه، وجود دو عالم را تبیین می‌نماید.

از سوی دیگر هیچ چیزی توان تخطی از امر خداوند را ندارد و جهان همگی در قبضه قدرت اوست و آنچه که او بخواهد میسر می‌گردد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۲

۲ - دلالت آیه

دلالت آیه آغاز بحث بر وجود عالم در قبل از عالم دنیا کافی و وافی است و از آنچه که در تفسیر آیه بیان کردیم، این مطلب کاملاً واضح شد. لذا شیوه استدلال به آیه را تکرار نمی‌کنیم و پاسخ شبهات احتمالی را به آخر بحث واگذار می‌نماییم.

۳ - روایات

مرحوم مجلسی در جلد ۵۳ بحار الأنوار حدود ۲۰۰ روایت در مورد عالم در نقل نموده است که در اینجا نمونه‌هایی چند اشاره می‌شود.

«اصبغ بن نباته» گوید ابن کوا از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید، آیا قبل از موسی، خداوند با کسی حرف زده است؟ حضرت فرمود:

قَدْ كَلَّمَ اللَّهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ بِرُحْمٍ وَ فَاجِرُهُمْ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ.^۳

این سخن بر ابن کوا سخت آمد و او نتوانست چنین سخنی را بپذیرد، لذا پرسید: چگونه سخن گفته است؟ و حضرت در پاسخ فرمودند:

أَوْ مَا تَفَرَّءَ كِتَابَ اللَّهِ إِذْ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ وَ إِذْ أَحَدَ رَبُّكَ... فَقَدْ أَسْمَعَهُمْ كَلَامَهُ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ كَمَا تَسْمَعُ فِي قَوْلِ اللَّهِ يَا بَنِي الْكُوفَا قَالُوا بَلَى فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ

^۱ - (سوره هود، آیه ۶۰) آنان (قوم عاد) در دنیا و در قیامت مطرودند.

^۲ - سوره یس، آیه ۸۲ هر گاه چیزی اراده کند، به او می‌گوید بشو پس می‌شود.

^۳ - خداوند با تمام خلایقش، چه نیکوکار و چه فاجر سخن گفته است و آنها خداوند را جواب داده‌اند.

أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، فَأَقْرُوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ، وَمَيِّزَ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ، وَأَمَرَ الْخَلْقَ بِطَاعَتِهِمْ فَأَقْرُوا بِذَلِكَ الْمِيثَاقِ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ إِفْرَارِهِمْ بِذَلِكَ شَهِدْنَا عَلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.^۱

قال الباقر عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ، خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَمَاءً مَالِحًا أَجَاجًا، فَأَمْتَرَجَ الْمَاءَنَ، فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا أَبَالِي. وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ: إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي، ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.^۲

«ابی بصیر» می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه جواب دادند در حالی که «ذر» بودند؟ امام در پاسخ فرمودند:

جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ.^۳

«زراره» می گوید از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «و اذ اخذ...» سؤال نمودم، حضرت فرمودند:

أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَخَرَجُوا وَهُمْ كَالذَّرِّ، فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.^۴

جابر از امام باقر علیه السلام و او از پدران و اجدادش و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن

^۱ - آیا قرآن نخوانده‌ای وقتی به پیامبرش می‌فرماید «و اذ اخذ...» خلائق سخن خداوند را شنیدند و جواب گفتند که این که از بیان خدا می‌شنوی «قالوا بلی» خداوند به آنها فرمود: منم خدای، نیست خدایی جز من، رحمن رحیم هستم. خلائق هم اعتراف به اطاعت از او و ربوبیت او نمودند. و خداوند رسول‌های خویش و اوصیاء آنها را معین نمود و خلائق را به اطاعت آنان فرمان داد، و همه در این پیمان بدان‌ها اعتراف کردند. و ملائک در آن وقت گفتند: ما بر شما ای بنی آدم گواه هستیم «ان تقولوا يوم القيمة...» تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۱.

^۲ - زمانی که خداوند، خلائق را خلق نمود آب شیرین و تلخ را نیز آفرید و به هم مخلوط ساخت و سپس از خاک روی زمین مقداری برداشت و به شدت مالید، سپس به اصحاب یمین که مانند ذر حرکت می‌کردند فرمود: به سوی بهشت روید و بر من ابایی نیست، و به اصحاب شمال فرمود: به سوی جهنم روید و ابایی بر من نیست، پس از آن فرمود الست بریکم؟ قالو... تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۲۳.

^۳ - خداوند در آنها چیزی قرار داده بود که اگر مورد سؤال او قرار گرفتند، جواب دهند همان، ص ۳۲۶.

^۴ - خداوند از پشت آدم ذریه وی را تا روز قیامت به شکل ذر خارج ساخت، و خود را به آنها شناسانید و نشان داد، که اگر چنین نمی‌شد احدی خداوند خود را نمی‌شناخت. و این همان آیه شریفه است که اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ همگی گویند خداوند تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۰.

حضرت به حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

أَنْتَ الَّذِي أَحْتَجُّ اللَّهَ فِي إِبْتِدَائِهِ الْخَلْقَ، حَيْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا، فَقَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى، قَالَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، قَالُوا بَلَى، قَالَ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَبَى الْخَلْقَ كُلَّهُمْ جَمِيعًا، إِلَّا اسْتَكْبَارًا وَ عْتُورًا عَنِ وَلَايَتِكَ إِلَّا نَفَرٌ قَلِيلٌ وَ هُمْ أَقَلُّ الْقَلِيلِ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ.^۱

ردّ شبهات

در پایان مبحث به طرح شبهات مطرح شده بر وجود عالم ذر پرداخته و در حد وسع مقال آنها را پاسخ می‌گوییم.

۱ - ذره‌ای که خداوند از صلب انسان برگرفته است اگر دارای عقل و شعور نبوده است توان فهم معارف را ندارد و پرسش خداوند صحیح نمی‌باشد و اگر دارای عقل و ادراک بوده است لازم بود خداوند در این آیه بدان اشاره می‌کرد و می‌فرمود: با این که شعور داشتند گفتند: بَلَى شَهِدْنَا.

جواب) صرف مأخوذ شدن ذره و سؤال حکیم از آن دلالت بر شعور او می‌کند و الا سؤال لغو است و لغو از حکیم صادر نمی‌گردد. پاسخ ذره به خداوند نیز همین اقتضاء را دارد، چه اگر ادراک نمی‌داشت پاسخ نمی‌داد یا پاسخ غیر مناسب می‌داد.

۲ - چگونه ممکن است خداوند از همه خلائق پیمان گرفته باشد، در حالی که هیچ یک از انسان‌ها آن را بیاد ندارند. هیچ کس به خاطر ندارد چه وقت در مقابل خداوند قرار گرفته است و کجا چنین محادثه‌ای صورت پذیرفته است؟

جواب) آنچه در آیه شریفه آمده است اصل میثاق می‌باشد نه جزئیات و کیفیت آن، و البته فطرت خدا جویی تمام انسان‌ها در همه اعصار منکر ربوبیت خداوند تبارک و تعالی نبوده و همگی به ربوبیت او واقفند. علاوه این که انسان‌ها به اندازه عقل و خردشان و به

^۱ - تو کسی هستی که در ابتدای خلقت موجودات، خداوند به تو احتجاج نموده، زمانی که اشباح را برانگیخت و به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: تو پروردگار ما هستی. سپس فرمود: آیا محمد رسول خدا نیست؟ گفتند: هست، فرمود: آیا علی امیرالمؤمنین نیست؟ همه خلائق از پاسخ این سؤال ابا کردند و کبر ورزیدند، مگر عده‌ای اندک که بسیار کم بودند و آنان اصحاب یمین هستند بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲؛ ج ۶۷، ص ۱۲۷.

اندازه پرهیزشان از گناه و عدم توجهشان به مظاهر دنیوی، میثاق ذرّ را فراموش ننموده اند و در این میان رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله به واسطه تکمیل عقل، پیمان ذرّ را به خاطر داشت.

برخی به حضرت رسالت عرض کردند: چرا دیگر پیامبران بر تو پیشی گرفته و تو آخرین آنها هستی، حضرت در پاسخ فرمودند:

إِنِّي كُنْتُ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي وَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ، حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالَ: بَلَى، فَكُنْتُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ: بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ.^۱

۳ - آیه شریفه، تنها به محادثه خداوند با برخی از بنی آدم اشاره دارد زیرا می‌فرماید: «من بنی آدم» و نمی‌فرماید «من آدم» و لذا همه ذریه حضرت آدم مورد خطاب قرار نگرفته است با توجه به اینکه «من» گاهی برای تبعیض و بیان جزئی از کل بکار می‌رود. از سوی دیگر این آیات در بیان تعلیل پیمان آمده است: «تا نگویید پدران ما بت پرست بوده‌اند» و این بدان معناست که مخاطبین خداوند پدرانشان مشرک بوده‌اند، بنابراین آنهایی که پدران مؤمن داشته‌اند مورد خطاب قرار نگرفته‌اند. به هر حال مورد خطاب خداوند برخی از مردم بوده و آن هم کسانی هستند که پدرانشان مشرک بوده‌اند، نه همه خلایق. (جواب) دلالت آیه بر تمام ذریه حضرت آدم کافی است، زیرا بنی آدم به منزله اولاد آدم است و مترادف واژه فارسی «آدمیزاد» می‌باشد.

البته آنچه در ادامه آیه آمده است، نهی از کلام احتمالی بنی آدم و پاسخ آنها است و لذا لازم نیست همه غافل باشند و یا پدران همگی مشرک بوده باشند.

علاوه این که بیان اصل پیمان در قرآن به این جهت است که مشرکین و کفار از خواب غفلت بیدار شوند و واقعیت‌ها را مخفی نکنند، لذا قرآن می‌خواهد بفرماید مشرکین با این که پیمان الست بسته بودند، انکار کردند و البته مؤمنین چون پیمان شکنی نکردند مورد این نکوهش قرار نگرفته‌اند.

^۱ - من اولین کسی بودم که اقرار به خداوند آوردم و اولین کسی بودم که خداوند را پاسخ گفتم، زمانی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت و آنها را گواه خود ساخت، و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم، من اولین کسی بودم که گفتم آری، و بر همه انبیاء در اعتراف به حقانیت خدا سبقت جستم تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۹.

۴ - مراد از عالم ذر، عالمی قبل از خلقت انسان نیست بلکه مراد «عالم استعداد» است به این صورت هرگاه نطفه کسی منعقد می‌شود، خداوند به وی استعداد و آمادگی برای قبولی توحید می‌دهد و با وی سخن می‌گوید لذا سؤال خداوند اصولاً سؤالی تکوینی است و پاسخ آنان نیز به این صورت است. (جواب) این تفسیر هرچند به عنوان تفسیر عالم ذر گفته شده است ولی در واقع ردّ عالم ذر است، چنین تفسیری بر هیچ برهانی جز استنادهای ظنی و خیالی و استحسانی اقامه نشده است و بلکه کلام خدا را در حد کلام خطبای عرب نازل نموده و کلام وحی را به عنوان سخنی کنائی معرفی نموده است و آن را اشاره «سمبولیک» خوانده است.

چنین تفسیری خلاف ظاهر آیه، و صریح روایات است و آنچه که ما در اثبات عالم ذر گفتیم این تفسیر را مردود می‌شمارد، مضافاً اینکه در آیه از لفظ ماضی «اخذ» استفاده شده است، و این دلالت بر تحقق این امر در گذشته می‌کند نه این که با خلق هر انسانی میثاق جدیدی صورت پذیرد. ثالثاً، چنین تفسیری مستلزم این است که گفته شود، انسان دو شخصیت دنیوی دارد ابتدا نطفه وی از کمر پدر اخذ می‌شود و حالت انسانی از عقل و شعور و ادراک می‌یابد سپس بر می‌گردد و حالت نخست را پیدا می‌کند تا بار دیگر در رحم مادر قرار گرفته و پس از سیر طبیعی، شخصیت دیگری پیدا کند و این مطلب یعنی تعدد شخصیت محال بوده و تمام اشکالاتی که مفسرین از آنها گریخته و تن به چنین تفسیری داده‌اند دوباره مترتب می‌شود.

سفر آخر

اللَّهِ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ
الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱

خواب نوعی قبض روح موقت و ناقص از جسم است. در خواب، روح پرتو خود را که در تمام نقاط بدن گسترانیده بود، جمع می‌کند و جز شعاع ضعیفی از آن چیزی باقی نمی‌ماند و این شعاع باعث می‌شود بخشی از اعضاء بدن که برای ادامه فعالیت لازم است کاری مداوم داشته باشند، از فعالیت باز نایستند و نیز روح بتواند سیطره گذشته‌اش را به سرعت به بدن بازگرداند.

با این که بیان گذشته مستفاد از روایات آل‌البیت علیهم‌السلام است، در برخی احادیث نیز به قیاس خواب به مرگ تصریح شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **النَّوْمُ أَخْوَالُ الْمَوْتِ**^۲.

در آیه‌ای که گذشت نیز خداوند متعال مرگ را با عبارت «توقی» آورده است در حالی که

^۱ - سوره زمر، آیه ۴۲ خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد و ارواحی که نمرده‌اند به هنگام خواب می‌گیرد، سپس ارواح کسانی که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه داشته و ارواح کسانی که عمرشان به سر نرسیده تا وقت معینی باز می‌گرداند، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسی که تفکر کند.

^۲ - خواب برادر مرگ است **کنز العمال**، ۳۹۳۲۱.

همین عبارت که به معنای «گرفتن» می‌باشد، در مورد خواب هم استعمال شده است.
وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۱

با این بیان واضح شد که مرگ در واقع خوابی سنگین و خواب در واقع مرگی سبک است. وقایعی که انسان در عالم خواب مشاهده می‌کند تفسیر بیان شده برای مرگ را واضح‌تر می‌نماید، روح می‌تواند از بدن جدا شود، حرکت کند، هر جا که خواست برود، ببیند و بشنود، سپس دوباره به بدن بازگردد. در این مقوله به طرح کلیاتی از مرگ و نیز استعداد برای آن می‌پردازیم.

فلسفه مرگ

خداوند انسان را خلق نمود و برای او تکالیفی قرار داد تا آنها را به این گونه آزموده و به کسانی که در این آزمایش موفق شده‌اند، بهره دهد. دنیا و آنچه که می‌بینیم همه وسیله و ابزار این آزمایش است، و لذا خلق آن، ذاتی نبوده و به همین جهت می‌بایست پایانی داشته باشد. مرگ پایان حیات انسان در این دنیا و آغاز رسیدگی به اعمال وی در عوالم دیگر موسوم به قیامت صغری و کبری می‌باشد.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ^۲
بنابراین مرگ نیستی نیست چون نیستی چیزی نیست که خداوند آن را خلق کرده باشد، بلکه مرگ امری وجودی بوده و به همان معنایی است که متذکر شدیم یعنی انتقال از جهانی به جهان دیگر. مثنوی آورده است:

^۱ - (سوره انعام، آیه ۶۰) او کسی است که روح شما را در شب و هنگام خواب می‌گیرد و از آنچه که در روز کرده‌اید با خبر است. سپس در روز شما را برمی‌انگیزد تا که عمر شما به سر رسد و بازگشت شما به سوی اوست، آن‌گاه از آنچه که کرده‌اید آگاه می‌سازد.

^۲ - سوره ملک، آیه ۲ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید و او عزیز و غفور است.

از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
بار دیگر از ملک پرآن شوم
پس عدم گرددم چون ارغنون
گویدم کاتالیه راجعون^{۶۷۷}

وز نما مردم به حیوان بر زدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
تا بر آرم از ملایک بال و پر
کلّ شیءٍ هالکٌ الا وجهه
آنچه اندر وهم ناید آن شوم

^{۶۷۷} - مثنوی، ج ۳.

حکمت دیگر: امام صادق علیه السلام در روایتی که کلینی قدس سره در فروع، نقل کرده است می فرماید: قومی در میان اقوام گذشته به پیامبرشان گفتند از خداوند بخواه تا مرگ را از ما بردارد، پیامبرشان به درگاه خداوند دعا نمود و خداوند دعای او را به اجابت رساند، جمعیت آنها زیاد شد منازلشان تنگ و نسل آنها فزونی گرفت، تا حدی که هر کسی مجبور بود به پدر و جد و مادر و اجداد و ... غذا بدهد و آنها را از کثافات پاک نماید... و لذا از طلب معاش باز ماندند اینان به پیامبرشان عرضه داشتند: از خدایت بخواه که ما را به همان حال گذشته باز گرداند. پیامبر از خداوند طلبید و خداوند آنها را به حال پیشین باز گردانید.^۱

یاد مرگ

یاد مرگ، یاد فراغ از دنیا و متعلقات آن است، انسانی که مرگ را فراموش ننموده باشد، انسانی دنیوی نیست، و این از بالاترین آثار یاد مرگ می باشد، اینک به نمونه‌هایی از این آثار در روایات توجه کنید.

۱- احیاء قلب

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ أَكْثَرَ ذِكْرَهُ إِلَّا أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ.^۲

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۰.

^۲ - بسیار یاد مرگ کنید، بنده‌ای نیست که زیاد یاد مرگ کند مگر این که خداوند قلبش را زنده می نماید و مرگ را بر او آسانی گرداند **کنز العمال**، ۴۲۱۰۵.

۲ - ساده شدن سختی‌ها

قال علی علیه السلام: أَكثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ يَوْمَ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَهْمُونَ عَلَيْكُمْ الْمَصَائِبَ.^۱

۳ - قناعت

قال علی علیه السلام: مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْكَفَافِ.^۲

۴ - جلای قلب

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصَدُّ كَمَا يَصُدُّ الْحَدِيدُ، قِيلَ وَ مَا جَلَّأُهَا؟ قَالَ: كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ تَلَاوُةُ الْقُرْآنِ.^۳

۵ - بهشت برزخی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَ أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، فَمَنْ أَثْقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ جَدَّ قَبْرَهُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.^۴

سلمان رحمه الله از بازار آهنگران می گذشت جوانی جیغ و داد می نمود، مردم وی را نزد سلمان آوردند و گفتند: گویا دیوانه شده است، جوان وقتی سلمان را نزد خود دید، آرام

^۱ - بسیار یاد مرگ و نیز یاد لحظات خروج از قبر و ایستادن در مقابل خداوند عز و جل کنید تا سختی بر شما آسان گردد بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۳۲.

^۲ - کسی که زیاد به یاد مرگ باشد به اندازه احتیاج از دنیا راضی می شود غرر الحکم.

^۳ - این قلبها زنگ می زند همان طوری که آهن زنگ می زند. عرض کردند: جلای آن به چیست؟ فرمود: زیاد به یاد مرگ بودن و بسیار قرائت قرآن نمودن کنز العمال، ۴۲۱۳۰.

^۴ - در دنیا بالاترین زهدها و نیز بالاترین عبادتها و همچنین بالاترین تفکرها، یاد مرگ است، کسی که یاد مرگش سنگین باشد قبرش را باغی از باغهای بهشت خواهد یافت بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۳۷.

شد و گفت: وقتی دیدم آهن را روی سندان می‌کوبند بیاد این آیه افتادم **وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ**^۱ محبت جوان به دل سلمان راه پیدا کرد و پیوسته با وی رفیق بود. دم مرگ جوان، وقتی که به حال احتضار افتاده بود، حضرت به بالینش رفت و از عزرائیل علیه‌السلام خواست با وی مدارا کند، او در جواب به سلمان گفت: **یا ابا عبد الله انا لكل مومن رفیقٌ من با هر مؤمنی رفیقم.**

مقدار یاد مرگ را در روایت ذیل ببینید.

اصحاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند: آیا کسی با شهداء محشور می‌شود؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

نَعَمْ، مَنْ يَذْكُرِ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً.^۲

درخواست مرگ

تمّتی و درخواست مرگ فی حد نفسه مشروع نیست.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لا يَتَمَتَّى أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ.^۳**

روزی پیامبر خدا بر عمویش عباس وارد شد، او ناراحت بود و از خدا مرگ می‌خواست. رسول خدا به او فرمود: آرزوی مرگ منما، اگر نیکوکار هستی، اضافه شدن نیکی‌ها برای تو بهتر است، و اگر اهل معصیت می‌باشی تاخیر عتاب به واسطه اعمال بد نیز بهتر می‌باشد.^۴

آن حضرت در ملاقاتش با «سعد» که او نیز درخواست مرگ می‌کرد، فرمودند: آیا نزد من آرزوی مرگ می‌نمائی؟ اگر برای آتش آفریده شده‌ای و او برای تو خلق شده باشد، آتش چیزی نیست که برای رسیدن به آن عجله کنی، و اگر برای بهشت خلق شده‌ای و او برای تو خلق شده باشد، طول عمر تو و نیکی عمل برای تو بهتر است.^۵

^۱ - سوره حج، آیه ۲۱ برای آنها در جهنم گرزهایی از آهن سوزان هست.

^۲ - بلی کسی که هر شبانه روز، بیست بار یاد مرگ بیفتد **تنبيه الخواطر**، ص ۲۲۳.

^۳ - کسی از شما درخواست مرگ نکند **کنز العمال**، ۴۲۱۵۲.

^۴ - **الترغيب و الترهيب**، ج ۴، ص ۲۵۶.

^۵ - **کنز العمال**، ۴۲۱۵۵.

بنابراین آرزوی مرگ تنها در یک مورد، مشروع می‌باشد و آن اطمینان به وجود اعمال شایسته و عاقبتی خوش است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا يَتَمَتَّى أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ إِلَّا أَنْ يُثِقَ بِعَمَلِهِ.^۱

حضرت امیر علیه‌السلام به «حارث همدانی» در نامه‌ای نوشتند:

وَ أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ.^۲

کسی آرزوی مرگ می‌نمود، امام کاظم علیه‌السلام صدای او را شنید و به او فرمود: آیا بین تو و خداوند قرابتی وجود دارد که موجب حمایت تو شود؟ جواب داد، خیر. امام فرمودند: آیا اعمال حسنه‌ای داری که آن را مقدم داشته باشی و افزون بر گناهان تو باشد؟ عرض کرد خیر. امام فرمودند: پس تو هلاکت ابدی را درخواست می‌کنی.^۳

و طبیعی است اطمینان به صحت اعمال و کمال آنها برای هیچ کس امکان ندارد و حتی معصومین علیهم‌السلام با انجام اعمال نیک، حسنات آنها مضاعف شده و بر درجات کمالیه آنان افزوده می‌شود، لذا روایات بالا با لطافتی خاص عدم مشروعیت تمنی مرگ را بیان نموده‌اند.

استعداد

هر سفری محتاج توشه است چه رسد به مسافرتی که بازگشت ندارد، در این مسافرت نهایی، آن مسافری خوشحال به نظر می‌رسد که توشه مناسب با زندگی آتی را به همراه داشته باشد.

قال علی علیه‌السلام: مَنْ اسْتَعَدَّ لِسَفَرِهِ فَرَعَيْنَا بِحَضْرِهِ.^۴

اصولاً مکث انسان در دنیا برای چیدن زاد و توشه مناسب و قابل استفاده در حیات

^۱ - کسی از شما درخواست مرگ نکند، مگر این که اطمینان به عملش داشته باشد **کنز العمال**، ۴۲۱۵۳.

^۲ - مرگ و حوادث بعد آن را، بسیار بیاد آور، و آرزوی مرگ منما مگر با شرط محکم و مطمئنی که خود را از اهل نجات بدانی **نهج البلاغه**، نامه ۶۹.

^۳ - **بحار الأنوار**، ج ۷۸، ص ۳۲۷.

^۴ - کسی که برای سفرش توشه برچیند، چشمش در حضر بعد از سفر روشن باشد (**غرر الحکم**).

اخروی است، چون حاجی که در «مشعرالحرام» سنگریزه‌ای چند بر می‌دارد تا در «منی» از آن بهره برد. دنیا برای انسان دار بقاء نیست، دار گذار است، دار فناست.

قال علی علیه‌السلام: فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ بَلْ خَلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِيَتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ.^۱
و آن کس در این دار فناء بهره می‌برد که:

قال علی علیه‌السلام: فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ، فَذَلَّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ أَمِرْتُمْ بِالطَّعْنِ وَ حُثِّتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكَبٍ وَ قُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ.^۲
و برآستی عجیب است از انسانی که هر روز قدمی به مرگ نزدیک‌تر می‌شود و در فکر تهیه زاد و نفقه آن نیست.

قال علی علیه‌السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى أَنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ فِي نَفْسِهِ وَ عُمْرِهِ وَ هُوَ لَا يَتَأَهَّبُ لِلْمَوْتِ.^۳
حضرت امیر علیه‌السلام در بازگشت از جنگ صفین به قبرستانی که در پشت دروازه کوفه بود رسیدند و رو به آن نموده و فرمودند:

يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ، وَ الْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ، وَ الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التَّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَا حَقَّ، أَمَّا الدَّوْرُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَبَرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبَرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟

پس حضرت رو به اصحاب فرمود و گفتند:

أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.^۴

^۱ - دنیا برای شما خانه سکونت خلق نشده، بلکه محل عبور است تا اعمال صالح را به عنوان توشه خود برای خانه باقی، فراهم سازید **نهج البلاغه**، خطبه ۱۳۲.

^۲ - پس در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم کنید، خداوند زاد و توشه مورد نیازتان را معرفی نموده است و به کوچ کردن فرمانتان داده است و با سرعت به حرکت افتاده‌اید و شما همچون کاروانی هستید که در جایی توقف کرده‌اید و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می‌شود **نهج البلاغه**، خطبه ۱۵۶ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۵۷ به ترتیب صحیحی صالح.

^۳ - تعجب می‌کنم از کسی که می‌بیند هر روز از جان و عمرش کم می‌شود، ولی برای مردن آماده نمی‌گردد **غرر الحکم**.

^۴ - ای ساکنان خانه‌های وحشتناک، و مکان‌های خالی، و قبرهای تاریک، ای خانه‌نشینان، ای غریبان، ای تنهاییان، ای وحشت‌زدگان، شما بر ما پیش قدم شدید و ما نیز به شما ملحق می‌شویم. اگر خبر دنیا پیرسید گوئیم خانه‌ها را دیگران ساکن شده‌اند، همسران به ازدواج کسانی دیگر درآمده‌اند، اموال تقسیم شده است، این خبری است که نزد ماست، شما چه خبری دارید، سپس حضرت به اصحاب متوجه شدند و فرمودند اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود، می‌گویند: که بهترین زاد و توشه آخرت پرهیزکاری است (**نهج البلاغه**، حکمت ۱۲۵ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۳۰ به ترتیب صحیحی صالح).

بلی در این مسافرت بهترین زاد و توشه، تقوی و پرهیز از معصیت می باشد.

... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ^۱

امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: از حضرت امیر علیه السلام پرسیدند: استعداد موت و زاد و توشه آن چیست؟ حضرت پاسخ دادند:

أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَ الْأَشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ، ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْ قَعُ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ^۲.

ترس از مرگ

علل مختلفی برای ترس انسان ها از مرگ عنوان کرده اند اما حاصل آنها به دو دلیل ذیل بر می گردد.

۱ - مرگ موجب قطع علاقه از دنیا می شود.

بهره بردن از دنیا مورد نکوهش نیست و استفاده از لذات دنیوی مذمت نشده است. آنچه که مورد نهی آیات و روایات است علاقه به مظاهر دنیوی است به شیوه ای که دل کندن از آن مظاهر سخت باشد و در نتیجه اضطراب از مرگ زیادتر شود.

رغبت به دنیا و توجه به مظاهر آن از سوئی و باخبر شدن از این که بیش از هفت متر کفن عاید تو نخواهد شد بلکه باید تمام اموال خود را برای دیگران و استفاده آنها رها نمائی؛ سخت است سخت. لذا هر چه سن بیشتر می شود وحشت از مرگ، لذت زندگی را سلب می کند. گاه انسان به خود تلقین می کند که فلان عمل سخت را نمی توانم انجام دهم، بچه ها بازی می کنند و او می گوید: حوصله ندارم، خسته شده ام، می نشیند حوصله اش

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۹۷) و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد تقوا است، و از من بیم داشته باشید ای صاحبان خرد.

^۲ - انجام واجبات و پرهیز از محرمات و همراهی با مکارم اخلاقی و باک نداشتن از این که سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید و او را ملاقات کند بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۶۳.

سر می‌رود و می‌ایستد اظهار ناراحتی می‌کند، حوصله هیچ چیزی را ندارد، یک وقت هم باید بگوید حوصله نفس کشیدن را هم ندارم.

شخصی به پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ در پاسخ فرمودند:

هَلْ لَكَ مَالٌ؟ فَقَدِمَ مَالِكَ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَالِهِ، إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يُلْحِقَهُ، وَإِنْ خَلَّفَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَخَلَّفَ مَعَهُ.^۱

شخصی را تلقین می‌گفتند، او بجای این که کلمات ملقن را تکرار کند، می‌گفت: «نشکن نمی‌گویم» بهوش آمده از او پرسیدند: چرا چنین می‌گفتی؟ گفت آن ساعت را بیاورید و اشاره به ساعتش کرد، ساعت را به وی دادند، آن را به زمین زد و شکاند سپس گفت: هر بار که شما معرفتی را تلقین می‌کردید شیطان ساعت را که خیلی آن را دوست می‌داشتم گرفته بود و می‌گفت: اگر بگویی می‌شکنم، من هم به وی می‌گفتم: نشکن نمی‌گویم.

۲ - مرگ برای برخی آغاز عذاب است.

فطرت خداجویی در انسان او را همواره به سوی خالق هستی بخش سوق می‌دهد، و البته هر چند دنیاطلبی مانع آشکار شدن این فطرت گردد، ولی باز هم در کوران حوادث و شرایط سخت زندگی، زنگار دل کنار رفته و فطرت هویدا گشته و متوجه آفریدگار خویش می‌شود.

او در این حال خود را با کوله‌باری از گناه و بدون زاد و توشه و در پی داشتن سفری دراز می‌بیند و لذا خود را در آستانه عذاب و قهر الهی مشاهده کرده و از ورود به این حالت مضطرب و وحشت‌زده می‌شود.

از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: چرا ما از مرگ بیزاریم و آن را دوست نداریم، حضرت در پاسخ فرمودند:

إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنَ الْعُمُرَانِ إِلَى الْخَرَابِ.^۲

^۱ - آیا ثروت داری؟ ثروت را پیش فرست که انسان همراه مال خویش است، اگر پیش بفرستد دوست دارد به وی برسد و اگر نه، دوست دارد با وی بماند کنز العمال، ۴۲۱۳۹.

^۲ - همانا شما آخرت خویش را ویران و دنیایتان را آباد ساختید لذا اگر از این که از آبادانی به خرابی منتقل شوید بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

براین اساس آنکه خود را پیراسته می‌بیند نه تنها از مرگ هراس ندارد بلکه تشنه آن است.

وَاللّٰهُ لَا يَبْطَلِبُ اَنْسًا بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ اُمِّهِ^۱

و نیز فرموده است:

... وَ مَا كُنْتُ اِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَّ وَ طَالِبٍ وَجَدًا^۲

امام هادی علیه‌السلام به عیادت یکی از یاران خود رفت، وی از ترس مرگ می‌گریست و ناله می‌زد. امام علیه‌السلام به او فرمودند:

يَا عَبْدَ اللّٰهِ تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِاَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ، اَرَأَيْتَ اِذَا اِتَّسَخَتْ وَتَقَدَّرَتْ وَتَأَذَّيْتِ مِنْ كَثْرَةِ الْقَدْرِ وَ اَلْوَسَخِ عَلَيْكَ وَ اَصَابَكَ قُرُوْحٌ وَ جَرَبٌ وَ عَلِمْتَ اَنَّ الْعَسْلَ فِي حَمَامٍ يَزِيلُ ذَلِكَ كُلَّهُ اَمَّا تُرِيدُ اَنْ تَدْخُلَهُ فَتَغْسِلَ ذَلِكَ عَنْهُ، اَوْ مَا تَكْرَهُ اَنْ لَا تَدْخُلَهُ فَيَبْقَى ذَلِكَ عَلَيْكَ؟

عرض کردم می‌خواهم، و امام فرمودند:

فَذَكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ وَ هُوَ اٰخِرُ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ تَمْحِصِ ذُنُوبِكَ وَ تَنْقِيَتِكَ مِنْ سَيِّئَاتِكَ^۳

امام سجاد علیه‌السلام در دعای ابوحمره شمالی، گریه برای مرگ نه به عنوان ترس از آن، بلکه بخاطر یادآوری مرگ و نیز اضطراب‌های بعد از آن، تصویر فرموده و سپس در همین رابطه نوعی مناجات با خداوند را بیان می‌فرماید.

فَمَا لِي لَا اَبْكِي، اَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، اَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، اَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي، اَبْكِي

^۱ - بخدا سوگند، علاقه پسر ابیطالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است **نهج البلاغه**، خطبه ۵.

^۲ - من نسبت به مرگ چون کسی هستم که در جستجوی آب باشد و به آن برسد یا کسی که گمشده خویش را می‌یابد **همان**، نامه ۲۳.

^۳ - ای بنده خداوند، از مرگ می‌هراسی چون آن را نمی‌شناسی، آیا دیده‌ای که کثیف و چرکین شده باشی و از زیادی آلودگی و چرک آزار بینی و بر بدن تو زخم‌ها و آبله باشد و بدانی شستشو در حمام تو را نجات می‌دهد و همه این آلودگی‌ها را زایل می‌کند، آیا نمی‌خواهی وارد حمام شوی، و اینها را شستشو دهی؟ یا اینکه آکراه داری از داخل شدن و می‌خواهی این‌ها بر تو باقی بمانند؟ - این همان مرگ است، مرگ حمامی است که تو را از گناه خالص و از سنیات پیراسته می‌گرداند **معانی الاخبار**، ص ۲۷۶.

لِسْؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ اِتَى، اَبْكَى لِخُرُوجِ مِنْ قَبْرِ عَرِيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلًا عَلٰى ظَهْرِي، اَنْظُرُ مَرَّةً
عَنْ يَمِينِي وَ اُخْرٰى عَنْ شِمَالِي.^۱

^۱ - پس چرا گریه نکنم، می‌گیرم برای جان‌دادم، می‌گیرم برای تاریکی قبرم، می‌گیرم برای تنگی لحدم، می‌گیرم برای سؤال نکیر و منکر از من، می‌گیرم برای اینکه عریان و ذلیل از قبر خارج می‌شوم، در حالی که بارم بر دوشم می‌باشد و از اضطراب گاهی به راست و گاهی به چپ می‌نگرم
مفاتیح الجنان.

احتضار

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.^۱
احتضار حساس‌ترین لحظه عمر بشر است، انسان خود را در آن لحظات در حال انقطاع از دنیا، و ورود به عالم دیگر می‌بیند. در این مقوله بر آنیم تا حالاتی را از زمان احتضار مطرح کنیم.

عدیله

ایمان انسان به مبدأ و معاد به دو قسم کلی تقسیم می‌شود.
قال علی علیه‌السلام: **فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصَّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ.**^۲

^۱ - سوره حشر، آیه ۱۶ کار آنها (منافقین) چون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو، مشکلات تو را حل می‌کنم، اما همین که کافر شد، به وی گفت: من از تو بیزارم، من از خدایی که پروردگار عالمیان است می‌هراسم.

^۲ - ایمان بر دو گونه است، یکی ثابت و استوار در دل‌ها و قلوب، و دیگری موقت و عاریه‌ای بین قلب‌ها و سینه‌ها تا وقتی مشخص **نهج‌البلاغه**، خطبه ۲۳۱ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۸۹ به ترتیب صبحی صالح.

گاهی ایمان، ایمانی ثابت و مستقر است، این ایمان قابل تغییر و دگرگونی نیست، در شدايد و سختی‌ها زایل نمی‌شود و تا قیامت صاحب خود را یاری می‌کند. چنین نوعی از ایمان از ملکه شدن اعمال حسن حاصل می‌گردد.

گاهی نیز ایمان عاریه‌ای و غیر ثابت می‌باشد، چنین ایمانی نتیجه اعمال و اعتقادات نیک و شایسته‌ای است که ثابت و مداوم نبوده و یا با نیت خالص محقق نشده است، ایمان زبانی چنین مؤمنی قوی‌تر از ایمان عملی آنان بوده است.

انسان در لحظات آخر عمرش چون هیكل شیطان را می‌بیند، اگر ایمان او ثابت نباشد از حق عدول می‌کند و البته به همین جهت آخرین لحظات عمر را «عدیله» نام نهاده‌اند.

جمعی از مفسرین ذیل تفسیر آیه شریفه‌ای که گذشت داستان «برصیصا» را نقل نموده‌اند.

وی عابدی از عابدان بنی‌اسرائیل بود، عبادت و دیانت، او را به حدی رسانده بود که امراض لاعلاج روانی را شفا می‌بخشید، و دیوانه‌ها به محضر او می‌رسیدند و سالم باز می‌گشتند، او برای بیماران دعا می‌نمود و خداوند شفا مرحمت می‌کرد.

روزی چند جوان، خواهر خویش را که به همان مرض مبتلا شده بود نزد «برصیصا» آوردند، قرار شد شب هنگام دخترک در صومعه عابد بماند، تا عابد از خداوند شفای او را طلب کند.

از آنجا که عابد به زهد و تقوا و عفت، شهرت وافیه داشت و هیچکس را یارای تصور فکری بد نبود، برادران نیز بدون تأنی پذیرفتند که دخترک بماند و شاید بر ماندن خواهر خویش اصرار می‌ورزیدند تا بلکه شفا یابد. بارها در روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام آمده است که زن و مرد نامحرم در یکجا خلوت نکنند که شیطان چنان وسوسه می‌کند تا آنها را مجبور به گناه نماید.

جمال دختر، سیاهی و ستر شب، تنهایی و ... همه و همه عابد را وسوسه کرد، و از آن دخترک مجنون، از هر لیلی، لیلی‌تری ساخت. عابد جمال دختر را در تخیلات خود داخل کرد و از آن ماهرخی تصور نمود، تنهایی و سیاهی شب را نیز ساتری خوب یافت.

او دیگر از خود و گذشته خود و از شأن خود نزد خدای متعال و عزت وی نزد مردم و... غافل شده بود و نسبت به همه آنها چشمانش سو نمی داد و گوشه‌هایش چیزی از نصیحت‌های گذشته‌اش به خلائق را نمی شنید. بلکه یکسره به جمال تصور شده دختر می نگریست چرا که: **حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمَى وَ يُصَمُّ**^۱.
نگریست و دل به دنبال نگاه روانه شد، نگاه کرد و دل داد.

^۱ - از فرمایشات رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله است که فرموده‌اند: عشق تو به هر چیزی، موجب کوری و کری می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۴.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

که هر چه دیده بیند دل کند یاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

بی اختیار حرکت کرد و به جانب دخترک رفت و دامن دختر عقیفه را آلوده نمود و عابد زاهد، متقی و مستجاب‌الدعوه هم فاسق، فاجر و مطرود رحمت شد. طوفان شهوت فرو نشست و لذت آنی آن زایل شد. اینک عابد به گذشته و کنون خویش نگاهی کرد «چه بودم و چه شدم!!!»

ولی شیطان به همین بسنده نکرد، عابد را بار دیگر وسوسه کرد که: آبرویت نزد خدا رفت، بگذار نزد مردم نرود. عابد در پی این وسوسه، دخترک را به قتل رساند و دفن کرد. البته دیگر لازم نیست ابلیس به خود زحمتی دهد و وسوسه کند، چرا که عابد دیگر شیطان شده بود، شیطان باید به وی نگاه کند و تعلیم ببیند. برادران صبح سراغ خواهرشان آمدند، عابد که آن شب همه چیز خود را باخته بود، گفت: سالم شد و بسوی منزل آمد. برادران خوشحال شدند و از عابد تقدیر و تشکر کردند و وی را برای استجابت دعایش و ارج و احترامش نزد خداوند ستودند و راهی منزل شدند، اما خواهر نبود، جستجو بی‌اثر بود، شیطان به شکلی مجسم شد و به آنها گفت: خواهرتان آلوده گشت و کشته شده و در فلان محل دفن شده است. عجیب است، عابد بیچاره را به گناه کشاند و اینک برادران را نیز از آن با خبر می‌کند. انسان را وادار به گناه می‌کند و دیگران را هم وا می‌دارد که شاهد گناه او باشند. برادران برگشتند و جسد خواهرشان را خارج ساختند. خبر این جنایت فجیع و غیرقابل انکار در شهر پیچید. فساق و فاجرین شهر از همه

بیشتر زبان به لعن عابد گشودند، چرا که او عابد بود و چنین کرد. وی را از صومعه بدر کشیدند و عبادتگاه را از وجودش پاک ساختند، سپس او را به دار آویختند. اما ابلیس هنوز راضی از کار خود نبود و مأموریت خود را تمام شده نمی‌دید. لذا نزد عابد آمد و گفت: یک کار کنی تو را نجات می‌دهم. این بازی خورده بالفور گفت: چه کنم؟ ابلیس گفت: برایم سجده کن. عابد گفت: نمی‌توانم. شیطان پاسخ داد: با اشاره کافی است. عابد با اشاره در مقابل شیطان سجده کرد و کافر جان داد و البته کافر هم محشور خواهد شد.^۱

به این روایت که مقدمه‌ای برای قسم بعدی بحث نیز می‌باشد توجه کنید:

قال الصادق علیه‌السلام: ما مِنْ أَحَدٍ يَخْضِرُ الْمَوْتَ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكَفْرِ وَيَشَكِّكَهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَإِذَا خَضِرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتَ.^۲

تلقین در سه جا مستحب است و اولین مورد استحباب آن لحظات احتضار است.

قال الصادق علیه‌السلام: إِذَا خَضِرَتِ الْمَيِّتُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ فَلَقِّنْهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.^۳

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شخصی در حال احتضار بود. به پیامبر خبر دادند. حضرت و عده‌ای از اصحاب به بالین او شتافتند، وقتی آن حضرت به بالین محتضر رسید، از هوش رفته بود. پیامبر خدا به ملک‌الموت فرمودند: از او دست بردار تا از وی سؤالی بپرسم. شخص به هوش آمد. حضرت پرسید: چه دیدی؟ گفت: سفیدی و سیاهی بزرگی دیدم. حضرت فرمود: کدام نزدیک‌تر بود؟ عرض کرد: سیاهی، پیامبر فرمود: بگو:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعَاصِيكَ وَاقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ.

^۱ - این داستان در تفاسیر مختلفی چون مجمع البیان، قرطبی، روح البیان و... در ذیل آیه شریفه ۱۶ سوره حشر آمده است.

^۲ - کسی نیست مگر این که در لحظات احتضارش ابلیس یکی از شیاطین خود را مأمور می‌کند و او دستور کفر به او می‌دهد و در دینش او را به شک و ایهام دارد تا این که روح از بدنش جدا شود. اگر محتضر مؤمن باشد شیطان در مقابل او توانی ندارد پس وقتی در کنار افراد محتضر حاضر شدید تا دم مرگ، شهادتین را به آنها تلقین کنید (فروع کافی، ج ۳، ص ۱۲۳).

^۳ - اگر در بالین محتضر حاضر شدید، شهادتین را به وی تلقین نمایید همان، ص ۱۲۱.

این را گفت و از هوش رفت، بار دیگر پیامبر به ملک‌الموت فرمود: بر او آسان گیر تا از او چیزی بپرسم. شخص به هوش آمد، پیامبر فرمود: چه دیدی؟ عرض کرد: سفیدی زیاد و سیاهی زیادی دیدم. حضرت پرسید: کدام نزدیک‌تر بود؟ عرض کرد: سفیدی. پیامبر به اطرافیانش فرمود خداوند رفیق شما را بخشید.^۱

حمام منجاب

گویند زنی تازه وارد در شهری راهی حمام شد ولی هرچه گشت حمام را نیافت. از کسی سراغ حمام گرفت، وی خانه خویش را نشان داد. زن وارد خانه شد و مرد نیز در پی او وارد منزل گشت و در را بست. زن که خود را در معرض گناه می‌دید. بدون این که بظاهر عکس‌العمل منفی نشان دهد خود را متمایل جلوه داد، و مرد را گفت غذایی تهیه نماید. مرد از منزل به امید تهیه غذا مسرورانه خارج شد و زن عقیف نیز که حيله‌اش کارساز شده بود در پی او فرار کرد. مرد به خانه برگشت و کسی ندید، پی به حيله زن برد و در حسرت او شعر می‌سرود.

^۱ - خدایا بسیاری گناهان و عصیانم را ببخش، و طاعات اندکم را بپذیر همان، ص ۱۲۵.

يا رَبِّ قَائِلَةٌ يَوْمًا وَ قَدْ تَعَبْتُ
اين الطريق الى حمام منجاب^{٧١٢}

^{٧١٢} - آي، كجاست آن زني كه روزي خسته شده بود و مي گفت
حمام منجاب كجاست.

همین مرد روزی در بستر احتضار قرار گرفت. هر چه او را تلقین می‌دادند همین بیت را در جواب می‌سرود. شخص دیگری را تلقین می‌دادند و او بجای توجه به ملقن می‌گفت: «حُزْمَةُ بَيْلِس» یعنی یک بار به یک فلس. وی هیزم فروش بود و دائماً در کوچه‌های محل فریاد می‌زد، یک بار هیزم به یک فلس، و در لحظات احتضار همین چیزی که ملکه‌اش شده بود بناچار برزبان او جاری می‌شد.

در شب معراج حضرت عزرائیل علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: هر روز پنج بار وارد هر خانه‌ای می‌شوم و با اهل خانه مصافحه می‌کنم به صغیر و کبیرشان از خودشان آگاه‌ترم.

پیامبر فرمودند: هنگام اول وقت عزرائیل با مردم مصافحه می‌کند و آنان که نماز اول

وقت می‌خوانند، شهادتین را در لحظات احتضار به آنها تلقین می‌نماید.

رؤیت آینده

یکی دیگر از حالات محتضر این است که وی جایگاه و موقعیت آینده خویش را درک می‌کند. حضرت امیر علیه‌السلام در نامه‌ای که برای محمد بن ابی‌بکر فرستاد تا برای اهل مصر بخواند، فرموده است:

أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ تَفَارِقَ رُوحَهُ جَسَدَهُ حَتَّى يَعْلَمَ إِلَى أَيِّ الْمَنْزِلَتَيْنِ يَصِيرُ، إِلَى الْجَنَّةِ أَمْ النَّارِ، أَعَدُّهُ هُوَ لِلَّهِ أَمْ وَلِيِّ.

فَإِنْ كَانَ وَلِيًّا لِلَّهِ فَتِيحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ شَرَعَتْ لَهُ طُرُقُهَا وَ رَأَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِيهَا، فَفَرِحَ مِنْ كُلِّ شُعْلٍ وَ وُضِعَ عَنْهُ كُلُّ ثِقَلٍ.

وَ إِنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ فَتِيحَتْ لَهُ أَبْوَابُ النَّارِ وَ شَرَعَتْ لَهُ طُرُقُهَا وَ نَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِيهَا فَاسْتَقْبَلَ كُلَّ مَكْرُوهٍ وَ تَرَكَ كُلَّ مَسْرُورٍ.

كُلُّ هَذَا يَكُونُ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ عِنْدَهُ يَكُونُ بَيِّقِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - وَ يَقُولُ: - الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا

نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ.^۱ محتضر علاوه بر رؤیت موقعیت خود، پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر معصومین علیهم‌السلام را مشاهده می‌نماید، اگر اهل ایمان باشد چشمانش به دیدار آنان روشن می‌گردد و اگر اهل ایمان نباشد، مضطرب و ناراحت می‌گردد.

قال علي عليه‌السلام: مَنْ أَحَبَّنِي وَجَدَنِي عِنْدَ مَمَاتِهِ بِحَيْثُ يُحِبُّ، وَ مَنْ أَبْغَضَنِي وَجَدَنِي عِنْدَ

^۱ - احدی از انسان‌ها نیست مگر این که وقتی روح از بدنش جدا شد، می‌داند کجا می‌رود به بهشت یا جهنم. دشمن خداست یا دوست. اگر دوست خداوند باشد، درهای بهشت برای وی باز و راه‌های آنها هموار می‌شود، و می‌بیند آنچه را که خداوند برای او مهیا دیده است و از هر کاری فارغ شده و هر باری از وی برداشته شده است.

ولی اگر دشمن خدا باشد، درهای آتش بر وی باز و راه‌های آن آشکار می‌شود و آنچه را که خداوند برای او آماده کرده است می‌بیند و او هر ناروایی را استقبال و هر شادی را ترک کرده است.

همه این‌ها زمان مرگ محقق می‌شود و او در آن لحظه بدان‌ها یقین خواهد داشت و سپس حضرت دو آیه ۲۸ و ۳۲ نحل را قرائت فرمود بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۸۵.

مَمَاتِهِ بِحَيْثُ يَكْرَهُ^۱.

قال الصادق عليه السلام: ما يموتُ مَوالٍ لَنَا مُبْعِضٌ لِأَعْدَائِنَا إِلَّا وَ يَخْضِرُهُ رَسولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَرُونَهُ وَ يُبَشِّرُونَهُ، وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ مَوالٍ لَنَا يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُهُ، وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ:

^۱ - کسی که مرا دوست داشته باشد، لحظه مرگش مرا به همان صورت که دوست دارد می بیند، و آن کس که از من بدش بیاید نیز به همان صورت لحظه مرگش مرا می بیند همان، ج ۶، ص ۱۸۶.

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلاً^{۷۱۵}

۷۱۵ - کسی از دوستان ما و دشمن دشمنان ما نمی‌میرد، مگر این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام نزدش می‌آیند، او را می‌بینند و به او مژده می‌دهند. و اگر از غیر دوستان ما باشد، او آنها را به همان صورت که بغض داشت می‌بیند و دلیل بر این مطلب فرمایش حضرت امیر علیه‌السلام به حارث همدانی است که فرمود: ای حارث همدانی هر کس بمیرد، مرا می‌بیند، چه مؤمن باشد یا کافر همان، ص ۱۸۰.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری فرموده است:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا رَأَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ تَقَرَّرَ عَيْنُهُ وَلَا مُشْرِكٌ يَمُوتُ إِلَّا رَأَاهُمَا حَيْثُ يَسْوُّهُ.^۱

درخواست بازگشت

دیگر از حالات محتضر تقاضای برگشت به دنیاست. انسان اهل گناه وقتی موقعیت خود را یافت و نیز خود را در حال بریدن از دنیایی که اندوخته است مشاهده نمود، پرده‌های غفلت و جهالت از جلو چشمانش می‌افتد و چشم بصیرت او باز می‌شود و فریاد می‌زند: خدایا مرا برگردان، شاید بتوانم جبران کنم.

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، كَلَّا...^۲

از حالات خواجه ربیع که مدفن او در حوالی مشهد است، نقل شده است که وی برای خود قبری ساخته بود، در قبر می‌خوابید و آیه بالا را مکرر می‌خواند و سپس بیرون

^۱ - هیچ مؤمنی نمی‌میرد مگر این که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را می‌بیند و چشمش روشن می‌شود و هیچ مشرکی نمی‌میرد مگر این که آنها را به همان صورت که از آنها بدش می‌آمد، می‌بیند همان، ج ۸۲، ص ۱۷۴.

^۲ - (سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰) هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می‌گوید: پروردگارم، مرا باز گردان تا شاید آنچه را که ترک کردم انجام دهم.

می‌شد و با خود می‌گفت: تو را برگردانندیم حال به گفته خودت عمل کن. **قَدْ رَجَعْنَاكَ فَاَعْمَلْ**. البته انسان‌های نیکوکار و آنها که آینده خویش را درخشان می‌بینند نیز تقاضای رجوع می‌کنند ولی تقاضای رجوع آنها به این جهت است که به دیگران خبر دهند و موقعیت درخشان خود را به آنها بگویند. کسانی که عمری وی را به باد استهزاء گرفته‌اند، تقدس و تعهد او را مسخره کرده‌اند، اکنون موقعیت درخشان او را در آستانه ورود به عالم دیگر نظاره‌گر باشند. ونیز می‌خواهند به دنیا برگردند تا خبر وصالشان به نعمتهای محبوب را به اهل خویش برسانند و آنها که ناراحت اویند، مسرور گردند.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه:

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ... تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱.

فرموده است:

إِنَّمَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ثُمَّ أَرَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أَخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَى، فَيُقَالُ: لَيْسَ إِلَيْ ذَلِكَ سَبِيلٌ^۲.

چه اینکه رسیدن چنین خبری به اهل دنیا خلاق را در مسیر اصلاح قرار خواهد داد و راه وسوسه ابلیس را خواهد بست و حکمت امتحان، لغو شده و ثواب و عقاب، منتفی می‌گردد.

حسرت

یکی دیگر از حالات محتضر، حسرت شدید اوست، و شاید این حالت در همه انسان‌های عادی وجود داشته و هرکس به نوعی در آن لحظات حسرت‌هایی داشته باشد.

کافر و گنهکار از کردار زشت و اعتقاد فاسد خود ناراحت و انسان صالح از درجات خود و نرسیدن به مدارج بالاتر حسرت دارد.

^۱ - (سوره واقعه، آیات ۸۳ و ۸۷) وقتی جان به گلو برسد، اگر راست می‌گویید آن را برگردانید.

^۲ - وقتی جان به گلوگاه برسد و مؤمن منزلش را در بهشت ببیند می‌گوید: مرا به دنیا برگردانید تا آنچه را که می‌بینم به اهل خود بگویم. به وی گفته می‌شود راهی ندارد **تفسیر نورالثقلین**، ج ۵، ص ۲۲۷.

حسرت برای اوقات تلف شده از عمر، و توجه به چیزهایی که هیچ‌کدام در سرنوشت آدمی تأثیری ندارند. شخصی در حال احتضار بود و اطرافیانش گرداگرد او نشسته بودند و می‌گریستند. محتضر به پدرش گفت: بابا چرا گریه می‌کنی؟ پدر جواب داد: پسر که از دنیا رود، پشت پدر می‌شکند. از مادرش پرسید: مادرم تو چرا گریه می‌کنی؟ مادرش گفت: می‌خواستم عصای دستم باشی. علت گریه را از همسرش جویا شد؟ وی گفت: بچه‌هایم را چه کنم؟ ناله یتیمی این‌ها را که تحمل می‌کند؟ به فرزندانش گفت: پسر، دخترم، شما چرا می‌گریید؟ آنها گفتند: بابا یتیمی که خندیدن ندارد. محتضر چون پاسخ همه را شنید، آهی برآورد و گفت: هیچ کس به فکر من نیست که در قبر چه کنم؟ جواب نکیرین را چه گویم؟ در قیامت چه کنم؟ آهی سرداد و جان سپرد.

حسرت محتضر با ترس و دلهره شدید او همراه است، او که عمری از مرگ می‌هراسید و از آن به رگم خویش می‌گریخت، حاضر نبود اسمش را بشنود، در مجلسی که از آن صحبت می‌شود بنشینید، اکنون در حال نزدیک شدن به اوست، و راه گریزی از آن نیست این حالت از جانکاه‌ترین حالات محتضر است، و به واسطه اهمیت آن در جای دیگر با تفصیل بیشتری به آن می‌پردازیم.

حتمی بودن مرگ

شاید چیزی که از همه بیشتر احتضار را سخت‌تر کرده باشد، علم و یقین حتمی به تحقق مرگ است. همه انسان‌ها برای مدت زمانی خاص پا به عرصه گیتی گذاشته‌اند و همه در انتظار به سر رسیدن این اجل می‌باشند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...^۱

حضرت امیر علیه‌السلام مرگ را برای انسان به سایه وی تشبیه فرموده است.

الْمَوْتُ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ وَ أَمْلَكُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ.^۲

^۱ - (سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۵) هر کسی مرگ را می‌چشد.

^۲ - مرگ از سایه شما به شما همراه‌تر و از خودتان به شما مالک‌تر است (غررالحکم).

و هیچ کس را یارای فرار از مرگ نیست، چه این که مرگ کسی را به خود دعوت نمی‌کند تا او اِیا نماید، بلکه وی به ملاقات خلائق می‌آید.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۱

هیچ چیزی مانع اعمال قدرت خداوند نمی‌شود، هیچ برجی و قصری را یارای فراری دادن صاحبان و ساکنان آن از مرگ نیست.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ....^۲

علاوه این که زمان و مکان مرگ کاملاً مشخص بوده و لحظه‌ای تأخیر بردار نیست و قدمی مکان آن تغییر نمی‌یابد.

... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.^۳

روزی ملک الموت به خدمت حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه‌السلام رسید، کسی در خدمت حضرت بود و عزرائیل قدری به وی خیره شد. چون فرشته مرگ رفت، آن شخص به پیامبر عرض کرد: این چه کسی بود؟ حضرت فرمود: عزرائیل بود. عرض کرد: من از نگاه او واهمه دارم، دستور ده باد مرا به هندوستان برد، چنین شد. روز دیگر ملک الموت به خدمت حضرت سلیمان رسید، حضرت فرمود: چرا دیروز چنین به آن شخص خیره شدی؟ عرض کرد: دستور داشتم همان لحظه جان او را در هندوستان بگیرم، با خود گفتم اگر هزار بال هم داشته باشد چگونه به هندوستان می‌رسد، اما امر حق را اجابت کردم و به هندوستان رفتم دیدم همانجاست.

صاحب بحار الأنوار رحمه‌الله از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که: خداوند بر ملکی غضب کرد و بالش را قطع نمود و در جزیره‌ای رهایش کرد، وقتی حضرت ادریس علی نبینا و آله و علیه‌السلام

^۱ - (سوره جمعه، آیه ۸) بگو مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی کسی که عالم به پنهان و آشکار است برگردانده می‌شوید، آنگاه شما را از آنچه که می‌کردید خبر می‌دهد.

^۲ - (سوره نساء، آیه ۷۸) هر جا باشید مرگ شما را در می‌یابد هر چند در برج‌های محکم بوده باشید.

^۳ - هنگامی که اجل فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کند و نه پیش می‌افتد. این آیه در سوره اعراف، آیه ۳۴ و سوره نحل، آیه ۶۱ و قریب به آن در سوره یونس، آیه ۴۹ آمده است.

مبعوث شد، آن ملک نزد وی آمد و درخواست دعا کرد. حضرت سه روز روزه گرفت و دعا نمود. خداوند متعال دعایش را مستجاب فرمود و از ملک راضی شد و بال‌هایش را به وی عطا فرمود و به مقام خویش بازش گردانید. ملک خدمت حضرت ادریس رسید و گفت: حاجتی داری تا تلافی کنم؟ ادریس فرمود: مرا به آسمان چهارم نزد ملک‌الموت ببر تا با وی مأنوس شوم. ملک پیامبر را بر بال خویش نشانید و به آسمان برد، ملک‌الموت با دیدن حضرت به علامت تعجب سرتکان می‌داد. پیامبر سلام کرد و علت تعجب را جویا شد. ملک‌الموت گفت: هم‌اینک مأمور شدم میان آسمان چهارم و پنجم روح تو را قبض کنم.

فواید ندانستن وقت مرگ

البته ناگفته نماند که: برندانستن وقت مرگ فواید عمده‌ای مترتب است که به چند نمونه از این فواید اشاره می‌شود.

۱ - اگر مردم از وقت مرگ خود مطلع بودند، زندگی دنیوی از تحرک باز می‌ایستاد و تعطیل می‌شد و کسی به فکر معیشت لازم خود هم نمی‌بود.

حرص و طمع مردم برای جمع آوری دنیا به خاطر بی‌خبری از زمان مرگ است و الا اگر انسان می‌دانست که مثلاً در فلان سال خواهد مرد، دست به سیاه و سفید دنیا نمی‌زد و خود را هرگز به گناه آلوده نمی‌نمود. نقل است که حضرت داود علی نبینا و آله و علیه‌السلام به خداوند عرضه کرد که چرا دست شیطان را نمی‌بندی تا خلائق از اغوای او راحت شوند؟ وی مأذون شد که ابلیس را به بند کشد و در افکار مردم وسوسه نکند، حضرت که از طریق زنبیل بافی امرار معاش می‌کرد، زنبیلش را به بازار بردند تا بفروش برسانند برگشتند و گفتند تعطیل است. و همین طور چند روز گذشت و کسی برای خریدن زنبیل پیامبر یافت نمی‌شد. تا اینکه خبر یافت مردم در قبرستان جمع شده‌اند و انابه می‌نمایند، سپس آن حضرت، ابلیس را آزاد نمود. همه به دنبال معیشت خود رفتند.

و البته پیداست کسی که اثر گناه را بعینه ببیند و به این جهت دست از معصیت بشوید و

روی به خیرات و مبرآت آورد و استغاثه و انابه نماید، ذره‌ای ارزش ندارد، چون این اعمال وجهه اختیاری ندارند و عملی نیک که با اختیار و اراده انجام بگیرد بهره‌ای نخواهد داشت.

۲ - اگر مردم زمان مرگ خود را می‌دانستند، چه بسا می‌گفتند در آغاز عمر گناه و معصیت می‌کنیم و قبل از زمان مرگ به درگاه خداوند استغفار می‌نماییم و او که وعده بخشش تا رسیدن روح به حنجره داده است می‌بخشد. در این حالت بسیاری از مردم با ایمان از دنیا می‌رفتند، در حالی که مدارج ایمان را کسب نکرده و پله‌های کمال را طی ننموده بودند.

۳ - خلائق با این که هر لحظه خود را در آستانه مرگ می‌بینند و می‌دانند مرگ کوچک و بزرگ، پیر و جوان را نمی‌شناسد، باز مرتکب انواع مفسد و گناهان می‌شوند، گاه دزدی‌هایی را مرتکب می‌گردند که نسل‌های آتی آنها را هم کفاف خواهد کرد و... حال اگر مثلاً می‌دانستند که یک صد سال زنده‌اند چه می‌کردند؟! و چگونه عرصه حیات را بر همنوعان خود تنگ می‌نمودند؟!

۴ - فایده دیگر ندانستن زمان مرگ این است که مؤمن هر لحظه خود را در کام مرگ می‌بیند، لذا هرگز کار امروز را به فردا نمی‌سپارد و هرگز خود را به گناهی به امید توبه بعد آلوده نمی‌کند و عبادات خویش را به صورتی انجام می‌دهد که گویی آخرین عبادت وی است.^۱

^۱ - برخی از این فواید در میان فرمایشات امام صادق علیه‌السلام به «مفضل» دیده می‌شود بحار الأنوار، ج ۳، ص ۸۳.

سکرات مرگ

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ^۱

سخت‌ترین لحظات حیات انسان، سکرات مرگ است. سکره موت نیز حالتی است شبیه به مستی که بر عقل انسان چیره گشته و اضطراب شدید در وی ایجاد می‌کند. آدمی در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با دنیا گسسته می‌بیند و از آنچه فرار است پیش آید چیزهایی مشاهده می‌کند و همین موجب وحشتی عظیم در وی می‌گردد.

حضرت امیر علیه‌السلام سکرات مرگ را چنین تبیین می‌کند:

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَ حَسْرَةُ الْقَوْتِ، فَفَتَرَتْ لَهَا اطْرَافَهُمْ، وَتَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُجُوحًا، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ، عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمُرِهِ، وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرَهُ، وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا، أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُسْتَنْبِهَا تَهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا، وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا، تَبْقَى لِمَنْ وَرَائَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ، وَ الْعِبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ، وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا،

^۱ - سوره ق، آیه ۱۹ و سکرات مرگ، به حقّ فرا می‌رسد، و به انسان گفته می‌شود این همان چیزی است که از آن می‌گریختی.

فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَىٰ مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ^۱.

آنچه از بیان حضرت امیر علیه السلام گذشت، تفسیری گویا بر آیه شریفه است.

سکره در لغت به معنای قرار دادن مانع و سد می‌باشد، و مثلاً سکرالباب، به معنای بستن در استعمال شده است. و از آنجا که مشروبات الکلی موجب در حجاب قرار گرفتن عقل می‌شوند آنها را مسکرات می‌نامند، و لذا در اصطلاح، سکره به حالتی که بر اثر مستی عارض می‌شود، اطلاق شده است. هنگام قبض روح، هیجانی سخت به انسان دست می‌دهد و اضطرابی بی‌مانند در وی ایجاد می‌شود به طوری که حالت عادی از دست می‌رود و انسان بی‌اختیار می‌گردد؛ لذا از آن لحظه‌ها، تعبیر به سکرات موت شده است.

انسان در طول حیات گاه خبر ناگواری را می‌شنود و مضطرب می‌شود و غش می‌کند، در حالی که این خبر تنها به یک جزئی کوچک از زندگی وی لطمه زده است، حال چه رسد به خبری که به وی بگویند اینجا آخر خط است، زن و فرزند و اموال و... همه را بگذار و سراغ کردار خویش رو!!!

اما صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که علت اضطراب و ناراحتی هنگام خروج روح چیست؟ فرموده‌اند:

لَا إِلَهَ نَمَىٰ عَلَيْهَا الْبَدَنُ^۲.

عزرائیل علیه السلام برای گرفتن جان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آمد و در پی مباحثاتی که میان آن دو گذشت، عزرائیل نارنجی خوشبو به وی داد، حضرت بویید و به این شیوه

^۱ - سکرات مرگ و حسرت از دست دادن داشته‌ها بر آنها هجوم آورد. در آن سکرات، اعضا بدنشان سست شده و رنگ خود را باختند سپس مرگ در آنها نفوذ کرد، و بین آنها و زبانشان جدایی افکند، او همچنان در میان اهل بیت خود به آنها می‌نگرد و با گوش خود صدایشان را می‌شنود، در حالی که عقلش سالم است، فکرش باقی است، می‌اندیشد که عمرش در چه راهی فانی کرده، و روزگارش در چه راهی سپری نموده و به یاد ثروت‌های گذشته می‌افتد، ثروت‌هایی که در جمع آنها چشم‌ها را بر هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک به هم ریخته، و اکنون گناه جمع‌آوری آنها با اوست. اینک هنگام جدایی آنها فرا رسیده و همه برای وارث باقی می‌ماند، آنها متنعم می‌شوند و بهره می‌گیرند، راحتی آنها برای دیگری و سنگینی گناهشان برای اوست، او در گرو این اموال است، لذا دست خود را از پشیمانی می‌گزد و همه این‌ها بخاطر چیزهایی است که در وقت مرگ برای او آشکار می‌شود **نهج البلاغه**، ج ۱۰۸ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۰۹ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - بخاطر این که بدن با روح رشد و نمو یافته است **بحار الأنوار**، ج ۶، ص ۱۵۸.

روح از بدنش مفارقت کرد. فرشتگان به پیامبر خدا عرض کردند:

يَا أَهْوَنَ الْأَنْبِيَاءِ مَوْتًا كَيْفَ وَجَدْتَ الْمَوْتَ.

حضرت در پاسخ فرمود:

كَشَاهُ تُسَلِّخُ وَ هِيَ حَيَّةٌ.^۱

مرحوم کلینی در کافی شریف آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام نزد قبر حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام آمد و از خداوند درخواست کرد که یحیی زنده شود، حضرت زنده شد و از قبر خارج گردید و گفت: از من چه می‌خواهی؟ عیسی گفت: می‌خواهم مأنوس من باشی؟ یحیی جواب داد:

يَا عِيسَى مَا سَكَنْتَ عَنِّي حَرَارَةَ جَمْرَةَ الْجَمْرَةِ الْمَوْتِ، وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُعِيدَنِي إِلَى الدُّنْيَا وَ تَعُودَ عَلَيَّ حَرَارَةَ الْمَوْتِ.^۲

سپس او را ترک گفت و به قبر خویش بازگشت.

اسباب سهولت

در روایات معصومین علیهم السلام از برخی امور به عنوان عوامل تخفیف سكرات مرگ سخن به میان آمده است که از جمله آنها:

۱ - قطع علاقه به اموال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قَدَّمَ مَالَكَ أَمَامَكَ يَسْرُكُ اللَّحَاقُ بِهِ.^۳

۲ - کاستن گناهان

^۱ - ای کسی که در میان انبیاء ساده‌ترین قبض روح را داشتی، مرگ را چگونه دیدی؟ - همانند گوسفندی که زنده زنده پوستش می‌کنند.

^۲ - ای عیسی هنوز از حرارت یا تلخی مرگ، آرامش نیافته‌ام حال تو می‌خواهی مرا به دنیا برگردانی و حرارت مرگ دوباره به من برگردد فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۰.

^۳ - اموال خود را جلو بفرست، ملاقات با مرگ را بر تو آسان می‌کند بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۸۶.

ابوذر قدس سره می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی فرمودند:

أَقْلِلْ مِنَ الشَّهَوَاتِ يُسَهِّلْ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، وَأَقْلِلْ مِنَ الذُّنُوبِ يُسَهِّلْ عَلَيْكَ الْمَوْتَ.^۱

۳ - صله رحم و نیکی به والدین

قال الصادق علیه السلام: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفَّفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ فَلْيَكُنْ لِقَرَابَتِهِ وَصُولاً وَبِوَالِدَيْهِ بَاراً، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يُصِبْهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَداً.^۲

مرگ کافر

آنچه که از آیات و روایات به نظر می رسد این است که قبض روح کفار بسیار سخت بوده و در واقع مرگ، آغاز عذاب های آنها است. این آیه شریفه کیفیت قبض روح کفار و شدت آن را بیان نموده است.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ.^۳

حضرت امیر علیه السلام به درد چشم دچار شد و بسیار ناراحت بود و ناله می زد، پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله به عیادت وی رفتند و فرمودند: آیا این صیحه از جزع و بی تابی است یا از شدت درد؟ حضرت امیر علیه السلام عرض کرد: هنوز دردی به این اندازه نکشیده ام، پیامبر فرمودند: وقتی ملک الموت نازل شود و روح کافر را قبض کند، با خود سیخی از آتش آورد و روح را به آن وسیله از بدن بیرون می کشد. حضرت امیر علیه السلام نشستند و عرض کردند: اعاده فرما که درد را فراموش نمودم، سپس حضرت پرسیدند: آیا از امت شما کسی به این صورت قبض روح می شود؟ پیامبر فرمود: آری، حاکمی که جور کند، کسی

^۱ - از خواسته ها بگناهان بگناهان بگردد، و از گناهان بگناهان بگردد، و از گناهان بگناهان بگردد، ج ۱۸۷.

^۲ - کسی که دوست دارد خداوند سكرات مرگ را بر وی آسان بگرداند، بایستی به اقوام خویش صله کند، و به والدین خویش نیکی نماید، اگر چنین کند سكرات مرگ بر او آسان شده و در طول زندگی فقیر نمی شود همان، ج ۷۴، ص ۶۶.

^۳ - (سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۲۷) حال آنها (کفار) چگونه خواهد بود وقتی که فرشتگان مرگ بر صورت و پشت آنها می زنند و قبض روحشان می کنند.

که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد، آنکه شهادت به باطل بدهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام، لحظه جان دادن را چنین تبیین می فرماید:

إِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَقْطَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَعْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عَقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا.^۱

از امام حسن مجتبی علیه السلام سؤال شد، مرگی که از آن غافلند چیست؟ حضرت فرمود:

أَعْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكِدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ، وَأَعْظَمُ تُبُورٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ تَبِيدُو لَا تَنْفَدُ.^۲

به امام صادق علیه السلام عرض کردند، مرگ را برای ما توصیف فرما، امام فرمودند:

لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطَيْبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْإَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَكَدَغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدُّ.

عرض کردند: برخی می گویند مرگ از آره نمودن و قیچی کردن، شکستن با سنگ، دَورَان دو سنگ آسیا بر چیزی احاطه شده، سخت تر است؟ امام فرمودند:

كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَالْفَاجِرِينَ.^۳

مرگ مؤمن

مستفاد از آیات و اخبار این است که قبض روح مؤمن ساده و به راحتی صورت می گیرد.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۴

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما شِبِهَتْ خُرُوجَ الْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مِثْلَ خُرُوجِ الصَّبِيِّ مِنْ بَطْنِ

^۱ - مرگ دارای سختی‌هایی است که شدیدتر از آن است که وصفی آن را در میانش گیرد یا با عقول اهل دنیا سنجیده شود هیچ وصفی قادر به توصیفش نیست و هیچ عقلی را یاری فهم آن نمی‌باشد (غررالحکم).

^۲ - بالاترین سروری که بر مؤمنین وارد می‌شود زمانی است که از دنیای رنج و زحمت به سوی نعمت ابد انتقال می‌یابند، و بالاترین هلاکتی که بر کافر وارد می‌شود زمانی است که از بهشتشان به سوی آتش ابدی و نابودنشده‌نی انتقال می‌یابند بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

^۳ - مرگ برای مؤمن مانند بهترین عطری است که او را می‌بوید او از بوی خوش آن مدهوش می‌شود و همه سختی‌ها و ناملایمت‌ها قطع می‌گردد، ولی برای کافر همانند گزیدن افعی‌ها و نیش زدن عقرب‌ها یا شدیدتر است - بلی این خاص برخی از کفار و فاجرین است همان، ص ۱۵۲.

^۴ - سوره نحل، آیه ۳۲ آنها که فرشتگان مرگ روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند، به آنها می‌گویند سلام بر شما، به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید وارد بهشت شوید.

أَمَّهُ مِنْ ذَلِكَ الْغَمِّ وَالظُّلْمَةَ إِلَى رُوحِ الدُّنْيَا.^۱

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: إِنَّ مَلِكَ الْمَوْتِ لَيَقِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ مِنَ الْمَوْلَى فَيَقُومُ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لَا يَذْنُوبُوا مِنْهُ حَتَّى يُبَدَّءَ بِالتَّسْلِيمِ وَ يُبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ.^۲

البته هم مرگ مؤمن و هم کافر نوعی راحتی را به دنبال دارند، لکن مؤمن خودش از وزر و وبال دنیا و از غمها و ناراحتیها و از ایذاء و تمسخر دیگران و از غریبی بین مردم راحت می شود ولی مرگ کافر دیگران را راحت می کند و سایر مخلوقین جنی و انسی و نبات و احجار را شاداب می نماید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: النَّاسُ إِثْنَانٌ وَاحِدٌ أَرَّاحٌ وَ آخَرُ اسْتَرَاحَ، فَأَمَّا الَّذِي اسْتَرَاحَ، فَالْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ اسْتَرَاحَ مِنَ الدُّنْيَا وَ بَلَائِهَا؛ وَ أَمَّا الَّذِي أَرَّاحَ، فَالْكَافِرُ إِذَا مَاتَ أَرَّاحَ الشَّجَرَ وَ الدَّوَابَّ وَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ.^۳

حضرت امیر علیه السلام نیز در این باره فرموده است:

مَوْتُ الْأَبْرَارِ رَاحَةٌ لِأَنْفُسِهِمْ وَ مَوْتُ الْفُجَّارِ رَاحَةٌ لِلْعَالَمِ.^۴

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مرگ را برای اصحاب خود چنین تبیین نمود:

صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قِنطَرَةٌ تَعْبُرُكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَإَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ، وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ.^۵

«سدیر صیرفی» از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مؤمن از قبض خود ناراحت می شود؟

^۱ - خروج مؤمن از دنیا همانند خروج بچه از شکم مادر و از غم و ظلمت به روح دنیاست کنز العمال، ۴۲۲۱۲.

^۲ - هنگام مرگ مؤمن ملک الموت در برابر او همانند بنده ذلیل در برابر مولایش می ایستد، سپس وی و اصحابش بکار خویش می پردازند و البته نزدیک نمی شود به او مگر این که با سلام آغاز می نماید و او را به بهشت بشارت می دهد بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۶۷.

^۳ - انسانها دو دسته اند، گروهی راحت می کنند و گروهی راحتی می شوند، آنان که راحت می شوند مؤمنین هستند که وقتی می میرند از بلای دنیا راحت می شوند و آنان که راحت می کنند کفارند، آنها وقتی می میرند، درخت و جنبندگان و بسیاری از انسانها را از شرور خود راحت می کنند کنز العمال، ۴۲۷۷۱.

^۴ - مرگ نیکان موجب راحتی خودشان و مرگ فجار موجب راحتی عالم می شود بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۸۱.

^۵ - صبر کنید ای بزرگ زادگان، مرگ نیست جز پلی که شما را از سختیها و ضررها به باغهای وسیع و نعمت های دائم منتقل کند، کدام یک از شما اگر از زندان به قصر منتقل شود، و مرگ نیست برای دشمنان شما، جز مثل کسی که از قصر به زندان و عذاب منتقل شود معانی الاخبار، ص ۲۸۹.

امام علیه السلام فرمودند: نه به خدا سوگند، وقتی ملک الموت برای قبض روح مؤمن می آید او جزع و فزع می نماید و ملک الموت به او می گوید: ای دوست خدا ناله مزین به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را بر رسالت برگزیده من از پدر برای تو مهربانترم، اینک چشم بگشا و ببین. وی چشم می گشاید و همه معصومین را می بیند. سپس ملک الموت به وی می گوید: اینان رسول خدا و علی و زهرا و حسنین و ائمه علیهم السلام رفقاء تو هستند. و او چشم می گشاید و می بیند آنها را و صدای منادی را می شنود که به وی می گوید: ای نفس مطمئن به محمد و اهل بیت علیهم السلام به سوی پروردگارت بیا در حالی که راضی به ولایت هستی و خداوند راضی به اعطاء ثواب شده است و داخل در بندگان و داخل در بهشت شو. سپس امام علیه السلام افزود، چه چیزی بهتر است از جداشدن روح و الحاق آن به منادی.^۱

البته ناگفته نماند، ممکن است گاهی قبض روح مؤمن سخت و قبض روح کافر آسان باشد، مثلاً مومن مرتکب گناهی شده باشد و خداوند متعال به سختی او را قبض روح کند تا به این سبب همه یا بخشی از معاصی وی را محو نماید و یا چه بسا از کافر برخی اعمال حسنه صادر شده باشد و خداوند به وسیله آسان بودن قبض وی، که نوعی نعمت است جزای او را اعطا فرموده باشد، چه اینکه او حکیم است و از اعمال نیک هیچکس و حتی کفار غافل نیست.

قابض ارواح

در بررسی آیات قرآن کریم به سه دسته از آیات در بیان مأمور قبض روح بر می خوریم. مطابق برخی از آیات، قبض روح به دست خداوند صورت می گیرد و او خود قابض ارواح می باشد.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...^۲

در برخی دیگر از آیات عزرائیل علیه السلام به عنوان قابض ارواح معرفی شده است.

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.^۳

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۱۲۸.

^۲ - سوره زمر، آیه ۴۲ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند.

^۳ - (سوره سجد، آیه ۱۱) بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، روحتان را می گیرد، سپس شما را به سوی پروردگارتان بازمی گرداند.

در دسته‌ای دیگر از آیات قرآن کریم، ملائک و رسولان دیگر الهی به عنوان مأمور قبض روح عنوان شده‌اند.

... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ.^۱

آیات فوق را می‌توان با استفاده از روایات به سه بیان تفسیر نمود.

۱ - خداوند عظیم‌تر از آن است که خود مأمور قبض روح باشد، لذا مأمور قبض روح، ملک‌الموت است و او دارای اعوان و انصاری از فرشتگان بوده و از آنها برخی که فرشته رحمت هستند قبض روح نیکان می‌نمایند و برخی که فرشته نعمت می‌باشند قبض روح فجّار می‌کنند. و البته چون همه چیز در تحت قدرت خداوند است، در واقع او قبض روح می‌کند و ملک‌الموت واسطه در این امر است.^۲

۲ - مدبر همه امور خداوند متعال است، ملک‌الموت به دستور خداوند مسئول قبض روح عده‌ای خاص است. و رسولان وی از ملائک و نیز ملائکی که خداوند مستقیماً آنها را معین نموده مأمور قبض روح عده‌ای خاص می‌باشند این دو بیان از فرمایش حضرت امیر علیه‌السلام استفاده می‌گردد.^۳

۳ - ملک‌الموت لشکریانی دارد که آنها مسئول قبض ارواح هستند، و ملک‌الموت ارواح را از آنها می‌ستاند، این بیان از فرمایش امام صادق علیه‌السلام استفاده می‌شود.^۴

ناگفته نماند هر سه بیان قابل جمع است زیرا به هر حال هیچ چیزی از ید قدرت خداوند خارج نیست و فعل هر کدام از ملک‌الموت و یا نمایندگان وی در واقع منسوب به اوست.

کیفیت قبض روح

با توجه به آنچه بیان شد این سؤال مطرح می‌شود که چگونه حضرت عزرائیل علیه‌السلام

^۱ - (سوره انعام، آیه ۶۱) تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و آنها کوتاهی نمی‌کنند.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۴۰.

^۳ - همان، ص ۱۴۲.

^۴ - همان، ص ۱۴۴.

می تواند در یک آن، روح چندین نفر را در غرب و شرق عالم قبض کند؟

امام صادق علیه السلام این سؤال و پاسخ آن را چنین تبیین فرموده است:

قال الصادق علیه السلام: **قِيلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَبَعْضُهَا فِي الْمَغْرِبِ وَبَعْضُهَا فِي الْمَشْرِقِ، فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ: أَدْعُوهَا فَتُجِيبُنِي، قَالَ: وَ قَالَ مَلِكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيَّ كَأَلْقُصَعَةٍ بَيْنَ يَدَيَّ أَحَدِكُمْ، فَيَتَنَاوَلُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ، وَ الدُّنْيَا عِنْدِي كَالدَّرْهَمِ فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ يُقَلَّبُهُ كَيْفَ شَاءَ.^۱**

مرگ ناگهانی

مرگ ناگهانی از طرفی نعمت محسوب می شود زیرا که شدت و اضطراب قبض روح را ندارد و انسان به یکباره تسلیم قابض الارواح می شود.

ولی از سویی دیگر نوعی نعمت و بلا محسوب می گردد چرا که فرصت توبه و انابه و استغفار و وصیت گرفته می شود. شخصی که در بستر جان می دهد، فرصت توبه و انابه دارد، می تواند حقوق واجبه و ترک شده خود را وصیت کند، اموال خویش را در حد مجاز آن برای امور خیر وصیت نماید و... علاوه این که نفس ناراحتی و اضطراب از مرگ و بیماری، بلاهایی هستند که صبر در آنها موجب تقویت روان انسان و افزایش حسنات و زیاد شدن رتبه معنوی و زدودن معاصی می باشد، به این دو روایت در مورد ثواب بیماری و مرض و نیز صبر بر آن توجه کنید.

قال الصادق علیه السلام: **حُمِّي لَيْلَةٌ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبَّلَهَا وَلِمَا بَعْدَهَا.^۲**

و ايضا عنه علیه السلام: **مَنْ مَرَضَ لَيْلَةً فَاقْبَلَهَا بِقَبُولِهَا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ عِبَادَةً سِتِّينَ سَنَةً.^۳**

^۱ - به ملک الموت علیه السلام گفته شد، چگونه ارواح را با این که برخی در مشرق و برخی در مغرب هستند، در یک لحظه واحد قبض روح می نماید؟ گفت: آنها را می خوانم و جواب می دهند و نیز گفت: دنیا در برابر من همانند ظرفی در مقابل هر کدام از شماست، هر چه بخواد از آن تناول می کند، و همچنین دنیا نزد من همانند درهمی در دست هر کدام از شماست، زیر و رویش می کند هر طور که خواهد همان.

^۲ - یک شب تب، کفاره گناهان گذشته و آینده است **فروع کافی**، ج ۳، ص ۱۱۵.

^۳ - کسی که یک شب بیمار شود و آن را بپذیرد و از آن نزد کسی شکوه نکند خداوند عز و جلّ عبادت شصت سال برای او بنویسد همان.

با توجه به این دو جهت می‌توان گفت که مرگ ناگهانی برای اهل گناه نوعی خسارت و برای مؤمن پیراسته از گناه، نعمت محسوب می‌گردد.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَوْتُ الْفُجَاءِ رَاحَةٌ الْمُؤْمِنِ وَ حَسْرَةٌ الْكَافِرِ**.^۱

البته کثرت مرگ‌های ناگهانی در زمانه ما به دلیل محرومیت از نعمت استغفار و توبه و نیز حرمان از ثواب صبر بر بلا، از بلاهای عظیم شمرده می‌شود، و رسول خدا آن را از شرایط نزدیک شدن به قیامت بر شمرده است.

مِنْ إِشْتِرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَفْشُوا الْفَالِجُ وَ مَوْتُ الْفُجَاءِ.^۲

^۱ - مرگ ناگهانی موجب راحتی مؤمن و باعث حسرت کافر می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۵۵.

^۲ - از علائم قیامت، رواج فلج و مرگ ناگهانی است فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۱.

ما و اموات

قال الصادق عليه السلام: قال امير المؤمنين عليه السلام: زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ^۱

زیارت قبور مؤمنین و مخصوصاً زیارت قبور اوصیاء دین از اهمیت خاصی برخوردار بوده و اثرات تربیتی مهمی را به دنبال دارد.

مشاهده کشوری که همه صنف انسان در آن وجود دارد، غنی و فقیر، زن و مرد، پیر و جوان، همه و همه، ساکت و آرام با لباسی متحدالشکل به خواب رفته‌اند، بیننده را دچار حیرت می‌نماید، تا شاید درسی بگیرد و پندی بپذیرد، دل سخت وی ملایم شود و گوش او شنوا گردد و به عاقبت خویش بیندیشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُدَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ.^۲

البته زیارت قبور انسان‌های چندرنگ و بوقلمون صفت که هر روز به شکلی ظاهر شده‌اند روزی با حق و روزی بر حق بوده‌اند، مشروع نمی‌باشد و قرآن از آن نهی فرموده است.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا

^۱ - اموات خویش را زیارت کنید که آنان به زیارت شما خوشحال می‌شوند وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۷۸.

^۲ - قبرها را زیارت کنید که آنها آخرت را به یاد شما می‌اندازند سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۳.

وَهُمْ فَاسِقُونَ^۱

و البته زیارت قبور کسانی که عمر خود را صرف هدایت بشر ساخته‌اند، چون پیامبران و اوصیاء آنها و پیامبر خاتم و اوصیا او و نیز علماء و بزرگان دین که چون شمع سوخته تا جهان را به نور علم روشن نمایند، ارجی مهم دارد.

زیارت قبور اینان در مرحله اول نوعی تشکر محسوب می‌شود که به پاس زحمات آنان، دینی چنان ارزشمند به ما رسیده است. ثانیاً: اعلام این نکته تربیتی است که هر انسانی در هر مرحله‌ای از قرب به خدا که باشد، باز هم جایگاه جسم او خاک تیره است بنابراین نباید در مصیبت کسی لطمه بر رخسار زد و جزع و فزع نمود. وقتی که پیکر مطهر قطب عالم امکان حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا اوصیاء وی و منابع جود و کرم در خاک جای گیرند، بی‌تابی برای از دست دادن عزیزان و دوستان کاری بیهوده است؛ چه اگر دنیا را وفائی بود آنان سزاوارتر بودند.

ثالثاً: محل قبور اینان محل راز و نیاز با خالق هستی‌بخش و طلب شفاعت از آنان به درگاه اوست، لذا در واقع این مقابر، مکان مناجات با قاضی الحاجات و تطهیر از معاصی می‌باشند و یک مدفن عادی نیستند. رابعاً: در زیارت قبور این انسان‌ها، آدمی در می‌یابد مرگ و زندگی صورت و سیرتی، دارند، آنکه در مسیر خدا باشد، مرگی ندارد، مرگش هم برکت است، و اصلاً او همیشه زنده است، و هر آن کس که از خدا فاصله گیرد، حیاتی ندارد، حیات بی اثر او چیزی جز ذلت نیست.

زندگی و مرگ واقعی

از آنجا که شخصیت انسان به روح و روان او بستگی دارد، زندگی و ممات واقعی وی نیز به عزت و ذلت روح وابسته است، بنابراین چه بسا انسان‌هایی که به ظاهر زنده‌اند ولی صاحب روحی مرده و شخصیتی زبون هستند، این‌ها در واقع مردگان در مجلس زندگان

^۱ - (سوره توبه، آیه ۸۴) هرگز بر مرده هیچ‌یک از منافقین نماز مخوان و بر کنار قبرش نایست، چرا که آنان به خدا و رسولش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند.

محسوب می شوند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَرَحَ بِمَيِّتٍ، إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.**^۱
در معرفی مردگان بین احياء، روایات بسیاری وارد شده است و تنها به ذکر چند نمونه از حضرت امیر علیه السلام بسنده می شود.

مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.^۲
الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.^۳
الْكَذَّابُ وَ الْمَيِّتُ سَوَاءٌ، لِأَنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثَّقَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثَقْ بِكَلَامِهِ فَقَدْ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ.^۴

و البته کسی که در پی خود آثار حسنه‌ای باقی گذارد او نیز هرگز نمی میرد بلکه همواره زنده است.

قال علي عليه السلام: **لَمْ يَمُتْ مَنْ تَرَكَ أَعْمَالًا تُقْتَدَى بِهَا مِنَ الْخَيْرِ، وَ مَنْ نَشَرَ حِكْمَةً ذُكِرَ بِهَا.**^۵

آیه ذیل می فرماید شهداء نمرده اند و حیات خاصی نزد خداوند دارند.

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^۶

و در این روایت علماء از جمع مردگان استثنا شده اند.

قال علي عليه السلام: **الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ.**^۷

صاحبان سنت‌های حسنه بعد از مرگ به واسطه باز بودن نامه عملشان نیز کأنه زنده اند چرا که هر لحظه عملی صالح در دفتر اعمالشان ثبت می شود.

قال الصادق عليه السلام: **سَيِّئَةٌ يَلْحَقَنَّ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ وَ فَاتِهِ، وَ لَدَى يَسْتَعْفِرُ لَهُ، وَ مُصْحَفٌ يَخْلِفُهُ، وَ**

^۱ - آنکه مرده و راحت شده، میّت نیست، میّت واقعی مرده بین زندگان است بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۷۵.

^۲ - کسی که نهی از منکر را به وسیله قلب و جوارح و زبان ترک کند، مرده بین زندگان می باشد تهذیب، ج ۶، ص ۱۸۱.

^۳ - نادان، مرده بین زندگان است غرر الحکم.

^۴ - آنکه بسیار دروغ می گوید و نیز انسان مرده مساوی هستند زیرا فضیلت زنده بر مرده، اطمینان به سخنان اوست و کسی که به کلامش اطمینان نشود، حیات او باطل شده است همان.

^۵ - آنکه کارهایی را در پی خود بجای گذارد که در راه خیر از آنها پیروی شود، و یا حکمتی را انتشار داده باشد نمرده است بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴.

^۶ - (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹) ای پیامبر هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

^۷ - علماء، مادامی که شب و روز باقی است زنده اند غرر الحکم.

غَرَسَ يَغْرِسُهُ، وَ صَدَقَهُ مَاءٌ يَجْرِيهِ، وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ، وَ سَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ.^۱

تشییع

در این قسمت از بحث، گوشه‌ای از محسنات تشییع جنازه که وجهه اجتماعی بیشتری نسبت به سایر مراسم تجهیز دارد از نظر می‌گذرانیم.

تشییع جنازه سه اثر مهم می‌تواند داشته باشد، اولاً: اجتماع مؤمنین و انجام اعمال عبادی دیگر چون قرائت قرآن برای تعالی روح میت تاثیر به سزایی دارد و گاه موجب غفران و بخشش او می‌شود، ثانیاً: نوعی احترام به بازماندگان می‌باشد و تسلیت به بازماندگان در اخبار و احادیث بسیار سفارش شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ عَزَى أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ مُصِيبَةٍ كَسَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حُلْلِ الْكِرَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲
قال علي عليه السلام: أَلْتَعَزِيَةُ تُورِثُ الْجَنَّةَ.^۳

قال الصادق عليه السلام: كَفَاكَ مِنَ التَّعَزِيَةِ بَأَنْ يَرَاكَ صَاحِبُ الْمُصِيبَةِ.^۴

و آن کس که بیشترین بهره را از تشییع پیکره مؤمن می‌برد، تشییع کننده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُجَازَى بِهِ الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ أَنْ يُعْفَرَ لِجَمِيعٍ مَنْ تَبِعَ جَنَازَتَهُ.^۵

قال الباقر عليه السلام: إِذَا أُدْخِلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ نُودِيَ: أَلَا إِنَّ أَوَّلَ حَبَائِكِ الْجَنَّةِ وَ حَبَاءَ مَنْ تَبِعَكَ الْمُعْفِرَةَ.^۶

^۱ - شش چیز به مؤمن بعد از مرگ وی ملحق می‌شوند، فرزندی که برای او استغفار کند، قرآنی که بعد از خود بگذارد، درختی که آن را غرس کرده باشد، آبی که آن را جاری ساخته باشد، چاهی که آن را حفر کرده باشد، سنت حسنه‌ای که بدان عمل شود **من لا يحضره الفقيه**، ج ۱، ص ۱۱۷.

^۲ - کسی که برادر مؤمنش را به خاطر مصیبت وارده بر او تسلیت گوید، خداوند در قیامت از زیورهای کرامت و بزرگواری بر قامتش بپوشاند **بحار الأنوار**، ج ۸۲، ص ۹۴.

^۳ - تسلیت گفتن به عزادار موجب بهشت است **همان**، ج ۷۸، ص ۳۲.

^۴ - در تسلیت گفتن کافی است اینکه صاحب عزا تو را ببیند **من لا يحضره الفقيه**، ج ۱، ص ۱۱۰.

^۵ - اولین پاداش مؤمن بعد از مرگش این است که جمیع تشییع کنندگان جنازه‌اش بخشوده می‌شوند **کنز العمال**، ۴۲۳۱۰.

^۶ - وقتی مؤمن را وارد قبر می‌کنند، ندا داده می‌شود آگاه باش که اولین عطاء تو بهشت و عطاء کسی که تو را تشییع کرده مغفرت است **فروع کافی**، ج ۳، ص ۱۷۲.

آداب تشییع

تشییع کننده بایستی آداب ظاهری تشییع جنازه را رعایت کند. با سکینه و وقار و نیز متعادل باشد، اندوهگین بوده، به خود بپردازد و کم سخن بگوید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْمَشْيِ بِجِنَازَتِكُمْ**^۱

مجلسی قدس سره در ضمن روایتی آورده است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتی تشییع جنازه می کرد همواره ناراحت بود، با خود مشغول بود و کم سخن می گفت.^۲

حضرت امیر علیه السلام در تشییع پیکری شرکت داشتند، صدای خنده کسی را شنید، حضرت فرمود:

كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ^۳

مهمتر از حفظ آداب ظاهری، رعایت شئون باطنی تشییع جنازه است و این عمده دلیل اهمیت دادن اسلام به این واجب می باشد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا تَبِعْتَ جِنَازَةً فَلْيَكُنْ عَقْلَكَ فِيهَا مَشْغُولًا بِالتَّفَكُّرِ وَ الخُشُوعِ، وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لِاحِقٌ بِهِ**^۴

قال الصادق علیه السلام: **إِذَا حَمَلْتَ جِنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ مَحْمُولٌ، أَوْ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ فَأَنْظِرْ مَا تَسْتَأْنِفُ**^۵

جابر می گوید: امام سجاد علیه السلام می فرمود: ما نمی دانیم چگونه با مردم رفتار کنیم، اگر آنچه را که از پیامبر شنیده ایم بگوییم می خندند، و اگر نگوییم طاقت آن را نداریم. «ضمربه بن

^۱ - بر شما باد آرامش و طمأنینه، بر شما باد به اعتدال در راه رفتن پشت سر جنازه بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۴.

^۲ - همان، ص ۲۶۶.

^۳ - گویا مرگ برای غیر ما نوشته شده و حق بر غیر ما واجب گشته است نهج البلاغه، حکمت ۱۱۸ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۲۲ به ترتیب صبحی صالح.

^۴ - ای ابودر، وقتی جنازه ای را تشییع کردی، عقل خود را در آن به تفکر و خشوع مشغول نما و بدان تو نیز به آن ملحق می شوی (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۲).

^۵ - وقتی جنازه ای را حمل می کنی تشییع می نمایی چنان باش که تو را حمل می کنند، و تو از خدا خواهسته ای به دنیا برگردی تا عمل نیک انجام دهی (حال فرض کن برگشته ای) پس بنگر که چه می کنی (همان، ج ۷۱، ص ۲۶۶).

معبد جمعیدج» در مجلس بود و خطاب به امام گفت: آنچه می‌دانی بگو. امام علیه‌السلام فرمود: آیا می‌دانید وقتی دشمن خداوند را بر تخت به سوی قبر می‌برند، چه می‌گویید؟ گفتیم نه، فرمود: او به حاملین خود می‌گوید: چرا نمی‌شنوید؟ من به شما شکایت می‌کنم از دشمن خدا که مرا فریب داد، شکایت می‌کنم از دوستان که مرا خوار کردند، شکایت می‌کنم از اولاد که پرورششان دادم ولی رسوایم کردند، شکایت می‌کنم از خانه‌ام که من ساختم و دیگران نشستند، حال به من رحم کنید، در حمل من عجله ننمایند. ضمیره گفت: اگر این حرف‌ها راست باشد، ممکن است میت بپرد بر گردن حاملین خود! حضرت به خداوند عرضه داشتند: اگر ضمیره این سخن را به عنوان استهزاء به فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: او را با شدت و غضب مؤاخذه فرما. جابر می‌گوید: چهل روز نگذشت که غلامش نزد امام سجاد علیه‌السلام آمد و گفت ضمیره را دفن کردم و چون صورت بر قبر او گذاشتم صدائی را شنیدم که به وی می‌گفت: وای بر تو، امروز دوستان تو را خوار کردند و جایگاه تو آتش است. حضرت فرمودند: این سزای کسی است که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استهزاء کند.^۱

تدفین

از امور مهم دیگر در تجهیز میت که نیز ثمرات اخلاقی مهمی بر آن مترتب است، وجوب تدفین می‌باشد، وجوب فوری تجهیز و سپس دفن میت به این جهت است که فعل و انفعالات سریع، بدن را متعفن نکند، بوی تعفن هم موجب هتک حرمت وی شده و هم دیگران را آزار می‌دهد و آرامش را از آنها سلب می‌کند و چه بسا با تضاد میکروبهای مضر آلودگی محیط را باعث گردد.

قال الرضا علیه‌السلام: إِنَّمَا أَمْرٌ بِالذَّفْنِ الْمَيِّتِ لِئَلَّا يُظْهَرَ النَّاسُ عَلَى فَسَادِ جَسَدِهِ وَ قُبْحِ مَنْظَرِهِ وَ تَغْيِيرِ رَائِحَتِهِ، وَ لَا يَتَأَذَى الْأَحْيَاءُ بِرِيحِهِ وَ مَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْفَةِ وَ الْفَسَادِ وَ لِيَكُونَ مَسْتَوْرًا عَنِ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَعْدَاءِ، فَلَا يَشْمَتُ عَدُوُّهُ وَ لَا يَحْزَنُ صَدِيقُهُ.^۲

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۵.

^۲ - همانا امر به دفن میت شده است تا فساد بدنش و زشتی آن و تغییر بوی وی آشکار نشود و تا زندگان از بوی متأذی نشوند و از آفات و فساد که به او می‌رسد اذیت نگردند، و تا این نقصها بر دوست و دشمن مخفی مانده و دشمن شاد و دوستش ناراحت نگردد و سائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۱۹.

البته باید توجه داشت تمام آنچه که در تجهیز میت دخالت دارد به نحوی در عذاب میت دخیل می‌باشند زمینی که میت در آن دفن شده است و همسایگان وی در قبر نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنْ نَدْفِنَ مَوْتَانَا وَسَطَ قَوْمٍ صَالِحِينَ فَإِنَّ الْمَوْتَى يَتَأَدُّونَ بِجَارِ السُّوءِ كَمَا يَتَأَدَّى بِهِ الْأَحْيَاءُ.^۱

زیارت قبور

یاد مرگ موجب جلای دل و کاسته شدن علایق دنیوی می‌گردد و هر چیزی که موجب چنین مهمی شود به عنوان مقدمه آن قابل ستایش است. یکی از عواملی که آدمی را به یاد مرگ می‌اندازد زیارت قبور و تفکر در انسانهای خفته در خاک و مخصوصا کسانی است که سابقه آشنائی با ما دارند.

زیارت مشاهد مشرفه معصومین علیهم‌السلام نه تنها از این زاویه قابل اعتناء است و آدمی را متوجه فانی بودن دنیا و بی‌وفائی او می‌کند، ارتباط با شفعیان درگاه خداوند را نیز محکم‌تر می‌سازد بطوری که گاهی عهد و پیمانی که با صاحب بقعه بسته می‌شود، موجب تکفیر خطاهای گذشته و متغیر شدن سرنوشت آینده شده و عجز و انابه و استغاثه به درگاه حی‌لایزال را لذیذ نموده و از میان مخلوقان الهی عبادالرحمن می‌سازد.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند، مزد کسی که تو را زیارت کند چیست؟ پیامبر خدا پاسخ فرمودند:

يَا بُنَيَّ مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا أَوْ زَارَ أَبَاكَ أَوْ زَارَ أَخَاكَ أَوْ زَارَكَ، كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ

^۱ - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را دستور فرمود که اموات خود را در میان اموات صالح دفن کنیم زیرا که اموات از همسایگان بد آزار می‌بینند و اذیت می‌شوند همانطوری که زندگان از همسایه‌های بد اذیت می‌شوند کنز العمال، ۴۲۹۱۶.

أَزُورُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَخْلَصَهُ ذُنُوبَهُ.^۱

زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بهره کسی که یکی از شماها را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمود:

كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.^۲

امام رضا علیه السلام در این باره فرموده است:

إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الْأَدَاءِ، زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ، فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَ تَصَدِيقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ، كَانَ أَيْمَتُهُمْ شُفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۳

البته زیارت امامزادگان نیز همانند زیارت معصومین علیه السلام مورد عنایت می باشد و ثوابهای عدیده ای برای آن ذکر شده است، معیار در صحت و قبولی زیارت، مانند همه اعمال دیگر نیت است، کسی که به قصد تفریح و خوشگذرانی راهی زیارت می شود، قطعاً بهره ای از زحمت خود جز همان تفریحات جسمانی نخواهد برد، و آن کسی که تنها برای رضای خداوند به قصد زیارت فرزندی از فرزندان پیامبر مکرم راهی شود بهره زیارت معصومین علیه السلام خواهد داشت.

و اینک در این قسمت از بحث فوائد زیارت قبور مؤمنین و مؤمنات را فهرست می نمایم.

۱ - همان طوری که گفتیم زیارت قبور موجب یاد مرگ شده و آثاری چون توبه و انابه و جلای دل با خود به همراه آورده، نیز رغبت به دنیا را کم و موجب ترک معاصی می شود.

قال علی عليه السلام: مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، قَلَّتْ فِي الدُّنْيَا رَغْبَتُهُ.^۴

و نیز فرموده است:

أَكْتَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، وَ يَوْمَ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، تَهْوَنُ

^۱ - ای فرزندم آن کس که مرا در حیات و یا ممات زیارت کند و آن کس که پدر تو را و برادر تو را و نیز تو را زیارت نماید، بر من لازم است که در قیامت او را دیدار کنم و از گناهانش خلاصش گردانم بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۰.

^۲ - همانند آن است که رسول خدا صلى الله عليه وآله را زیارت کرده باشد وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۲۶.

^۳ - هر امامی عهدی برگردن دوستان و شیعیانش دارد، و تمام وفا به عهد و نیکیی اداء حق آن به این است که قبورشان را زیارت کند، پس کسی که به خاطر میل به زیارتشان و تصدیق آرمانشان، آنها را زیارت کند، آن پیشوایان، شفیعیانشان در قیامت خواهند بود بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶.

^۴ - آن کس که بیشتر یاد مرگ کند میلش به دنیا کم می شود غرر الحکم.

عَلَيْكُمْ الْمَصَائِبِ.^۱

۲ - دعا در کنار قبور والدین مستجاب می‌باشد. حضرت امیر علیه‌السلام در روایت ذیل دستور به طلب حاجت از خداوند در کنار قبور والدین داده است.
زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَ لِيَطْلُبَ الرَّجُلُ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَأُمَّهِ بَعْدَ مَا يَدْعُوا لَهُمَا.^۲

۳ - زیارت قبور موجب غفران گناهان و معاصی زائر و یا والدین و اقربای او می‌باشد.
«اصغ بن نباته» می‌گوید: با حضرت امیر علیه‌السلام بودم، آن حضرت وقتی در قبرستان از کنار قبرها عبور می‌کرد می‌فرمود:

السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَيْفَ وَجَدْتُمْ كَلِمَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَحْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

سپس حضرت فرمودند: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

مَنْ قَالَهَا إِذَا مَرَّ بِالْمَقَابِرِ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسِينَ سَنَةً.

اصحاب عرض کردند: اگر کسی پنجاه سال گناه نداشته باشد چه؟ حضرت فرمود:

لِوَالِدَيْهِ وَ إِخْوَانِهِ وَ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ.^۳

۴ - روح میت از زیارت قبرش خوشحال می‌شود. «داود رقی» می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم زیارت قبر پدر و اقربا و غیر آنها بهره‌ای برای اموات دارد؟ امام علیه‌السلام فرمودند:
نَعَمْ إِنَّ ذَلِكَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ كَمَا يَدْخُلُ عَلَى أَحَدِكُمْ الْهَدْيَةُ يَفْرَحُ بِهَا.^۴

^۱ - مرگ و روز خروجتان از قبر و قیامتتان در پیشگاه پروردگار را زیاد بیاد داشته باشید که موجب آسانی حساب بر شما می‌شود **کنز العمال**، ۴۲۱۰۵.

^۲ - اموات خود را زیارت کنید که آنها به زیارت شما شاد می‌شوند. سزاوار است انسان حاجتش را نزد قبر پدر و مادرش طلب کند بعد از اینکه برای آنها دعا کرد **بحار الأنوار**، ج ۱۰، ص ۹۷.

^۳ - سلام بر اهل لاله اله الله آنها که از این دسته بوده‌اند، ای اهل لاله اله الله این کلمه را چگونه دیدید؟ یا لاله اله الله به حق این جمله، ببخش آن کس که این جمله را بر زبان آورد و ما را در زمره گویندگان این جمله قرار ده. هر کس هنگام عبور از قبور این جملات را بگوید گناهان پنجاه سال او آمرزیده می‌شود و اگر نداشته باشد گناهان پدر و مادرش و برادرانش و همه مؤمنین آمرزیده می‌شود **همان**، ج ۹۳، ص ۲۰۳.

^۴ - بلی ثواب آن به او می‌رسد، همان طوری که هدیه به یکی از شما می‌رسد و بدان خوشحال می‌شود **همان**، ج ۱۰۲، ص ۲۶۶.

پیامبر مکرم اسلام از کنار قبری که تازه دفن شده بود و خویشان وی برای او می‌گریستند عبور کردند و بر آنها فرمودند:

لَرَكَّعَتَانِ خَفِيفَتَانِ مِمَّا تَحْتَقِرُونَ أَحَبُّ إِلَيَّ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ مِنْ دُنْيَاكُمْ كُلِّهَا.^۱

البته هر قدر زائر در پیشگاه خداوند مقرب‌تر باشد، زیارت وی اثر بخش‌تر است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما مِنْ عَالِمٍ أَوْ مُتَعَلِّمٍ يَمُرُّ بِقَرِيْبَةٍ مِنْ قُرَى الْمُسْلِمِينَ أَوْ بَلَدَةٍ مِنْ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِمْ وَ لَمْ يَشْرَبْ مِنْ شَرَابِهِمْ، وَ دَخَلَ مِنْ جَانِبٍ وَ خَرَجَ مِنْ جَانِبٍ آخَرَ، إِلَّا رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَذَابَ قُبُورِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.^۲

ناگفته نماند که هر عمل خیری برای میت به قدر عمل و نیت صاحب عمل و تقدس وی برای میت مؤثر است، به این داستان توجه کنید:

دوستی داشتم که خادمه‌اش برای ما هر سال ایام رسیدن برگ مو، دلمه برگ مو درست می‌کرد. خادمه از دنیا رفت و سال بعد به رفیقم گفتم: امسال هم درست کن، گفتم: نمی‌توانم ولی وسایل آن را مهیا می‌کنم خودتان درست کنید. روز وعده مشغول پخت دلمه بودیم که گدایی بر در خانه کوفت. گفتم: بیاد خادمه مقداری دلمه به فقیر بدهید، گفتم: به خاطر شما مانعی ندارد و مقداری دلمه به فقیر داد. صبح روز بعد به اتاق من آمد و در حالی که می‌گریست، گفتم: همین الان مادر خادمه آمد و گفتم: دیشب دخترم به خواب من آمد و از شما برای هدیه‌ای که فرستادید تشکر کرد. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: آخر کسی غیر از ما دو نفر از این موضوع با خبر نیست و کسی از ما هم از منزل بیرون نرفته که مادر خادمه را خبر کند، پس معلوم است در عوالم بعد خبرهای عجیبی است.

کتاب وزین معادشناسی آورده است: مرحوم آقابزرگ طهرانی رحمه‌الله فرمود: در ایام

^۱ - دو رکعت نماز کوتاه که شما آن را کوچک می‌شمارید برای صاحب این قبر از همه دنیای شما دوست داشتنی‌تر است **تنبيه الخواطر**، ص ۴۵۳.

^۲ - هیچ دانشمند یا دانش پژوهی نیست که از روستایی از روستاهای مسلمانان عبور کند یا از شهری از شهرهای آنها بگذرد و با اینکه از غذایشان نخورده و از آبشان ننوشیده و از سویی آمده و از سوی دیگر رفته است، مگر اینکه خداوند متعال چهل روز عذاب را از قبورشان بر می‌دارد **اثنسی عشریه**، ص ۳۸.

کودکی منزل ما پامنار تهران بود، روزی مادرم آلبالوپلو پخته بود، فقیری دم در خانه آمد، مادرم خواست مقداری از غذا به فقیر بدهد و چون ظرفی دم دست وی نبود مجبور شد با ظرف حمام غذا برای وی ببرد، نیمه شب پدرم از خواب بیدار شد و مادرم را بیدار کرد و گفت امروز چه کرده‌ای؟ مادرم چیزی بیادش نیامد، پدرم گفت: الان مادرم را در خواب دیدم، گله کرد و گفت عروس من غذایم را با کاسه حمام برایم فرستاد و آبروی مرا نزد مردگان برده است!!!
به این داستان نیز توجه کنید:

کسی در حال بیماری نذر کرد اگر بهبودی یافت روز جمعه‌ای کار کند و اجرت را به نیت پدر و مادر که از دنیا رفته بودند صدقه دهد، سالم شد و روز جمعه هر چه تلاش کرد کاری نیافت، از یکی از علماء حل مشکل خود را پرسید وی به او گفت: پوست خربزه‌ای در خیابان دیدی شستشو ده و سر راه دهقانان که از مزرعه می‌آیند بنشین و آن را نزد الاغشان بینداز و ثواب عملت را برای آن مرحومین ارسال نما. وی طبق دستور عمل کرد، شب پدر و مادرش را خواب دید هر دو شادمان بودند، او را در آغوش گرفتند: و گفتند آنچه برای ما لازم بود فرستادی و ما را خشنود کردی خداوند تو را خشنود نماید.

عقاید ابن تیمیه^۱

برخی محدود از ظاهر بینان اهل سنت، از آیین جهانی اسلام، مرامی خشک و بی‌روح ساخته‌اند و خرافه‌های ناپسندی بر اسلام بسته‌اند.
در مسلک آنان تعمیر قبور اولیاء خدا، شرک محسوب می‌شود و فتوا به ویرانی آنها می‌دهند؛ ساختن مسجد در کنار قبور صالحان مشروع نیست، چنین عملی نزد آنان نشانه شرک است؛ سفر برای زیارت و به قصد زیارت قبور اولیاء و حتی پیامبر حرام است؛ اقامه نماز، خواندن و دعا و زیارت نزد قبور اولیا و روشن کردن چراغ در مقابر آنها جایز

^۱ - ابن تیمیه تقی الدین احمد متولد ۶۶۱ و متوفی ۷۲۸ قمری از دانشمندان حنبلی بود. وی عقاید خشکی مطرح نمود و به شدت مورد تهاجم علماء و دانشمندان اهل سنت قرار گرفت و کتابهای بسیاری در رد او نگاشته شد. بعضی نیز او را تکفیر ساختند. اما در پی تأسیس وهابیت، افکار وی پرورش داده شد.

نیست؛ توسل به غیر خدا مشروع نمی‌باشد و شرک است و بدعت محسوب می‌شود؛ بزرگداشت موالید و وفیات بدعت است و حتی برای شهدا مشروع نیست؛ استمداد از ارواح اولیا خداوند مشروع نیست؛ طلب شفاعت حرام است و در خواست کننده مشرک و عمل او شرک است و... همان طوری که گذشت از جمله خرافه‌های این مسلک تعمیر قبور و زیارت آن است، ما در ضمن این بحث، ثواب زیارت قبور را از زبان اولیاء دین شنیدیم. از آنجا که اکثر این اخبار در منابع اهل سنت هم نقل شده‌اند، نیازی نیست بیش از این در مورد نظریه‌ای که ریشه‌ای در میان متون هیچ‌کدام از فرق اسلامی ندارد بحث کنیم.

برزخ

... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ...^۱

برزخ در لغت یعنی حائل بین دو چیز، و عالم بعد از مرگ را چون حائلی است بین دنیا و آخرت برزخ می‌گویند. عالمی که در آن زندگی می‌کنیم دارای هیولا و جسم است، ولی عالم برزخ بدون ماده بوده و تنها صفات ماده را داراست، موجودات برزخی دارای اندازه و رنگ هستند اما جسم ندارند در آن عالم خوشحالی و نگرانی، خشم و غضب، ملایمت و ملاطفت همه وجود دارند اما تأثر و تاثیر جسمانی نیست. موجود برزخی مانند موجودی است که انسان او را در خواب می‌بیند این موجود، موجودی کامل است اما جسمانی نیست. عالم برزخ از عالم ماده قوی‌تر است و در واقع عالم برزخ مشرف به عالم ماده می‌باشد و آن را احاطه کرده است. بالتبع موجودات برزخی از دنیایی قوی‌ترند. برای تشبیه به ذهن همان مثالی که ذکر کردیم در نظر بگیرید، موجودی که انسان آن را در خواب می‌بیند موجودی قوی است در یک لحظه از شهری به شهر دیگر می‌رود و توان بدنی او بسیار است و... .

^۱ - (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

خداوند متعال در وجود خود انسان شبهی از این سه عالم دنیا، برزخ و عقل را خلق کرده است تا معرفت به آنها آسان تر باشد. این سه حالت در انسان عبارتند از بدن، ذهن و نفس.

بدن مادی است، جرم دارد، دستخوش تغییرات می شود و زمان و مکان می پذیرد. مرحله لطیف تر از آن مرحله ذهن است که وزن نداشته و مادی نبوده ولی آثار ماده را داراست، مثلاً وقتی به فکر خوردن غذا بیفتد غذا هست، طعم آن هست، رنگ آن در ذهن وجود دارد اما جرم و جسم آن نیست، و یا به عنوان مثال شهری در ذهن جا می گیرد، تمام کوچه ها و خیابان ها و... وارد ذهن شده اند اما جایی را اشغال نکرده اند. مرحله سوم نفس و حقیقت انسانی است، این حقیقت نه ماده دارد و نه صورت و آثار وی، لذا مجرد محض است، با بیان این مقدمه در کیفیت عالم برزخ به بررسی این عالم در آیات و روایات می پردازیم.

برزخ در قرآن

آیات عدیده ای در قرآن به وجود برزخ و ذکر برخی کیفیات آن اشاره دارد، که اینک گزیده ای از آنها از نظر شما می گذرد.

۱ - وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ.^۱

حیاتی که در این آیه از آن صحبت شده است حیات اخروی نیست، چون در آخرت، حیات مجدد انسانها بعد از ممات می باشد و انسانها بعد از مرگ زنده می شوند در حالی که این آیه به صراحت می فرماید: شهداء بعد از شهادت نمرده اند بلکه در حیات دیگری واقع شده اند. به بیان دیگر با نفخه صور اول همه موجودات می میرند، و چیزی باقی نمی ماند و بعد از نفخه صور دوم، انسانها حیات می گیرند، لذا حیات در قیامت، حیات بعد از موت است ولی این آیه می فرماید شهدا اصلاً نمرده اند بلکه حیات دارند و طبیعی است چنین حیاتی منحصر در برزخ می باشد. البته تفاسیر دیگری برای تبیین

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنان زنده هستند و نزد خدا پایشان روزی داده می شوند.

این آیه قابل بیان است که از محل بحث ما دور می‌باشد.

۲ - فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^۱

این آیه به دو مزایا از برکات شهدا اشاره می‌فرماید: مزیت اول این است که شهداء برای نعمت‌هایی که خداوند به آنان داده است شاد و مسرورند و مزیت دوم آنان این است که شهدا از این که برادرانشان شهید نشده‌اند شادمانند زیرا موقعیت آنها و مقام درخشان آنها را مشاهده می‌کنند لذا خوشحال می‌گردند. چنین حالتی از شهدا در قیامت متصور نیست چون در قیامت کسی حیات دنیوی ندارد تا شهدا برای او خوشحال و یا احیانا نگران شوند. از سوی دیگر همه خلایق در صحنه قیامت حاضر هستند. بنابراین کسی نیست که ملحق به شهداء نشده باشد. با این وصف آنها برای چه چیزی خوشحال شوند؟ بنابراین شادمانی دوم شهدا فقط در عالم برزخ متصور است که هنوز عده‌ای در قید حیات هستند.

۳ - يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا
زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَ
أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ
مَجْدُوذٍ.^۲

با توجه به این که در قیامت آسمان‌ها و زمین دگرگون می‌شوند و پاره پاره و متلاشی می‌گردند؛

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ.^۳

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۱۷۰) آنان به خاطر نعمت‌های زیادی که خداوند از فضل خویش به آنها داده است خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، خوشوقتند زیرا نه ترسی بر آنهاست و نه غمی دارند.

^۲ - (سوره هود، آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸) روز قیامت هیچ‌کس جز به اذن او سخن نمی‌گوید، گروهی بدبخت و گروهی خوشبخت هستند آنان که اهل شقاوت می‌باشند در آتشند و برای آنها عذاب‌های آتش و ناله‌های طولانی است، تا مادامی که آسمان‌ها و زمین به پاست در آن می‌مانند، مگر آنچه را که پروردگارت بخواهد که او هر چه بخواهد انجام می‌دهد، اما آنها که سعادت‌مند شوند تا مادامی که آسمان‌ها و زمین به پاست، جاودانه در آن خواهند ماند مگر این که پروردگارت بخواهد و این بخششی است که قطع نمی‌شود.

^۳ - (سوره انفطار، آیات ۱ و ۲) آن زمان که آسمان از هم شکافته و ستارگان پراکنده گشته و فرو ریزند.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ * وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ.^۱

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.^۲

بنابراین وجود عذاب بر اهل شقاوت و ثواب بر اهل سعادت، مشروط به بقاء آسمان و زمین شده است و منحصر در برزخ خواهد بود.

۴ - لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا.^۳

بکر و عشی به معنای صبح و شام است و بر این اساس که بهشت به خلود موصوف است و در قیامت نور خورشید وجود ندارد تا شب و روز مطرح باشد؛

مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا.^۴

لذا باید گفت این نعمت‌ها مربوط به بهشت برزخی است. همین شیوه استدلال را می‌توان در آیه ذیل نیز بیان کرد.

۵ - النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ.^۵

ذکر شب و روز برای عرضه آتش بر آل فرعون نشان می‌دهد که این عذاب مربوط به برزخ است.

۶ - وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.^۶

برخی گمان کرده‌اند مراد از معیشت ضنک، ضیق زندگی و گرفتار شدن در تنگناها است، تنگنای فقر و مشکلات اقتصادی، خوف و اضطراب اجتماعی و...^۷

ولی باید گفت اولاً: مشکلات و گرفتاری‌ها همیشه نعمت و عذاب نیستند، این‌ها گاهی

^۱ - (سوره معارج، آیات ۸ و ۹) روزی که آسمان چون فلز گداخته و کوه‌ها چون پشم متلاشی شود.

^۲ - (سوره ابراهیم، آیه ۴۸) در آن روز که این زمین به زمین دیگر و نیز آسمان‌ها مبدل شوند و آنها در پیشگاه خداوند قهار حاضر گردند.

^۳ - (سوره مریم، آیه ۶۲) در بهشت، کلام لغوی نمی‌شنوند و جز سلام سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آنان مقرر است.

^۴ - (سوره انسان، آیه ۱۳) در بهشت بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما را.

^۵ - (سوره مؤمن، آیه ۴۶) آتش هر صبح و شام بر آنها عرضه می‌شود و روز قیامت آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید.

^۶ - سوره طه، آیه ۱۲۴ و هر کس از یاد من روی‌گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را کور و نابینا محسور می‌کنیم.

^۷ - تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۲۷.

موجب ترقی و تکامل انسان هستند و خداوند متعال آنها را به کسی می‌دهد که تکامل وی را بخواهد چرا که بلا، همان طوری که از اسم آن پیداست موجب امتحان انسان و صبر بر آن باعث تکامل وی می‌باشد. ثانیاً قرآن کریم می‌فرماید: هر کس اعراض کند، معیشت سخت به او می‌دهیم در حالی که قرآن خود به اعراض اکثر خلائق صحه گذاشته است.

... أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.^۱

... أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.^۲

... أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.^۳

ولی در عین حال، اکثریت جامعه کفر و الحاد در رفاه و آسایش بسر می‌برند از انواع نعمت‌ها استفاده می‌کنند و... و سادگی است اگر بگوییم کفار در عین راحتی مادی از نظر روانی ناراحتی دارند زیرا چنین چیزی صرف‌پنداری بیش نیست، بی‌تردید غافلان از اهل عناد چنین نوعی از نگرانی را هم ندارند. علاوه این که معیشت سخت را نمی‌توان منحصر در عذاب روحی دانست، بنابراین آنچه در تفسیر نمونه آمده صحیح به نظر نمی‌رسد.

ثالثاً: انسانی که در برهه‌ای از زمان از حق غافل شده و امید بازگشتن وی وجود دارد، بلا می‌بیند تا باز گردد و البته او در قیامت عاقبت خوشی دارد ولی کسی که امید توبه ندارد، نعمتش افزون می‌شود و غافل از حقایق می‌گردد، و لذا او زندگی سخت دنیوی ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: ما به او مهلت می‌دهیم تا بیشتر در گناه غوطه ور شود.

... إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.^۴

بر این اساس، زندگی سخت در آیه نظری به حیات دنیوی ندارد، و مراد از معیشت ضنک، عالم برزخ و جهنم برزخی است. معنای آیه با توجه به این توضیحات این است که هر کس از حق اعراض کند در برزخ معذب می‌باشد و عذاب صبح و شام بر او وارد

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۰۰) اکثر آنها ایمان نمی‌آورند.

^۲ - (سوره آل عمران، آیه ۱۱۰) اکثر آنها فاسقند.

^۳ - (سوره مانده، آیه ۱۰۳) اکثر آنها تعقل نمی‌ورزند.

^۴ - (سوره آل عمران، آیه ۱۷۸) ما به آنها مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند و برای آنها عذاب دردناکی است.

گشته و در قیامت نیز کور محشور می‌شود.

مضافاً بر آنچه که گذشت، حضرت امیر علیه‌السلام در روایتی که از او نقل شده است، صریحاً معیشت ضنک در آیه را به برزخ و عذاب آن تفسیر کرده‌اند.

وَإِنَّ الْمَعِيشَةَ الضَّنْكَ الَّتِي حَذَّرَ اللَّهُ مِنْهَا عَذَابُ الْقَبْرِ.^۱

همچنین در روایتی که از امام عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه در تفسیر آیه آغاز بحث رسیده است، ایشان روحی‌له‌الفداء تعبیر «معیشت ضنک» را در مورد اهل برزخ بکار برده است، این نیز مویدی است بر این که این تعبیر خاص برزخیان است، توجه کنید.

قال الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه: وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةً ضَنْكًا، وَ اللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ.^۲

۷ - مِمَّا خَطَبْنَا فِيهِمْ أُعْرِفُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا.^۳

اخباری که بر عذاب اهل‌های گذشته دلالت می‌کنند، بیان عذاب برزخی آنها است، چرا که دخول در آتش قیامت بعد از قیامت محقق می‌شود.

آیه فوق که حکایت از ورود قوم نافرمان نوح علی نبینا و آله و علیه‌السلام در آتش می‌نماید، دلیل دیگری است بر وجود برزخ و عذاب اهل آن، کسانی که در دنیا در طلب اصلاح خویش قدمی برنداشته‌اند.

۸ - ... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.^۴

در این آیه به صراحت به وجود عالم برزخ بعد از مرگ تصریح شده است.

برزخ در اخبار و احادیث

^۱ - همانا زندگی سختی که خداوند دشمنش را از آن بر حذر داشته است، عذاب قبر است امالی شیخ طوسی، چاپ نجف، ج ۱، ص ۲۷.

^۲ - برزخ، قبر است. و در آن اهل برزخ جاهل عصیانج زندگی سختی دارند، به خدا سوگند، قبر باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های آتش است بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۴۸.

^۳ - سوره نوح، آیه ۲۵ آن قوم به واسطه کثرت گناهانشان در دریا غرق شدند و به آتش دوزخ درافتادند و جز خداوند، هیچ یار و یابری نیافتند.

^۴ - آدرس و ترجمه آیه در ابتدای بحث گذشت.

بعد از بررسی برخی آیات، اینک به بیان اخبار و احادیثی در این زمینه می‌پردازیم.

۱ - پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز بدر بر سر چاه بدر که کشته‌های کفار در آن بودند رفتند و خطاب به آنها فرمودند:

لَقَدْ كُنْتُمْ جِيرَانُ سُوءِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَخْرَجْتُمُوهُ مِنْ مَنْزِلِهِ، وَ طَرَدْتُمُوهُ، ثُمَّ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيْهِ فَحَارَبْتُمُوهُ فَقَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا جَفَهْلُ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا.

عمر گفت: ای رسول خدا خطاب شما با بدن‌های (سرهای) بی‌روح چه فایده دارد؟ حضرت فرمود:

مَهْ يَا بَنَ الْخَطَابِ، فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَ مَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَنْ تَأْخُذَهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِمَقَامِعِ الْحَدِيدِ إِلَّا أَنْ أَعْرِضَ بَوَجْهِ هَكَذَا عَنْهُمْ.^۱

۲ - حضرت امیر علیه‌السلام نیز بعد از جنگ جمل، به «کعب بن سوره» قاضی بصره که خود و تمام فرزندانش توسط سپاه حضرت امیر علیه‌السلام کشته شدند و نیز به «طلحه بن عبدالله» که او هم جز کشتگان بصره بود فرمودند:

قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكَ حَقًّا.^۲

یکی از اصحاب عرض کرد: این‌ها که نمی‌شنوند. حضرت فرمود: به خدا سوگند کلام مرا شنیدند. چنانچه اهل چاه بدر صدای رسول خدا را شنیدند.

۳ - «عمر بن یزید» می‌گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ: كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ. قَالَ: صَدَّقْتُكَ، كُلُّهُمْ وَ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ.

قال: قلت: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْ الدُّنُوبَ كَثِيرَةً كَبَائِرٌ.

فقال: أما في القيمة فكلهم في الجنة بشفاعته النبي المطاع أو وصي النبي و لكني والله أتخوف عليكم في البرزخ.

^۱ - شما برای رسول خدا همسایه‌های بدی بودید، او را از منزلش بیرون ساختید، و طرد نمودید، سپس جمع شدید و علیه او جنگ کردید، اینک آنچه که خداوند به من وعده داده است حق دیدم، شما هم وعده‌های الهی را حق دیدید؟ ساکت باش ای فرزند خطاب، به خدا سوگند که تو از آنها شنواتر نیستی و بین آنها و ملائک که با گرزهای گران آنها را بگیرند فاصله‌ای نیست مگر این که من صورت خود را این چنین از آنها برگردانم بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۴.

^۲ - وعده‌های پروردگارم را حق یافتم، آیا تو هم وعده‌های او را حق یافتی؟ همان، ص ۲۵۵.

قلت: وَ مَا الْبَرْزُخُ؟

قال: الْقَبْرُ مُنْذُ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۱

تفسیر نورالثقلین به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است:

الْبَرْزُخُ الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۲

محل استقرار ارواح

ارواح مؤمنین و کفار به صورت برزخی ممثل می گردند و هر کدام مطابق ملکات آنها می شوند. مؤمنین به صورت انسان مصور شده و کفار به صورت اوصاف حیوانی آنها در می آیند و علی ای حال جلوه هر کس به صورت ملکوتی و بر طبق سیرت او می باشد.

ذوات و ملکات حاصله از اعمال انسان به هر شکل که در دنیا بوده است، به همان صورت در جهان دیگر بارز می شود، اعمال او در دنیا اگر خوب باشد در برزخ تصویری خوب دارد و اگر خوب نباشد یا اگر اساسا جای عملی خالی باشد، تصویری زشت و کریه از خود بروز می دهد. جایگاه ارواح نیز مطابق سیرت آنهاست. بر این اساس و با استفاده از روایات جایگاه ارواح مؤمنین، در غرفه های بهشتی و جایگاه ارواح کفار در وادی برهوت و چاه بلهوت آن است.

امام صادق علیه السلام در مورد جایگاه ارواح مؤمنین می فرماید:

أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَ يَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَ يَتَزَاوَرُونَ فِيهَا وَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِنُنْجِزَ مَا وَعَدْتَنَا.^۳

در مورد محل دنیوی بهشت برزخی، به این روایت از همان امام همام توجه کنید:

^۱ - به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من شنیدم شما می فرمودید همه شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند؟ حضرت فرمودند: راست می گویی به خدا سوگند همه در بهشت هستند. گفتم: فدایت شوم گناهان زیاد و بزرگند.

حضرت فرمودند: در قیامت همه در بهشت هستند به واسطه شفاعت پیامبر مطاع و وصی وی، ولی من از برزخ برای شما نگرانم. عرض کردم: برزخ چیست؟ حضرت فرمود: برزخ از وقت مرگ انسان است تا روز قیامت **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۴۲.

^۲ - عالم برزخ، عالم قبر است و آن عبارت است از ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت **تفسیر نورالثقلین**، ج ۳، ص ۵۵۳.

^۳ - ارواح مؤمنین در غرفه های بهشتی ساکن هستند، از طعامها و شرابهای بهشتی می خورند و می نوشند، و به دیدار هم می روند و می گویند: خدایا قیامت را برای ما بپادار و بر آنچه که به ما وعده داده ای وفا نما **بحار الأنوار**، ج ۶، ص ۲۳۴.

... أَمَا أَنَّهُ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ رُوحَهُ إِلَى وَادِي السَّلَامِ.

راوی می پرسد: وادی السلام کجاست؟

امام علیه السلام می فرماید:

ظَهَرَ الْكُوفَةُ، أَمَا أَنِّي كَأَنِّي بِهِمْ حَلِقٌ حَلِقٌ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ.^۱

البته بنا به فرمایش امام حسن مجتبی علیه السلام ارواح مؤمنین شبهای جمعه در بیت المقدس گرد می آیند .

تَجْتَمِعُ عِنْدَ صَخْرَةٍ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ.^۲

ششمین امام شیعه علیه السلام کیفیت معاشرت ارواح با هم و استقبال از ارواح تازه وارد را بیان فرموده است:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ، تَعَارَفُ وَتَسَأَلُ، فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْأَرْوَاحِ، تَقُولُ: دَعُوهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفَلَّتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا مَا فَعَلَ فَلَانٌ وَمَا فَعَلَ فَلَانٌ؟ فَإِذَا قَالَتْ لَهُمْ، تَرَكْتُهُ حَيًّا ارْتَجَوْهُ، وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ، قَدْ هَلَكَ، قَالُوا: قَدْ هَوَى هَوَى.^۳

در مورد جایگاه ارواح کفار و اهل عصیان آمده است:

قال الصادق علیه السلام: فِي حُجْرَاتِ النَّارِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَ يَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَ يَتَزَاوَرُونَ فِيهَا وَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا لَا تَقُمْ لَنَا السَّاعَةَ لِنُنْجِزَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا.^۴

در مورد محل دنیوی جهنم برزخی نیز روایات زیادی وارد شده است و همگی وادی

^۱ - هیچ میّت مؤمنی نیست مگر این که خداوند روح وی را در وادی السلام محشور می کند، وادی السلام پشت کوفه است، مثل این است که من آنها را که حلقه حلقه نشستند و با هم صحبت می کنند می بینم همان، ص ۲۶۸؛ فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۳.

^۲ - کنار سنگی در شبهای جمعه، در بیت المقدس اجتماع می کنند بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۸۶.

^۳ - ارواح مؤمنین به وصف اجساد در کنار درختی بهشتی قرار دارند و به این صورتها یکدیگر را می شناسند و گفتگو می کنند و چون روحی تازه، بر آنها وارد می گردد، می گویند: او را فعلا بحال خود واگذارید، چون از هول عظیمی رهایی یافته، سپس از او می پرسند، فلانی چه کرد؟ فلانی چه کرد؟ اگر بگویند، زنده است ارواح امید رحمت برای او دارند، و اگر بگویند، مرده است چون در میان آنها نیست ارواح می گویند به پستی گرائید و به جهنم سقوط کرده است، به پستی گرائید و جهنم سقوط کرده است (فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۴).

^۴ - در حجره هایی از آتشند، از طعامها و شرابهای آتشی می خورند و می نوشند و به دیدار هم می روند و می گویند: خدایا قیامت را بر پا نفرما تا مبادا آنچه را که به ما وعده داده ای وفا کنی بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۳.

برهوت در یمن را عنوان نموده‌اند.

قال علی علیه‌السلام: شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، مَاءٌ بَرَهْوَتْ وَ هُوَ الَّذِي بِحَضْرَ مَوْتٍ يَرِدُهُ هَامُّ الْكُفَّارِ.^۱

و امام صادق علیه‌السلام در کیفیت این وادی فرموده است:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْيَمَنِ وادياً يُقَالُ لَهُ وادى بَرَهْوَتْ، وَ لَا يُجَاوِرُ ذَلِكَ الْوَادِي إِلَّا الْحَيَاتِ السُّودُ وَ الْبُومُ مِنْ الطَّيْرِ، فِي ذَلِكَ الْوَادِي بئرٌ يُقَالُ لَهَا بَلَهْوَتْ، يُغْدَى وَ يُرَاحُ إِلَيْهَا بِأَرْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ يُسْتَقُونَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ.^۲

ارتباط ارواح با دنیا

روح بعد از جدا شدن از بدن با دنیا قطع ارتباط نمی‌نماید، و می‌تواند مراجعه به دنیا نموده و از آنچه می‌گذرد به عینه با خبر شود.

البته ارتباط ارواح با دنیا مختص به مؤمنین نیست و ارواح کفار و اهل عصیان نیز می‌توانند به دنیا مراجعت کنند.

قال الصادق علیه‌السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَحِبُّ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ، وَ أَنَّ الْكَافِرَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَحِبُّ.^۳

از روایات بالا دریافتیم که رجوع به دنیا برای مؤمن نوعی ثواب و برای کافر گونه‌ای از عذاب است.

در کیفیت آمدن ارواح، امام کاظم علیه‌السلام در پاسخ سؤال «اسحاق بن عمار»، می‌فرماید:

فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ يَسْقُطُ عَلَى جُدْرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ، فَإِنْ رَأَوْهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَ إِنْ

^۱ - بدترین آب‌ها برگستره زمین، آب «برهوت» است، و آن چاهی عمیق در حضرموت بوده و ارواح و ابدان مثالی کفار بصورت جغد در آن وارد می‌شوند **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۴۶.

^۲ - پشت یمن صحرايي است که «برهوت» گفته می‌شود و در آن وادی جز مارهای سیاه و از میان پرندگان جز جغد، موجودی زندگی نمی‌کند. در آن وادی چاهی است که آن را «بلهوت» می‌گویند، هر صبحگاه و شامگاه ارواح مشرکین را آنجا می‌برند و آنها از آبی گداخته و چرک‌آلود می‌خورند **بحار الأنوار**، ج ۶، ص ۲۹۱.

^۳ - روح مومن به دیدار اهل خود می‌رود و آنچه موجب خوشحالی او می‌شود می‌بیند و آنچه موجب ناراحتی اوست از وی مخفی می‌شود و کافر نیز به دیدار اهل خود می‌رود و آنچه موجب ناراحتی اوست، می‌بیند و آنچه که موجب خوشحالی اوست از او مخفی می‌گردد **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۳۰.

رَأَهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَّةٍ وَ حَزْنٍ اِغْتَمَّ.^۱

و در روایت دیگری که «محمد بن سنان» از «اسحاق بن عمار» نقل کرده است، امام کاظم علیه السلام می فرماید:
فِي صُورَةِ الْعُصْفُورِ أَوْ أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ.^۲

در اینکه، روح چه مقدار می تواند به دنیا برگشته و به زیارت اقوام خویش برود، باز هم روایات زیادی وارد شده و مستفاد از آنها این است که ارواح به اندازه مقامشان و فضیلتشان توانایی زیارت اهل خود را دارند.

قال الصادق علیه السلام:.... وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ.^۳

قال الكاظم علیه السلام: فِي الْجُمُعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ عَلَى قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ.^۴

و باز از همین امام همام وارد شده است:

عَلَى قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ يَوْمَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ... أَدْنَا هُمْ مَنْزِلَةً يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ.^۵

در ساعت دیدار نیز آمده است.

قال الصادق علیه السلام: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَا كَافِرٍ إِلَّا وَ هُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، فَإِذَا رَأَى أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ حَمْدًا لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ، وَ إِذَا رَأَى الْكَافِرُ أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ كَانَتْ عَلَيْهِ حَسْرَةً.^۶

^۱ - به صورت پرنده های لطیف که خود را به دیوارها می زند و بر آنها اشراف دارد اگر آنها را در خیر و خوبی ببیند، شاد می گردد و اگر آنها را در بدی و حاجتمندی و اندوه بنگرد، ناراحت می شود همان.

^۲ - به صورت گنجشک یا کوچکتر از آن همان، ص ۲۳۱.

^۳ - برخی هر جمعه و برخی به میزان اعمالشان همان، ص ۲۳۰.

^۴ - در هر جمعه یا در هر ماه و یا در هر سال بنا بر منزلت وی همان.

^۵ - به مقدار فضائلشان به زیارت اهل خود می آیند، برخی هر روز، بعضی هر دو روز یا هر سه روز، و کسیکه منزلت وی خیلی کم است هر جمعه یک بار همان، ص ۲۳۱.

^۶ - هیچ مؤمن و کافری نیست که نزد اهل خود هنگام زوال آفتاب ظهر شرعی می آید، اگر مؤمن اهل خود را در حال اعمال صالح دید، خداوند را بر آن حمد می نماید و اگر کافر اهل خود را در چنین حالتی دید، افسوس می خورد (همان، ص ۲۳۰).

آغاز مثبت و عقوبت

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.^۱

در دنیا برخی گناهان به صورت محدود مکافات خاص خود را دارند، از جمله این گناهان را می‌توان فحشاء، قطع رحم، عقوق والدین، ظلم و ستم و نیز غصب حقوق غیر را نام برد.

خداوند متعال به خاطر محفوظ ماندن اختیار انسان در پذیرش راه و مسیر خود، هیچ کسی را در دنیا مجازات نمی‌نماید و اصولاً مجازات مربوط به دنیا نمی‌باشد، از این رو چه بسا اهل گناه و معصیت، در دنیا از نعمت‌های دنیوی بیشتر و متنوع‌تری برخوردار باشند و اهل ایمان در ناراحتی‌های افزون‌تری و گرفتاری‌های متعددی واقع شوند. اما از اولین لحظات قبر به مقتضای عدالت الهی، هر کس محصول دنیوی خود را برداشت می‌نماید.

از آن لحظه‌ای که نکیرین در قبر حاضر شده و انسان مجبور به پاسخگویی آنها می‌باشد

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۳۰) روزی که هر کس هر چه نیک و بد انجام داده، حاضر می‌بیند، و دوست می‌دارد میان او و آنچه که از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد، خداوند شما را از نافرمانی خودش بر حذر می‌دارد و او به همه بندگان مهربان است.

درهای ثواب و عذاب بر بشر گشوده می‌گردد و بشر گذشته خود را به عینه، می‌بیند. معادشناسی داستانی را از دکتر «حسین احسان» نقل می‌کند، ایشان که هر ساله شش ماه به عتبات مسافرت می‌کردند و در کربلا به طبابت مشغول می‌شدند، می‌گویند: روزی در کاظمین در کنار شط بودم، دیدم جنازه‌ای را با ماشین می‌آورند، آنها در نزدیک حرم «کاظمین» پیاده شدند و جنازه را بر دوش گرفتند و به سوی حرم برای طواف بردند. من هم به حرم می‌رفتم به یکباره متوجه شدم یک سگ سیاه و مهیب بر روی جنازه نشسته است، بسیار متعجب شدم. از افرادی که اطراف من بودند، پرسیدم روی جنازه چیست؟ گفتند: ما چیزی نمی‌بینیم. فهمیدم بدن مثالی متوفی است جنازه را به صحن حرم بردند، سگ پرید و پایین آمد وقتی جنازه را بعد از طواف برگرداندند همان سگ بالای جنازه رفت.

بلی تمام اعمال انسان مجسم می‌شوند و هر عملی مطابق سیرت همان عمل، تجسم می‌یابد.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...

کلمه «تجد» در آیه شریفه به معنای یافتن می‌باشد، مراد از «معاملت» یعنی خود عمل، پس انسان خود عمل را می‌یابد نه ثواب آن و نه جزای آن را.

برخی از مفسرین که تجسم اعمال در قیامت برای آنها سنگین تصور شده است، دست به توجیهاات وسیع و غیر قابل قبولی، در آیات و روایات زده‌اند، آنچه به اختصار در این مقوله می‌توان گفت این است که هر عملی دو صورت دارد، صورت دنیوی و صورت اخروی و در روز رستاخیز شکل اخروی همه اعمال خوب و بد مجسم می‌گردد.

در این مقوله ما به بیان مراحل آغازین مثبت و عقوبت در عالم برزخ که با سؤال فرشتگان و پاسخ به آنها آغاز می‌شود، می‌پردازیم و به حول و عنایت الهی ویژگی‌های عالم برزخ را از حیث آغاز نعمت و نعمت بر می‌شمریم.

مَنْ رَبُّكَ؟

یکی از مباحث مهم در ارتباط با عالم برزخ بحث از سؤال و جواب شب اول قبر می‌باشد.

فروع این مبحث را در ضمن چند نکته بیان می‌داریم.

۱ - چه کسانی مورد سؤال و جواب واقع می‌شوند؟

آنچه از روایات استفاده می‌شود، این است که همه خلائق مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند، بلکه تنها دو دسته یعنی مؤمنین محض و کفار محض مورد سؤال واقع می‌شوند.

قال الصادق علیه‌السلام: لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَّضَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَالْآخِرُونَ يُلْهَوْنَ عَنْهُمْ.^۱

طبق این روایات و امثال آن تنها کفار محض و مؤمنین مورد سؤال واقع می‌شوند. البته ممکن است به نظر رسد که «محض» در روایت، مصدر مجرور بوده و معنای حدیث این است که تنها از مَحْضِ إيمان و محض کفر سؤال می‌شود و از غیر آن پرسشی صورت نمی‌پذیرد. اما بنابر روایت دیگری که از امام باقر علیه‌السلام رسیده است این احتمال مردود بوده و تنها احتمال اول متعین می‌باشد.

«حضرمی» می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم، چه کسانی مورد سؤال در قبر واقع می‌شوند، حضرت فرمود:

مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ وَ مَنْ مَحَّضَ الْكُفْرَ.

عرض کردم: بقیه چطور؟ امام فرمودند:

يُلْهَى وَاللَّهِ عَنْهُمْ مَا يُعْبَأُ بِهِمْ.^۲

۲ - سائل کیست؟

مستفاد از روایات این است که دو فرشته به نام «نکیر و منکر» در جانب راست و چپ میت در قبر حاضر شده و او را مورد بازجویی ابتدایی قرار می‌دهند.

نکیر و منکر از ماده «نکر» مشتق شده‌اند.

نکیر به معنای انکار چیزی بعد از شناخت آن، و منکر به معنای صدور چیزی قبیح می‌باشد.

^۱ - سؤال نمی‌شود در قبر مگر از مؤمن محض و کافر محض و از بقیه اعراض می‌شود **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۳۵.

^۲ - مؤمنین و کفار محض. به خدا سوگند از دیگر خلائق اعراض شده و به آنها توجهی نمی‌شود **همان**، ص ۲۳۷.

بر این اساس، استعمال این دو واژه بر فرشته‌هایی که مأمور سؤال از شخص کافرند، صحیح است ولی استعمال آن بر دو فرشته‌ای که از مؤمن سؤال می‌نمایند به واسطه مناسبت موجود بین این دو فرشته و سؤال‌های آنان می‌باشد (تناسب سائل و سؤال نه تناسب سائل و مسئول). به همین جهت و به خاطر رعایت تناسب بین سائل و مسئول، در برخی ادعیه و اخبار از دو ملک مأمور بر مؤمن به «بشیر و مبشّر» تعبیر آورده شده است. به گوشه‌ای از دعای ماه رجب توجه کنید:

وَ اِدْرَأْ عَنِّي مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا وَ اَرْعِيْنِي مُبَشِّرًا وَ بَشِيرًا.^۱

به هر حال این دو فرشته برای مؤمن و کافر به یک شکل نیستند. ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام پرسیده است، آیا این دو ملک، بر مؤمن و کافر به یک صورت وارد می‌شوند؟ حضرت امام علیه‌السلام فرموده‌اند: خیر.^۲ البته بنا بر آنچه که از خبری دیگر از آن امام همام علیه‌السلام به دست می‌آید، حالت این دو ملک وحشتناک است و شاید مراد امام در روایت بالا این باشد که وحشت این دو ملک برای مؤمن کمتر است.

قال الصادق علیه‌السلام: يَجِيءُ الْمَلِكَيْنِ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ اِلَى الْمَيِّتِ حِيْنَ يَدْفَنُ، اَصْوَاتُهُمَا كَالرَّغْدِ الْقَاصِفِ وَ اَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ يَخْطَانِ الْاَرْضَ بِاَنْيَابِهِمَا وَ يَطَّانِ فِي شَعْوَرِهِمَا...^۳

۳ - سؤال از چه چیزهائی؟

این دو فرشته از پروردگار، دین، پیامبر، امام و برخی واجبات تکلیفی سؤال می‌نمایند. آنکس که بدان‌ها اعتقاد راسخ داشته باشد می‌تواند جواب قاطعانه دهد، ولی کسی که اعتقاد قوی نداشته باشد هیبت شیطان که در آن لحظات در وسط میت و بین دو چشمش ایستاده است او را فرا گرفته و متردد می‌شود. «حضرمی» از امام باقر علیه‌السلام سؤال می‌کند که دو فرشته از چه می‌پرسند؟

^۱ - نکیر و منکر را از من دفع فرما و بشیر و مبشّر را به من نمایان ساز مفاتیح‌الجنان، اعمال عمومی ماه رجب.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۹.

^۳ - دو ملک نکیر و منکر بر میت و هنگام دفن او وارد قبر می‌شوند، صدای آنها مهیب و همانند صدای غرش رعد و چشمان آنها وحشت‌آور چون برق زنده ابرهای سیاه آسمان است، زمین را با دندان‌های نیش خود می‌کنند و موهای بلند خود را بر زمین می‌کشند... همان، ص ۲۳۶.

امام می فرماید:

عَنِ الْحَجَّةِ الْقَائِمَةِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ، فَيَقَالُ لِلْمُؤْمِنِ، مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ؟ فَيَقُولُ ذَاكَ إِمَامِي، فَيَقَالُ: نَمْ أَنَامَ اللَّهُ عَيْنَكَ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَا يَزَالُ يُتَحَفَّهُ مِنْ رُوحِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ يُقَالُ لِلْكَافِرِ: مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ؟ فَيَقُولُ: قَدْ سَمِعْتُ بِهِ وَ مَا أَدْرِي مَا هُوَ، فَيَقَالُ لَهُ: لَادْرَيْتَ، قَالَ: وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ، فَلَا يَزَالُ يُتَحَفَّهُ مِنْ حَرِّهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.^۱

کسانی که اعتقاد راسخ و عمل صالح داشته‌اند خداوند متعال آنان را در مقابل سؤالات ثابت قدم می‌دارد. يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.^۲

و آنان که محبوبی و معشوقی غیر از ذات احدیت جلّ و علی داشته‌اند و به پیامبری غیر از ختم رسل و به اوصیایی غیر از دوازده پیشوای معصوم معتقد بوده‌اند، اهل ضلالت هستند.

پیامبر مکرم در بیان اوصاف آخرالزمان فرموده‌اند:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ، وَ نِسَائُهُمْ قَبْلَتُهُمْ. وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ، وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ.^۳

۴ - حکمت سؤال چیست؟

از این نکته نباید غافل بود که خداوند متعال از کردار بندگان مطلع است و واقعه سؤال و

^۱ - از حجت قائم در برابر شما می‌پرسند، به مؤمن گفته می‌شود در مورد فلانی چه می‌گویید؟ او پاسخ می‌دهد: امام من است. سپس به وی گفته می‌شود خوب بخواب، خداوند چشمانت را بخواباند و برای او در بهشت دائماً تا روز قیامت گشوده می‌شود. و به کافر گفته می‌شود در مورد فلانی چه می‌گویید؟ او می‌گوید: شنیده‌ام ولی نمی‌دانم کیست؟ سپس به وی می‌گویند: نفهمیدی و هدایت نشدی داننا نشوی و دری از آتش بر او گشوده می‌شود و دائماً از حرارت آن تا روز قیامت بهره‌مند می‌گردد (همان، ص ۲۳۷).

^۲ - (سوره ابراهیم، آیه ۲۷) خداوند مؤمنین را به واسطه سخن و اعتقاد راسخشان چه در دنیا و چه در آخرت ثابت قدم داشته و ستمگران را گمراه می‌سازد و هر کار که او بخواهد انجام می‌دهد.

^۳ - زمانه‌ای بر مردم خواهد آمد که شکمشان خدایشان و زنانشان قبله آنها و پولشان دینشان و کالایشان شرف آنها می‌باشد جامع الاخبار، ص ۱۲۹.

جواب نکیرین در قبر برای تفهیم این مطلب به انسان بوده که او تصور نکند به وی ظلم و ستم می‌شود. علاوه این که نفس سؤال و جواب برای شخص عاصی نوعی عذاب و برای مؤمن نوعی ثواب شمرده می‌شود. عاصی به محض سؤال، خود را در آستانه هلاکت می‌بیند و مؤمن آثار ایمان به خدا و یقین به صدق وعده‌های الهی را مشاهده می‌کند.

عذاب قبر

مراد از دو عذاب در آیه ذیل بنا به نظر بسیاری از مفسرین چون مجاهد، قتاده، حسن، محمد بن اسحاق، نگرانی‌های دنیوی و عذاب قبر است، فخر رازی در تفسیر خود، اسامی برخی از مفسرین را که آیه را به عذاب قبر تفسیر نموده‌اند آورده است.^۱

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
سَعَدْتُّ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.^۲

در رابطه با نوع عذاب، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

فَيَسْلُطُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةٌ وَ تَسْعِينَ تَنِينًا وَ لَوْ أَنَّ تَنِينًا وَاحِدًا مِنْهَا نَفَخَ فِي الْأَرْضِ مَا أَثْبَتَتْ
شَجَرًا أَبَدًا، وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى النَّارِ وَ يَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا.^۳

روایات در باب عذاب قبر برای کفار و نیز مؤمنین که با گناه و معصیت وارد عالم برزخ شده‌اند بسیارند و روایت حضرمی نیز بر این مطلب اشاره داشت.

يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَا يَزَالُ يُتَحَفَّهُ مِنْ رَوْحِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ... وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ فَلَا يَزَالُ
يُتَحَفَّهُ مِنْ حَرِّهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

در برخی روایات از گناهانی که در عذاب قبر مؤثرند سخن به میان آمده است، ظاهر این اخبار این است که همه گناهان و معاصی چه آنان که به ظاهر کوچک به نظر می‌رسند

^۱ - تفسیر کبیر، ج ۱۶، ص ۱۷۲.

^۲ - (سوره توبه، آیه ۱۰۱) از میان اعراب بادیه نشین جمعی منافقند و از اهل مدینه نیز گروهی سخت به نفاق پایبند هستند تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما آنها را می‌شناسیم، بزودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم، سپس به سوی مجازاتی بزرگ فرستاده می‌شوند.

^۳ - در قبر او نود و نه مار گزنده مسلط می‌نمایند مارهایی که اگر یکی از آنها به زمین بدمد درختی سبز نمی‌شود. و دری از آتش بر وی می‌گشایند، به طوری که محل و جایگاه خود را می‌بیند **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

چون پرهیز نکردن از نجاسات، تا عدم رعایت حقوق غیر، همه و همه در عذاب قبر مؤثرند. به نمونه‌ای از این روایات توجه کنید.

قال علی علیه السلام: **عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَ عَزْبِ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ**.^۱

فشار قبر

یکی از عذاب‌های قبر، فشار شب اول قبر است. فشار قبر برای مؤمن کفاره گناهان و برای کافر نوعی عذاب محسوب می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعَمِ**.^۲

فشار قبر همگانی بوده و کمتر کسی است که از آن رهایی یابد. «رقیه» دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله هم اگر درخواست پیامبر از خدا و اجابت دعای او نبود، می‌بایست فشار قبر را متحمل شود کما اینکه «سعد معاذ» متحمل شد. «ابوبصیر» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا کسی از عذاب قبر رهایی دارد؟ حضرت فرمودند:

نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ يَغْلَتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ، إِنَّ رُقِيَّةَ لَمَّا قَتَلَهَا عُثْمَانُ وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله **عَلَى قَبْرِهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَقَالَ لِلنَّاسِ: إِنِّي ذَكَرْتُ هَذِهِ وَمَا لُقِيَتْ فَرَفَعَتْ لَهَا وَ اسْتَوْهَبَتْهَا مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ، قَالَ: فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَبْ لِي رُقِيَّةَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ، فَوَهَبَهَا اللَّهُ لَهُ، قَالَ: وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ** صلى الله عليه وآله **خَرَجَ فِي جَنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: مِثْلُ سَعْدٍ يَضُمُّ**.^۳

^۱ - عذاب قبر به واسطه سخن چینی، پرهیز نکردن از بول و کناره گرفتن مرد از اهل و همسر خود است **علل الشرايع**، باب ۲۶۲، ص ۳۰۹.

^۲ - فشار قبر برای مؤمن کفاره ضایع ساختن نعمت‌ها از جانب اوست **همان**.

^۳ - به خدا پناه می‌برم از فشار قبر، چقدر اندکند افرادی که از عذاب قبر رهایی می‌یابند. وقتی عثمان خلیفه سوم رقیه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله را به قتل رساند، پیامبر در کنار قبر او ایستادند و سر به آسمان بلند نمودند و اشک از چشمانش جاری شد و به مردم فرمود: من رقیه را بیاد آوردم و آنچه به او رسیده بود، دلم برای او شکست و خواستم خداوند او را از عذاب قبر برهاند، سپس فرمودند: خدایا رقیه را از عذاب قبر به من ببخش و خداوند او را به پیامبر بخشید و نیز زمانی که پیامبر صلى الله عليه وآله برای تشییع جنازه سعد از منزل خارج شدند در حالی که هفتاد هزار فرشته جنازه وی را تشییع می‌کردند ولی بعد از دفن پیامبر سر به آسمان بلند کرد، سپس فرمود: همانند سعد هم فشار قبر او را می‌گیرد (**فروع کافی**)، ج ۳، ص ۲۳۶.

ابوبصیر می گوید: به امام عرض کردیم: ما خیال می کردیم وی بی مبالا به بول بود و فشار قبر او به خاطر این جهت است. امام فرمودند: پناه به خدا، فشار قبر او به خاطر بدخلقی او با خانواده اش بود.

مَعَاذَ اللَّهِ، إِنَّمَا كَانَ زَعَارَةً فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ.

این روایت نیز ضمن بیان شدت عذاب به وظیفه زندگان در مقابل میت اشاره دارد.

قال رسول الله ﷺ: لا يَأْتِي عَلَى الْمَيِّتِ سَاعَةٌ أَشَدَّ مِنْ أَوَّلِ لَيْلَةٍ، جَدُّنَ فِيهَا جَفْرًا حَمِيمًا مَوْتَانًا بِالصَّدَقَةِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَلْيَصِلْ أَحَدُكُمْ رَكَعَتَيْنِ.^۱

شیوه اقامه این دو رکعت به این صورت است که در رکعت اول پس از حمد، یک بار آیه الکرسی و در رکعت دوم پس از حمد ده بار سوره قدر خوانده شود و در پایان به این شیوه ثواب آن به روح میت با ذکر نام وی و پدرش ارسال گردد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ ذَلِكَ الْمَيِّتِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

ناگفته نماند که مراد از فشار قبر نزول نوعی عذاب بر میت است و بستگی به قبر و خشت و خاک و مواد طبیعی ندارد. لذا کسی که بر دار آویخته باشد باز فشار قبر یعنی این نوع از عذاب را خواهد داشت.

«یونس» از امام صادق علیه السلام می پرسد: آیا به دار کشیده عذاب قبر دارد؟ امام علیه السلام در جواب می فرماید:

نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُ الْهَوَاءَ أَنْ يَضْغَطَهُ.^۲

همین امام همام در روایت دیگری می فرماید:

إِنَّ رَبَّ الْأَرْضِ هُوَ رَبُّ الْهَوَاءِ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْهَوَاءِ فَيَضْغَطُهُ صَغْطَةً أَشَدَّ مِنْ صَغْطَةِ الْقَبْرِ.^۳

علامه تهرانی از علامه طباطبایی و ایشان از مرحوم قاضی رحمه الله نقل می کند که: در نجف اشرف در همسایگی ما زنی از ترک های عثمانی فوت کرد. دخترش در مرگ مادر خیلی

^۱ - لحظه ای سخت تر از شب اول قبر، برای میت پیش نمی آید، پس به اموات خود با صدقه رحم کنید و اگر نیافتید یکی از شما دو رکعت نماز بخواند **فلاح السائل** از مصادر بحار، ص ۸۶.

^۲ - بلی خداوند به هوا امر می کند که او را فشار دهد **فروع کافی**، ج ۳، ص ۲۴۱.

^۳ - همانا پروردگار زمین همان پروردگار هواست خداوند عز و جلّ به هوا وحی می کند و هوا سخت تر از قبر او را می فشارد **همان**.

ضجّه می کرد، وقتی می خواستند مادر را در قبر بگذارند، فریاد می زد که من از مادرم جدا نمی شوم. ناله و اضطراب وی به حدی بود که تصور کردند اگر مادر را دفن کنند دختر جان می دهد. پس از مشورت و تبادل نظر بنا شد مادر را در قبر بگذارند و به دختر اجازه دهند در کنار پای مادرش در قبر باشد و روی قبر کاملاً پوشیده نشود. فردا سراغ قبر آمدند سرپوش را برداشتند دیدند موهای سر دختر همه سفید شده است. گفتند: چرا چنین شدی؟ دخترک گفت شب دو نفر و شخص محترمی آمدند، آن دو مشغول سؤال از عقاید مادرم شدند و او جواب می داد از امام پرسش کردند آن شخص محترم گفت: من امام او نیستم. آن دو فرشته چنان گرز بر مادرم زدند که آتش از قبر به آسمان زبانه می کشید و من از وحشت به این حال درآمده ام. مرحوم قاضی می فرمود: تمام طایفه این دختر که سنی بودند در پی این واقعه عینی شیعه شدند. در روایات از برخی امور که موجب کاهش فشار قبر است، سخن به میان آمده که برخی از آنها عبارتند از: نماز اول وقت، رکوع کامل، نماز شب، قرائت سوره های یس، زخرف، تکوین و قلم و قرائت سوره نساء در هر جمعه، گذاشتن دو چوب تر در قبر و... .

از مجموع این اخبار چنین به دست می آید که مجموع اعمال نیک در کاسته شدن فشار قبر مؤثرند و البته برخی ممکن است تأثیر مستقیم داشته باشند. به روایتی در مورد تأثیر رکوع در فشار قبر توجه کنید:

قال الباقر عليه السلام: **مَنْ أَتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَةُ الْقَبْرِ**^۱.

نعمت

در صورتی که عقاید دینی از توحید و نبوت و امامت و... به واسطه اعمال صالحه ملکه انسان شده باشد وی قدرت پاسخ گویی صحیح به نکیر و منکر را می یابد و همان باعث نزول نعمت های خداوندی به میت می گردد.

حضرت امیر عليه السلام به «سويد بن غفله» در حدیثی طویل بعد از بیان رابطه انسان با مظاهر

^۱ - کسی که رکوعش را کامل بجا آورد، وحشت قبر بر وی وارد نمی گردد بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۱۰۷.

دنیوی و سؤال در قبر و توان پاسخ گویی صحیح میت به دو ملک، ضمن استشهاد به آیه شریفه ۲۴ از سوره مبارکه فرقان می فرمایند:

فَيَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَيَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ وَيَقُولَانِ لَهُ: نَمَّ قَرِيرَ الْعَيْنِ نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ وَ هُوَ قَوْلُهُ: أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا.^۱

البته اگر اعتقادات میت کامل بوده ولی برای رسیدن به نعمت‌ها نقص‌هایی داشته باشد، این نقص‌ها از لحظه جدا شدن روح با تحمل شدائد در مراحل مختلفی مرتفع خواهد شد.

تعلیم

یکی از خصوصیات عالم برزخ و از جمله نعمت‌های آن تکمیل شدن نفوس ناقصه و آمادگی آنها برای ورود به قیامت کبری است. بر این اساس روح و روان اطفال از شیعیان تحت تعلیم قرار می‌گیرد تا لیاقت ورود به مراتب بعدی را بیابد.

«ابراهیم بن غنم» می‌گوید:

لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ عَلَى شَيْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ هَذَا الشَّيْخُ يَا جِبْرَائِيلُ؟ فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يُغْدُوهُمْ.^۲

علی الظاهر مراد از غذا در این روایت غذایی است که مناسب با برزخ و عالم ارواح است و آن تربیت و علوم لازمه برای رفع نواقص است.

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

^۱ - پس تاجایی که شعاع چشم برسد، قبر را برای او توسعه می‌دهند، و دری از بهشت بر وی باز می‌کنند و به وی می‌گویند: بخواب و شادمان بخواب، همانند جوان سالم و متنعم، و این همان فرمایش خداست که می‌فرماید: اصحاب بهشت در آن هنگام بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت همان، ج ۶، ص ۲۲۴.

^۲ - رسول خدا در معراج پیرمردی دید که زیر درختی نشسته و عده‌ای کودک در اطراف او جمع شده‌اند، پیامبر پرسید: ای جبرائیل این پیرمرد کیست؟ حضرت جبرائیل جواب داد: این پدر تو حضرت ابراهیم علیه‌السلام است. رسول خدا ﷺ سؤال کرد: اطفال در کنار او چه کسانی هستند؟ جبرائیل جواب داد: اینها اطفال مؤمنین هستند و حضرت ابراهیم به آنها غذا می‌دهد **امالی صدوق**، ص ۲۶۹.

إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْبِيَهُمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ.^۱

در جلد سوم کتاب «معادشناسی» مؤلف محترم، داستانی را از علامه طباطبایی اعلی الله مقامه نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند:

در کربلا واعظی بود به نام «سید جواد کربلایی» وی در ایام محرم به قصبات دور دست جهت تبلیغ دینی می‌رفتند.

در یکی از مسافرت‌هایش از روستایی سنی‌نشین عبور کرد و در آنجا به پیرمردی برخورد نمود، سید کم کم باب گفتگو را با او باز نموده و از او پرسید: شیخ شما کیست؟ شیخ را در عرب بزرگ قبیله می‌گویند، پیرمرد هم از شیخ خود و از مهمانسرای وی و اموال او و بخشش‌هایش تعریف و تمجید نمود. سپس از سید جواد پرسید: شیخ شما چگونه است؟ سید جواد گفت: شیخ ما آقایی است که اگر در شرق عالم باشی و او در مغرب باشد و او را بخوانی جوابت می‌دهد و حاضر می‌گردد و حاجت تو را برآورده می‌کند. پیرمرد گفت: عجب شیخی، شیخ باید چنین باشد، اسم او چیست؟ سید جواد گفت: «شیخ علی».

سید جواد مصلحت ندید در این باره بیشتر بگوید و دنباله دعوت او را به تشیع به جلسه دیگر واگذار کرد. آن دو از هم متفرق شدند، پس از مدتی سید جواد دوباره به همان روستا آمد تا جلیس خود را بیابد و مذهب تشیع را به پیرمرد عرضه کند، وقتی وارد قریه شد، فهمید وی مرده است. سید جواد می‌گوید: وقتی خبر مرگ او را شنیدم بسیار متأثر شدم، به دیدار فرزندانش رفتم، تسلیت گفتم و با هم به مزار او رفتیم. آن شب، منزل همان پیرمرد استراحت کردم، در عالم رؤیا از دری وارد شدم. دالان طویلی دیدم و در یک طرف دالان نیمکتی بود و دو نفر بر آن نشسته بودند و در مقابل آنها همان پیرمرد نشسته بود، انتهای دالان نیز باغی بزرگ قرار داشت. از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: عالم قبر من است و آن باغ مال من است. گفتم: چرا نرفتی؟ گفت: وقتش نرسیده باید این دالان را بگذرانم. گفتم چرا نمی‌گذری؟ گفت این دو فرشته‌اند و معلم من می‌باشند و ولایت مرا تکمیل می‌کنند. سپس افزود آقا سید جواد گفتی و نگفتی، (گفتی)

^۱ - حضرت زهرا علیها السلام اطفال شیعیان ما از مؤمنین را تربیت می‌کند بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲۹.

شیخ علی و نگفتی این همان علی بن ابیطالب است) وقتی مرا در قبر گذاشتند. نکیر و منکر وارد شدند و از من سؤال کردند: من رَبُّک؟ و من نَبِیُّکَ وَ مَنْ اِمَامُکَ؟ من دچار وحشت و اضطراب شدم هر چه خواستم دین خود، خدای خود، پیامبر خود را معرفی کنم زبانم باز نمی‌شد. نکیر و منکر آمدند مرا در حیطة خود قرار دادند، من بیچاره شده بودم، هیچ راهی نداشتم ناگهان یادم آمد که تو گفتی شیخی داریم که اگر گرفتار باشی و صدایش بزنی، اگر در مشرق باشد و تو در مغرب، فریادت را می‌شنود و حاضر می‌شود، منهم صدا زدم ای علی بفریادم برس. فوراً «علی بن ابیطالب» حاضر شدند و به نکیرین فرمودند: دست بردارید او معاند نیست. حضرت امر کردند تا دو ملک بیاد و عقاید مرا تکمیل کنند، آنچه می‌بینی همان دو ملک هستند.

نامه اعمال

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ
بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.^۱

یکی از مراحل‌ی که انسان می‌بایست پس از حشر خود طی کند، اعطاء نامه اعمال به وی و رؤیت آنست. در مورد خصوصیت این نامه و کیفیت آن در آیات و روایات به نکات مهمی اشاره شده است که قبل از ورود در آن اباحت لازم است به عنوان مقدمه گفته شود که مراد از نامه، نامه‌ای به شکل آنچه ما اکنون در ذهن تصور کرده‌ایم نیست، بلکه مراد ظهور اعمال می‌باشد به طوری که انسان گناه خود را و عمل خیر خود را به عیان می‌بیند.

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوَّاْ أَعْمَالَهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ.^۲

^۱ - (سوره اسراء، آیات ۱۳ و ۱۴) اعمال هر انسانی را به گردنش آویزان قرار داده‌ایم، و روز قیامت کتابی گشوده شده را برای او می‌آوریم و به او می‌گوییم: بخوان کتابت را، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

^۲ - (سوره زلزال، آیات ۶ تا ۸) در آن روز مردم به صورت گروه‌های پراکنده از قبرها خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود، پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس ذره‌ای کار زشت مرتکب شود آن را می‌بیند.

و در آیه ذیل نیز می‌خوانیم:

بَلْ بَدَالَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ...^۱

در این آیه هم به صراحت می‌فرماید آنچه که در قیامت آورده می‌شود، نسخه‌ای از اعمال دنیوی می‌باشد.

... اَنَا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۲

یعنی ما عمل دنیوی شما را نسخه‌برداری می‌کردیم.

پس نامه اعمال در واقع نفس اعمال است، اعمال خیر و شر مجسم شده‌اند و همان هیبت جسمانی را انسان می‌بیند.

شیوه علم به این کتاب هم به نحو علم حضوری است،^۳ یعنی انسان تمام اعمال گذشته را یکجا و در یک آن مشاهده می‌کند، گویی تمام کردار سالیان زندگی دنیوی را همان آن انجام داده است. امام صادق علیه‌السلام شیوه علم به اعمال را چنین بیان فرموده است.

كَأَنَّهُ عَمَلُهُ تِلْكَ السَّاعَةِ.^۴

همین مطلب به وجهی دیگر در دو آیه آغاز بحث آمده است، مطابق آن آیات اعمال انسان در طول حیات در قیامت ملازم انسان هستند و همانند گردنبنند آویخته بر گردن، همیشه با انسان می‌باشند، سپس همان اعمال پیچیده شده بر گردن در روز قیامت باز می‌شوند و مجسم می‌گردند تا قابل رؤیت شوند، و در این هنگام به او گفته می‌شود نامه عملت را خودت بخوان، اینجا دیگر لازم نیست کسی تو را محاسبه کند، بخوان و خود را محاسبه کن.

با بیان این مقدمه به حول و عنایت الهی، به بررسی بیشتر جزئیات موضوع از دیدگاه آیات و روایات می‌پردازیم.

نامه‌های فردی و اجتماعی

^۱ - (سوره انعام، آیه ۲۸) بلکه اعمال و نیاتی که قبلاً پنهان کرده بودند در برابر آنها آشکار شده است.

^۲ - (سوره جاثیه، آیه ۲۹) ما آنچه را که انجام می‌دادید نسخه‌برداری می‌کردیم.

^۳ - علم بر دو گونه کلی قابل تقسیم است. علم حصولی، و آن علمی است که احتیاج به تحصیل دارد و از راه آموزش به دست می‌آید؛ و دیگر علم حضوری و آن علمی است که بدون احتیاج به طلب و تحصیل، قابل درک برای آدمی است.

^۴ - همانند اینکه همان لحظه انجامش داده است تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۴.

به نظر می‌رسد هر فردی دو نوع نامه عمل داشته باشد، نامه‌ای که خاص اعمال فردی است و در آن گناهان و معاصی و نیز افعال نیک و حسنات فردی تبیین شده است و نامه دیگر که در آن اعمال جمعی و گروهی و آنچه که حیث اجتماعی دارد مطرح شده است.

انسان نیز دارای دو دسته از اعمال است، برخی از اعمال جنبه فردی دارند، انجام یا ترک آن تنها مثبت یا عقوبت فردی دارد و اثرات آن هم در دنیا و آخرت به فرد مرتبط می‌شود. ولی برخی از اعمال حیث اجتماعی دارند، چنین اعمالی را از دو دیدگاه متمایز می‌بایست بررسی کرد. این دسته از اعمال از آن نظر که فرد آنها را انجام داده است، حیث فردی آنها محفوظ است ولی از آن نظر که در جامعه تاثیر مثبت یا منفی گذاشته‌اند و آثار و عواقبی برای دیگر انسان‌ها ایجاد نموده‌اند، بررسی کلی دیگری را می‌طلبد. آیه ذیل به نامه اجتماعی انسانها نظر دارد.

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۱

انسان‌ها سه دسته‌اند

بر گرفته از برخی آیات قرآن کریم و از جمله سوره واقعه، انسان‌ها سه دسته‌اند، و آنها عبارتند از: سابقون، اصحاب یمین، اصحاب شمال.

وَكُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ^۲

در بررسی آیات و روایات مربوط به نامه اعمال در می‌یابیم که تنها دو دسته نامه عمل دارند.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاءُمْ أَفْرَأُوا كِتَابِيَهٗ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ

^۱ - (سوره جاثیه، آیه ۲۸) در آن روز هر امتی را می‌بینی که به زانو نشسته است، هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود و گفته می‌شود امروز جزای آنچه را که انجام می‌دادید، به شما می‌دهند.

^۲ - (سوره واقعه، آیات ۷ تا ۱۰) و شما سه دسته خواهید بود، سعادتمندان و چه سعادتمندانی، شقاوتمندان و چه شقاوتمندانی، پیشگامان پیشگام.

يَا كَيْتَنِي لِمَ أُوتِ كِتَابِيَهٗ.^۱

با توجه به این آیه متوجه می‌شویم که «سابقون» نامه عملی ندارند، آنها مقدم بر اصحاب یمین می‌باشند و در همه جا استثنا شده‌اند.

کما اینکه شیطان قدرت فریب آنها را ندارد.

... قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.^۲

آنان هرگز برای خداوند چیزی ناپسند را قائل نیستند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ.^۳

از وحشت و اضطراب قیامت درامانند.

و يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ آتُوهُ دَاخِرِينَ.^۴

و در صحنه هولناک قیامت نیز حاضر نمی‌شوند.

... فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ.^۵

بر این اساس این دسته کردار ناشایستی ندارند تا حضور در صحنه قیامت که آن خود نوعی عذاب است داشته باشند و یا منتظر سنجش اعمال گردند و یا بر پل صراط بلغزند. آنان در دنیا از جان و مال خود گذشتند و خود را به خدای خویش فروختند و آنی از خالق خویش غافل نشدند و در قیامت نیز لحظه‌ای اضطراب نخواهند داشت. و لذا نامه عمل هم ندارند.

دسته دیگری نیز نامه عمل ندارند و آنها کسانی هستند که عمل نیکی نیاورده‌اند، یا با

^۱ - (سوره حاقه، آیات ۱۹ و ۲۵) و اما کسی که نامه عملش به دست راستش می‌دهند از خوشحالی فریاد می‌زند: نامه عمل مرا بگیرید و بخوانید. ولی آنکه نامه عملش به دست چپ داده شده است، می‌گوید: ای کاش هیچ وقت نامه عملم به من داده نمی‌شد.

^۲ - (سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳) شیطان گفت: سوگند به عزت تو همه را جز بندگان مخلص تو، فریب خواهم داد.

^۳ - (سوره صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰) منزّه است خداوند از آنچه که مشرکین برای خدا می‌پندارند. آنها فرشتگان را دختران خداوند گمان کرده‌اند، مگر بندگان مخلص خداوند که هرگز چنین اوصافی برای او ذکر نمی‌کنند.

^۴ - (سوره نمل، آیه ۸۷ روزی که در صور دمیده می‌شود، تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند به وحشت می‌افتند، جز کسانی که خداوند خواسته است و همه منقاد و ذلیل وارد محشر شوند).

^۵ - (سوره صافات، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸) همگی در قیامت احضار می‌شوند، مگر بندگان مخلص خداوند.

اعتقاد فاسد از دنیا رفته و کار شایسته‌ای که تا آن لحظه مانده باشد نیز ندارند.
... وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قَيْمَتْهُ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.^۱

این دسته بدون هیچگونه محاسبه‌ای وارد جهنم می‌شوند.
بنابراین نامه عمل خاص دو دسته است، دسته‌ای که اعمال شایسته داشته و احیاناً لغزش‌هایی هم دارند و
دسته‌ای که گناه و معاصی آنها سنگین بوده است.

نویسندگان اعمال

دو ملک همواره با انسان هستند و اعمال او را می‌بینند و می‌نویسند.
إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.^۲
این دو فرشته که همیشه در جانب چپ و راست انسان می‌باشند، مأموریت نوشتن اعمال را به عهده دارند.
وجود این دو فرشته موهبتی است از ناحیه خداوند متعال، چه اینکه عامل بازدارنده‌ای است بر اینکه
انسان‌های پیراسته بیشتر به کردار و گفتار خود بیندیشند، و در منظر مخلوقین خداوند مرتکب معصیت
نشوند.

این دو ملک تمام حرکات انسان حتی نفس کشیدن را ثبت می‌کنند که این نفس در چه مکانی و چه زمانی
و چه حالی موجب بقاء حیات شده است، در زمان و مکان انجام گناه و معصیت بوده یا در حال انجام
مباهات و یا خیرات.

البته از برخی روایات بر می‌آید که این دو ملک اعمال خصوصی انسان را نمی‌نویسند و در آن لحظات خود
را از وی مخفی می‌نمایند.

نیز در برخی اخبار وارد شده است که دو ملک شب و روز با هم فرق دارند و بین الطلوعین

^۱ - (سوره بقره، آیه ۲۱۷) و هر کس از دینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آنان اهل آتشند و همیشه در آن خواهند بود.

^۲ - (سوره ق، آیات ۱۷ و ۱۸) دو فرشته راست و چپ همواره ملازم انسان هستند و اعمال او را اخذ می‌کنند، انسان سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه فرشته آن را ثبت می‌کند.

دو ملک شب جای خود را به دو فرشته روز می‌دهند.

ناگفته نماند اعمالی که در لحظات خفای دو ملک از انسان صادر می‌شود، در محضر اعضاء و جوارح و نیز مکان و زمان صورت می‌گیرد و آنها نیز شاهد بر اعمال انسان می‌باشند و بالاتر از همه شواهد، خداوند متعال است و چیزی از او مخفی نمی‌باشد، هر چند که به مقتضای حکمتش امری بر فرشتگان یا اعضا و جوارح و... پنهان بماند.

بنابراین، شاهدان اعمال عبارتند از خداوند، و فرشتگان ملازم، اطراف و اعضاء و جوارح. این گواهان در دعائی که حضرت امیر علیه‌السلام به «کمیل بن زیاد» تعلیم فرموده است، ذکر گردیده است.

...أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلَّ جُرْمٍ أَجْرَمْتَهُ، وَ كُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَ كَلَّمْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ.^۱

نامه‌ای کامل

یکی از مشخصه‌های بارز نامه اعمال این است که تمام اعمال نوشته می‌شود و چیزی از آن کاسته نمی‌شود. با توجه به آنچه که ما بیان کردیم نامه اعمال، تجسم عینی اعمال انسان است، از آنجا که هر عملی، نوعی تجسم خاص دارد، نامه اعمال هم تجسم تمامی کردار و رفتار و گفتار بشر می‌باشد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.^۲

خصوصیات بسیار جزئی زندگی انسان چنان در نامه اعمال ثبت شده است که انسان با

^۱ - ببخش مرا در این شب و این لحظه تمام جرم‌هایم و تمام گناهانم که به نویسندگان گرامی دستور ثبت آنها را دادی، کسانی که آنها را وکیل در نوشتن اعمال من نمودی و آنان را علاوه بر جوارح من بر من شاهد گرفتی، و خودت نیز فوق آنها مراقب من بودی و شاهد بر آنچه که از آنها مخفی ماند هستی و به رحمت و فضل خودت آنها را از آنان پوشانیده بودی **مفاتیح الجنان**، دعای کمیل.

^۲ - (سوره زلزال، آیات ۷ و ۸) هر کس ذره‌ای عمل نیک انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس ذره‌ای عمل زشت مرتکب شود آن را می‌بیند.

وحشت و اضطراب صدای «ویلتنا» سر می‌دهد. اعمالی که گاه چند لحظه بعد از ارتکاب، آنها را فراموش نموده و اینک همه مجسم شده‌اند.

و وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصِيهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.^۱

ما چه مقدار از خطاهای خود را به خاطر داریم؟ اکنون آنچه را که از یاد نرفته و البته قطره‌ای از خطاها و لغزش‌های بیشمار زندگی است، بیاد آوریم، آیا وحشت از عاقبت این معاصی ما را به اضطراب وا نمی‌دارد؟

آثار اعمال

برخی اعمال انسان مقطعی هستند و بعد از پیدایش آنها، آثارشان قطع می‌گردد، این اعمال هر چند آثار تکلیفی و نیز آثار وضعی آنها باقی است اما این همه آثار، اثرات همان یک عمل است و بس. اما برخی دیگر از اعمال، آثار متعدد به دنبال دارند و موجب پیدایش تبعات مختلف می‌شوند. به عنوان مثال گاه انسان نماز می‌خواند که تنها یک اثر بر آن مترتب است، ولی گاهی نماز خواندن را به دیگران می‌آموزد در این صورت تا هر وقت آن اشخاص این عبادت را بجا آورند یا به دیگران یاد دهند و... عمل اولیه تکرار شده و ثواب آن مکرر می‌شود. و نیز گاهی آدمی دروغی بر زبانش جاری می‌گردد و معصیتی واحد مرتکب می‌شود ولی گاهی دروغگویی را به دیگران می‌آموزد یا دروغ او باعث تعلیم دیگران می‌شود. عقاب عمل دوم تنها یک عقاب نیست بلکه تا روزی که مخاطب دروغ گوید و یا به دیگران تعلیم نماید، برای شخص اول، وبال به دنبال خواهد داشت.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَ مِثْلُ أَجْرِهُمْ

^۱ - (سوره کهف، آیه ۴۹) و نامه اعمال در آنجا گذارده می‌شود، گنهکاران را می‌بینی که از آنچه که در آنست ترسان هستند و می‌گویند: وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل بزرگ و کوچکی نیست مگر اینکه آن را آورده است، و همه اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به احدی ظلم نمی‌کند.

مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهُ وَ مِثْلُ
أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: شخصی هر چند از راه حلال کوشید، نتوانست ثروتی جمع کند، به حرام روی آورد باز ممکن نشد، شیطان وسوسه اش کرد که دین جدید اختراع کند. عده ای را فریب داد و ثروتی به هم زد. روزی با خود فکر کرد و متنّبّه شد، لذا هوادارانش را جمع نمود و واقعیت مطلب را به آنها گفت، ولی پیروانش قبول نمی کردند و می گفتند تو پیامبر هستی!!!
امام صادق علیه السلام کسی که عمل خیر دیگران را کفران می نماید، قاطع سبیل معروف، معرفی کرده و می فرماید:

لَعَنَ اللَّهُ قَاطِعَ سَبِيلِ الْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الرَّجُلُ يُصْنَعُ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ فَيَكْفُرُهُ، فَيَمْنَعُ صَاحِبَهُ مِنْ أَنْ
يَصْنَعَ ذَلِكَ إِلَيْ غَيْرِهِ.^۲

چنین آثاری را که اصطلاحاً آنها را آثار طولی اعمال می نامیم، گاهی ممکن است سالیان سال و حتی قرن ها باقی بمانند، و لذا نامه اعمال کسانی که کرداری از قبیل قسم دوم دارند، بسته نمی شود.
از جمله حسنات و گناهانی که در نامه اعمال نوشته می شود، همین قسم از اعمال یعنی آثار طولی اعمال است. علاوه بر آنچه که تا کنون گفتیم، گاهی خود عمل و سخن ما، آثار عرضی دارد، مثلاً تهمت ما به شخصی، باعث هتک حرمت او می گردد، چه بسا او به همین علت نتواند برخی اعمال خیر را انجام دهد و یا همین مسئله موجب صدور قبايح از او شود، و یا گاهی امر به معروف شخص موجب هدایت او می شود و با هدایت او، جامعه ای ممکن است هدایت گردند. این آثار نیز (آثار عرضی) در نامه اعمال ثبت

^۱ - کسی که سنت حسنه ای را در جامعه اقامه کند که بعد از وی بدان عمل کنند، اجر خودش و اجر آنها بدون اینکه از مزد آنان کاسته شود داراست، و کسی که سنت سیئه ای را در جامعه اقامه کند و بعد از وی بدان عمل کنند، وبال خودش و وبال آنان بدون اینکه از وزر آنها کاسته شود برای اوست **کنز العمال**، ۴۲۰۷۹.

^۲ - خداوند لعنت کند کسانی که راه معروف را قطع می کنند، و او کسی است که نسبت به وی کاری نیک انجام می دهند ولی وی کفران می کند، و این باعث می شود صاحب آن عمل نیک، آن را برای هیچ کس دیگر انجام ندهد **وسائل الشیعه**، ج ۱۱، ص ۵۳۹.

می‌گردند، این دو قسم از آثار یعنی اثرات طولی و عرضی اعمال همان چیزی است که در آیه شریفه ذیل به اعمالی که در آینده فرستاده خواهد شد، تعبیر شده است.

يُنَبِّئُوا الْاِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَاٰخِرًا^۱

تعدی نمی‌شود

اگر در هر روز از هر نوع از گناهان تعداد محدودی مرتکب شویم در طول عمر، به ارقامی نجومی می‌رسیم، تصور گناهایی که اکنون جز تصویر قلبی از آنها را به خاطر نداریم بسیار دشوار است، چه رسد به اینکه تمام اعمال بدون کم و کاست در مقابل دیدگان حاضر شوند که واقعاً دهشت‌انگیز و هولناک می‌شود. انسان وقتی با چنین موج‌های مهیبی از گناه آنهم به شکل واقعی آنها برخورد می‌کند، شاید تصور کند که به وی ستم شده و بیش از آنچه که گناه دارد برای او ثبت شده است.

از سوی دیگر همانطوریکه در مبحث قبل مطرح شد، آدمی گاهی به آثار و عواقب گناه توجه ندارد لذا در صحنه محشر، و در نامه اعمال خود به گناهایی بر می‌خورد که آنها را در طول حیات خود مرتکب نشده است و بعداً جز تبعات اعمال وی بوده‌اند. لذا چه بسا در مقام انکار برآید و خیال کند که به وی تعدی شده است، لذا قرآن کریم بارها در ذیل آیات مخصوص نامه اعمال می‌فرماید: به کسی ستم نشده است و آنچه آدمی می‌بیند ثمره اعمال خود او بوده است و بس.

و در ذیل آیه ۴۹ سوره کهف می‌خوانیم:

... وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.^۲

و در ذیل آیه ۷۱ سوره اسراء آمده است:

... وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا.^۳

یمین و یسار

^۱ - (سوره قیامت، آیه ۱۳) در آن روز انسان را از تمام کارهایی که پیش فرستاده و یا خواهد فرستاد، آگاه می‌نمایند.

^۲ - و پروردگارت به احدی ظلم نمی‌کند.

^۳ - (سوره نساء، آیه ۴۹؛ سوره اسراء، آیه ۷۱) و سر سوزنی به آنها ظلم نمی‌شود.

آیاتی که بحث از نامه اعمال می‌نمایند، گاهی اشاره به یمین و یسار نموده‌اند و می‌فرمایند نامه اعمال خوبان به دست راست و نامه اعمال اهل گناه به دست چپ و یا از پشت سر به آنها داده می‌شود.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ^۱

دست راست معمولاً علامت افعال خیر است. در روایات زیادی به انجام افعال حسن با دست و پای راست اشاره شده است. در مقابل طرف چپ، علامت افعال دیگر می‌باشد. در این مورد هم اخبار زیادی داریم مبنی بر اینکه افعال عادی و غیر مؤکد با دست چپ و یا با پای چپ آغاز شود. اما به هر حال یمین و یسار هم در آن جهان تجسمی دارند، تجسم یمین رحمت و اسعه الهی و تجسم یسار، شقاوت حاصله از اطاعت ابلیس است. اعمال انسان گاهی منشعب از رحمت الهی می‌باشند و گاهی نیز از شقاوت‌های شیطنی بهره گرفته‌اند و لذا تمام اعمال انسان، در قیامت در محل خود یعنی جانب رحمت یا شقاوت مستقر می‌شوند، و اصحاب یمین و اصحاب یسار اعمال خود را در همان جا مشاهده می‌کنند، و این توان را خدای به آنها ارزانی داشته است که اعمال از همان جانب به آنها ابلاغ گردد.

نیز می‌توان این نکته را بیان کرد که دست چپ و پشت سر علامت نوعی تنفر از محتویات نامه می‌باشد. به این صورت که شخص عاصی از نامه خود متنفر بوده و آن را با اکراه اخذ می‌کند. احتمالات دیگری هم قابل ذکر است از جمله اینکه گفته شود دست راست این عده به گردنشان بسته شده است و اینان به واسطه شرمساری یا توجه آنها به دنیا و پشت سر، نامه را از پشت سر و با دست چپ می‌گیرند.

عکس العمل انسان هنگام رؤیت نامه

غیر از حالت انکاری که ممکن است اهل گناه هنگام دیدن نامه اعمال خود داشته باشند، از برخی عکس العمل‌های دیگر نیکوکاران و بدکاران در قرآن کریم سخن به میان آمده

^۱ - ترجمه این آیات گذشت.

است که عبارتند از:

۱ - رضایت نیکوکاران از اعتقاد صحیح خود.

أَتَى ظَنَنْتُ أَتَى مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ.^۱

۲ - سادگی حساب اصحاب یمین.

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا.^۲

۳ - انتظار رسیدن به بهشت و اوصاف آن.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ
الْخَالِيَةِ.^۳

۴ - آرزوی مرگ بدکاران.

يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْفَاضِيَّةَ.^۴

۵ - آگاهی به توجه بی فایده آنها در دنیا به مال و قدرت.

مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهُ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةُ.^۵

۶ - عیان شدن خلاف عقاید گذشته.

أَنَّهُ ظَنَّ أَن لَنْ يَحُورَ.^۶

۷ - انتظار آتش.

وَّ يَصْلَى سَعِيرًا.^۷

^۱ - (سوره حاقه، آیه ۲۰) من یقین داشتم قیامتی وجود دارد و به حساب اعمال و کردار خودم می‌رسم.

^۲ - (سوره انشقاق، آیه ۸) اعمال وی بزودی و به آسانی محاسبه می‌شود.

^۳ - (سوره حاقه، آیات ۲۱ تا ۲۴) او در یک زندگی رضایت‌بخش قرار خواهد داشت، در بهشتی عالی که میوه‌هایش در دسترس بوده و به آنها گفته می‌شود، بخورید و گوارا بیاشامید در برابر اعمالی که در گذشته انجام داده‌اید.

^۴ - (سوره حاقه، آیه ۲۷) ای کاش مرگم فرا می‌رسید.

^۵ - (سوره حاقه، آیات ۲۸ و ۲۹) مال و ثروتم مرا بی‌نیاز نکرد، قدرتم نیز از دست رفت.

^۶ - (سوره انشقاق، آیه ۱۴) او گمان می‌کرد هرگز بازگشت نمی‌کند و زنده نمی‌شود.

^۷ - (سوره انشقاق، آیه ۱۲) در شعله‌های آتش به زودی می‌سوزد.

شفاعت

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.^۱

«شفع» در لغت به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است و در مقابل آن واژه «وتر» قرار می‌گیرد. معنای اصطلاحی این واژه این است که شخص گنهکار کسی را که در پیشگاه خالق ارج و عزتی دارد به عنوان شفیع خود روانه درگاهش نماید تا شاید خداوند بواسطه حرمت شفیع از عصیان عاصی بگذرد. در یک تقسیم کلی، شفاعت به سه قسم تقسیم می‌شود.

۱ - شفاعت تکوینی

خداوند متعال کائنات را به واسطه اسباب و عللی خلق نموده است. از جمله این اسباب وجود مقدس پیامبر خدا و آل بیت علیهم السلام است.

وَبِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ... بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا، وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أثمارَهَا... إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ.^۲

^۱ - سوره ضحی، آیه ۵ و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که راضی شوی.

^۲ - خداوند متعال به خاطر شما آغاز نمود و به همین جهت پایان می‌دهد... به خاطر شما زمین درختانش را می‌رویانند و درختان میوه‌هایشان را بیرون می‌دهند... اراده پروردگار در اندازه امور و تقدیرات آنها بر شما فرود آید و از خانه‌های شما صادر گردد **فروع کافی**، ج ۴، ص ۵۷۶.

فرشتگان نیز در این زمینه کارگزاران خداوند محسوب می‌شوند و چهار فرشته مقرب یعنی جبرائیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل هر کدام مسئولیت ابلاغ حق، احیاء، روزی و اماته را برعهده دارند.

۲ - شفاعت تشریحی دنیوی

برخی اعمال مانع رسیدن گرفتاری و بلا به انسانها می‌شوند، اعمال واجب و یا مستحب و هرگونه کردار شایسته‌ای و نیز ترک هرگونه اعمال ناشایست می‌تواند چنین اثری را ایجاد کند. افعالی چون توجه به قرآن کریم، توبه و انابه، دستگیری از تهیدستان و صدقات، و نیز ترک خطاها و لغزشها، موجب رفع ناراحتی‌ها می‌گردد، و مانع نزول برخی بلاها می‌شود. اینگونه کارها در واقع واسطه‌ای برای جلب رحمت خداوند و پرهیز از غضب و قهر اوست.

۳ - شفاعت اخروی

قسم مصطلح شفاعت، همین است که در این مقوله به آن خواهیم پرداخت.

شفاعت نزد شیعه و سنت

شفاعت مورد وفاق فرق اسلامی شیعه و سنت می‌باشد، آیات قرآن و نیز روایات بسیاری در منابع اهل سنت و شیعه بر اثبات وجود شفاعت دیده می‌شود.

اینک به چند نمونه از این آیات و روایات توجه کنید.

در سوره بقره خداوند متعال شفاعت با اجازه خود را ممکن دانسته است:

... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...^۱

در سوره زمر، خداوند به کسانی که غیر خداوند را شفیع گرفته‌اند می‌فرماید:

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.^۲

^۱ - (سوره بقره، آیه ۲۵۵) چه کسی است که به غیر اذن او شفاعت کند.

^۲ - سوره زمر، آیه ۴۴ بگو شفاعت منحصر از آن خداوند است و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن او بوده و شما را به سوی او باز می‌گردانند.

سیاق این آیات به صورتی است که اصل شفاعت، مفروغ عنه تصور شده، در این آیات بجای بحث از اساس شفاعت به شفیع و کسانی که می‌توانند این مهم را داشته باشند، پرداخته شده است. کتاب‌های روایی اهل سنت همانند مسند احمد بن حنبل، جامع الصغیر سیوطی، موطاء مالک، سنن دارمی، و نیز صحاح ست، مملو است از روایات کثیره‌ای که در مورد شفاعت و شاخ و برگ‌های آن صحبت می‌کنند. سیوطی از بیش از ده نفر صحابه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل کرده است که آن حضرت فرموده‌اند:

شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا.^۱

روایت ذیل که از طرق شیعه وارد شده است نیز اصل شفاعت را بیان می‌دارد.

قال الصادق عليه السلام: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءٍ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا، الْمِعْرَاجُ وَالْمَسْأَلَةُ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةُ.^۲

روایات دیگری را در همین باره در ضمن مباحث آتی خواهیم آورد.

اهمیت شفاعت

لغزش‌ها و خطاهای انسان فی حد نفسه می‌تواند مایه‌های یأس و ناامیدی را در دل بکارد، و از آنجا که ناامیدی خود از بزرگترین لغزش‌ها و موجب هلاکت ابدی است، دین مبین اسلام به انحاء مختلف چون، بشارت به پذیرش توبه، نابودی گناهان به اشکال مختلف و... سعی در از بین بردن این آفت اخلاقی نموده است. یکی از این راه‌ها طرح مسئله‌ای با گستره‌ای وسیع به نام شفاعت است، این مهم روحیه امیدواری را به انسان اعطا کرده و او را از هلاکت حتمی یأس نجات می‌دهد.

برای واضح شدن وسعت باب شفاعت در آیات و روایات به نکات ذیل توجه کنید.

یکی از آیاتی که بحث شفاعت را مطرح می‌کند آیه آغاز بحث است:

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.^۳

^۱ - شفاعت من در روز قیامت حق است و کسی که بدان ایمان نیاورد شاملش نمی‌شود **جامع الصغیر**، حرف ش.

^۲ - کسی که سه چیز را انکار کند از ما نیست، معراج، سؤال در قبر و شفاعت **امالی صدوق**، ص ۱۷۷.

^۳ - آدرس و ترجمه در آغاز بحث گذشت.

«بشر بن شریح بصری» از امام باقر علیه السلام سؤال می کند:

آيَةُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى؟ قَالَ: مَا يَقُولُ فِيهَا قَوْمُكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُونَ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ... قَالَ: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَقُولُ ذَلِكَ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ تَقُولُونَ فِيهَا؟ قَالَ: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى الشَّفَاعَةَ، وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ.^۱

آیه ذیل زاویه‌ای دیگر از اهمیت شفاعت را بیان می کند.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا.^۲

در این آیه شریفه، پیامبر وعده اخذ «مقام محمود» را از خداوند متعال گرفته است. مقام محمود، یعنی درجه‌ای که هر نوع حمدی از هر حامدی به او تعلق گیرد، و طبیعی است باید کمالی بسیار از آن مقام منیع مترشح شود تا همه حامدها، او را حمد کنند، و یکی از کمالات همان شفاعت است. روایات شیعه و سنت، مقام محمود پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان مقام شفاعت کبرا تفسیر نموده‌اند و در تفسیر عیاشی ذیل آیه فوق به نقل از «خیثمه جعفی» آورده است که:

شبی من و مفضل بن عمر، در حضور امام صادق علیه السلام بودیم و غیر از ما هیچ کس نبود، مفضل گفت: فدایت شوم، حدیثی برای ما بفرما که بدان دلشاد شویم.

حضرت فرمود: روز قیامت، خداوند خلایق را بر زمینی هموار، محشور می کند که جملگی پابرنه و عربان و بدون ختنه هستند و قوف آنها در آن بیابان به قدری طول می کشد که از کثرت آن و نیز شدت گرما عرق آنها تا دهانشان را فرا می گیرد و چون لجام مانع حرف زدن آنها می شود. آنها می گویند: ای کاش خداوند به حساب ما رسیدگی می فرمود و زودتر حکم ما را صادر می نمود، هر چند به طرف آتش باشد. آنها از شدت

^۱ - کدام آیه در قرآن امیدواری بیشتری می دهد؟ امام می فرماید قوم شما چه می گویند؟ بشر بن شریح می گوید: گفتیم آنها این آیه را عنوان می کنند «یا عباد الذین اسرفوا...» امام فرمود: ما اهل بیت این را نمی گوییم. بشر می گوید: پرسیدم شما چه می فرمایید؟ امام علیه السلام فرمودند: ما می گوییم «و لسوف يعطيك ربك فترضى» مراد این آیه شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۷.

^۲ - (سوره اسراء، آیه ۷۹) و پاسی از شب را قرآن و نماز بخوان، این یک وظیفه اضافی برای توست امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برساند.

ناراحتی خیال می کنند آتش برای آنها مکان بهتری است. و لذا همگی به نزد آدم علی نبینا و آله و علیه السلام می آیند و می گویند: تو پدر ما هستی، پیامبر خدایی، از او بخواه که ولو به طرف آتش، حکم ما را صادر کند. آدم می گوید: من توان آن را ندارم، زیرا خداوند مرا به دست خویش آفرید و بر عرش خود جای داد، و فرشتگان را به سجده من امر فرمود، سپس مرا امری کرد و عصیان کردم، لکن شما را دلالت می کنم بر فرزند صدیقم که نهصد و پنجاه سال در بین امت خود درنگ کرد و آنها را به خدا می خواند و هر چه او را تکذیب می کردند، تصدیقش به خداوند بیشتر می شد و آن نوح است. خلائق نزد نوح علی نبینا و آله و علیه السلام می آیند و می گویند از خداوند بخواه گر چه به سوی آتش باشد حکم ما را صادر کند، نوح گوید: من چنین کسی نیستم، من همانم که گفتم پسر من از من است، ولی شما را راهنمایی می کنم به کسی که خداوند او را در دنیا خلیل خود قرار داده است، نزد ابراهیم روید. خلائق نزد او می روند و حضرت در جوابشان می فرماید: من نیستم من به کفار نگاه که به صحرا می رفتند و من قصد شکستن بت‌هایشان داشتم گفتم: مریض هستم (در حالی که مریض نبودم) ولی شما را راهنمایی می کنم به کسی که خداوند با او سخن گفته است و او موسی است. خلائق نزد حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام می آیند و او می گوید: من نیستم، من کسی را کشته‌ام ولی شما را راهنمایی می کنم به کسی که به اذن خداوند مرده زنده می نمود و او عیسی است. خلائق نزد حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام می آیند و او نیز می گوید: من نیستم ولی شما را دلالت می کنم به کسی که به آمدن او بشارت داده‌ام و او «احمد» است. خلائق نزد او می آیند و می گویند: ای پیامبر از خدا بخواه که حکم خویش را صادر فرماید ولو به سوی آتش باشد، رسول خدا می فرماید، من چنین هستم و به سوی «دارالرحمن» که بهشت «عَدْنُ» است و وسعت آن به فاصله مشرق تا مغرب است می آید و یکی از حلقه‌های در آن را حرکت می دهد، در حالی که خداوند دانایتر است می فرماید: چه کسی است و او می گوید: «محمد صلی الله علیه و آله هستم» سپس رسول خدا می فرماید: چون نظرم به او افتد چنان تمجید کنم که احدی چنین نگفته باشد و به سجده می افتم. خداوند می فرماید: سرت را بردار که سخن تو قبول است و شفاعت کن که پذیرفته است و درخواست کن هر چه را می خواهی که عطا

می‌شود.

بار دیگر سر بر می‌دارم و تمجید می‌کنم از اول بهتر و باز به سجده روم و خداوند همان را خواهد فرمود. من سر بر می‌دارم و باز تمجیدی از قبل بهتر و به سجده می‌روم و همان سخن را خداوند خواهد فرمود. چون سر از سجده بر می‌دارم، به خداوند عرض می‌کنم: در میان بندگانت ولو به آتش، حکم بفرما. خداوند می‌فرماید: آری. در این حال ناقه‌ای از یاقوت سرخ که زمامش از زبرجد سبز است می‌آورند، من بر آن سوار می‌شوم و در مقام محمود وارد می‌گردم تا قضاوت کنم. مقام محمود تلی است در برابر عرش خداوند که از مشک خوشبوتر است.

سپس ابراهیم بر مثل همان ناقه سوار می‌شود و در طرف راست می‌ایستد و آنگاه پیامبر اشاره به حضرت امیر علیه‌السلام نموده و فرمود مثل همان ناقه‌ای را می‌آورند و بر آن سوار می‌شود و بین من و ابراهیم می‌ایستد. سپس منادی از سوی خداوند صدا می‌دهد: ای مردم آیا از عدل پروردگار شما نیست که ولی هر قومی را کسی قرار دهد که در دنیا وی را پذیرفته‌اند؟ خلائق گویند: آری. شیطانی که جماعتی را گمراه کرده و آنها می‌گفتند عیسی پسر خداست می‌آید و پیروان او پشت سر وی به سوی آتش می‌روند. و هر شیطانی جمعیتی را که گمراه کرده می‌ایستد و پیروانش پشت سر وی به سوی آتش می‌روند. و فقط امت رسول خدا می‌ماند.

منادی صدا می‌زند که آیا عدل خدا نیست که هر دسته‌ای را ولایت کسی را دهد که در دنیا او را برگزیده‌اند؟ خلائق گویند آری، سپس شیطانی می‌ایستد و هر کس در دنیا از وی تبعیت کرده پشت سر وی هستند. و شیطان دیگری می‌ایستد و هر که در این دنیا از وی پیروی کرده به دنبال اوست، و پس از آن شیطان سوم می‌ایستد و هر که در دنیا پیرو او بوده پشت سر اوست، سپس معاویه می‌ایستد و به دنبال او پیروان او می‌روند، و علی بن ابیطالب می‌ایستد و به دنبال او پیروانش می‌روند، سپس یزید بن معاویه می‌ایستد و به دنبالش پیروان او می‌روند، و حسن می‌ایستد و به دنبالش پیروان او می‌روند و حسین می‌ایستد و به دنبالش پیروانش، سپس مروان بن حکم و به دنبال او پیروانش، سپس ولید بن عبدالملک و به دنبال او پیروانش و محمد بن علی و به دنبال او پیروانش و بعد

من می‌ایستم و به دنبال من پیروانم، گویا می‌بینم، شما دو نفر با من هستید و سپس ما را می‌آورند و پروردگار بر عرش قرار می‌گیرد و نامه اعمال را می‌آورند و ما به آنها مراجعه می‌کنیم و علیه دشمنان شهادت می‌دهیم، و برای شیعیان گنهکار خود شفاعت می‌نماییم، البته شیعیانی که اهل گناه نیستند هیچ ناراحتی را احساس نمی‌کنند. در این هنگام کنیزی وارد مجلس ما شد و به امام عرض کرد کسی شما را دم در کار دارد، حضرت فرمود بگو داخل شود و به ما فرمود چیزی نگویید.^۱

این روایت را بدان جهت که حاوی نکات بسیار مهم و اثرات والای اخلاقی است به تفصیل آن را نقل نمودیم.

و البته هر کدام از سطور این خبر، مویدات دیگری در بین اخبار و احادیث دارد. به دو روایت که در ارتباط با دعای مستجاب پیامبر بوده و به بحث ما ارتباط دارد توجه کنید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَابَهَا وَ قَدْ سَأَلَ سَوْألاً وَ قَدْ أَحْبَبَتْ دَعْوَتِي لِشَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ.**^۲

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: **إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي مَسْئَلَةً فَأَحْرْتُ مَسْئَلَتِي لِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَفَعَلَ ذَلِكَ.**^۳

شافعین

بخشنده گناهان ذات اقدس احدیت است، چون معصیت و نافرمانی او صورت گرفته و هم او باید ببخشد و البته کسی را یارای این مهم نیست.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.^۴

^۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰ تا ۳۱۳.

^۲ - هر پیامبری دعایی دارد و آن را اعمال فرموده است و من درخواست خود را پنهان کردم و به تأخیر انداختم تا شفاعتم برای امتم در روز قیامت بوده باشد **بحار الأنوار**، ج ۸، ص ۳۴.

^۳ - خداوند حق درخواستی را به من داده است، من درخواست خود را برای شفاعت مؤمنین در روز قیامت به تأخیر انداختم و خداوند قبول فرمود **همان**، ص ۳۷.

^۴ - سوره زمر، آیه ۵۳ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده‌اید (بسیار گناه نموده‌اید) از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌بخشد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

همان طوری که گفتیم برخی که اعتبار والائی نزد خداوند دارند، می‌توانند عصیان خلایق عاصی را به پیشگاه حق برند و از او طلب مغفرت کنند. بدیهی است عنوان شفیع واقعی تنها به کسی اعطاء می‌شود که از ناحیه خداوند مأذون باشد.

... مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...^۱

البته اذن به شفاعت به معنای پذیرش شفاعت است، و الا اینکه خداوند اذن دهد و آنگاه نپذیرد با حکمت الهی هماهنگی ندارد. نکته دیگر اینکه اولیاء دروغین دنیوی قدرت شفاعت ندارند، دو آیه ذیل به این معنا دلالت دارند.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.^۲
وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.^۳

این آیه با اختلاف اندک در همین سوره آیه ۱۲۳ آمده است.

پس از طرح این نکات لازم است بگوییم در روایات به صراحت سخن از برخی شفیعان به میان آمده است، بطوری که در بررسی اجمالی روایات، انبیاء، اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، عالم، شهید، شیعه، ملائک، قرآن، رحم، اعمال نیک چون امانت‌داری، روزه و صدقه از جمله شفیعان قیامت می‌باشند.

اکنون به برخی از این اخبار توجه کنید:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَيَشْفَعُونَ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^۴
و ايضا عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: الشَّفَاعَةُ خَمْسَةٌ، الْقُرْآنُ وَالرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ وَنَبِيِّكُمْ وَأَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ.^۵

^۱ - (سوره یونس، آیه ۳) هیچ شفاعت کننده‌ای جز با اذن او نیست.

^۲ - (سوره زخرف، آیه ۸۶) کسانی که غیر خداوند را می‌طلبند، آنها قادر بر شفاعت نیستند، مگر آنها که به حق گواهی داده و آگاهند.

^۳ - (سوره بقره، آیه ۴۸) از آن روزی بهر اسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و شفاعت از او پذیرفته نمی‌شود، و غرامت از او قبول نخواهد شد، و یاری نمی‌گردد.

^۴ - سه دسته نزد خداوند عز و جل شفاعت می‌کنند و آنها عبارتند از انبیاء و سپس علماء و سپس شهدا بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴.

^۵ - شافعین پنج‌اند و آنها عبارتند از: قرآن، رحم، امانت، پیامبران، اهل بیت پیامبر همان، ص ۴۳.

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: الصَّيَامُ وَالْقُرْآنُ يَشْفَعَانِ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۱

قال علی علیه السلام: شافع الخلق العمل بالحق و لزوم الصدق.^۲

و ایضا عنه علیه السلام: لا شفیع أنجح من التوبة.^۳

قال الکاظم علیه السلام: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: لا تستخفوا بفقرائ شیعته علی و عترته من بعده فإن الرجل منهم یشفع بمثل ربیعه و مضر.^۴

یکی از شفیعیان عظیم الشان در روز قیامت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام است، امام باقر علیه السلام می فرماید، روز قیامت خداوند به حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: من نام تو را فاطمه گذاشتم و به واسطه تو هر کس تو را دوست داشته باشد و ذریه تو را دوست داشته باشد از آتش جدا کنم.^۵ در روایت ذیل به نحوه ای از ترتب و نوعی طبقه بندی بین شفیعیان برخورد می کنیم، در این روایت هر کسی شفیعی دسته ای خاص عنوان شده است.

قال الباقر علیه السلام: إن رسول الله صلی الله علیه و آله أشفاعة في أمته و لنا الشفاعة في شيعتنا، و لشيعةنا شفاعة في آهاليهم.^۶

اعمال حسن و کارهای نیک که انسان در دنیا انجام می دهد نه تنها بر خودشان ثواب مترتب است، بلکه می توانند معاصی و لغزشها را شستشو دهند، بنابراین اینها خود نوعی شفیعی محسوب می شوند.

وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و أجر عظیم.^۷

^۱ - روزه و قرآن، بنده را در روز قیامت شفاعت می کنند مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۴.

^۲ - عمل به حق و همیشه راستگویی، شافع خلق است غرر الحکم.

^۳ - شفیعی تواناتر از توبه نیست بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۸۱.

^۴ - همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: تهیدستان از شیعیان علی و اولاد او را کوچک بشمارید که یک نفر از آنها به اندازه قبیله «ربیع» و «مضر» شفاعت می کند همان، ج ۸، ص ۵۹.

^۵ - علل الشرایع، باب ۱۴۲، ص ۱۷۹.

^۶ - همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت امتش را می نماید و ما شیعیان را شفاعت می کنیم و شیعیان شفاعت اهل خویش می نمایند تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲.

^۷ - (سوره مائده، آیه ۹) خداوند به آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.^۱

محدوده شفاعت

گستره شفاعت وسیع است و شافعین هر کس را که مایل باشند، می‌توانند شفاعت کنند، محدوده این شفاعت حتی برای شیعیان شعاعی وسیع دارد چه رسد به آل‌البتیت علیهم‌السلام.

قال الصادق علیه‌السلام: شیعَتُنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ خُلِقُوا وَ إِلَيْهِ يَعُودُونَ، وَ اللَّهُ إِنَّكُمْ لَمُلْحَقُونَ بِنَیِّوْمِ الْقِیَمَةِ وَ إِنَّا لَنَشْفَعُ فَنُشَفَّعُ، وَ وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتُشَفَّعُونَ، وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ إِلَّا وَ سَتْرُفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ يَمِينِهِ، فَيَدْخُلُ أَحِبَائَهُ الْجَنَّةَ أَعْدَائَهُ النَّارَ.^۲

در روایت ذیل از حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله محدوده شفاعت مشخص‌تر شده است.

فِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَشْفَعُ مِثْلُ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ وَ أَقَلُّ الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةُ مَنْ يَشْفَعُ لثَلَاثِينَ إِنْسَانًا.^۳

عیاشی در تفسیر خود از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که در جهنم کفار و مشرکین به موحدین گنهکار می‌گویند: توحید شما بی ثمر بود و اینک در کنار ما جای گرفته‌اید، خداوند متعال برای اهل توحید غیرت می‌نماید و به ملائک می‌فرماید آنها را شفاعت کنید و فرشتگان عده‌ای را شفاعت می‌کنند. سپس به انبیاء و مؤمنین فرمان می‌دهد و آنها نیز عده‌ای را شفاعت می‌کنند. آنگاه می‌فرماید: من از همه اینها مهربان‌ترم، اینک به رحمت من از جهنم خارج شوید و همه موحدین عاصی خارج می‌گردند و چون مور و

^۱ - (سوره فرقان، آیه ۷۰) مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل نیک انجام دهند که خداوند گناهان آنها را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است.

^۲ - شیعیان ما از نور خدا آفریده شده و بازگشت آنها به سوی اوست، و سوگند به خدا شما شیعیان در روز قیامت به ما ملحق خواهید شد، و ما شفاعت می‌کنیم و شفاعت ما پذیرفته می‌شود. و سوگند به خدا شما هم شفاعت می‌کنید و شفاعت شما پذیرفته می‌شود و هیچ‌کس از شما نیست مگر اینکه در قیامت آتشی از جانب چپ او ساطع و بهشتی در جانب راست او پدیدار می‌شود، و آن شیعه هر کدام از دوستانش که بخواهد به بهشت می‌برد و هر کس از دشمنانش که بخواهد به جهنم می‌اندازد **علل الشرایع**، باب ۸۴، ص ۹۴.

^۳ - از مؤمنین کسانی هستند که به اندازه طایفه ربیعه و مضر شفاعت می‌کنند و کمترین آنها، حداقل ۳۰ نفر را شفاعت می‌کند **بحار الأنوار**، ج ۸، ص ۵۸.

ملخ بیرون می‌ریزند.^۱

دایره شفاعت شیعیان چنان وسیع است که ممکن است حتی معاندان را به مناسبتی در برگیرد. روایات زیادی وارد شده مبنی بر اینکه از معاندان چیزی درخواست نکنید چون در قیامت به همان خاطر حیا می‌کنید و از آتش نجاتشان می‌دهید. امام باقر به جابر بن یزید فرموده‌اند:

يَا جَابِرُ لَا تَسْتَعِينُ بَعْدُونَا فِي حَاجَةٍ، وَلَا تَسْتَعْطِيهِ وَلَا تَسْتَلُّهُ شَرْبَةً مَاءٍ، إِنَّهُ لَيَمُرُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي النَّارِ فَيَقُولُ: يَا مُؤْمِنُ أَلَسْتُ فَعَلْتُ بِكَ كَذَا وَ كَذَا فَيَسْتَحْيِي مِنْهُ فَيَسْتَنْقِذُهُ مِنَ النَّارِ، فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ فَيُؤْمِنُ أَمَانَهُ.^۲

شفاعت شونده‌گان

گستره وسیعی که برای شفاعت بیان کردیم منوط است به اینکه شفاعت شونده استعداد و ظرفیت شفاعت را داشته باشد. کسی که در وجودش چنین استعدادی نیست و یا کسی که یکسره بدون محاسبه وارد آتش می‌شود چگونه می‌تواند مشمول شفاعت باشد؟ بنابراین شفاعت شونده، بایستی با خداوند خود ارتباطی در دنیا حاصل کرده باشد، قرآن در این باره می‌فرماید:

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.^۳

عهد را مفسرین به اعتقادات سالم و افعال نیک و کارهای حسن تفسیر نموده‌اند، امام صادق علیه‌السلام در تفسیر «عهد» می‌فرماید:

إِلَّا مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ.^۴

^۱ - تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

^۲ - ای جابر در رفع نیازت از دشمنان ما یاری نطلب و از او عطیه نخواه و شربتی آب تقاضا نکن، چون مؤمن در قیامت از کنار آتش عبور می‌کند و آن دشمن می‌گوید مگر من همان کس نبودم که برای تو چه کردم، لذا مؤمن از وی حیا می‌کند و او را از آتش بیرون می‌کشد، مؤمن را مؤمن نامیده‌اند چون اتکالاً علی الله، امان می‌دهد و امانش پذیرفته می‌شود محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۸۵.

^۳ - (سوره مریم، آیه ۸۷) مالک شفاعت نیستند (نمی‌توانند از کسی شفاعت کنند و شفاعت نیز نمی‌شوند) مگر کسی که نزد خداوند عهد و پیمانی دارد.

^۴ - مگر کسی که معتقد به ولایت حضرت امیر و ائمه بعد از او علیه‌السلام باشد، این عهد نزد خداوند است تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۶۲.

در آیه دیگر شرط شفاعت شونده، رضایت خداوند از او بیان شده است.

... وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.^۱

شرط شفاعت خشنودی خداوند از انسان است و طبیعتاً او از کسی خشنود می‌باشد که اعتقادش را تصحیح کرده باشد، خداترس بوده، ارتباطش را با خداوند خویش محفوظ داشته و حالت عناد با خالق و رب خویش نداشته باشد. با تحقق این اوصاف اگر چنین شخصی گناهان بسیار داشته و لغزش‌ها و خطاهای ممتد با خود به صحنه قیامت آورده باشد و فرصت توبه و انابه و استغاثه در دنیا نداشته باشد، او مشمول شفاعت خواهد بود.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّمَا الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمَنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ مِنْ أُمَّتِي ثُمَّ مَاتُوا عَلَيْهَا.^۲

محرومین از شفاعت

کسانی که شرایط پذیرش شفاعت را نداشته باشند، از این نعمت محروم هستند. در آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام به چند مانع مهم در راه شفاعت اشاره شده است.

۱ - مشرکین

کسی که به خداوند مشرک گردد یا برای او محدودیتی قائل شود و یا کسی را به عنوان فرزند به او نسبت دهد، از شفاعت روز قیامت محروم است.

قال رسول الله ﷺ: الشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِأَهْلِ الشُّكِّ وَالشَّرْكِ وَلَا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ، بَلْ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ.^۳

۲ - غیر معتقد به شفاعت

^۱ - (سوره انبیاء، آیه ۲۸) و آنها جز برای کسی که خدا به وی راضی است شفاعت نمی‌کنند و از ترس او بیمناکند.

^۲ - همانا شفاعت در روز قیامت برای کسانی از امت من است که مرتکب کبیره شده و بر همان از دنیا رفته‌اند کنز العمال، ۳۹۵۴۹.

^۳ - شفاعت برای اهل شک و شرک و کفر و الحاد نیست، بلکه آن برای مؤمنین از اهل توحید و یگانه پرستان می‌باشد بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۸.

دومین گروهی که صریحا محروم از شفاعت هستند، کسانی می‌باشند که در طول حیات، شفاعت را رد نموده‌اند و آن را نپذیرفته‌اند. در میان فرق اسلامی، خوارج و نیز گروهی از معتزله، شفاعت را نپذیرفته‌اند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَالُهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.^۱

۳ - مستخف به نماز

از آنجا که نماز اصل و ستون دین است و بدون آن دینی باقی نمی‌ماند، تارک نماز و آنکه آن را کوچک می‌شمرد، کانه به اصل دین خدشه وارد کرده است و لذا به شفاعت نمی‌رسد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، وَ لَا يَرِدُ عَلَى الْخَوْضِ، لَا وَ اللَّهِ.^۲

۴ - معاندان با اهل بیت

دسته دیگر از محرومین از شفاعت، کسانی هستند که تعصبات باطل و هوای نفس و حقد و حسد موجب شده است با آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معاندت داشته باشند. با اینکه شفاعت کنندگان، آل‌البیت و دوستان آنها هستند، و با توجه به اینکه هر آن کس بغض علی علیه السلام را در دل پرورانده باشد، فرجی در حال او حاصل نمی‌شود، شفاعت این عده منتفی بوده و آنها از این موهبت محروم خواهند ماند.

قال الصادق علیه السلام: لَوْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءَ الْمُرْسَلِينَ شَفَعُوا فِي نَاصِبٍ مَا شَفَعُوا.^۳

شبهات و ایرادات

^۱ - کسی که ایمان به شفاعت من نداشته باشد خداوند او را به شفاعت من نمی‌رساند همان، ص ۳۴.

^۲ - به شفاعت من نمی‌رسد کسی که نمازش را کوچک شمارد و در کنار حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود، نه به خدا سوگند (همان، ج ۸۴، ص ۲۴۱).

^۳ - اگر ملائک مقرب و انبیا و فرستادگان الهی، فردی از نواصب را شفاعت کنند، پذیرفته نمی‌شود همان، ج ۸، ص ۴۲.

در انتهای این مبحث به بیان سه شبهه و پاسخ آنها می‌پردازیم.

۱ - علم خداوند ازلی و ابدی است و لذا تغییر نمی‌کند، چون تغییر علم نوعی محدودیت است و این با حدوث سازگار است نه با ازلی بودن.

در حالی که شفاعت گنهکاری که سرنوشت او آتش بوده، و پذیرش این شفاعت و رفتن وی به بهشت تغییر علم الهی می‌باشد.

در جواب این سؤال باید عنوان کرد که تغییر سرنوشت شخص عاصی موجب تغییر علم الهی نمی‌شود بلکه تنها معلوم (خود شخص) متغیر شده است، خداوند از قبل می‌دانست که اعتقادات صحیح این شخص او را نجات می‌دهد و البته نجات او بستگی به شرایطی دارد که می‌بایست از سوی خود او محقق شود. برای بررسی بیشتر این پاسخ بایستی به بحث «بداء در تکوین» مراجعه کنید.

۲ - سنت خداوند بر این اساس است که عاصی را جزای آتش و نیکوکار را جزای بهشت دهد، حال اگر از شخصی گنهکار در قیامت عذاب برداشته شود، مخالف مقتضای عدالت می‌باشد، آخر چگونه نیکوکار و بدکار در بهشت در کنار هم قرار گیرند؟

جواب این سؤال واضح است زیرا، خداوند متعال هر کسی را بی جهت نمی‌بخشد و تا در شخص لیاقت و ظرفیت شفاعت نباشد، این عطیه بزرگ به وی داده نمی‌شود. پس نه تنها شفاعت خلاف سیره الهی و عدالت او نیست بلکه اگر کسی که اعتقادات صحیح داشته و تنها مرتکب لغزش‌هایی شده است بخشیده نشود و او را در کنار کافر و مشرک محض قرار دهد، شایسته حکمت الهی و عطاقت او نمی‌باشد. از سوی دیگر، آنکه به واسطه شفاعت به بهشت می‌رود با کسی که بدون نیاز به آن وارد بهشت می‌گردد، در یک رتبه نیستند و مراتب قرب آنها متفاوت است.

۳ - شفاعت موجب عصیان و گناه بیشتر بندگان می‌شود، چون همین که مؤمن بفهمد همه گناهانش هر چند بسیار باشند به واسطه شفاعت نادیده گرفته می‌شود، همین موجب می‌گردد بیشتر گناه کند.

در جواب این شبهه باید متذکر شد که اولاً: شفاعت در قیامت کبری متحقق می‌شود و قبل از آن لحظات حساسی چون احتضار، قبض روح، شب اول قبر، سؤال، عذاب قبر،

حشر، صحرای محشر، را باید پشت سر گذاشته شود و عاقلانه نیست کسی تنها به امید شفاعت در قیامت کبری حاضر شود این همه عذاب را بطلبد.

ثانیاً: در آیات و روایات میزان کمی و کیفی تاثیر شفاعت مشخص نشده است، گناه چگونه برداشته می‌شود؟ از چه زمانی برداشته می‌شود؟ وجود این نکات بی‌پاسخ خود موجبی است که کسی از مکر خداوند احساس ایمنی نکند و خود را در یک موهبت حتمی و بخشش قطعی نبیند.

ثالثاً: همان طوری که در پاسخ سؤال قبل بیان کردیم، مقام شفاعت شونده‌گان در بهشت با کسانی که بدون حاجت به آن وارد بهشت شده‌اند متفاوت است اختلاف مقام کسانی که نیاز گسترده‌ای به شفاعت داشته‌اند با آنان که نیاز محدودتری دارند، نیز قابل توجه است.

رابعاً: شفاعت ظرفیت و به تعبیر قرآن «عهدالهی» یعنی ایجاد ارتباط با معبود لازم دارد و بی آن، کسی به این عظمت نمی‌رسد که پیامبر خدا یا سایر شفیعان او را شفاعت کنند. بر این اساس شفاعت نه تنها کسی را جری درگناه نمی‌کند بلکه عامل بازدارنده‌ای است نسبت به آینده و عامل امیدوار کننده‌ای است نسبت به گناهان و خطاهای گذشته.

خدای را شاکرم که به حقیر منتّ تهیه این مجموعه عطا فرمود. امید که حضرتش جَلّ و علی بپذیرد و آن را مایه خرسندی آخرین فرستاده‌اش و اهل بیت او قرار دهد و ارواح گذشتگانم را بدان شاد نماید. هرچند نهایت سعی خود را در ارائه مجموعه‌ای کامل بکار گرفته‌ام اما پیشاپیش به نقض‌های کلی و جزئی آن معترفم و رفع آنها را از اندیشمندان و حق‌جویان خواستارم.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

منابع و مأخذ

- بعد از قرآن کریم و نهج الفصاحه و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه؛
- ۳۴ – ارشاد القلوب؛ ابو محمد حسن بن ابوالحسن دیلمی، متوفی، ۷۱۱ق.
- ۳۵ – اسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ ابوالحسن عزالدین علی بن ابو الکریم محمد شیبانی (ابن اثیر جزری)، ۶۳۰ق.
- ۳۶ – اصول و فروع کافی؛ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، ۳۲۹ق.
- ۳۷ – اعلام الدین فی صفات المؤمنین؛ ابو محمد حسن بن ابوالحسن دیلمی، ۷۱۱ق.
- ۳۸ – اعلام الوری باعلام الهدی؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ۵۴۸ق.
- ۳۹ – امالی صدوق؛ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، ۳۸۱ق.
- ۴۰ – امالی طوسی؛ ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۴۶۰ق.
- ۴۱ – امالی مفید؛ ابو عبدالله محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید)، ۴۱۳ق.
- ۴۲ – بحارالانوار؛ علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، ۱۱۱۰ق.
- ۴۳ – بصائر الدرجات؛ ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی (ابن فروخ)، ۲۹۰ق.
- ۴۴ – تاج العروس من جواهر القابوس؛ محمد بن عبدالرزاق مرتضی حسینی واسطی، ۱۲۰۵ق.
- ۴۵ – تاریخ بغداد؛ ابوبکر احمد بن علی (خطیب بغدادی)، ۴۶۳ق.
- ۴۶ – تاریخ دمشق؛ ابوالقاسم علی بن حسین بن هبه الله (ابن عساكر دمشقی)، ۵۷۱ق.
- ۴۷ – تحف العقول؛ ابو محمد حسن بن علی حرانی (ابن شعبه)، ۳۸۱ق.
- ۴۸ – الترغیب و الترهیب؛ عبدالعظیم بن عبد القوی منذری شامی، ۶۵۶ق.
- ۴۹ – تفسیر برهان؛ سید هاشم بحرانی، ۹ – ۱۱۰۷ق.

- ۵۰ - تفسیر تبیان؛ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۴۶۰ق.
- ۵۱ - تفسیر الجوامع الجامع؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ۵۴۸ق.
- ۵۲ - تفسیر الدر المنثور؛ جلال الدین عبد الرحمن ابن ابوبکر سیوطی، ۹۱۱ق.
- ۵۳ - تفسیر عیاشی؛ ابونصر محمد بن مسعود سلمی سمرقندی (عیاشی)، ۳۲۰ق.
- ۵۴ - تفسیر جامع البیان؛ ابوجعفر محمد بن جریر طبری، ۳۱۰ق.
- ۵۵ - تفسیر کبیر؛ محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی تمیمی بکری طبری رازی، ۶۰۴ق.
- ۵۶ - تفسیر کشف؛ جار الله محمود بن عمر زمخشری، ۵۲۸ق.
- ۵۷ - تفسیر قمی؛ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ۳۰۷ق.
- ۵۸ - تفسیر مجمع البیان؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ۵۴۸ق.
- ۵۹ - تفسیر منهج الصادقین؛ ملا فتح الله ابن شکرالله کاشانی، ۹۸۸ق.
- ۶۰ - تفسیر المیزان؛ علامه سید محمد حسین طباطبایی، ۱۴۰۲ق.
- ۶۱ - تفسیر نمونه؛ ناصر مکارم شیرازی.
- ۶۲ - تفسیر نورالثقلین؛ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، ۱۱۱۲ق.
- ۶۳ - تنبیه الخواطر و نزهة النواظر؛ ابوالحسین ورام بن فراس، ۶۰۵ق.
- ۶۴ - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال؛ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ۳۸۱ق.
- ۶۵ - جامع الرواة؛ محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، قرن یازدهم.
- ۶۶ - جامع الاخبار؛ محمد بن محمد الشعیری (این کتاب به غیر ایشان نیز منسوب شده است)، قرن هفتم.
- ۶۷ - جامع السعادات؛ محمد مهدی نراقی، ۱۲۰۹ق.
- ۶۸ - حلیة المتقین؛ ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، ۱۱۱۰ق.
- ۶۹ - خصال؛ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ۳۸۱ق.
- ۷۰ - روضة الواعظین؛ محمد بن حسن بن علی فتال نشابوری، ۵۰۸ق.
- ۷۱ - سفینه البحار؛ عباس قمی، ۱۳۵۹ق.
- ۷۲ - سنن ابو داود؛ ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی، ۲۷۵ق.
- ۷۳ - سنن ابن ماجه؛ عبدالله بن محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، ۲۷۵ق.

- ٧٤ - سنن ترمذی؛ ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره ترمذی، ٣٧٩ق.
- ٧٥ - سنن کبری؛ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی، ٤٥٨ق.
- ٧٦ - سنن نسائی؛ ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، ٣٠٣ق.
- ٧٧ - السیرة النبویة (سیره ابن هشام)؛ ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری، ٢١٨ق.
- ٧٨ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ عزالدین ابو حامد بن هبة الله مدائنی، ٦ - ٥٥٥ق.
- ٧٩ - شرح نهج البلاغه ابن میثم؛ کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، ٦٧٩ق.

- ٨٠ - تاج اللغة و صحاح العربية (الصحاح): أبو نصر اسماعيل بن حماد جوهرى، حدود ٤٠٠ق.
- ٨١ - صحيح بخارى؛ أبو عبدالله محمد بن اسمعيل بخارى جعفرى، ٦ - ٢٥٣ق.
- ٨٢ - صحيح مسلم؛ ابوالحسين مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، ٢٦١ق.
- ٨٣ - عدة الداعى و نجات الساعى؛ أبو العباس احمد بن محمد بن فهد حلى اسدى، ٨٤١ق.
- ٨٤ - عوالى اللئالى؛ محمد بن على بن ابراهيم احسائى (ابى الجمهور)، ٩٤٠ق.
- ٨٥ - عيون اخبار الرضا عليه السلام؛ أبو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، ٣٨١ق.
- ٨٦ - غرر الحكم و درر الكلم؛ عبدالواحد آمدى تميمى، ٥٠٥ق.
- ٨٧ - فروق اللغة؛ ابوهندل عسكرى قرن چهارم.
- ٨٨ - فلاح السائل؛ ابوالقاسم على بن موسى بن طاووس حسنى حلى، ٦٦٤ق.
- ٨٩ - كامل الزيارات؛ ابولقاسم جعفر بن محمد بن قولويه، ٣٦٧ق.
- ٩٠ - كتاب العين؛ خليل بن احمد فراهيدى، ١٧٥ق.
- ٩١ - كنز العمال فى سنن الاقوال؛ علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندى، ٩٧٥ق.
- ٩٢ - لسان العرب و الافعال؛ محمد بن مكرم بن على بن احمد انصارى (ابن منظور)، ٧١١ق.
- ٩٣ - محجة البيضاء فى تهذيب الاحياء؛ محمد بن مرتضى (ملا محسن فيض كاشانى)، ١٠٩١ق.
- ٩٤ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ميرزا حسين نورى، ١٣٢٠ق.
- ٩٥ - معانى الاخبار؛ أبو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، ٣٨١ق.
- ٩٦ - معجم الرجال الاحاديث؛ سيد ابوالقاسم موسى خوئى، ١٤١٣ق.
- ٩٧ - مكارم الاخلاق؛ أبو على فضل بن حسن طبرسى، ٥٤٨ق.
- ٩٨ - مهج الدعوات؛ ابولقاسم على بن موسى حلى (ابن طاووس)، ٦٦٤ق.
- ٩٩ - مواظب العديبة؛ محمد بن حسن حسيني، قرن يازدهم.
- ١٠٠ - ميزان الحكمة؛ محمد محمدى رى شهرى.
- ١٠١ - منية المرید فى آداب المفيد و المستفيد؛ زين الدين على بن جبعى عاملى (شهيد ثانى)، ٩٦٥ق.
- ١٠٢ - مجمع البحرين فى اللغة؛ فخرالدين طريحي، ١٠٨٥ق.
- ١٠٣ - معراج السعادة؛ ملا احمد نراقى، ١٢٤٥ق.
- ١٠٤ - مقائيس اللغة؛ أبو الحسين احمد بن فارس بن زكريا، ٣٩٥ق.
- ١٠٥ - نوادر راوندى؛ فضل الله بن على حسيني راوندى، ٥٧٣ق.

- ١٠٦ - نهائة ابن اثير؛ مبارك بن محمد بن عبدالكريم شيباني جزري (ابن اثير)، ٦٠٦ق.
- ١٠٧ - وسايل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة؛ محمد بن حسن حر عاملي، ١١٠٤ق.

کتابهایی که به فضل خداوند از مؤلف انتشار یافته و یا منتشر می‌شوند:

- بیان روان در علوم قرآن
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه
- الاضواء الفقهیة، رسالۀ فی البلوغ
- اسرار التکرار فی القرآن
- اخلاق در قرآن و سنت (۲ جلد)
- ازدواج و آداب زناشویی در آیینه حدیث
- ما و ابلیس
- عترت و امت